



گروه علوم انسانی

فصلنامه علمی

دوفصلنامه
«علمی»

**Biannual Journal of
Human Sciences Development
(BJHSD)**

ISSN: 2676-5551

دوره چهارم، بهار و تابستان ۱۴۰۲، شماره هفتم

در مسیر فلسفه/تفکری جهانی

اخلاق علمی و نسبت آن با استقلال دانشگاهی و آزادی آکادمیک

اهلیت اکتساب سرزمین از سوی نهادهای مادون دولت

اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی در ایران

روش‌شناسی استعاره‌پژوهی در مطالعات سازمان و مدیریت:

رویکردی توصیفی

سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی

گذار از رفتارکنشی به پیش‌کنشی در کارراهه شغلی

حکمرانی عمومی: چالش‌ها و مسائل

توسعه علوم انسانی

دو فصلنامه علمی

دوره چهارم، بهار و تابستان ۱۴۰۲، شماره هفتم

صاحب امتیاز: فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

مدیر مسئول: دکتر سید مهدی الوانی

سرمدیر: دکتر سید مهدی الوانی

مدیر داخلی: حسام ناظم بکابی

طرح جلد و صفحه آرایی: مجید میراب زاده

ویراستار فارسی: فاطمه ابوحمزه

اعضای هیئت تحریریه:

- | | | |
|--------------------------|-----------------------------|--------------------------|
| - دکتر رضا داوری اردکانی | - دکتر سید حسین صفایی | - دکتر حسین نمازی |
| - دکتر سید مهدی الوانی | - دکتر سید مصطفی محقق داماد | - دکتر رضا نیلی پور |
| - دکتر شمس السادات زاهدی | - دکتر عباس منوچهری | - دکتر مینا بیگی |
| - دکتر عباس شاکری | - دکتر عزت الله نادری | - دکتر حمیدرضا پوراعتماد |

داوران این شماره:

- | | | |
|-------------------------|-----------------------------|--------------------------|
| - دکتر شهین اعوانی | - دکتر رسول جعفریان | - دکتر شمس السادات زاهدی |
| - دکتر سید مهدی الوانی | - دکتر محمد رضا حسینی بهشتی | - دکتر حسین نمازی |
| - دکتر ابراهیم بیگ زاده | - دکتر مهدی رفعتی پناه | - دکتر رضا واعظی |

«دو فصلنامه توسعه علوم انسانی» نشریه تخصصی گروه علوم انسانی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران است که طی دو شماره در هر سال انتشار می یابد. این نشریه مطابق معیارهای علمی و با امان نظر به فضای فرهنگی-ارزشی جامعه و تحت نظر هیأت تحریریه و استادان و پژوهشگران علوم انسانی تدوین می شود و مقالات اصیل علمی و پژوهشی و برگردان آثار برتر علمی را در زمینه علوم انسانی منتشر می کند.

بر اساس مصوبه ۲۶۷ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی و کارگروه ارزیابی مجله توسعه علوم انسانی مورخ ۱۴۰۰/۳/۱۸ فرهنگستان علوم و مصوبه پانصد و سومین جلسه شورای علمی فرهنگستان علوم مورخ ۱۴۰۰/۶/۲۱، نشریه توسعه علوم انسانی نشریه علمی تشخیص داده شده است.

جهت اطلاع، طبق ماده واحده «نحوه اعتبارگذاری نشریات فرهنگستان های جمهوری اسلامی ایران مصوب جلسه ۲۶۷ مورخ ۱۳۹۳/۱/۱۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی» به فرهنگستان اجازه داده شده است در خصوص رتبه بندی نشریات خود اقدام نماید.

نشانی: تهران بزرگراه شهید حقانی، خروجی فرهنگستان ها و کتابخانه ملی،

فرهنگستان علوم، طبقه اول، گروه علوم انسانی

کد پستی: ۱۵۳۷۶۳۱۱۱ / تلفن: ۸۸۶۴۵۵۸۷

وبگاه: <http://www.ias.ac.ir>

رایانامه: hdevelopment@ias.ac.ir

این نشریه در پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (مگ ایران) نمایه شده است.

راهنمای نویسندگان

اهداف دو فصلنامه توسعه علوم انسانی

- توسعه علمی کشور و گسترش مرزهای دانش از طریق نشر آثار علمی ملی و جهانی و یافته‌های جدید حاصل از پژوهش‌های بنیادی، نظری، کاربردی و توسعه‌ای و ارائه نظریه‌ها یا روش‌های جدید در حوزه علوم انسانی با تأکید بر دو ویژگی اصالت و ابداع
- فراهم آوردن بستر رشد علمی از طریق نشر مقالات علمی-پژوهشی و ایجاد ارتباط میان اصحاب دانش علوم انسانی در سطح علمی و فراملی
- ایجاد فضای گفت‌وگویی و ارتباط علمی میان مخاطبان نشریه و اندیشمندان علوم انسانی و آماده‌سازی جامعه علمی برای نقد عالمانه آثار این شاخه از دانش بشری

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



خط‌مشی چاپ مقالات

دو فصلنامه به چاپ و نشر مقالاتی می‌پردازد که در راستای اهداف مصوب نشریه بوده و پس از داوری و بررسی علمی حائز امتیازهای لازم شده باشد.

مقالات ارسالی باید در زمینه‌های مختلف علوم انسانی (اقتصاد، تاریخ، جامعه‌شناسی، جغرافیا، حقوق، دانش‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، علم اطلاعات، علوم تربیتی، علوم سیاسی، علوم شناختی، فلسفه و مدیریت) تدوین شده باشند. مقالات ارسالی نباید قبلاً در هیچ نشریه داخلی و یا خارجی چاپ شده باشند. بر این اساس هیئت تحریریه انتظار دارد نویسندگان تا هنگامی که جواب تأیید قطعی از نشریه دریافت نکرده‌اند، مقالات خود را به نشریه دیگری برای چاپ ارسال نکنند.

شیوه ارزیابی مقالات

مقالات ارسالی که شرایط کلی پذیرش را دارا باشند، برای داوران رشته تخصصی و خبره در آن موضوع ارسال می‌شوند. داوران علاوه بر ارزشیابی کیفی مقالات، در صورت لزوم راهبردهایی را نیز برای بهبود و اصلاح مقاله پیشنهاد می‌کنند. نظرها و پیشنهادها داوران به‌طور کامل، اما بدون ذکر نام برای نویسندگان یا نویسندگان مقاله ارسال خواهد شد.

مراحل و شرایط پذیرش و چاپ مقاله:

- ۱) نامه‌ای شامل عنوان و زمینه مقاله، نویسندگان و نویسنده مسئول، چکیده، رایانامه، شماره تماس و سایر اطلاعات به همراه مقاله و فرم تعهد اخلاقی برای سردبیر ارسال می‌شود.
- ۲) پس از مطابقت موضوع با سیاست‌های نشریه، نتیجه به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.
- ۳) دریافت مقاله تنها از طریق رایانامه نشریه و ارسال فایل Word میسر است.
- ۴) مقالات پذیرفته شده از سوی سردبیر به وسیله اعضای هیئت تحریریه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.
- ۵) مقالات تایید شده برای حداکثر ۳ داور تخصصی ارسال می‌شوند.
- ۶) در صورت تایید نهایی از سوی داوران، نتیجه به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.
- ۷) مقالات اصلاح شده دوباره باید ارسال شوند و اصلاحات انجام شده در آنها مشخص شده باشد.
- ۸) در صورت تایید اصلاحات از سوی سردبیر و یا داوران، مقاله در اختیار ویراستاران علمی نشریه قرار می‌گیرند.
- ۹) برای رفع اشکالات احتمالی (جملات یا عبارات نامفهوم، جافتاده، غیرمرتبط، استنادهای بدون منبع، منابع با اطلاعات نادرست، جداول ناقص) مراتب به نویسنده اعلام می‌شود. برای کاهش این موارد و تسریع در چاپ، توصیه می‌شود مقاله طبق شیوه‌نامه مقالات نشریه تنظیم شود که در ذیل مشاهده می‌شود.
- ۱۰) پس از ویرایش علمی و رفع اشکالات، مقاله به ویراستار ادبی ارسال می‌شود.
- ۱۱) پس از ویرایش علمی و ادبی مقاله برای صفحه‌آرایی ارسال می‌شود.
- ۱۲) برای کنترل و تایید نهایی، مقاله صفحه‌آرایی شده برای سردبیر یا در صورت لزوم برای نویسنده مسئول ارسال می‌شود. در این مرحله رفع اشتباهات احتمالی قابل اصلاح است.
- ۱۳) مقاله نهایی پس از صفحه‌آرایی کامل نشریه، برای چاپ ارسال می‌شود.



موارد کلی:

- مقالات برگرفته از رساله یا پایان‌نامه دانشجویان با نام دانشجو، استاد راهنما، مشاوران و با مسئولیت استاد راهنما منتشر می‌شوند. چنانچه مخارج تحقیق یا تهیه مقاله از سوی مؤسسه‌هایی تأمین شده باشد، باید نام مؤسسه در پانویس صفحه اول درج شود.
- مسئولیت ارائه صحیح مقاله برعهده نویسنده مقاله است. نویسندگان باید تعهد کنند که مقاله هم‌زمان به سایر نشریات ارسال نمی‌شود و تا قبل از دریافت پاسخ نهایی نیز اقدام به ارسال آن نکنند.
- چاپ هرگونه مطلب در نشریه منوط به رعایت معیارهای اخلاقی است.
- نشریه حق هرگونه اصلاح در ساختار و متن مقالات دریافتی را بر اساس خواسته‌های مصوب

نشریه برای خود محفوظ نگه می‌دارد.

مسئولیت محتوای مقاله برعهده نویسنده یا نویسندگان است.

چاپ مقاله‌هایی که در همایش به صورت سخنرانی یا پوستر ارائه و در خلاصه مقالات منتشر شده است، مشروط بر اینکه در قالب ساختار مقالات نشریه درآید بلامانع است. توجه: برای جلوگیری از تأخیر در مطرح شدن مقاله در هیئت تحریریه، داوری و ویرایش علمی و ادبی و انتشار به موقع پیشنهاد می‌شود در قالب مقالات نشریه، نحوه استناددهی و منبع‌نویسی، رعایت موارد ویرایشی و نکات مطرح‌شده دقت شود.

شیوه‌نامه تدوین مقاله در دو فصلنامه توسعه علوم انسانی

پژوهشگران و نویسندگان محترم؛

لطفاً پژوهش‌های خود را در قالب بخش‌های ذیل به طور کامل تدوین و تنظیم کرده و به نشریه ارسال فرمایید:

- (۱) **صفحه عنوان:** در تمام مقاله نوع فونت "B Nazanin Bold" است. عنوان مقاله با اندازه ۱۴، نام و نام خانوادگی نویسنده (نویسندگان) اندازه ۱۳، درجه علمی، نشانی دقیق، کدپستی، تلفن، نمابر و رایانه)، نویسنده مسئول و تاریخ ارسال با اندازه ۱۱ و در پاورقی نوشته شود.
- (۲) **چکیده:** (۱۴ تا ۱۶ سطر: ۲۵۰ تا ۳۰۰ کلمه)

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



- چکیده فارسی و انگلیسی مقاله به صورت ساختارمند و در مطابقت کامل با یکدیگر تهیه شود و در برگزیده: **عنوان مقاله**، زمینه و هدف: شامل ورود به موضوع هدف در ۳ یا ۴ سطر؛ روش: نوع و روش پژوهش، جامعه آماری و حجم نمونه و روش نمونه‌گیری، ابزار گردآوری اطلاعات در ۳ یا ۴ سطر؛ یافته‌ها: نتایج اصلی و نهایی پژوهش ۳ یا ۴ سطر؛ نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری از یافته‌های پژوهش در ۳ یا ۴ سطر و کلیدواژه‌ها: در حد ۵ تا ۷ اصطلاح یا کلمه.
- (۳) **مقدمه:** (۵ تا ۷ صفحه)

شامل: بیان مسئله/ اهمیت و ضرورت پژوهش/ هدف و پرسش‌های پژوهش/ پیشینه (پیشینه پژوهش به صورت "نام نویسنده، سال انتشار، عنوان پژوهش، هدف، روش و نتایج آن نوشته شود. "پیشینه به ترتیب سال انتشار و داخلی و خارجی بودن آورده شود)/ مبانی نظری یا چارچوب نظری پژوهش مفاهیم، نظریه‌های مربوط، فرضیه‌ها و الگوی مفهومی پژوهش)

- (۴) **روش‌شناسی:** (۱ تا ۲ صفحه)

شامل: روش و نوع پژوهش، طرح پژوهش، زمان و مکان اجرای پژوهش، جامعه آماری و حجم نمونه، روش نمونه‌گیری، نحوه جمع‌آوری داده‌ها، ابزار اندازه‌گیری و آزمون‌های آماری مربوط.

- (۵) **یافته‌ها:** (۲ تا ۴ صفحه)

نتایج دقیق یافته‌های مهم با رعایت اصول علمی و همچنین با استفاده از جداول و نمودارهای

- لازم، شامل: یافته‌های توصیفی (جمعیت‌شناختی و ...) و یافته‌های تحلیلی (حاصل از آزمون فرضیه‌ها و ...) یا یافته‌های حاصل از تحلیل مسئله و موضوع در مقالات مروری.
- ۶) نتیجه‌گیری: (۲ تا ۳ صفحه)
- اشاره به نتایج تحقیق حاضر، آثار و اهمیت یافته‌های پژوهش و یافته‌های پژوهش‌های مشابه دیگر با تأکید بر مغایرت‌ها و علل آن، توضیح قابلیت تعمیم‌پذیری و کاربرد علمی یافته‌ها و ارائه رهنمودهای لازم برای ادامه پژوهش.
- ۷) تحلیل نتایج و پیشنهادها: (۱ تا ۲ صفحه)
- در راستای اهداف و نتایج تحقیق
- ۸) محدودیت‌ها: (۵-۸ سطر) (در صورت لزوم)
- ۹) سپاسگزاری: (حداکثر ۵ سطر) قدردانی از کلیه افراد، سازمان‌ها و مؤسسه‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم در پژوهش نقش داشته‌اند.
- ۱۰) فهرست منابع: به تفکیک فارسی و انگلیسی و یا سایر زبان‌ها قرار گیرد (نگارش بر اساس آخرین شیوه‌نامه APA)

سایر موارد کلی:

الف. ارجاعات: ارجاعات در متن مقاله باید بر اساس شیوه‌نامه APA (ویرایش ششم) نوشته شود. این شیوه به صورت داخل پرانتز (مؤلف تاریخی) است. نمونه: اما چنانچه بتواند با ترکیب کردن دو دسته پژوهش کمی و کیفی به بررسی پدیده بپردازد، درک بهتری از پدیده خواهد داشت (بازرگان، ۱۳۸۷: ۸۴).

ب. متن مقاله: متن مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ کلمه با نرم‌افزار Word 2010 حاشیه‌گذاری از طرفین ۲/۵ سانتی‌متر، از بالا و پایین ۳ سانتی‌متر و فاصله خطوط ۱/۵ و با قلم B Nazanin و اندازه ۱۳ و متن انگلیسی با فونت Times New Roman اندازه ۱۱ آماده و ارسال شود.

پ. پاورقی: در پاورقی کلمات فارسی با قلم B Nazanin و اندازه ۱۱ و متن انگلیسی با فونت Times New Roman اندازه ۹ آماده و ارسال شود.

ت. معادل لاتین اسامی خارجی: اسامی نویسندگان خارجی در متن فارسی نوشته شده و معادل لاتین آنها در پاورقی نوشته شود.

ث. قالب الکترونیکی مقاله: مقاله در قالب دو فایل Word و Pdf ارسال و دقت شود که فایل Word همراه با نام و مشخصات کامل نویسندگان و فایل Pdf بدون اسامی ارسال شود.

ج. شیوه‌نامه تنظیم فهرست منابع به طور خلاصه، به صورت زیر است:

۱- کتاب:

توسلی، غلامعباس (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی کار و شغل (چاپ هشتم). تهران: چاپ مهر (قم).

اون، هیوز (۱۳۸۳). مدیریت دولتی نوین: نگرش راهبردی (استراتژیک) سیر اندیشه‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها. سید مهدی الوانی، سهراب خلیلی شورینی و غلام‌رضا معمارزاده. (مترجمان). تهران: مروارید (نشر اثر اصلی ۲۰۰۳).

Berg, I. (1981). Sociological perspectives on labor market. New York: Academic Press.

۲- مقاله:

مقالاتی که در اینترنت موجود هستند، پیوند آنها در اینترنت، (به‌ویژه doi) در پایان مقاله نوشته شود. بنی‌اسدی، نازنین. ۱۳۸۳. مدیریت مشارکتی معلمان و ارتباط آن با رفتار جامعه مدنی دانش‌آموزان. مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی ۳۴ (۲): ۹۶-۶۵. بازیابی از:

www.militarymedj.ir/browse.php?a_code=A1.204.10&slc_lang=fa&sid=1

Tamrin, S.B.M., Yokoyama. (2007). The association between risk factors and low back pain among commercial vehicle drivers in peninsular Malaysia: A preliminary result. Industrial Health, 45(2), 268-278. doi: 10.286/indhealth. 45.268.

۳- رساله و پایان‌نامه‌ها:

علیپور، علی (۱۳۸۸). آشنایی با دانش‌آموزان استثنایی رشته روان‌شناسی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران.

داوودی، گلچهره (۱۳۹۲). رابطه وضعیت اقتصادی خانواده و موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان دوره ابتدایی حضرت مریم شهرستان دهدز در سال ۹۰-۸۹ (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشکده علوم تربیتی. ایزه.

۴- نمونه ترجمه منابع فارسی:

Abdi, H., & Shabazi, L. (2001). Correlation between occupation stress in nurses at intensive care unit with job burnout. Journal of Shahid Sadoughi University of Medical Science and health Services. 9(3), 58-63 [Farsi]. Retrieved from [www.http://en.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=39490](http://en.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=39490)
Alvani, S. M. (2006). General Management (2nd ed.). Tehran: Naser Ney.

- لطفاً بررسی کنید که همه منابع به صورت هم‌زمان هم در متن و هم در فهرست منابع آورده شده باشد.
- در فهرست منابع، مقالات نشریات (مجله، فصلنامه، دوفصلنامه و ...) حتماً سال چندم انتشار نشریه، شماره نشریه، صفحات چاپ مقاله در نشریه نوشته شود. مثال: فصلنامه آموزش مهندسی ایران. ۹ (۴)، ۶۲-۳۵.
- در ارجاع‌دهی درون‌متنی به نام خانوادگی کلیه نویسندگان اشاره شود، نه به صورت نویسندگان



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

و سایر همکاران: (جهانشیری، حسینی و ابراهیمی، ۱۳۹۴، ص ۲۲)، ضمناً از عبارت همان در ارجاع‌ها به‌هیچ عنوان استفاده نشود. در صورت تکرار منابع می‌توان از روش عنوان نویسنده و همکاران استفاده کرد.

– کلیه اعداد لاتین داخل متن و جداول به صورت فارسی برگردانده شود و تدوین شکلی ستون جداول از راست به چپ باشد.

وبگاه نشریه: www.ias.ac.ir - بخش انتشارات - دوفصلنامه "توسعه علوم انسانی"

رایانامه نشریه: hdevelopment@ias.ac.ir



بسمه تعالی

"فرم تعهد اخلاقی چاپ مقاله"

مقاله پیوست با عنوان:

- توسط اینجانب به عنوان نویسنده مسئول و همکاران تهیه شده است. با رعایت و تعهد نسبت به موارد زیر، به منظور بررسی و چاپ در دوفصلنامه توسعه علوم انسانی ارسال می شود.
- الف) مقاله قبلاً در هیچ یک از نشریات داخلی و خارجی به چاپ نرسیده است.
- ب) به طور هم زمان برای مجلات دیگر ارسال نشده است.
- ج) رتبه علمی نویسندگان به درستی عنوان شده است.
- د) اصول اخلاقی پژوهش رعایت و موارد آن در مقاله درج شده است.
- ه) تمامی نویسندگان ارسال مقاله به دوفصلنامه توسعه علوم انسانی آگاهی دارند.
- و) نویسندگان متعهد می شوند که احتمال هیچ گونه تعارض در منافع (Conflict of Interests) در مقاله ارسالی وجود ندارد.
- امضای هر یک از نویسندگان محترم با ذکر نام و نام خانوادگی به ترتیب ذکر شده در مقاله الزامی است.

دوفصلنامه
توسعه علوم انسانی

بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



ردیف	نام و نام خانوادگی نویسندگان	تلفن همراه و ثابت	ایمیل	امضا
۱				
۲				
۳				
۴				
۵				

نام و نام خانوادگی نویسنده مسئول:

نمابر:

تلفن ثابت:

تلفن محل کار:

تلفن همراه:

آدرس پستی:



در ذم ستودن حای ناروا

.... ”من گفته بودم ابو حفص کریم ترین کسی است که روی زمین
راه میرود، اما بنیوایی ام با من در این گفته می تیزد“.

قصص و تمثیلات شنو



فهرست

- ۱..... اشاره
- ۳..... در مسیر فلسفه/تفکری جهانی
علی اصغر مصلح
- ۱۵..... اخلاق علمی و نسبت آن با استقلال دانشگاهی و آزادی آکادمیک
مقصود فراستخواه
- اهلیت اکتساب سرزمین از سوی نهادهای مادون دولت: مطالعه موردی
وضعیت قواسم بندر لنگه و تأثیر آن بر ادعای امارات متحده عربی بر
جزایر سه‌گانه (ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک) ۳۱
ابراهیم بیگ‌زاده و نیلوفر اشتري
- ۶۷..... اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی در ایران.....
فرشاد مؤمنی و سمیه نعمت‌اللهی
- روش‌شناسی استعاره‌پژوهی در مطالعات سازمان و مدیریت:
رویکردی توصیفی ۹۷
حسن دانایی‌فرد و مرتضی جوانعلی‌آذر
- ۱۱۷..... سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی.....
ابوذر رجبی و محمد اصدق‌پور
- ۱۳۹..... گذار از رفتار کنشی به پیش‌کنشی در کارراهه شغلی.....
سمیه قجری
- ۱۵۷..... حکمرانی عمومی: چالش‌ها و مسائل.....
لیلا شمس
- ۱۷۵..... مرور و نقد کتاب.....
حقوق بین‌الملل (دو جلد)
- 1..... چکیده انگلیسی مقالات.....

شماره: ۱۸۸۸، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴
تاریخ: ۱۴۰۱/۰۶/۱۳
پست:

باسمه تعالی
جمهوری اسلامی ایران
شورای عالی انقلاب فرهنگی



نهاد ریاست جمهوری
فرهنگستان‌های جمهوری اسلامی ایران

ماده واحده «نحوه اعتبارگذاری نشریات فرهنگستان‌های جمهوری اسلامی ایران» که در جلسه ۷۵۱ مورخ ۹۳/۶/۱۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و بنا به پیشنهاد مورخ ۹۱/۵/۱ رؤسای فرهنگستان‌های جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسیده است، به شرح ذیل برای اجرا ابلاغ می‌شود:

ماده واحده ۱- «درجه علمی (پژوهشی یا ترویجی) نشریات منتشره از سوی فرهنگستان‌های چهارگانه جمهوری اسلامی ایران توسط خود فرهنگستان‌ها تعیین و تأیید می‌شود و با این تأیید، مجوز نشریات مزبور از نظر کمیسیون‌های نشریات وزارتین علوم، تحقیقات و فناوری و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نیز مصوب و معتبر تلقی خواهد شد.

تبصره ۱- فرهنگستان‌ها موظفند در فرآیند تعیین و تأیید درجه علمی نشریات، کلیه ضوابط و مقررات مربوط به اعتبارگذاری نشریات که توسط کمیسیون‌های نشریات وزارتین مورد عمل قرار می‌گیرد را رعایت کنند.

تبصره ۲- ارزیابی نشریات فرهنگستان‌ها کماکان برعهده کمیسیون‌های نشریات وزارتین می‌باشد.

ماده واحده ۲- اجرای این مصوبه باید به گونه‌ای تدبیر شود که بار مالی، تشکیلاتی و مغایرت حقوقی با سایر قوانین و مقررات نداشته باشد.» ص ۱۲، ۷۵۱

سید ابراهیم رئیسی
رئیس جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی

رئیس

رئیس

- رونوشت به انضمام یک نسخه مصوبه، به:
- رئیس دفتر مقام معظم رهبری (مدظله العالی)
- رئیس دفتر رئیس جمهور
- رئیس مجلس شورای اسلامی
- رئیس شورای نگهبان قانون اساسی
- رئیس قوه قضائیه
- رئیس دیوان محاسبات کشور
- رئیس معاونت امور مجلس ریاست جمهوری
- رئیس معاونت حقوقی ریاست جمهوری
- رئیس اداره کل تدوین و تنقیح قوانین و مقررات نهاد ریاست جمهوری
- رئیس دفتر بازرسی ویژه رئیس جمهور
- رئیس وزارت دادگستری (برای درج در روزنامه رسمی کشور)
- رئیس دفتر دبیر شورای عالی
- رئیس دفتر امور شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای معین
- رئیس اداره کل حقوقی و تدوین و تنقیح مقررات
- رئیس و اداره کل روابط عمومی و امور بین الملل، ابلاغ می‌شود.

دفتر دبیرخانه فرهنگستان علوم
با سیستم پیام دولت
شماره: ۷۵۵
تاریخ: ۱۴۰۱/۰۶/۱۳

www.sccr.ir

نشانی: خیابان طالقانی، بعد از تقاطع و لیصر (ج)، پلاک ۴۳، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، تلفن: ۶۶۹۷۶۶۱۰ و ۱۳

اشاره

رساله بیست و دوم، از رسائل اخوان الصفا، فصلی مفصل است از دادخواهی جانوران، اعم از د و دام و پرندگان و چرندگان و اهلیان و وحوش که از جور و جفای آدمیان به تنگ آمده‌اند و به امید عدالت نزد بیراست حکیم، پادشاه پریان شتافته‌اند. در محکمه عدل خواهی سخن بسیار گفته می‌شود و طرفین دعوی هرکدام به نوعی خود را محق می‌دانند و آن دیگری را محکوم می‌شمارند. به زعم جانوران همه موجودات آفریده خداوند عالم هستند و در بارگاه کبریائی وی جایگاهی درخور دارند، هر موجودی در عرصه حیات و در گردش این گیتی اثری دارد و هیچ مجوزی برای آدمیان وجود ندارد که موجودات دیگر را کمتر ببینند و بر آنان جفا روا دارند و در حقشان ستم کنند. استر در احقاق حق خویشتن به آیه شریفه سوره انعام متوسل می‌شود که می‌فرماید: هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، و هیچ پرنده‌ای با بال‌های خود در هوا نمی‌پرد، مگر اینکه چون شما امت‌هایی هستند. بدین سان حیوانات زعیم بودن انسان را که راه سلطه در پیش گرفته و همه اجزاء طبیعت را مسخر خود ساخته، پذیرا نیستند و این رویه را روا نمی‌دانند.

از جهتی دیگر زنبور استدلالی منطقی پیش می‌کشد و سروری و زعامت آدمیان را به چالش می‌کشد، وی می‌گوید هیچ حجت و برهانی در این زمینه موجود نیست و باید این رابطه را به گونه‌ای وارونه در نظر آورد. اگر نیک بنگریم این آدمیان هستند که برای ادامه حیات نیازمند جانوران و موجودات دیگرند و این شاهدهی است بر رد مدعای سروری آدمیان، زیرا اربابان نباید محتاج بندگان باشند و اگر چنین است که آنها نمی‌توانند بدون حیوانات بقا داشته باشند، پس باید از جایگاه والای خود نزول کنند و در کنار دیگر موجودات با آشتی و مهر، نه قهر و خصومت زندگی کنند. امروزه با رنجوری زمین در دنیایی که صفت مدرن و متجدد را به خود زبینه می‌داند شاهد فاجعه‌ای زیست محیطی هستیم که در آن نه تنها جانوران بلکه تمامی اجزاء طبیعت باید نزد بیراست حکیم تظلم خواهی کنند و جور انسانی را تقبیح و تنقید نمایند. در این ایام «تفکر دنیای متجدد از دیدگاهی تقریباً جهان شمول درباره قداست طبیعت فاصله گرفته و به دیدگاهی انجامیده که انسان را موجودی بیگانه با طبیعت می‌داند.»^۱ (نصر، ۱۳۸۵). در این نگرش انسان محق است تا با طبیعت به صورت

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



پدیده‌ای بی‌جان روبه‌رو شود و تا می‌تواند از آن برای مصرف و رفاه خود بهره‌برد و به مدد فناوری زمین، هوا، آب و آنچه موجودات در این کره خاکی است مورد بهره‌برداری سبعانه و آزمندانه خود قرار دهد. انسان مصرف‌زده، از یک عارضه سیری‌ناپذیر رنج می‌برد و با حرصی وصف‌نشدنی نه تنها در حق سایر موجودات روی زمین ظلم می‌کند، بلکه برای آیندگان نیز سهمی قائل نیست و حق آنان را نیز ضایع می‌سازد.

نکته مهم در این بحبوحه، بحران زیست‌محیطی ادعای تخریب‌کنندگان نظم طبیعت و رسم منظم حیات، این است که تلاش آنان برای خدمت به سلامت و رفاه انسان است و تحت لوای چنین هدف به ظاهر پسندیده‌ای، فجایع بی‌شماری رخ می‌دهد، تراریخته‌ها که شاهکار مهندسی ژنتیک به شمار می‌رود، سلامتی انسان را در درازمدت به مخاطره انداخته، سدسازی‌های بی‌رویه که راه طبیعی آب‌ها را سد کرده است پیامدهای ناگواری را رقم زده است، تالاب‌ها از تعدی انسان‌ها برای استخراج معادن و منابع زیرزمینی خشک شده، روش‌های نادرست زراعت رودخانه‌ها را از خروش به خاموشی کشانیده، آب‌های زیرزمینی بی‌محابا مصرف و فرونشست زمین پیامد نامیمون قرن شده است، راه تغذیه آب دریاچه‌ها بسته شده و طوفان نمک گریبانگیر حاشیه‌نشینان دریاچه‌ها شده و کوتاه سخن آنچه راشل کارسون در بهار خاموش^۱ پیش‌بینی کرده بود، تحقق یافته است، او در مورد آفت‌کش‌ها گفته بود که تبدیل به انسان‌کش‌ها شده‌اند و همه سمومی که قرار بود فقط آفت‌ها را از میان بردارند آفت جان همه جانداران (biocides) شده‌اند. او از چرخه معیوبی نام می‌برد که با نفوذ این مواد شیمیایی به سیر طبیعی آب‌ها، گیاهان و جانوران ایجاد می‌شود و آلودگی فراگیری را در طبیعت و حیات انسانی موجب می‌شود، نوزادان نارس و ناسالم به دنیا می‌آیند، ماهیان و پرندگان و گیاهان مواد سمی را به سیستم تغذیه انسان انتقال می‌دهند و در این آشوبناکی که با نوید سلامت و بهبودی و رفاه زندگی بوده است، زیست‌بوم انسانی با مخاطرات شدیدی روبه‌روست. در این ایام انسانی که در رساله اخوان الصفا مورد شمات و ملامت حیوانات قرار داشت با حربه فناوری و اخیراً هوش مصنوعی به مصاف سلامت روحی، روانی و تندرستی برآمده است و تمنای امروز ما باید این باشد که این سیر شتابنده و مهارگسیخته فناوری را محدود و متعادل کنیم و بر بشارت‌های فناوری که داعیه بهبودی، رفاه و سلامت دارد تعمق و تأمل بیشتری روا داریم و این سیل خروشان را تابع نظمی منطقی سازیم. و شاید باید این گفته حکیمانه را راهبر اندیشه و عمل خود در برابر طبیعت قرار دهیم که «طبیعت را به عنوان واقعیتهای قدسی بازیابی کنیم و در پی نوزائی انسان در حکم ناظر و حافظ امر قدسی باشیم» (نصر، ۱۳۸۵)، و در این راه منتظر یک حرکت فراگیر و جمعی نباشیم و باور کنیم هر اهتمامی هرچند فردی و جزئی می‌تواند منشأ خیری عظیم و کلی باشد و بدانیم که: تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز

سردبیر





در مسیر فلسفه/تفکری جهانی^۱

علی اصغر مصلح^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۳۱

چکیده

در سال‌های اخیر، عنوان «فلسفه جهانی» مورد توجه قرار گرفته و با معانی و دلالت‌های جدیدی به کار می‌رود. در این گونه جهت‌گیری‌ها از سویی به شرایط جهانی توجه می‌شود که بیش از گذشته نیازمند هم‌گرایی و مشارکت است و از سوی دیگر به ظرفیت فرهنگ‌ها برای مشارکت و گفتگو برای رویارویی با مسائل جهان معاصر. به همین جهت اگر رسیدن به تفکر/فلسفه جهانی مقصود قرار گیرد، لازم است استعداد سنت‌های فلسفی بازخوانی شود، تا بتوان امکان شکل‌گیری فلسفه/تفکری جهانی را مورد تدقیق قرار داد. در بین سنت‌های فلسفی معاصر، "فلسفه میان‌فرهنگی" بیش از بقیه گرایش‌های فلسفی بدین موضوع پرداخته است. در تفکر میان‌فرهنگی، عناصر و بنیاد "گفتگو" مبتنی بر مفاهیم مورد بررسی قرار گرفته و موانع گفتگو و مشارکت به بحث گذاشته می‌شود. از آنجا که این جهت‌گیری حاوی آموزه‌ها و تجویزهای درخوری برای گفتگو و مشارکت فرهنگ‌هاست، در ایران نیز می‌تواند به عنوان دعوتی برخاسته از شرایط زمانی معاصر، مورد توجه و اهتمام قرار گیرد. در مسیر همین پژوهش می‌توان از نسبت علوم و به خصوص علوم انسانی با جهت‌گیری فلسفه‌ای جهانی/میان‌فرهنگی پرسش کرد و وضع علوم در ایران را در چنین فضایی مورد بررسی قرار داد.

واژه‌های اصلی: فلسفه جهانی، فلسفه میان‌فرهنگی، علوم انسانی، نظام علم، علم در ایران.



۱- صورت اول این مقاله، سخنرانی کوتاهی بوده که در زمستان ۱۴۰۱ در گروه علوم انسانی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران ایراد شده است.

۲- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی.

فیلسوفان و جهانی‌اندیشی

در بین سنت‌های مختلف فکری، فیلسوفان از گسترده‌ترین چشم‌اندازها به مسائل انسانی اندیشیده‌اند. فیلسوفان وقتی به جهان، انسان، وجود، عقل، علم، اخلاق، زبان و مقولاتی از این سنخ فکر کرده‌اند، تصورشان آن بوده که به ذات این امور می‌اندیشند؛ ذاتی که دربردارنده همه مصادیق است. مثلاً افلاطون که به مقولاتی چون شناخت، وجود، عدالت، سیاست و اخلاق پرداخته، خود را در مقابل ذات و حقیقت این امور می‌یافته. بنابراین نظر و طرح خود را فراگیر و برای همه انسان‌ها تلقی می‌کرده. به همین جهت در نامه هفتم بر این باور است که اگر «فلسفه» به مبنایی برای قانون و زندگی تبدیل شود، در آینده همه انسان‌ها از آن بهره‌مند خواهند شد و برترین سعادت تحقق خواهد یافت (افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۴۵۳). این گونه تلقی از فلسفه و وظیفه آن، در هر زمانی به گونه‌ای نمود پیدا کرده است. از ارسطو تا توماس آکوئینی، از ابن‌سینا تا دکارت و کانت و هگل همه خود را مشغول به اندیشیدن به ذات و اساس مقولات انسانی تلقی می‌کرده‌اند. گویی که عقلی یکسان در همه وجود دارد و اگر انسان‌ها درست بیندیشند، به دریافت‌های یکسانی می‌رسند. این جهت‌گیری تا دوران مدرن امتداد پیدا می‌کند. مثلاً در پوزیتیویسم قرن نوزدهم انگار که زمان یکسان‌سازی همه آگاهی و دانش‌ها فرارسیده است و در ایده‌آلیسم آلمانی عزم طراحی «نظام علم» آغاز شده و در هگل به اوج می‌رسد؛ و بالاخره در مارکس‌گویی که تمامی قواعد سیر جهان و تاریخ اندیشه، کشف شده است. امر مشترک در عمده فیلسوفان ماقبل مدرن که اکنون موضوع نقد بنیادی آنهاست، بی‌توجهی یا کم‌توجهی به محدودیت‌های یک فرهنگ، داشته و پنداشته‌های آن است. به طوری که اغلب آنها درک و دریافت خود را مطلق و عام و قابل اطلاق برای همه زمان‌ها و فرهنگ‌ها می‌دانسته‌اند. تعبیر دوران جهانی/سیاره‌ای از قرن نوزدهم از جمله با مارکس مطرح شد، همان که ضرورت شکل‌گیری جهانی یک‌دست را پیش‌بینی می‌کرد.^۱ آنچه در فلسفه به صورت چنین اندیشه‌هایی مطرح شده، نسبتی با رویدادهای بزرگ جهان در حال مدرن شدن دارد. اروپا از قرن هجدهم در مسیری قرار گرفت که لزوماً باید جهان را به جهانی یک‌دست تبدیل می‌کرد. برخی از متفکران چون هیدگر، ردّ این جهت‌گیری را در خصوصیت سوپرتکتیویستی-اومانیستی فکر مدرن یافته‌اند. لذا تفکر مدرن از آغاز ویژگی جهانی/جهانی‌شدن (Global/Globalization) داشته است؛ همان که در زمان معاصر در قالب مقولاتی چون برنامه توسعه، سیاست‌گذاری کلان دولت‌ها و برنامه‌ریزی علم و تکنولوژی، به عنوان اموری ضروری بسط یافته‌اند.

در دوره مدرن اکثریت فیلسوفان به گونه کل‌گرایی و خودمطلق‌انگاری اندیشه خویش تمایل داشتند، اما محدود متفکرانی بودند که متوجه نقش زمان، اقلیم و بستر فرهنگی در شکل‌گیری اندیشه و ارزش‌ها بودند. مثلاً هردر (Johan Gottfried Herder, 1744-1803) از اندک فیلسوفانی است که به



۱- این برداشت را می‌توان بر اساس بسیاری از آثار مارکس از جمله در مانیفست و تزهایی درباره فویرباخ مطرح ساخت.

اهمیت تفاوت‌های اقلیمی و تجارب ملل در شکل‌گیری تمایزات فرهنگی توجه داشته. اما این‌گونه دریافت‌ها باعث نمی‌شد که فلسفه مدرن اروپائی تلقی مرکز و میزان تفکر بودن را کنار بگذارد. مثلاً هگل با اینکه بزرگترین چشم‌اندازها را از تاریخ تکامل حیات انسانی عرضه کرده، ولی باز تاریخ تفکر همه فرهنگ‌های گذشته را مقدمه شکل‌گیری تفکر مدرن می‌داند. برای او فکر، دین، هنر و فلسفه مطلق همان است که در اروپا ظاهر شده.^۱

اما فیلسوفان هرگونه که اندیشیده‌اند تاریخ بشر از قرن هجدهم به گونه‌ای رقم خورده که مدرنیته، مردم همه جهان را وارد مسیر و راه‌هایی مشابه کرده است. یواخیم ریتز (Joachim Ritter, 1903-1974) در دهه ۶۰ قرن بیستم تحلیلی فلسفی از وضع جهان عرضه می‌کند. به نظر او اروپائی‌سازی (Europaäisierung) جهان (که در دوران اخیر، از آن به جهانی‌سازی تعبیر می‌شود) مسئله همه کشورهای غیراروپائی است و این‌گونه کشورها با وضعی دراماتیک روبه‌رو هستند که باید در هر صورت از آن عبور کنند (Ritter, p. 325). این‌گونه تحلیل‌ها مبتنی بر این تلقی است که فکر و علم و مناسبات مدرن صورت غالب بر تمامی جهان خواهد شد و همه اقوام و ملل ناگزیر از پذیرش آن‌اند. اکثریت قاطع فیلسوفان مدرن چنین برداشتی از مسیر تحولات جهانی داشته‌اند. سابقه این‌گونه اندیشه‌ها را در ایمانوئل کانت، به خصوص در رساله صلح پایدار، و در اغلب متفکران قرن نوزدهم می‌توان نشان داد. بر همین اساس بود که در قرن بیستم به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم، تصور سیر به سوی جهانی واحد بدیهی می‌نمود. یاسپرس در سال ۱۹۵۷ از نیاز شدید به فلسفه‌ای جهانی سخن می‌گفت (نک: رجائی، ص ۶۴). در همان سال وقتی هانا آرنست تصاویری از زمین که از ماهواره شوری گرفته شده بود، دید به وقوع شرایط جدیدی با توصیف جهانی اشاره کرد (همان، ص ۲۷). مک لوهان گسترش امکانات ارتباطی را به عنوان مبنائی برای شکل‌گیری دهکده‌ای جهانی تلقی کرد (همان).

اکنون که این‌گونه پیش‌بینی‌ها تا حدّ زیادی محقق شده، شاهد شکل‌گیری معضلات و بحران‌های جدیدی هستیم. علی‌رغم خوش‌بینی دهه‌های گذشته برای رسیدن به جهانی که در آن ملت‌ها به شرایط مشابهی از برخورداری‌ها، نزدیک خواهند شد، آمار و شواهد حکایت از ورود به دورانی می‌کنند که فقر و فاصله ملت‌ها از یکدیگر افزایش یافته و زمینه چالش‌های بزرگتری فراهم شده است. بویکه ره‌باین (Boike Rehbein, 1965-2022) در کتاب "دیالکتیک کالایدوسکوپ" (۲۰۱۳) نشان می‌دهد که جهان اروپامحور به پایان رسیده و پیکره‌بندی جهان چنان دگرگون شده که هیچ یک از روش‌های تحلیل گذشته نمی‌توانند فرایندهای جاری جهان پیش‌رو را به‌طور کامل توضیح دهند (Rehbein, p. 1-17). روند جاری زاینده بحران‌ها و عدم کفایت شیوه‌های تحلیل گذشته، ما را به بررسی دقیق‌تر اسباب پیدایش این شرایط و بررسی امکان‌های پیش‌رو فرا می‌خواند.

۱- این برداشت بیش از همه در فلسفه تاریخ وی مطرح شده است.

برای به تفصیل بردن چنین چشم‌اندازی باید توجه داشته باشیم که اولاً: خود مدرنیته به صورت‌های مختلفی تجربه شده است. ما با تجربه‌هایی از مدرنیته روبه‌رو هستیم و نه با یک تجربه و الگوی واحد. این موضوع را شاید بهتر از همه مارشال برمن در کتاب "تجربه مدرنیته" بیان کرده و ساحت‌ها و وجوه متفاوت و بلکه متعارض مدرنیته را نشان داده است (نک: برمن). ثانیاً: مدرنیته چه در قالب فکر و فرهنگ و چه در صورت صنعت و تجارت و برنامه توسعه به‌خصوص در دهه‌های اخیر در مناطق جدیدی از جهان به‌خصوص در چین، هند و برخی کشورهای آمریکای جنوبی، به صورت‌های جدیدی ظاهر شده است. با این چشم‌انداز ما از سویی ناگزیر از کوشش برای حفظ جهانی واحد با مسائل مشترک هستیم و از سوی دیگر باید بکوشیم تکثرات و تمایزات را حفظ کنیم.

تنوع تجربه‌های مدرن شدن

در تحلیل الگوهای تفکر جهانی، تجربه‌های ملت‌ها در مسیر مدرن شدن پراهمیت است. چون مدرنیته همه ملت‌ها را یکبار دچار چالش ساخته و ویژگی‌های بنیادی و ساحت‌های پنهان‌شان را آشکار ساخته است. علاوه بر آن ملت‌ها برای قرار گرفتن در مسیر مسائل جهانی رفتارهای مختلفی از خود بروز داده‌اند. تجربه ژاپن در رویارویی با تمدن مدرن و رفتارهای بعدی برای ورود به رقابت‌های جهانی نمونه جالب است که اخیراً باز توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. این رفتار را بر اساس وضع ژاپن در اوایل دوران رویارویی با غرب و هم‌چنین بر اساس ویژگی‌های فرهنگی و بنیادهای فکری و اعتقادی ژاپن بررسی کرده‌اند. این عامل دوم در تحلیل نظری-فلسفی پراهمیت است. ژاپنی‌ها هرگز در فرهنگ خود صورتی از اعتقاد، فلسفه یا علم را مطلق و نهایی نکرده‌اند. هر چند در همه تمدن‌ها زمینه بروز خودمطلق‌انگاری به‌گونه‌ای وجود دارد و تمدن ژاپنی هم از این قاعده مستثنا نیست و حتی در صورت تمایل به سیطره‌جویی در شرق آسیا، در دهه‌های اول قرن بیستم ظاهر شد. اما در همین دوران به تدریج بنیادهای فکری-فرهنگی ژاپن یعنی ذن بودیسم به صورت جدیدی خود را آشکار ساخت. این جهت‌گیری در سال‌های اخیر در بسیاری از متفکران ژاپنی، به‌خصوص در فیلسوفان موسوم به مدرسه کیوتو نمود بیشتری یافته است. متفکران این مکتب مانند نیشیدا و نیشیتانی از قرن نوزدهم طرح فلسفه جهانی-فلسفه ژاپنی را مطرح ساختند. آنها جهانی بودن را به معنای گونه‌ای جمع میان کثرت و وحدت می‌دیدند که در آن هر فرهنگ حدود خود را حفظ کند و درعین حال جهانی ببیند و به روی رویدادها گشوده ماند.

رفتار فرهنگ‌های غیروپایی در مقابل فرهنگ مدرن نسبتی با ریشه‌های اعتقادی و تجارب و سابقه فرهنگی آنها دارد. این موضوع در فرهنگ ژاپنی قابل توجه است. ژاپنی‌ها در مقام جذب و اخذ عناصر دیگر فرهنگ‌ها، شاید از گشوده‌ترین‌ها بوده‌اند. این رفتار نسبتی با درک آنها از حقیقت دارد. فیلسوفان ژاپنی حقیقت را در گونه‌ای نیستی و بی‌صورتی تجربه کرده‌اند. حقیقت در آئین ذن، صورت بی‌صورت است (نک: Dotting). این تجربه از حقیقت در همه مقولات فرهنگی از اخلاق و هنر و



رفتار اجتماعی و حتی در هنجارهای سیاسی و نحوه تلقی از علم و اقتصاد و محیط زیست نمود دارد. شاید همین نحوه درک آنها از حقیقت، آنها را آماده رویارویی و جذب و هضم هر صورت جدید کرده است. برخی از ژاپن‌شناسان این ویژگی ژاپنی‌ها را ناشی از نحوه معیشت آنها می‌بینند که در گذشته همه نیازهای آنها از دریا تأمین می‌شده و شغل اصلی آنها دریانوردی و ماهیگیری بوده است. در آئین ذن بودیسم هرگونه اندیشه و صورت‌بندی عقلی، اعتباری است و حقیقت از سنخ فراعقل است (Krummel, p. 202). اگر این نکته را با رویدادهای انضمامی تری مثل نحوه اولین رویارویی‌های ژاپنی‌ها با قدرت‌های اروپایی مدرن، در نظر آوریم، اسباب تفاوت رفتار دو ملت ایران و ژاپن آشکارتر می‌شود. ژاپنی‌ها از ابتدا در مقابل قدرت‌های نوخاسته مدرن، به عنوان رقیب ظاهر شدند. علاوه بر این همواره گشوده برای اخذ و جذب با آگاهی بودند. آنها با توجه به تمایز آنچه که از آن خود آنهاست با آنچه از آنها نیست، توجه داشتند. این موضوع در اخذ نرم‌ترین و نظری‌ترین مقولات مثل فلسفه و علوم مدرن (Krummel, p. 203) تا صنایع و نهادها صادق است.

متفکران ژاپنی توجه داشته‌اند و اکنون هم مطرح می‌کنند که هر آنچه جهانی نامیده می‌شود، باز برخاسته از تجربه‌ای در یک ملت و قوم است که بسط یافته. به همین جهت آنها تعبیر فرهنگ ژاپنی به مثابه فرهنگ جهانی را از گذشته به کار می‌برده‌اند و اکنون هم مطرح می‌سازند (Krummel, p. 209). به بیان دیگر هرآنچه فرهنگ جهانی نامیده شود، تباری دارد. چنان که تبار تمدن مدرن به یونان باستان می‌رسد. پس آنچه که امروز اهمیت دارد، اندیشیدن با توجه به گذشته و تبار خود به مسائل مشترک است. در این تلقی جهانی اندیشیدن لزوماً نسبتی با بخشی و منطقه‌ای اندیشیدن دارد.

فلسفه ژاپنی در دهه‌های اخیر با ویژگی‌های میان‌فرهنگی ظاهر شده و الگوهای قابل توجهی برای گفتگو و مشارکت جهانی، در عین حفظ هویت‌ها عرضه کرده است. وقتی که حقیقت در نهایت به صورت بی‌صورت ظاهر می‌شود. و حتی خود هم در عمیق‌ترین دریافت صورت بی‌صورت باشد، در این وضع با بنیاد و فلسفه‌ای روبه‌رو هستیم که همه صورت‌ها را برمی‌تابد. با این مبنا خود و هویت خویش هم امری صورت یافته و دگرگون شونده دیده می‌شود. بنابراین هیچ صورت و مبنا و نظامی مطلق و نهایی نیست (Krummel, p. 217).

"تمایز" در فلسفه معاصر

در فلسفه قرن بیستم توجه به تمایز "جهان‌ها و فرهنگ‌ها به تدریج افزایش می‌یابد. این توجه در پدیدارشناسی و هرمنوتیک به دو صورت متفاوت نمود پیدا می‌کند. متفکران هر دو حوزه فکری به نقش زیست‌جهان و فرهنگ و پیش‌داشته‌ها در اندیشه و کنش توجه می‌کنند. حاصل این توجه آن بود که فلسفه نیمه دوم قرن بیستم هرچه گذشت، به تمایز و تفاوت اهمیت بیشتری داد. به طوری که فلسفه‌های موسوم به پست‌مدرن بیش از هر چیز بر "تمایز" و "تنوع" و لزوم حفظ آنها تأکید کردند. علاوه بر این، اندیشه‌های فلسفی نظری این دوران، محدودیت و ناپسندگی نظام‌های فلسفی



و مرجعیت‌های برخاسته از یک فرهنگ را، برای توضیح جهان‌شمول مقولاتی چون فرهنگ و دانش و ارزش به تفصیل بیان کردند.

در دوران معاصر با وضعی متعارض روبه‌رو هستیم. از سویی پیشرفت‌های تکنیکی وارد مرحله‌ای شده که همه انسان‌ها و فرهنگ‌ها را شبیه هم ساخته و تثبیت مناسبات و نهادهای مشابه را برای همه جوامع الزامی ساخته، از سوی دیگر نتایج یکسان‌سازی صورت‌های زندگی و ناکافی بودن هنجارهای جهانی برای شکل دادن به یک زندگی مطلوب مورد پرسش جدی است. به بیانی دیگر، از یک طرف تحت تأثیر موج‌های جهانی یکسان‌سازیم و از طرف دیگر رفتارهای واکنشی تمایزجویانه به صورت‌های مختلفی در حال رشد و تقویت است. هم شاهد احیاء گونه‌های مختلف سنت‌های روحی- معنوی و نظری-ارزشی هستیم و هم متوجه ضرورت‌های باهم بودن و مشارکت در مسائل مشترک جهانی. باز به بیانی انضمامی‌تر، هم شاهد شکل‌گیری قطب‌های جدید قدرت در مناطق مختلف جهانیم و هم بیش از گذشته نیازمند تفاهم و همگرایی هستیم. از یک منظر این پدیده‌ها به نحوی نشانه ضعیف و نحیف شدن بنیادهای نظری تمدن و مناسبات مدرن و نهادهای شکل‌گرفته بر اساس آنهاست.

تفکر "میان فرهنگی"

تفکر میان فرهنگی (Intercultural) از هنگامی مطرح شد که روند جهانی‌سازی رو به تشدید گذاشته بود. متفکرانی برخاسته از فرهنگ‌های مختلف (از جمله در آلمان، ژاپن، هند، اتریش و آمریکای لاتین) مسیر جهانی‌سازی را به صورتی بنیادی نقد کرده و لوازم زیستنی مبتنی بر مفاهیم، تمایز، صلح و عدم خشونت را متذکر می‌شدند. این متفکران نابسندگی نظام‌های فکری فلسفی برخاسته از یک فرهنگ و تمدن را برای اداره تمامی جهان توضیح داده و راه‌هایی برای شکل‌گیری جهانی متکی بر "گفتگو" و "دیگری‌پذیری" را پیشنهاد داده‌اند. تفکر میان فرهنگی با اتکاء بر سنت‌های فلسفی گذشته و دستاوردها و تجارب فرهنگ‌های مختلف، اهمیت "دیگری" در شکل‌گیری هر گونه هویت را آشکار ساخته و به لزوم در "میانه" قرار گرفتن و تقویت توان ایستادن در میانه هویت‌ها و فرهنگ‌ها دعوت کرده است. نکته مهم در روندهای جهانی آن است که تمامی تحولات وجهی انسانی فرهنگی دارند و با توجه به تکررات و تمایزات امور انسانی، هر پدیده‌ای وجهی میان فرهنگی پیدا می‌کند. تاکنون روایت‌های مختلفی برای توصیف وضع تکرر جهان معاصر و پیشنهاد روندهایی برای مشارکت صورت گرفته است.^۱ یکی از آخرین و جذاب‌ترین روایت‌ها در فلسفه میان فرهنگی از آن برنهارد والدنفلس (Bernhard Waldenfels, 1935-) است که به‌طوری اساسی نشان می‌دهد که هیچ مرز قاطعی میان "من" و "دیگری/بیگانه" قابل ترسیم نیست و ما همواره در میانه این‌گونه دوگانه‌های



۱- روایتی از متفکران میان فرهنگی در کتاب "با دیگری" صورت گرفته است (نک: منابع).

به هم آمیخته درسیریم (Waldenfels, 2011). موضوع "من" و "دیگری" در فلسفه میان فرهنگی در مقیاس های مختلفی منظور نظر است. از "من" به مثابه یک فرد تا من به مثابه یک ملت، نژاد، قوم، صنف، جنس، در مقابل "دیگری" در مقیاس های متناظر. به بیان دیگر موضوع من و دیگری، موضوع رویارویی هویت ها و تعینات انسانی متفاوت در مقابل یکدیگر است.

یکی از وجوه در میانه واقع شدن، وجه میان رشته ای و میان دانشی است که بین اصحاب علوم فاصله ها ایجاد کرده است. در سال های اخیر متفکران موسوم به «میان فرهنگی» به تفصیل وارد مقولاتی چون علم، دین، زبان، تاریخ، مناسبات انسانی، سیاست، هنر و تکنولوژی شده و مناظری متفاوت را که متناسب با شرایط جهان معاصر است، برای ورود به این مقولات معرفی کرده اند.

فلسفه/تفکر جهانی

اگر جهانی شدن یا جهانی سازی (Globalization) در دوره ای کوتاه وضع مطلوب و مآل برخی قرار گرفت و متفکرانی مثل فرانسیس فوکویاما با دعوت به الگوهایی جهان شمول (universal) پایان تاریخ را اعلام می کردند، اما در دو دهه اخیر شاهد رویدادهایی بودیم که نشان داد تصور جهانی یک دست، تا چه حد انتزاعی و دور از واقعیت است. سال های گذشته از قرن جدید میلادی، ما را با دو مسئله بزرگ آشنا ساخت. اول اینکه نزاع های مزمن و فرساینده در مناطق مختلف جهان و رقابت قدرت های جهانی در قالب های جدید، نشان داد که فکر جهانی یک دست توهمی بیش نیست و گسترش دامنه نزاع ها می تواند کل کیان بشر را تهدید کند. دوم اینکه کره زمین در معرض تهدیدهای بزرگی مثل بحران محیط زیست و گرمایش زمین و افزایش زباله های صنعتی است و برای مراقبت از این کره بیش از دوران گذشته، نیازمند همراهی و همکاری جهانی هستیم.

پس باید بتوانیم در جهانی متشتت با استعداد های بسیار برای واگرایی و تقابل، راه هایی برای همراهی و مشارکت بیابیم. اولین گام در چنین مسیری تعیین نقطه شروع است. اغلب ما نقش خرد و دانایی را برای حل مشکلات بدیهی می انگاریم. اما اگر جهان کنونی را دقیق تر نظاره کنیم، می بینیم که روندهای جهانی به گونه ای رقم می خورند که از خرد و دانایی به معانی متعارف فرمان نمی برند. به طوری که خود نقش دانایی در فرایندهای جاری مورد پرسش جدی است. در مباحث دقیق تر فلسفی آشکار می شود که "قدرت" صورتی خود بسنده پیدا کرده و حتی "دانش" و "ارزش" و "حقیقت" را تولید می کند. "تکنولوژی" در زمان معاصر در نقش "گشتل"، یعنی قالب تعیین کننده جای هر چیز دیگر، فرمان فرماست. غلبه تکنولوژی بر جهان ما چنان بلامنازع است که به نظر فوکو حتی علوم انسانی در قالب تکنیک به مقولاتی برای قدرت تبدیل شده اند.

در جهانی چنین پیچیده باید دست از کوشش برای درک مقولات بزرگ و داشتن دیدگاه های





فراگیر برداشت. تعبیر "فلسفه یا تفکر جهانی" (global Philosophy/Thought) برخاسته از همین چشم‌انداز است. اکنون متفکران و فلاسفه بسیاری لزوم کوشش برای رسیدن به افق‌های مشترک برای رویارویی با مسائل جهانی را گوشزد کرده و طرح‌هایی را پیشنهاد می‌دهند.^۱ انسانی که امروز بر کره زمین زندگی می‌کند، به لحاظ میزان دانش و توان تأثیرگذاری، قدرتمندتر از زمان‌های دیگر است. اما رفع بحران‌های جاری و اصلاح امور منوط به شکل‌گیری مناسبات انسانی جدیدی است؛ مناسباتی که باید در مقولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمود پیدا کند. از یک منظر این مسئله اول جهان ماست. ما امروز به درک جدیدی از جای خود در جهان رسیده‌ایم، اما در حل معضلی باهم‌زیستن دچار مشکلات بنیادی هستیم. بگذارید به یکی از مهم‌ترین رویدادهای سال اخیر اشاره کنیم. رویدادی که شاید هنوز نظری جلوه کند، ولی در آینده منشأ شرایط و واقعیت‌های جدیدی خواهد بود. کشفیات نو در فضا، چشم ما را با کیهانی متفاوت آشنا ساخته است. دوربین‌های جیمز وب جای کره زمین در میان میلیاردها ستاره و کهکشان را به ما نشان می‌دهد. در پس تصاویر به نمایش درآمده از این دوربین‌ها درمی‌یابیم که انسان با تاریخ و دانش و همه دستاوردهایش بخشی بسیار ناچیز در جهانی است که همه مقیاس‌های گذشته برای توصیف آن ناکافی است. همه دستاوردهای بشر حاصل زیست زمانی اندک بر پوسته نازکی از کره‌ای بسیار کوچک است. امروز توانمندتر از همیشه هستیم؛ اما همین توانمندی ما را با کوچکی و ناچیزی مان آشنا تر ساخته است. باید همه این‌گونه تعارضات را هضم کنیم و به کوشش‌هایی متناسب با چنین جهانی روی آوریم. فلسفه و تفکر جهانی به تعارضات و پارادوکس‌ها وقوف دارد و به زیستن در آنها و بلکه خو کردن به آنها برای یافتن افق‌های نو دعوت می‌کند. همان‌طور که باید با تعارضی زیستن بر این کره کوچک در کیهانی چنان بزرگ خوگیریم، باید در مقیاسی دیگر به جهان کره زمین و اقلیم و فرهنگ خویش هر دو بیندیشیم. باید بتوان جهانی اندیشید و در عین حال تعلق به فرهنگی در میان فرهنگ‌ها را حفظ کرد. در حوزه فلسفه تعلق به یک فرهنگ می‌تواند به صورت نقد فرهنگ جهانی ظاهر شود. هر فرهنگ بنا به تاریخ و تجارب زیسته و راهی که در جستجوی حقیقت طی کرده، به نقد نظم حاکم و مبانی و حقیقت‌ها و اصول جاری در زندگی انسان معاصر می‌پردازد و چشم‌اندازها و افق‌های اندیشه خود را برای ورود به فضای "گفتگو" با سایر فرهنگ‌ها مطرح می‌سازد. وضع جهان ما مقتضی آن است که هر فرهنگی، خود را راهی در میان دیگر فرهنگ‌ها تلقی کند. هیچ فرهنگی مقیاس و میزان دیگر فرهنگ‌ها نیست. می‌توان به مولوی علاقه داشت و به زبان فارسی عشق ورزید و وجهه همت توسعه ایران داشت، اما در افق تفکری در مقیاس جهانی قرار داشت. می‌توان از درد توسعه‌نیافتگی نالید، با تلاطم‌های سیاسی اجتماعی ملت خود سرکرد، اما پژوهش‌هایی در سطح بالاترین پژوهش‌های

۱- دانشگاه هومبولت برلین از سال ۲۰۱۸ پروژه‌ای با عنوان "طرح مطالعات جهانی" (GSP) بر اساس همین رویکرد را آغاز کرده و با همکاری دانشگاه‌هایی در هند، آرژانتین و آفریقای جنوبی دانشجو در سطح ارشد و دکترا تربیت می‌کند.

کشورهای توسعه یافته داشت و در صدد مشارکت در گفتگوی جهانی بود.

در جهانی زندگی می‌کنیم که باید به زیستن در تعارض و پارادوکس عادت کرد. برای داشتن فکر جهانی، نباید کار را به زیستن در کشوری توسعه یافته با استانداردهای خاص موکول کرد. به نظر می‌رسد که در آینده تعارضات جهانی و منطقه‌ای تشدید شود. متفکر و پژوهشگر امروز باید قدرت انعطافی بیش از گذشته داشته باشد. دانشمند و متفکر امروز باید ضمن رویارویی با مسائل کلان کره زمین و مردم جهان، به کار ویژه خویش در فرهنگی که بدان وابسته است، بپردازد. این وضع مطلوب هنگامی محقق می‌شود که پژوهشگر، قدرت بیرون رفتن از محدوده‌ها و ویژگی‌های خاص خویش را داشته باشد.

نقش علوم انسانی در تحولات

در شرایط کنونی جهان، باید به نقش‌های ویژه هر کدام از حوزه‌های نظری، علمی یا ارزشی توجه داشت. در جهان کنونی، در اولین نگاه تکنولوژی راهبر و گشاینده راه‌های جدید است، اما اگر دقیق‌تر بنگریم در حفظ و قوام نظم و مناسبات و نهادها، تفکرات نظری، سنت‌های روحی و معنوی و علوم انسانی هر کدام نقشی ایفا می‌کنند. برای نیل به تحلیلی جامع از شرایط کنونی، باید به نقش هر یک از این مقولات متناسب با نحوه تأثیر آنها توجه داشت. مثلاً در بیشتر کشورها دین هم چنان نقشی اساسی ایفا می‌کند. یا در کشورهای توسعه یافته تکنیک و علوم تکنیکی نقشی دارند که در کشورهای در حال توسعه، دیده نمی‌شود.

از یک منظر در جهان امروز علوم انسانی نیز صورتی تکنیکی پیدا کرده‌اند و در برخی از موارد به مکملی برای کارکرد تکنولوژی تبدیل شده‌اند. اما در کشورهایی که هنوز در مسیر توسعه یافتگی و ایجاد نظم و ساختارهای متناسب با جهان معاصرند، مسائل در وهله اول از سنخ مسائل فرهنگی-انسانی‌اند و ابتدا باید موانع توسعه و نظم متناسب با ساختارهای جهانی را از میان برداشت. درست به همین دلیل در کشوری مانند ایران مقولاتی چون توسعه، برنامه‌ریزی و مدیریت، قانون و نظام حقوقی، مناسبات و نهادهای قدرت، نظام آموزش و پژوهش، سلامت روانی و مدیریت محیط زیست در حوزه کار اهالی علوم انسانی قرار دارد. به همین جهت نقش علوم انسانی در کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه، مهم‌تر و خطیرتر است. تا عالمان علوم انسانی دانایی لازم و متناسب با جامعه خود را عرضه و ایجاد نکنند، کارها به سامان نمی‌رسد و حتی تکنولوژی وارد مرحله ایفای کارکردی که از آن انتظار می‌رود، نمی‌شود. کار دشوار علوم انسانی آگاهی عمیق به مسائل کلان جهانی و چاره‌جویی برای مسائل خاص یک جامعه است. این الزام تنها الزامی نظری علمی نیست. بلکه الزامی کاملاً انضمامی و تعیین‌کننده است. به همین جهت عالیم علوم انسانی باید علاوه بر مهارت‌های نظری تخصصی، تجربه زیست کافی از فضای جهانی و فضای خاص جامعه خویش داشته باشد. پژوهشگر علوم انسانی باید بتواند مقولات و موضوعات خاص و جزئی درون جامعه خود را با التفات

به شرایط عام و جهان شمول دنبال کند. باید توجه داشت که سمفونی در حال اجرای جهانی، چیزی مستقل از آنچه که در درون جوامع و فرهنگ‌های خاص اجرا می‌شود، نیست.

نکته حائز اهمیت دیگر در مورد علوم انسانی، توجه به نظم قدرت در جهان معاصر و نحوه نقش‌آفرینی تکنولوژی، دانش، قدرت سیاسی و مقولاتی چون نظام آموزش و پرورش در تقویت و حفظ این نظم است. فلسفه معاصر برای ورود به این مقولات چشم‌اندازهای روشن و آموزنده‌ای ایجاد کرده است. از این چشم‌اندازها هم می‌توان برای فهم مناسبات و هم برای نقد و اصلاح نظم و ساختار قدرت بهره جست. اما ایفای نقش جزئی‌تر در حوزه‌های خاص بر عهده علوم انسانی است. بنابراین گفتگوی مستمر میان فلسفه و علوم انسانی، هم باعث افزایش نقش‌آفرینی علوم انسانی می‌شود و هم تحلیل‌های نظری-فلسفی را توان‌تر می‌سازد.

این توصیف نشان‌دهنده اهمیت گفتگوی میان علوم انسانی با نظر به نقشی است که فلسفه می‌تواند در نشان دادن بنیادها و گشودن مناظر کلان‌تر نظری ایفا کند.

تفکر و علم در ایران معاصر

ایران دوران مدرن، یکی از پرتلاطم‌ترین کشورهای جهان است. ایران برای مدرن شدن مسیر یکنواختی طی نکرده است. چالش‌های مدرن شدن ایران در صورت اول سیاسی بوده، اما این چالش‌ها در همه وجوه و حوزه‌های دیگر از جمله علم و پژوهش و آموزش وارد شده است. به‌طوری‌که پس از گذشت بیش از یک قرن از ورود اندیشه‌های مدرن و تأسیس نهادهای علمی آموزشی مدرن، هنوز نمی‌توانیم راهبردی روشن و مطمئن برای آینده ترسیم کنیم. شاید وضع علم و تفکر در ایران دوره مدرن را بتوان با آنچه مارکس درباره وضع آلمان زمان خود بیان کرد، توصیف کنیم. او می‌گفت: "آلمانی‌ها تاریخ آینده خویش را در اندیشه، در فلسفه زیسته‌ایم... تخمه بالفعل زندگی ملت آلمان تاکنون فقط در جمجمه او شاخ و برگ داده است. خلاصه اینکه نمی‌توانید بدون فعلیت بخشیدن به فلسفه از آن تعالی جویند." (احمدی، ص ۷۹۲-۷۹۳). گاهی ملت‌ها فکر و تخیل و آفرینش دارند، اما در سطح تحلیل و بررسی و نظرورزی باقی می‌ماند. در ایران امروز طرح‌ها و اندیشه‌ها و نظام‌های فکری بسیاری شکل گرفته، اما هنوز در سطح عمومی و در قالب طرح‌های کلان تحقق و تداوم پیدا نکرده است. به همین جهت هنوز به برنامه کلان توسعه پایداری که جای علم و تکنولوژی و نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را تعیین کند، نرسیده‌ایم. این وضع نشانه بحران فکری فرهنگی عمیق‌تری است که باید هم‌چنان مورد تأمل و تحقیق قرار گیرد. تجربه این دوران نشان می‌دهد که ایرانیان نسبت به پدیدارهای مدرن گشوده بوده و مایل به پذیرش و جذب‌اند. اما تکثر فرهنگ ایرانی و عناصر مقاوم در مقابل پدیدارهای نو، مانع جذب و هضم مؤثر و متعادل عناصر جدید بوده است. به همین جهت جهان ایرانی هنوز به تألیف و تعادلی میان عناصر کهنه و نو (سنتی و مدرن) نرسیده است. چالش میان "گذشته" و "آینده" در تمامی لایه‌های زندگی و فرهنگ ایرانی در جریان است؛ از



لایه‌های انضمامی زندگی روزمره مثل ترافیک و نظم شهری تا ژرف‌ترین لایه‌های ارزشی و اعتقادی مثل باور به اصول و هنجارهای دینی و فرهنگی.

آنچه که هنوز به عنوان امری ضروری به نظر می‌رسد، بازخوانی تجربه گذشته و کوشش برای نیل به شیوه خاص مدرن شدن و توسعه ایران، به وسیله خود ایرانیان است. عالمان و پژوهشگرانی که متعلق به چنین جوامعی هستند، باید به دشواری کار خود وقوف داشته باشند و اسباب ریشه‌ای‌تر سستی قوانین و نهادهای پشتیبان علم و پژوهش را بشناسند و بر اساس شناخت عمیق جامعه خود، برنامه‌های فردی و جمعی را تدارک بینند. کار علمی پژوهشی در جوامعی که هنوز در پیچ و خم توسعه یافتگی به سر می‌برند، بس دشوارتر از کار در کشورهای مرفه و توسعه یافته است. برای ایفای نقش در حوزه فکر و دانش و پژوهش در کشورهای پرتلاطم، باید علاوه بر مهارت‌های علمی و تکنیکی، روح و جانی قوی و مقاوم و بهره‌ای از فضائلی چون ایشار و از خودگذشتگی داشت.

به فرض وجود عالمانی با این ویژگی‌ها در ایران امروز، می‌توان از راهبرد علمی پژوهشی جهانی ملی سخن گفت. در چنین راهبردی باید از سویی در افق جهانی و از سوی دیگر در افق فرهنگ ایرانی اندیشید و پژوهش کرد. این راهبرد تنها در طی کوشش مجدانه در زیست جهان ایرانی، همراه با نظری مدام به شرایط جهانی محقق می‌شود. "تفکر جهانی" برای دانشمند و پژوهشگر ایرانی، به معنای دانستن زبان فکر و دانش جهان شمول، و در عین حال توان اندیشیدن و نقش آفرینی در جامعه ایرانی با مختصات خاص آن است. تنها در این صورت می‌توان وارد مسیر مشارکت، گفتگو و اثربخشی در مقیاس ملی و جهانی شد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



منابع

۱. افلاطون (۱۳۸۰) مجموعه آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ سوم، جلد سوم، تهران: انتشارات خوارزمی
۲. برمن، مارشال (۱۳۷۹) تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات طرح نو
۳. مصلح، علی اصغر (۱۳۹۷) با دیگری. پژوهشی در تفکر میان فرهنگی و اخلاق گفتگو، تهران: انتشارات علمی
۴. رجائی، فرهنگ (۱۳۸۰) پدیده جهانی شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، انتشارات آگه
۵. احمدی، بابک (۱۳۸۸) مارکس و سیاست مدرن، چاپ پنجم، تهران: انتشارات مرکز
6. Dotting, Dagmar (2021) Kaligraphie als Ort der formlesenen Form..., in: Mosleh, Ali Asghar, Convergence and Divergence..., Nordhausen: Verlag Traugott Bautz
7. Krummel, John W. (2017) Philosophy and Japanese Philosophy in the World, in: European Journal of Japanese Philosophy. Nr. 2, p. 198-222
8. Rehbein, Boike (2013). *Kaleidoskopische Dialektik. Kritische Theorie nach dem Aufstieg des globalen Südens*, Konstanz: UVK
9. Ritter, Joachim (2003). *Metaphysik und Politik: Studien zu Aristoteles und Hegel*, Berlin: Suhrkamp.
10. Waldenfels, Bernhard (2011) Phenomenology of the Alien, translation: A Kozin, a..., Evanston: Northwestern University Press



اخلاق علمی و نسبت آن با استقلال دانشگاهی و آزادی آکادمیک^۱

مقصود فراستخواه^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۲/۱۵

چکیده

کژکارکردهایی را در محیط‌های آکادمیک مانند مدرک‌گرایی و دستبرد علمی و رفتارهای طفیلی‌گرانه می‌بینیم. دانشگاهیان نمی‌توانند آن‌طور که باید و شاید اخلاقیات دانش‌ورزی را در خود شکوفا سازند، انجام مسئولیت‌های اجتماعی بحث‌انگیز شده و تأثیرات اجتماعی دانشگاهیان در کاستن مرارت‌های انسانی و محنت‌ها و رنج‌های بشری محل تردید قرار گرفته است. اینها فرجام مخدوش شدن استقلال دانشگاهی و آزادی علمی و نهایتاً اخلاق علمی بوده است. دانشگاه، قلمرو مستعمراتی حکومت شده است. برای بررسی این مسئله، سه منطق اخلاقی مبنای اصلی مطالعه حاضر قرار گرفته است: ۱. اخلاق نتیجه و منفعت، ۲. اخلاق وظیفه و مسئولیت و ۳. اخلاق فضیلت. اخلاق علمی بر مبنای سه منطق مزبور هم‌سنجی شده است. آنگاه با استناد به دو فلسفه دانشگاهی یعنی فلسفه ایمانوئل کانت و فلسفه ماکس وبر بحث شده است که چگونه در غیاب استقلال دانشگاهی و آزادی آکادمیک، کل اخلاق علمی به محاق می‌رود. اگر آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی نباشد نه تنها اخلاق علمی بلکه فلسفه وجودی علم، علم‌آموزی و علم‌ورزی نیز مخدوش می‌شود، فلسفه وجودی علم، چیستی علم و مقتضیات ساختی و کارکردی علم و سرشت علم لطمه می‌بیند و علم اساساً موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در این مطالعه دانشگاهیان به پنج دسته

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



۱- متن تحریر یافته سخنرانی مقصود فراستخواه در انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری.

۲- استاد برنامه ریزی توسعه آموزش عالی.

۱. گریزپایان دانشگاهی، ۲. رمزپردازان دانشگاهی، ۳. عمل‌گرایان دانشگاهی، ۴. کارمندان دانشگاهی و ۵. روشنفکران دانشگاهی تقسیم شده‌اند. بهترین وضع اخلاق آکادمیک در دسته پنجم امکان‌پذیر می‌شود که ترکیب بهینه‌ای از اخلاق نتیجه، اخلاق مسئولیت و اخلاق فضیلت است. **واژه‌های اصلی:** اخلاق علمی، استقلال دانشگاهی، آزادی آکادمیک، سنخ‌شناسی اخلاقی دانشگاهیان.

مقدمه و بیان مسئله

مدتی است که اخلاق علمی در ایران بحث‌انگیز شده است. این نگران‌کننده است، چون یکی از بالاترین درجات اعتماد مردم ایران طی سال‌های سال به دانشمندان و دانشگاهیان و فرهنگیان بود و اگر این نیز گرفتار همان فرسایش سرمایه‌های اجتماعی شود که سال‌هاست شواهدش را در کاهش شدید اعتماد به نهادها و سیاست‌ها و ساختارها در ایران ملاحظه می‌کنیم، باید درباره‌اش درنگ جدی کرد. جامعه ایران به سبب فرسایش سرمایه‌های اجتماعی امید و اطمینان و اعتماد، گرفتار اختلال در نظام عاطفی شده است (Noorbala, et.al., 2018) حال اگر نشانه‌هایی منفی از اخلاق در محیط‌های دانشگاهی نیز مشاهده شود باید به آن حساس بود. یک نمونه‌اش برخی رفتارهای طفیلی‌گری است که گاه در فعالیت‌های علمی و دانشگاهی اینجا و آنجا مشاهده می‌شود.

اخلاق ما را به همیاری‌های جمعی سوق می‌دهد. اخلاق شنیدن صدای دیگری (دیویس، ۱۳۸۶)، احترام به دیگری، ارتباط گرفتن با دیگری و دوست داشتن دیگری است. اکنون اگر همین روح همیاری در محیط‌های علمی جای خود را به فرهنگ طفیلی‌گری و بازی‌های ناهمیارانه بدهد چه می‌شود؟ عادتواره‌ها و الگوهای آموخته طفیلی‌گری به نوعی پارادوکس برندگان بازنده به راه می‌اندازد. هرکس فکر می‌کند خودش را سرپانگه می‌دارد و برنده است اما دست آخر همه بازنده می‌شوند. از این گاهی با عنوان تله اجتماعی^۱ بحث شده است (Rothstein, 2005, 2011).

در این بحث ابتدا می‌کوشیم درک خود را از اخلاق علمی^۲ و خصوصاً ربط آن را با استقلال دانشگاهی و آزادی علمی وضوح بخشیم. در اینجا اخلاق به معنای نیکویی و زشتی افعال، اوصاف و احوال دانشگاهیان یا به طور کلی فاعلان علم منظور می‌شود. اخلاق علمی درباره این بحث می‌کند که افعال، احوال و اوصاف فاعلان علم و آنهایی که فعل علمی انجام می‌دهند چقدر شایسته است و چقدر شایسته نیست، چقدر نیکوست و چقدر نیکو نیست، چقدر واجد ارزش‌های اصیل، متعالی و در سطوح بالای آن است و چقدر فاقد ارزش است؟ برای مثال چقدر معلمی در دانشگاه واجد ارزش‌های اصیل و متعالی هست و چقدر فاقد و یا ناقض این ارزش‌ها؟ و همین‌طور پژوهش و نیز ارائه خدمات دانشی و تخصصی به جامعه بقیه اعمال دانشگاهی ما. ابتدا به تعریف اخلاق



می‌پردازیم و سپس سه قلمرو فرااخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی تعریف می‌شود و آن‌گاه سه رهیافت متفاوت در اخلاق از هم متمایز و نسبت‌شان با استقلال دانشگاهی و آزادی علمی محل تأمل قرار می‌گیرد.

مبانی نظری

بنا به عمومی‌ترین تعریفی که از اخلاق در متون و منابع پیشین آمده است، این مبحث عهده‌دار فراهم آوردن دانشی موثق دربارهٔ احوال و افعال ارادی انسان از حیث خوبی و بدی آنهاست (Broad-Rowe, 2010). احوال و افعال ارادی بشر، گاهی در سطح ذهنی و گاه در سطح عینی هستند (ملکیان، ۱۳۷۹). نمونه سطح ذهنی را در باورهای نابالغ، عقاید متعصبانه، افکار جزمی، غیرت‌سازی‌های مسلکی و همین‌طور نفرت و نژادپرستی و خودشیفتگی می‌بینیم. این سطح ذهنی از عصبیت و نفرت و خشونت وقتی به سطح عینی می‌آید در داعش و طالبان و القاعده یا سلب حقوق افراد و گروه‌ها به نحو سیستماتیک و در قالب گروه‌های افراطی و نظام‌های خودکامه و توتالیتار مشاهده پذیرتر می‌شود. احترام به حقوق دیگران در درجه نخست حالتی ذهنی است و بعد در سطح عینی ظاهر می‌شود؛ شما با عقیده کسی مخالفتید در عین حال دریافت‌اید که انسان‌ها حتی بدون اینکه خودشان بخواهند متفاوت به بار می‌آیند، متفاوت فکر می‌کنند و دیدگاه‌های مختلفی دارند. پس می‌دانید که همه نمی‌توانند یک جور ببینند. در نتیجه به کسی که با عقیده‌اش شخصاً موافق نیستید، کاملاً احترام می‌گذارید. این ابتدا یک وصف ذهنی است که در شما هست. سپس در سطح عینی‌تر ظاهر می‌شود، بدین صورت که در رفتار و روابطتان اهل مدارا و رواداری هستید و به شیوه منطقی و مسالمت‌آمیز و صلح‌آمیز با افراد و گروه‌ها گفتگو می‌کنید.



اخلاق عبارت است از علم به این احوال و افعال و امور ذهنی و عینی در مقیاس‌های فردی و گروهی و اجتماعی و سیستمی؛ از حیث خوبی و بدی آنها. همان‌طور که می‌توان از اخلاقی بودن یا غیراخلاقی بودن یک فرد یا یک گروه بحث کرد، می‌توان از اخلاقی بودن و غیر اخلاقی بودن قدرت و دولت و قانون و سیستم‌های اجتماعی نیز سخن گفت. مباحث اخلاقی با عناوین مختلفی مانند «اخلاق پژوهی»^۱ یا «فلسفه اخلاق»^۲ یا علم اخلاق^۳ دنبال می‌شود (مک اینتایر، ۱۳۷۹؛ اتکینسون، ۱۳۷۰؛ مور، ۱۳۶۶؛ صانعی دره بیدی، ۱۳۶۸؛ ملکیان، ۱۳۸۹؛ داروال، گیبارد وریلتن، ۱۳۸۱؛ وارنوک، ۱۳۸۰).

سه قلمرو فرااخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی از جمله حیطه‌های مختلف جستارهای اخلاقی هستند. فرااخلاق^۴ در باب سرچشمه خوبی و بدی بحث می‌کند. گزاره‌های اخلاقی آیا گزاره‌های حقیقی‌اند یا اعتباری؟ معنای گزاره‌های اخلاقی چیست؟ در فرااخلاق، بحث در سرچشمه

1- Ethics

3- Moral Science

2- Moral Philosophy

4- Meta ethics

خوبی و بدی است. فرائیخ می‌پرسد که آیا خوبی و بدی ریشه در عقل دارند یا ریشه در عواطف؟ متکثرند یا جهان شمول؟ و از کجا مشروب می‌شوند. آیا خوبی و بدی از عقل ناشی می‌شوند یا از اراده خداوند؟ یعنی حسن و قبح شرعی و الهی است یا این‌که امری است عقلی؟

اخلاق هنجاری^۱ می‌پرسد که معیارها و ملاک‌های اخلاق چیست؟ چه نشانگرها، تعاریف و کدهای اخلاقی دارد؟ این مبحث در پی منشأ اخلاق نیست. بلکه قواعد و نظام‌های رفتاری و منشورهای اخلاقی را دنبال می‌کند. قول و قرارهای اخلاقی، پروتکل‌های اخلاقی و نهادهای اخلاقی جزو موضوعات مورد مطالعه اخلاق هنجاری هستند. اخلاق کاربردی^۲ ناظر به تصمیم‌گیری‌های اخلاقی و استدلال‌های اخلاقی در موقعیت‌های خاص است. پاسخ به این سؤال که وقتی من در یک موقعیت خاصی قرار گرفتم، چه تصمیمی بگیرم. نهادهای مدنی چه مسائل اخلاقی دارند؟ اخلاق حزبی چیست؟ در دانشگاه‌های موفق دنیا وقتی فردی طرح‌نامه تحقیق می‌نویسد، ابتدا کمیته اخلاق که متشکل از استادان و محققان و حرفه‌ای‌ها است، آن را بررسی می‌کنند که آیا سؤالات محقق ضرورتی دارند یا خیر. آیا طرح برخی از سؤالات می‌تواند دخالتی در زندگی مردم باشند؟ حتی درمورد آزمایش روی حیوانات، حقوق حیوان تا چه اندازه در نظر گرفته می‌شود؟ و گوشزد می‌کنند که تا چه اندازه می‌شود روی جانداران آزمایش کرد؟ کمیته اخلاق تذکر می‌دهد که بشر برای رفاه خود چقدر می‌تواند حیوانات را در قفس نگه دارد، بکشد و آزمایش کند. در تحقیقات دانشگاهی نیز باید محقق به این مسئله توجه کند که کدام فرضیه تحقیق‌اش او را نیازمند این اطلاعات کرده است؟ (کانت، ۱۳۸۳؛ دباغ، ۱۳۸۰؛ الف و ب؛ MacIntyre, 2007, 2015). از انواع موارد اخلاق کاربردی می‌توان به مواردی از این قبیل اشاره کرد: ۱. اخلاق زیستی ۲. اخلاق کسب و کار ۳. اخلاق حکمرانی ۴. اخلاق رهبری ۵. اخلاق روزنامه‌نگاری، ۶. اخلاق اینترنت و فناوری اطلاعات و ارتباطات، ۷. اخلاق رسانه و بقیه ۳. یکی از همین موارد نیز اخلاق آکادمیک است که در این مقاله محل بحث ماست.

پرسش مهم این است که اصولاً اخلاق چطور قابل توضیح است؟ روی هم رفته اخلاق را با سه رویکرد یا سه منطق می‌توانیم توضیح دهیم. منطق نخست نتیجه‌گراست که ملاک اخلاقی بودن را در نتایج آن ببینیم؛ منطق دوم این است که اخلاق را فارغ از این یا آن نتیجه بلکه برحسب وظیفه در نظر بگیریم؛ برای مثال اخلاق را با حق و حقوق و با مسئولیت توضیح دهیم؛ و سرانجام منطق سوم نیز اخلاق را با فضیلت توضیح می‌دهد. بنابراین اگر بخواهیم اخلاق دانشگاهی یا اخلاق علمی را در این سه منطق توضیح دهیم به شرح زیر خواهد بود (اتکینسون، ۱۳۷۰؛ داروال، گیبارد و ریلتن، ۱۳۸۱؛ وارنوک، ۱۳۸۰؛ زاگزبسکی، ۱۳۹۶ و Zagzebski, 2010, 2013):



الف. اخلاق دانشگاهی بر مبنای منطق نتیجه‌گرا

در این حالت، کارهای علمی و فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی و مشاوره‌ای دانشمندان و فعالیت‌های اجتماعی دانشجویان و طایفه علم و اهالی علم برحسب اینکه چقدر برای مردم سودمند است، اخلاقی می‌شود. به عبارت دیگر اخلاق علمی را براساس نتایج و تأثیرات اجتماعی‌شان می‌سنجیم. سؤال این است که دانشگاهیان در نظام مبادله عالم چه می‌دهند و چه می‌گیرند؟ ما هر یک سیستمی هستیم که ارزش‌هایی را می‌ستاییم و ارزش‌هایی را می‌دهیم، ما چقدر در این عالم ارزش‌ها را می‌گیریم و استفاده می‌کنیم و چقدر ارزش می‌توانیم به این عالم دهیم؟ درواقع زمانی دانشگاهیان احوال و اوصاف علیم‌شان اخلاقی است که بتوانند از طریق علم‌ورزی خود، ارزش‌هایی را به این عالم تحویل دهند. یعنی ضمن آنکه در این عالم چیزهایی مصرف و دریافت می‌کنند و بهره‌مند می‌شوند، بتوانند از رهگذر کار آکادمیک خود، ارزش‌هایی را برای خلاقیت ایجاد کنند و در زنجیره ارزشی که در عالم وجود دارد آنها نیز حضور و مشارکت داشته باشند؛ برای مثال معمایی را حل کنند، مهارت‌هایی را آموزش دهند، مشکلات اجتماعی را رفع و رجوع کنند و دردها و رنج‌های مردم را کمتر کنند. بنابراین در این منطق اول، سؤال این است که چقدر نتایج اعمال دانشگاهی به نوعی است که نتایج و فوایدی برای مردم ایجاد می‌کنند و مشکلاتی از مردم رفع و رجوع می‌کنند.

ب. اخلاق دانشگاهی بر مبنای منطق وظیفه‌گرا

در این منطق، مسئله این است که دانشگاهیان کاری را که در این عالم به عهده گرفته‌اند چقدر درست انجام داده‌اند؟ همه از جمله دانشگاهیان، استادان و محققان در این عالم آمده ایم که کاری درست انجام بدهیم، پرسش این است که دانشگاهیان چقدر بر مسئولیت‌های‌شان واقف هستند؟ چقدر به مسئولیت‌های خود تعهد دارند. پرسش اخلاق در اینجا این است که چقدر دانشگاهیان بر حق و حقوق اجتماعی مردم و ذی‌نفعان‌شان (از دانشجویان، مخاطبان و خوانندگان‌شان تا ذی‌نفعان اجتماعی مختلفی که ذی‌نفعان علم‌شان هستند) واقف و عامل هستند؟ پرسش اخلاقی این است که چقدر دانشگاهیان بر مسئولیت خود در قبال این ذی‌نفعان واقف بوده و چقدر پایبند به تعهدشان هستند و کار دانشگاهی‌شان را درست انجام می‌دهند؟

ج. اخلاق دانشگاهی بر مبنای منطق فضیلت‌گرا

در این منطق نیز، پرسش این است که دانشگاهیان با کارهای دانشگاهی چه فضایی را از خود بروز می‌دهند؟ آیا دانشگاهیان از طریق کار علمی می‌توانند فضیلت‌های بشری، ذهنی و انسانی را متجلی یا ظاهر کنند؟ چقدر آراسته به فضایل می‌شوند؟ چقدر کمال می‌یابند یا به کشف نفس می‌رسند. این منطق بر فاعل اخلاقی و فضیلت اخلاقی تأکید می‌کند.

بحث درباره نسبت اخلاق آکادمیک با استقلال دانشگاهی و آزادی علمی

بحث این مطالعه را با دو فرض پایه پی می‌گیریم. فرض پایه اول، این است که بدون آزادی آکادمیک و بدون استقلال دانشگاهی اساساً اخلاق علمی را نمی‌توانید توصیف کنید. چنانچه آزادی و استقلال را «ب» و اخلاق را «الف» بنامیم، می‌توان گفت اگر «ب» نباشد «الف» هم نخواهد بود. بدون آزادی و استقلال دانشگاهی نمی‌توانیم درباره اخلاق علمی صحبت کنیم. به‌طورکلی اخلاق با اختیار و با آزادی در ارتباط است و در حالت فقدان آزادی و اختیار، اخلاق دچار ابهام می‌شود. فرض پایه دوم نیز این است که اگر آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی نباشد نه تنها اخلاق علمی بلکه فلسفه وجودی علم، علم‌آموزی و علم‌ورزی هم مخدوش می‌شود یعنی فلسفه وجودی علم، چیستی علم، و مقتضیات ساختی و کارکردی علم و سرشت علم، اصولاً استقلال دانشگاهی را ایجاب می‌کند بدین معنا که اگر استقلال نباشد فلسفه وجودی علم نیز مخدوش می‌شود و علم اساساً موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

اکنون با این فروض پایه، نسبت اخلاق آکادمیک با استقلال دانشگاهی و آزادی علمی را بر مبنای دو دیدگاه مهم در فلسفه آموزش عالی (ایمانوئل کانت و ماکس وبر) مورد بحث قرار می‌دهیم. اینها مباحث‌شان را در سده‌های ۱۸ و ۱۹ و بخشی از سده ۲۰ ارائه کرده‌اند و دو متفکر دانشمندی بودند که در دانشگاه کار کرده‌اند و زیست دانشگاهی داشته‌اند، کانت استاد دانشگاه کونیگسبرگ بود. علم و دانشگاه را زیسته است و خود نیز متفکری شده که درخصوص دانشگاه نظریه‌پردازی می‌کرد. وبر نیز همین‌طور بود، کرسی اقتصاد در دانشگاه فرایبورگ و دانشگاه هایدلبرگ در آلمان داشت. این هر دو درباره دانشگاه کتاب داشتند. کانت در کتاب جدال دانشکده‌ها به‌طور تفصیلی بر دیدگاه‌های خودش را درباره آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی و ارتباط آن با اخلاق بحث می‌کند. کتاب پراوازه وبر نیز با نام دانشمند و سیاستمدار با مقدمه ریمون آرون منتشر شده است. سخنرانی وبر در دانشگاه مونیخ نیز در این کتاب آمده است.



توضیح کانتی از اخلاق آکادمیک و نسبتش با استقلال و آزادی

کانت بر آن است که انسانیت به سامان نمی‌رسد، جز اینکه ما موجوداتی عقلانی شویم. انسان باید جرئت دانستن داشته باشد. طرح عقل کانت از اینجا شروع می‌شود. طرح کانت یک طرح اجتماعی، طرح عقلی، خردگرایی و خردورزی است. حالا اگر این خردورزی بخواهد عملیاتی شود به طرح علم تبدیل می‌شود. علم جزئی از یک طرح اجتماعی است که ذیل طرح عقلانیت موضوعیت پیدا می‌کند. علم مدرن به عنوان یک طرح اجتماعی آمده است تا عقلانیتی را دنبال کند که بدون آن کار بشر به سامان نمی‌رسد. بعد از زلزله لیسبون تحولات بزرگی در عالم به وجود آمد، کانت بعد از آن زندگی می‌کرد و تحت تأثیر آن بود. بعد از آن زلزله، اتفاقات زیادی رخ داد؛ علوم بسیاری مثلاً متافیزیک، الهیات، علوم پایه، فلسفه سیاسی و فلسفه اجتماعی تحت تأثیر این تحولات قرار گرفت.

کانت جزو متفکرانی بود که می‌خواست تأثیرات زلزله لیسبون در زندگی بشر را تحلیل کند و با این بحران بزرگ مواجهه متفکرانه داشته باشد. کانت در این وضعیت می‌گوید برای آنکه طرح عقلانیت پیش برود باید علم نهادینه شود. وقتی می‌خواهید علم نهادینه شود و فعل علمی تبدیل به یک نهاد علمی شود یکی از چیزهایی که بسیار موضوعیت پیدا می‌کند دانشگاه است. دانشگاه نهادی علمی است و علم از طریق دانشگاه نهادینه می‌شود. کانت در اینجا دانشگاه را به شکل یک پارلمان طراحی می‌کند، وی در کتاب جدال دانشکده‌ها می‌گوید دانشگاه پارلمانی است که اعتبارنامه‌اش آزادی برای آزمون است. اساساً علم با آزادی آزمون، علم می‌شود. علم وقتی علم است که آزاد باشیم تا بتوانیم همه چیز را بیازماییم. قدرت، ثروت، مناسبات زندگی، وضعیت حق و حقوق، خیر، حقیقت، اجرام آسمانی، روابط اجتماعی، روابط جهان طبیعی، روابط انسانی، روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگ و معانی و بقیه امور را مرتب بیازماییم. در علم تعهد به عینیت وجود دارد، دانشمند باید دنبال این باشد که به عینیت برسد و وفادار به عینیت باشد. برای اینکه این اتفاق بیفتد باید در دانشگاهیان تعهد ذهنی به استدلال وجود داشته باشد، یعنی هرکسی که کار علمی می‌کند تعهد درونی و عمیق ذهنی به استدلال، دلیل‌آوری، استنتاج و برهان علمی داشته باشد. برای همه چیز باید یک دلیل علمی و استنتاج علمی داشته باشیم و وفادار به حقیقت علمی باشیم. این وفاداری به حقیقت علمی مهم‌ترین پایه‌ای است که کانت روی آن پافشاری می‌کند و می‌خواهد علم را توضیح دهد. پشت تحقیقات دانشگاهی یا پژوهش‌های علمی باید وفاداری علمی، عینیت و جستجوی حقیقت و تعهد ذهنی به استدلال و استنتاج علمی باشد و از این طریق است که علم می‌تواند موضوعیت و موجودیت خودش را حفظ کند (Kant, 1992).

بر این مبناست که کانت نتیجه می‌گیرد دولت هم نباید متولی حقیقت علمی شود زیرا این دانشگاهیان هستند که می‌خواهند حقیقت علمی را پی‌جویی کنند، دانشگاهیان هستند که سرگردان حقیقت و در جستجوی آن هستند. باید راه برای‌شان باز باشد که بتوانند مرتب درباره حقیقت گفتگو کنند، دنبال عینیت، استدلال‌ها، استنتاج‌ها و برهان‌های علمی و حقیقت بروند، یا دنبال حقیقت‌های جهان اجتماعی، جهان علمی و انسانی بروند. کانت به این نتیجه می‌رسد که برای آنکه دانشگاهیان وفاداری خود را نشان دهند باید منطق خودشان را بیان و منتشر کنند، علائق خود را نشان دهند و به طبیعت امور و تجربه وفادار شوند. دانشگاهیان باید قدرت علمی داشته باشند. این درحالی است که در جامعه قدرت‌های دیگر با منطق خاص خودشان وجود دارند پس بهتر است چه نسبتی میان قدرت علمی با قدرت‌های دیگر به وجود بیاید؟

در اینجا کانت می‌گوید دانشگاهیان از یک سو قدرت علمی لازم دارند و از سوی دیگر با موجودیت‌های دیگری از قدرت مواجه هستند و کانت این سه قدرت را بیان می‌کند: ۱- قدرت‌های دینی؛ که مرجع آنها کتاب مقدس و آراء روحانیان است و اگر این قدرتها اصرار داشته باشند که دانشگاهیان نیز بر مبنای اصول مذهبی آنها کار علمی کنند در آن صورت دانشگاه‌ها از دانشگاه



بودن باز می‌مانند چون نمی‌توانند مهد آزادی‌های آکادمیک باشند و حقیقت و عینیت را دنبال کنند. ۲- قدرت حکومت؛ که دنبال اقتضای قدرت و قوانین خودش هست. این قدرت نیز نباید وارد داستان علم شود. باید اجازه دهد عالمان مسیر علم را با قواعد علمی دنبال کنند و وفادار به عینیت شوند. ۳- قدرت‌های اقتصادی؛ بازارها، بنگاه‌ها و نهادهای اقتصادی هم دنبال منطق و اقتضای خودشان هستند که بیشینه کردن سود است. در نتیجه کانت در اینجا مطرح می‌کند آن چیزی که برای دانشمند مطرح است نه اصول و مقدسات و مبانی‌ای هست که قدرت‌های دینی مطرح می‌کنند و نه قیود و ضوابطی است که حکومت‌ها به آنها استناد می‌کنند و نه منطق حداکثرسازی سود است که بنگاه‌های اقتصادی دنبال می‌کنند (Kant, 1992).

اینجا کانت می‌پرسد پس در برابر این سه منطق رقیب، منطق دانشگاه چیست؟ پاسخ این است که منطق دانشگاه، صدق و حقیقت و عینیت و استدلال است. برای مثال در عالم پزشکی برای دانشگاهیان مهم نیست چه مقرراتی را دولت برای پزشکی گذاشته است بلکه باید ببینند زیست‌شناسی و فیزیولوژی بشر چه می‌گوید. باید براساس منطق بدن، مسئله را دنبال کنند نه براساس قوانین و مقرراتی که دولت‌ها می‌گذارند. اگر دانشگاهیان بخواهند دنبال حقیقت و استدلال باشند و وفادار به حقیقت علمی شوند نیاز به نوعی ضوابط رشته‌ای دارند. علم یک روش‌شناسی جهان‌شمول دارد، علم برای خود معرفت‌شناختی مستقل دارد؛ باید دانشمند اختیارات معرفت‌شناختی داشته باشد. برنامه‌ریزی آموزشی منطق خاص خود را دارد. کانت می‌گوید این کار دانشگاهیان است. دانشگاهیان می‌توانند برنامه‌های درسی را تنظیم و برنامه‌های آموزشی خود را تعریف کنند. پس دانشگاهیان هستند که می‌دانند که چطور دانشجویانی را که مستعد این آموزش‌ها و آماده یادگیری و علم‌آموزی با این ضوابط هستند جذب کنند، چطور عضو هیئت علمی لایق برای این ضوابط آموزشی و پژوهشی و علم‌ورزی جذب کنند، چه تعداد دانشجوی دکتری را با این ضوابط می‌توانند تربیت با کیفیت کنند و اعضای هیئت علمی لایق برای این کار را چگونه انتخاب کنند. بنابراین منطقاً نتیجه می‌گیریم انضباط‌های معرفتی، روشی، آزادی و آکادمیک در علم نمی‌تواند از ایدئولوژی دینی یا قدرت حاکمان یا قواعد بازار وارد دانشگاه شود. کانت می‌گوید دستگاه دینی یا بازار یا قدرت سیاسی نمی‌توانند برای علم خط و نشان کشند و چارچوب مشخص کنند. آنها در جای خودشان با منطق خودشان کار کنند ولی اجازه دهند نهاد علم و جامعه علمی هم با منطق خودش کار کند. جستجوی علم ایجاب می‌کند که دانشگاه منطق مستقل خودش را داشته باشد و طرح عقلانیت، استدلال و عینیت را دنبال کند. اینجاست که کانت به کنه خودآیینی دانشگاه می‌رسد؛ به اینجا می‌رسد که دانشگاه باید خودتنظیم شود پس استقلال دانشگاهی، خودآیینی دانشگاهی، خودآیینی اجتماعات علمی و خودآیینی دانشمندان یک منطق استدلالی و تحلیلی



جدی دارد. دانشگاهیان اند که باید خودشان را تنظیم کنند. دانشگاه به ماهو دانشگاه می تواند خود را اداره کند، می تواند برای خود برنامه ریزی درسی داشته باشد، می تواند جذب هیئت علمی داشته باشد، فعالیت های دانشجویان خود را رتق و فتق کند. دانشگاه یک اجتماع خودگردان، خودتدبیر و خودتنظیم از دانشمندان است.

اینجاست که کانت نتیجه می گیرد دانشمندان تنها با آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی است که می توانند تعهد ذهنی شان به حقیقت های علمی و عقلی را دنبال کنند. پس نتیجه می گیرد برای آنکه علم جلو رود سرشتش جدالی است. در دانش، اختلاف و کثرت و دیدگاه های مختلف وجود دارد. دانشمندان نظریه های مختلف، آراء مختلف دارند. وی در کتاب جدال دانشکده ها می گوید دانشمندان، نظریه پردازان و متفکران باید کثرت دیدگاه داشته باشند و تنوع دیدگاه وجود داشته باشد. آزادانه دیدگاه های خودشان را بیان کنند و اختلاف نظر داشته باشند. حکومت ها و قدرت های دینی باید پای خودشان را از جدال و میدان علمی بیرون کشند تا دانشگاهیان بتوانند کارهای خودشان را مطرح کنند.

بدین ترتیب استدلال منطقی به ما می گوید علم یک فرایند ناتمام و بی وقفه است، علم هیچ وقت تمام نمی شود و همیشه دیدگاه های جدید و راه های نرفته و افق های تازه ای در علم وجود دارد. چرا در پایان رساله های دانشجویان دکتری خودمان وسواس علمی داریم که محدودیت های تحقیق خود را بگویند. محدودیت غیر از مشکلات است. محدودیت تحقیق یعنی اینکه از این تحقیق من چه معرفتی منطقاً قابل در می آید و چه معرفتی در نمی آید. معمولاً تا یک کار علمی انجام می دهیم داورها شروع به نقد کار علمی ما می کنند و ایرادهای کار را بیان می کنند. وقتی کتابی منتشر می شود اولین کاری که در جامعه علمی انجام می گیرد نقد آن کتاب است و گفتگو درباره دیدگاه های آن کتاب و نویسنده و رهیافت های آن. کانت می گوید باید اجازه دهیم تا دانشگاهیان باهم گفتگوهای علمی داشته باشند و با تعهد به عینیت، حقیقت را جستجو کنند (Kant, 1992).

در اینجا یک نکته ظریف وجود دارد که می گوید چون علم یک فرایند ناتمام است و هیچگاه تمام نمی شود دانشگاهیان باید زمان داشته باشند و در بلندمدت فعالیت کنند. مفهوم دائمی شدن استادی^۱ و اینکه نباید با چند سال کاری بازنشسته شود برای این است که علم در یک زمان محدود به جایی نمی رسد و فرایند دشوار درازی است. دانشمند باید به طور مرتب بتواند کار کند نه مانند کارمندان دیگر که فقط برای مدتی کار می کنند. چون علم ناتمام است و بی وقفه ادامه دارد در نتیجه باید به دانشمند فرصت کافی داده شود تا بتواند تا پایان عمر به دنبال تعهد ذهنی خود و وفادار به حقیقت علمی باشد (همان).

کانت نکته مهمی دیگری هم می گوید که بشریت نیاز دارد. عقلانیت دانشگاهی به عقلانیت



مدنی و اجتماعی منتقل شود. دانشگاه عقلانیت را به شکل عملیاتی مانند پروژه‌های علمی دانشگاهی، و طرح اجتماعی علم را به شکل فنی و تخصصی و بین‌رشته‌ای دنبال می‌کند و نتایج این عقلانیت هم به دولت و هم به جامعه مدنی و به بنگاه‌ها منتقل می‌شود. در جامعه مدنی نیز گفتگوهای مدنی در ارتباط با مسائل اجتماعی انجام می‌شود و از این طریق مردم جامعه می‌توانند برای زندگی خودشان با اختیار، الزاماتی را مشخص کنند و قوانینی تنظیم کنند که ریشه آن در عقلانیت و تخصص است؛ ریشه آن در تحقیقات علمی، عقل و خرد است.

نتیجه این است که اگر وفاداری به حقیقت عقلی و علمی و عینی نباشد و اگر آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی لطمه ببیند اساساً هم فلسفه وجودی علم و هم اخلاق مخدوش می‌شود. پس اینکه دانشمند اخلاق علمی داشته باشد و دانشگاهیان حیات ذهنی پاکیزه و حیات اخلاقی متعالی داشته باشند و اینکه فضیلت‌های ذهنی، جستجوی حقیقت، جرئت دانستن، شجاعت نقادی، شجاعت افشای حقیقت، پی‌جویی و بیان حقیقت و نقد واقعیت‌ها و منافع و مناسبات موجود بر اساس دلایل، یافته‌ها و اکتشافات علمی اتفاق بیفتد همه و همه نیازمند آزادی و استقلال است (برای بحث بیشتر تکمیلی در این زمینه بنگرید به: فراستخواه، ۱۳۸۸).

توضیح وبری از اخلاق آکادمیک و نسبتش با استقلال و آزادی

وبر در «سیاستمدار و دانشمند» و نیز سخنرانی مهم خود در دانشگاه مونیخ با عنوان دانش همچون حرفه، بیان می‌کند که زندگی انسان مرتب در اینرسی و لختی است و اساساً به سمت آنتروپی می‌رود. زندگی بشر همیشه در معرض فساد و زوال است. برای اینکه بر این اینرسی یا زوال فائق آییم نیاز به شناخت موثق از جهان طبیعی، جهان اجتماعی، علمی و انسانی داریم. این شناخت موثق باید تنظیم مجدد، به روز و نقد و ویرایش شود. باید مرتب نظریه‌های مان را درباره جهان، طبیعت، عالم و اجتماع بررسی کنیم. برای مثال همین کووید ۱۹ و شیوع آن برای ما این سؤال را به وجود آورد که رفتار ویروس در جهان و طبیعت و نحوه رفتار ما با طبیعت چگونه است؟ برای تأمین غذا، الگوها و سبک زندگی مان اساساً چه رفتاری با طبیعت داریم؟ ما باید اینها را به شکل عینی و با تعهد به عینیت با استدلال دنبال کنیم و مرتب بازناندیشی کنیم تا بر آن اینرسی و آنتروپی و زوالی که زندگی بشر و تمدن بشری همیشه در معرضش است فائق آییم، برای این کار، علم لازم است. پس علم یک طرح اجتماعی و راهی بخش است؛ طرحی برای تداوم تمدن و زندگی براساس عقلانیت (وبر، ۱۳۷۰).

اینجاست که وبر توضیح می‌دهد دانشمندان، رسالتی را از درون احساس می‌کنند. در واژه‌های حرفه^۱، مفهوم دعوت^۲ وجود دارد، vocation با voice ارتباط دارد؛ گویا اهل حرفه یک صدای درونی می‌شنوند. ندایی از درون دارند که آنها را دعوت می‌کند که شما رسالت اجتماعی دارید. شما



باید برای رهایی انسان، تقلیل مرارت‌های او، ارتقاء سطح شرایط بشر و رفاه اجتماعی و بهبود حال بشریت تلاش کنید. این نیازی است که وبر بر اساس تعهد درونی در حرفه علم به درستکاری دانش پژوهانه می‌رسد. از نظر وبر اخلاق عبارت است از درستکاری دانش پژوهانه؛ یعنی دانشمندان در دانش پژوهشی خود باید درستکار باشند. مثلاً وقتی تحقیق می‌کنند داده‌ها را با دقت بیشتری بررسی کنند، وفادار به واقعیت داده‌ها باشند، داده‌سازی نکنند، استدلال‌های درستی کنند، شواهد کافی داشته باشند، استنتاج‌های درستی از شواهد داشته باشند، بی‌طرفی و عدم جانبداری را رعایت کنند، نقد را بپذیرند؛ که اینها همه زمانی خواهد بود که دانشمندان در مقابل قدرت‌های دیگر بتوانند استقلال خودشان را حفظ کنند نه به پسند عام صحبت کنند و نه به اقتضای اهل ثروت، نه به اقتضای اهل قدرت و نه به اقتضای عقاید دینی، سیاسی و ... دانشمند نباید به دنبال احساسات مذهبی یا مقتضیات منفعتی یا ایدئولوژی‌های سیاسی و غوغا و هوچی‌گری عامه و امواج توده‌ها برود. فرق دانشمند و سیاستمدار بر اساس نظر وبر در این است که دانشمند باید دنبال حقیقت علمی و منطق طبیعت باشد، با استدلال کار کند و نقد را بپذیرد (برای بحث‌های بیشتر تکمیلی در این زمینه بنگرید به: فراستخواه، مقصود، ۱۳۹۶).

بدین ترتیب از همه مبادی و مباحث فوق چنین برمی‌آید که بدون آزادی آکادمیک و استقلال نهادی دانشگاه، اخلاق علمی موضوعیتش را از دست می‌دهد و دچار ابهام می‌شود؛ نه تنها اخلاق علمی که فلسفه وجودی علم نیز از بین می‌رود.

نتیجه‌گیری

اگر امروز ما کنزکارکردهایی در محیط‌های آکادمیک مانند مدرک‌گرایی و دستبرد علمی می‌بینیم و اگر دانشگاهیان نمی‌توانند مسئولیت‌های اجتماعی خود را انجام دهند و نمی‌توانند تأثیرات اجتماعی لازم را به جهت کاستن مرارت‌های انسانی و کاهش محنت‌ها و رنج‌های بشری داشته باشند؛ این مسائل نتیجه مخدوش شدن استقلال دانشگاهی و آزادی علمی و نهایتاً اخلاق علمی بوده است و حاصلش اینکه به تدریج گروه‌های اجتماعی اعتمادشان به علم ترک برمی‌دارد. شرایطی به وجود آمده که دانشجویان زمانی که وارد دانشگاه شده‌اند درک یوتوپیک از دانشگاه را از دست می‌دهند و در شرایطی قرار می‌گیرند که آنها هم دنبال مدرک هستند. همان‌طور که می‌بینند استادان‌شان دنبال رزومه‌ای هستند تا ارتقاء اداری پیدا کنند بنابراین حاصل درس و بحث به رفاه اجتماعی و کیفیت زندگی مردم نمی‌رسد. دیدیم که علت اصلی این است که دانشگاه، قلمرو مستعمره شده است یعنی جزو قلمرو مستعمرات حکومتی است. مشکل علم در ایران از اینجا ناشی است که متأسفانه دانشگاه بخشی از قلمرو مستعمراتی قدرت شده است.

در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی قبل از انقلاب، با افزایش خودکامگی در حکومت، مشکلاتی برای دانشگاه به وجود آمد زیرا دولت می‌خواست دانشگاه را کنترل سیاسی و اداری کند و این باعث شد که

دانشگاهیان با جامعه سیاسی ائتلاف کردند. این یک خطای استراتژیک توسط دانشگاه ایرانی و دانشگاهیان ایرانی بود. چرا؟ چون همان طور که وبر نیز توضیح می دهد بین دانشمند و سیاستمدار یک فاصله جدی وجود دارد. باید مرزهای ظریف میان کار علمی و کار سیاسی حفظ شود. این بخش در ایران مخدوش شد. وقتی دانشگاهیان در معرض کنترل های سیاسی و اداری دولت قرار گرفتند به صورت عکس العملی با جامعه سیاسی ائتلاف کردند و از این ائتلاف شرایطی در دانشگاه به وجود آمد که دانشگاه ما بی اندازه سیاسی شد یعنی دانشگاه ما بی اندازه سیاست زده شد و دولت به همین بهانه می خواست آنجا را کنترل کند. به ویژه آنکه نهادهای مدنی ضعیف بودند و بار سیاسی به دوش دانشجویان افتاد و دانشگاه بار سیاسی زیادی حمل کرد. با توجه به محدودیت هایی که وجود داشت نظام هیجانی و شناختی دانشگاه و وضعیت عصبی دانشجویان مختل شد و از آنجا ایدئولوژی های پرمناقشه سیاسی و مسلکی به دانشگاه وارد شد. کار علمی مستقل و اخلاق علمی مخدوش شد و اتفاقاً خود دانشگاه قربانی اول این داستان شد.

بعد از انقلاب، علاوه بر کنترل سیاسی و سیاستی و اداری قبل از انقلاب، نوعی کنترل ایدئولوژیک نیز اضافه شد. کنترل ایدئولوژیک و محتوایی بر علم هم آغاز شد و حتی اختیارات معرفت شناختی دانشگاهیان مخدوش شد. اختیارات اهالی علوم انسانی و اجتماعی برای توضیح عالم سلب شد و یک جامعه شناس، دیگر نمی تواند جامعه را توضیح دهد. دانشگاهیان اختیارات کافی مؤثر برای توضیح امور اقتصادی، تبیین امور علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی و سیاست گذاری و مسائل مختلف حقوق اجتماعی و چارچوب های حقوقی را نداشتند و اختیارات معرفت شناختی دانشگاهیان در این موارد مخدوش شد. یک نتیجه از این وضعیت تزلزل اخلاق علمی بود. نتیجه وضعیت این شد که دانشگاهیان به ۵ دسته تقسیم شدند:

سنخ شناسی دانشگاهیان از جهت اخلاق آکادمیک

سنخ شناسی دانشگاهیان	نوع غالب اخلاق آکادمیک
گریزپایان دانشگاهی	اخلاق منفعت، اخلاق نتیجه
رمزپردازان دانشگاهی	اخلاق وظیفه در برج عاج های دانشگاهی
عملگرایان دانشگاهی	اخلاق متوسط الحال منفعت / وظیفه
کارمندان دانشگاهی	اخلاق سطح نازل وظیفه گرا
روشنفکران دانشگاهی	ترکیب بهینه ای از اخلاق نتیجه، اخلاق مسئولیت و اخلاق فضیلت

دسته اول، گریزپایان دانشگاهی

این بخش از دانشگاهیان مهاجرت کردند، چون دیدند اینجا نمی توانند کار کنند و در نتیجه فرار مغزها و مهاجرت داشتیم. اینجا سایه اخلاق فایده گرا و نوعی اخلاق منفعت را می بینیم یعنی دانشگاهیان



به این نتیجه رسیدند که اینجا نمی‌توانند مفید باشند و نمی‌توانند اخلاق علمی خودشان را دنبال کنند و برای جامعه فایده تولید کنند چون اختیارات لازم را ندارند. به این نتیجه رسیدند که بهتر است به دانشگاه‌های دیگر کشورها بروند و در آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی بتوانند برای بشریت مفیدتر واقع شوند و تحقیقاتی انجام دهند.

دسته دوم، رمزپردازان دانشگاهی

دانشگاه‌یانی نیز در پشت حرفه خود پنهان شدند. چون آزادی و اختیارات کافی آکادمیک در برنامه‌ریزی درسی، علمی و تحقیقاتی و ارتباط با جامعه نداشتند پشت حرفه‌شان برای خود هاله‌ای ایجاد کردند و شروع کردند با یک زبان تخصصی و فنی صحبت کردن و به ترجمه کتب پرداختن. هر مشکلی هم به وجود می‌آمد اینها پنهان در پشت حرفه‌شان با زبان فنی رمزآلود و پیچیده سخن می‌گفتند. اینجا است که اخلاق مسئولیت در رمزپردازی دانشگاهی مخدوش می‌شود یعنی آن عملکرد افشاگر و روشن‌گر و نقاد دانش مخدوش شد. درحالی‌که دانشگاهیان مسئولیت افشای حقایق را دارند، مسئولیت اجتماعی دارند که باید از حق و حقوق جامعه و از رفاه اجتماعی دفاع کنند، سیاست‌ها و برنامه‌های غلط را نقد کنند و راه‌های درستی را به جامعه نشان دهند. بخش بزرگی از این فعالیت‌ها در گروه دوم که رمزپردازان دانشگاهی هستند مخدوش شد یعنی به دلیل محدودیت‌هایی که اینها داشته‌اند ناگزیر در پشت حرفه خودشان پنهان شدند و وظایف تخصصی خود را انجام دادند؛ یعنی نوعی اخلاق وظیفه در برج عاج‌های دانشگاهی شکل گرفت.

دسته سوم، عمل‌گرایان دانشگاهی

عمل‌گرایان دانشگاهی راه مشاوره دادن به دولت و بازار را درپیش گرفتند. بخشی از دانشگاهیان پروژه‌هایی برای دولت، کسب و کار و بنگاه‌ها اجرا کردند. اینها سعی می‌کردند از این راه خدماتی را ارائه دهند و مشاوره و برنامه‌های پیشنهادی را به دولت می‌دادند. در اینجا نیز یک نوع اخلاق فایده‌گرا وجود دارد یعنی اخلاقی که به این فکر است که دانش و تخصص من می‌تواند به درد مشاوره دولت و نهادهای مختلف بخورد. ترکیبی از اخلاق فایده‌گرا و اخلاق وظیفه‌گرا در میان گروه عمل‌گرایان دانشگاهی شکل گرفت که می‌توان نامش را اخلاق متوسط الحال منفعت/وظیفه گذاشت. به دلیل محدودیت‌ها و منطقی که در بازار و بنگاه و نیز دولت وجود دارد نمی‌توان تنها از طریق مشاوره در کیدورهای دولتی یا جلسات مدیریتی شرکت‌ها، تمام مسئولیت‌های علمی خود را انجام داد. اینها نوعاً نمی‌توانستند فراتر از خط قرمزها بروند و پا پیش بگذارند؛ بنابراین یک اخلاق متوسط دانشگاهی شکل می‌گرفت. حتی بعضی از اینها در خدمت قدرت قرار می‌گرفتند، یکی از مشکلاتی که در این دسته از دانشگاهیان می‌دیدیم چسبندگی به قدرت بود. اینها وقتی به بوروکراسی، دولت یا بازار نزدیک می‌شدند به نوعی از منطق علمی جدا می‌شدند و با ورود به پروژه‌های مختلف به نوعی

چسبندگی به رانت‌ها و امتیازات و محدودیت‌های بوروکراتیک پیدا می‌کردند و وارد دالان‌های دولتی و کسب و کار می‌شدند. جامعه و دردهایش به فراموشی می‌رفت و سرشت و رسالت‌های علمی آنها تاحدی دچار ابهام می‌شد.

گروه چهارم، کارمندان دانشگاهی

بخش بزرگی از ما دانشگاهیان نیز با توجه به شرایط مشروح در فوق به کارمندان دانشگاهی تقلیل یافتیم. دانشگاه در اختیار دولت و در مستعمرگی دستگاه ایدئولوژیک قرار گرفته است، بخشی از دانشگاهیان ناخواسته هم شده، به آدم‌های سازمانی مبدل گشتند یعنی به نوعی تکنسین‌ها و افزارمندان علم و کارگران علم شدند. اینجا نیز نوعی اخلاق وظیفه‌گرایانه صوری ظاهر می‌شد؛ یعنی نوعی از اخلاق که وظایف روزمره خود را می‌داند مثلاً چه مقدار درس و چطور درس معمول دهد، چه نوع کتاب بی خطر بنویسد، و چه جور مقاله صوری تولید کند تا رزومه‌ای تدارک ببیند، ارتقا یابد یا جذب و استخدام شود. در این بخش، یک نوع تفکر در ایران به وجود آمد که اخلاق علمی عبارت از این است که پایان‌نامه‌ها را کنترل کنیم، نرم‌افزارهای همانندجو داشته باشیم و اخلاق محتسبانه راه بیندازیم تا اگر در مقاله‌ای سرقت علمی رخ داده است می‌چ آن را بگیریم. این کارمندان دانشگاهی در همین حد می‌توانستند فعالیت‌های اخلاقی انجام دهند. به نظر می‌رسد در فرهنگ کارمندی دانشگاهی، نوعی اخلاق سطح نازل وظیفه‌گرا به وجود آمده است خیلی نازل‌تر از اخلاقیاتی که در آن فضیلت‌های بزرگ علمی و رسالت‌های بزرگ دنبال شود.

گروه پنجم، روشنفکران دانشگاهی

می‌ماند گروه متأسفانه اندکی که دانشگاهیانی اجتماع‌گرا و عام‌گرا هستند. دانشگاهیانی که نه مهاجرت کردند، نه در پشت حرفه خود پنهان می‌شوند. اینان سروقتش در مجامع علمی با زبان فنی و تخصصی خودشان صحبت می‌کنند، به روش‌شناسی و مبانی علمی آگاهی و تعهد کافی دارند اما دانش علمی را از سطح یک دانش صامت به دانش گویا در خدمت بیداری علمی جامعه ارتقا می‌دهند و در خدمت مسئله‌مند کردن رنج‌های مردم و مشکلات جامعه می‌آورند و به جامعه زبان بخشی علمی و نقد و روشنگری با تکیه به پژوهش‌های علمی و آموزش‌های علمی و دانشگاهی می‌کنند. سعی می‌کردند روشنفکران حوزه عمومی علم نیز باشند، سعی می‌کردند به عنوان یک دانشگاهی، یک معلم یا محقق دانشگاهی و به عنوان متخصص وارد جامعه شوند و همراه با اجتماع محلی، اجتماع شهری، نهادهای مدنی و نهادهای مردم‌نهاد با محیط زیست کشور و مسائل اجتماعی، با شهرسازی و مستحکم‌سازی سازه‌های شهری، با اداره زندگی شهری و مسائل روحی مردم، مشکلات و آسیب‌های اجتماعی، مشکلات سلامت و سایر مشکلات ارتباط داشته باشند. آنها سعی می‌کردند به عنوان روشنفکران دانشگاهی، دانشگاهیان عام‌گرا و دانشگاهیان اجتماع‌گرا



با رویکرد انتقادی، سیاستمداران و سازمان‌ها و با نحوه اداره کشور، قوانین، فرهنگ و رفتارها را مورد بحث نقدانه قرار دهند و کنش ارتباطی با جامعه داشته باشند. اخلاق در این گروه می‌تواند ترکیب بهینه‌ای از اخلاق نتیجه، اخلاق مسئولیت و اخلاق فضیلت باشد.

منابع

- اتکینسون، آر. اف. (۱۳۷۰) درآمدی به فلسفه اخلاق. سهراب علوی‌نیا، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- داروال، استیون؛ آلن گیبارد، پیتر ریلتن (۱۳۸۱) نگاهی به فلسفه اخلاق در سده بیستم. مصطفی ملکیان، تهران: سهروردی، ۱۳۸۱.
- دباغ، سروش (۱۳۸۰ الف) عام و خاص در اخلاق. تهران: هرمس، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- دباغ، سروش (۱۳۸۰ ب) امر متعالی، امر اخلاقی: جستارهای فلسفی. تهران: کتاب پارسه.
- دیویس، کالین (۱۳۸۶) درآمدی بر اندیشه لویناس. ترجمه مسعود علیا، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- زاگربسکی، لیندا (۱۳۹۶) فضایل ذهن؛ تحقیقی در ماهیت فضیلت و مبانی اخلاقی معرفت. تهران: کرگدن.
- صانعی دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۶۸) فلسفه اخلاق در تفکر غرب. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) دانشگاه و آموزش عالی؛ منظرهای جهانی و مسائل ایرانی. تهران: نی.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۶) گاه و بیگاهی دانشگاه در ایران. تهران: آگاه.
- کانت، ا. (۱۳۸۳) فلسفه فضیلت. منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
- مک اینتایر، السدیر (۱۳۷۹). تاریخچه مختصر اخلاق، انشاءالله رحمتی ۱۳۷۹ انتشارات حکمت
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۹). مهر ماندگار: مقالاتی در اخلاق‌شناسی، تهران: نگاه معاصر.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹). اخلاق باور. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مور، جورج ادوارد (۱۳۶۶) اخلاق. ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- وارنوک، مری (۱۳۸۰) فلسفه اخلاق در قرن بیستم. ابوالقاسم فنایی، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰.
- وبر، ماکس (۱۳۷۰). دانشمند و سیاستمدار. احمد نقیب‌زاده، دانشگاه تهران.

- Broadie, Sarah and Rowe, Christopher. 2002. Aristotle Nicomachean Ethics: Translation, Introduction, and Commentary. Oxford: Oxford University Press.
- Kant, Immanuel (1992). The conflict of the Faculties; tr. Mary J. Gregor; University of Nebraska Press.
- MacIntyre, A. (2007). After virtue (3rd Ed.). London: Duckworth.
- MacIntyre, A. (2015). The irrelevance of Ethics. In A. Bielski & K. Knight (Eds.), Virtue and economy: Essays on morality and markets (pp. 7-21). Farnham: Ashgate
- Noorbala Ahmad Ali, Hassan Rafiey, Fardin Alipour, Amir Moghanibashi-Mansourieh (2018). Psychosocial Stresses and Concerns of People Living in Tehran: A Survey on 6000 Adult Participants. Iran J Psychiatry 2018; 13: 2: 94-102.
- Rothstein, Bo (2005) Social Traps and the Problem of Trust: Theories of Institutional Design. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rothstein, Bo (2011) the Quality of Government: Corruption, Social Trust, and Inequality in International Perspective. University of Chicago Press.
- Zagzebski, Linda Trinkaus (2010). Exemplarist Virtue Theory. Metaphilosophy. Oxford: Blackwell

Publishing Ltd, January 11, Vol. 41, pp. 41–57.

- Zagzebski, Linda Trinkaus (2013) Moral exemplars in theory and practice. Theory and Research in Education, Sage, January 6, pp. 1-14.



اهلیت اکتساب سرزمین از سوی نهادهای مادون دولت: مطالعه موردی وضعیت قواسم بندر لنگه و تأثیر آن بر ادعای امارات متحده عربی بر جزایر سه‌گانه (ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک)

ابراهیم بیگ‌زاده^۱ و نیلوفر اشتري^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۵

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



چکیده

درخصوص مسئله حاکمیت بر جزایر سه‌گانه (ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک) خلیج فارس، نوشتار پیش رو درصدد پاسخ به این سؤال است که آیا پیش از تشکیل یک دولت مستقل در سال ۱۹۷۱ تحت عنوان امارات متحده عربی، شیخ نشین‌های ساکن در کرانه جنوبی خلیج فارس - طبق حقوق بین‌الملل - اهلیت حقوقی لازم برای ادعای سرزمینی بر این جزایر را داشته‌اند؟ به دیگر سخن، کدام دسته از تابعان حقوق بین‌الملل و تحت چه شروطی از اهلیت اکتساب سرزمین برخوردارند؟ لازم به ذکر است که این نوشتار، به طور عمده به بررسی پیوند قبیله‌ای، زبانی، خویشاوندی و مذهبی میان قواسم شارجه و رأس الخیمه با قواسم ساکن در بندر لنگه می‌پردازد که یکی از به اصطلاح مستندات ادعای امارات متحده بر این جزایر است. اگر چه با توجه به آراء صادره از محاکم بین‌المللی و دکترین حقوقی غالب درخصوص مناقشات سرزمینی دو فرض قابل تصور می‌نمایند؛ مع‌هذا با توجه به ادعای امارات متحده، تحقیق حاضر بر این فرض متکی است که اجتماعات مادون دولت علی

۱- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

۲- دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی.

الاصول نمی‌توانند مدعی کسب سرزمین شوند. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهند که چه طبق عموماً حاکم بر دعاوی سرزمینی و چه طبق ضوابط مستند به آراء بین‌المللی و دکتترین حقوقی که فقط برای کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس ابداع شده‌اند، قواسم شارجه و رأس الخیمه به استناد سابقه حضور تیره‌ای از این قبیله (قواسم) در بنادر لنگه و کنگ، قادر به اثبات علقه سرزمینی با جزایر سه‌گانه - به عنوان توابع بندر لنگه - نبوده، اساساً اهلیت ادعای سرزمینی - خارج از محدوده شیخ نشینی خود - را نداشته‌اند. در این راستا انقطاع و فقدان هر گونه رابطه سازمانی، میان قواسم لنگه از قواسم شارجه و رأس الخیمه به اثبات رسیده است. بدیهی است توجه به نقش انگلستان و "رابطه ویژه معاهداتی" این دولت با شیخ نشین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس به خصوص در چارچوب معاهده "تحت الحمایگی" سال ۱۸۹۲ در این مطالعه و اثبات فرضیه مطروح دارای اهمیت بسیاری است که از نظر دور نمانده است. عدم توانایی حقوقی امارات در اثبات ادعای سرزمینی خود بر جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس، سبب شده است که این کشور از سال ۲۰۲۲ میلادی به نقض بدیهی‌ترین قواعد معاهداتی و عرفی بین‌المللی نماید که نمونه بارز آن استفاده از جزایر مصنوعی برای تغییر خطوط مبدأ مستقیم خود است.

واژه‌های اصلی: اجتماعات بومی، اکتساب سرزمینی، اهلیت سرزمینی، بندر لنگه، حاشیه جنوبی خلیج فارس، حاکمیت سرزمینی بر جزایر سه‌گانه (ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک)، رابطه ویژه معاهداتی، قواعد عرفی، کلیت سرزمینی، معاهده تحت الحمایگی.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

آغاز سخن

مسئله حاکمیت بر جزایر سه‌گانه (ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک) دارای ابعاد گسترده و پیچیده‌ای از لحاظ تاریخی، سیاسی و حقوقی است. آنچه به‌ویژه در پژوهش‌های فارسی زبان به آن پرداخته شده، غالباً به ابعاد تاریخی و همچنین اهمیت سیاسی و بعضاً راهبردی این جزایر معطوف بوده است، از این رو توجه بیشتر و بررسی عمیق‌تر ابعاد حقوقی مسئله جزایر، ضروری می‌نماید. البته باید اذعان نمود که پیچیدگی مسائل حقوقی و آمیخته شدن آن با تاریخ سیاسی متلاطم و پرفراز و نشیب منطقه، بررسی تمامی ادعاهای حقوقی و غیر حقوقی مرتبط با این جزایر را در نوشتار حاضر ناممکن می‌سازند. از این جهت تحقیق پیش رو صرفاً به بررسی یکی از ادعاهای مطروح از سوی امارات متحده پرداخته است. البته مسئله مورد مطالعه واجد آثاری بنیادین و اساسی در مشخص کردن وضعیت این جزایر به‌ویژه از منظر حقوقی است، از این حیث که مبنای بسیاری از فروض ادعایی امارات متحده عربی بر جزایر سه‌گانه را زیر سؤال می‌برد. ادعای مزبور بر این مبنا استوار است که قواسم لنگه به واسطه علقه خویشاوندی، قبیله‌ای، زبانی و مذهبی که با قواسم شارجه و رأس الخیمه داشته‌اند، جزایر را به نمایندگی از قواسم سواحل جنوبی خلیج فارس تصرف و اداره می‌نمودند. با توجه به ادعای مزبور، سؤال اصلی نوشتار حاضر این است که آیا شیخ نشین‌های



تشکیل دهنده امارات متحده عربی فعلی، تا پیش از تبدیل شدن به یک کشور مستقل در سال ۱۹۷۱ و خاتمه معاهدات "تحت الحمایگی" با انگلستان، به عنوان یک کلیت سرزمینی وابسته و نیمه مستقل بر طبق قواعد حقوق بین الملل، اهلیت و ظرفیت حقوقی لازم برای ادعای حاکمیت سرزمینی بر جزایر سه گانه خلیج فارس را داشته اند؟ به دیگر سخن، اساساً کدام دسته از تابعان حقوق بین الملل و با رعایت چه شروطی از اهلیت اکتساب سرزمین برخوردارند؟ در پاسخ به این سؤال ابتدا باید میان دو وضعیت قائل به تفکیک شد؛ اول، وضعیتی که در آن هنوز دولتی تأسیس نشده و با سرزمین - به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده دولت در کنار سایر عناصر - برخورد می شود. در این حالت برای الحاق یک سرزمین به کلیتی که در آینده به دولتی تازه تأسیس تبدیل خواهد شد، احراز "پیوند حقوقی سرزمینی" با کلیت مزبور امری ضروری است. وضعیت دوم اما زمانی است که دولت مستقل از پیش موجودی، وجود دارد و این دولت، با استناد به ضوابط تعیین شده در حقوق بین الملل درصدد بسط و گسترش حدود اولیه قلمرو سرزمینی بر می آید. قواعد و مسائل هر یک از این دو وضعیت، تا حدود زیادی با یکدیگر متفاوت هستند. در وضعیت اول، مسئله تا حدودی فراحقوقی است و در آن وقایع تاریخی و ساختار اجتماعی اهمیت به سزا پیدا می کند. در این بستر ساختارهای محلی به تدریج توسعه می یابند و به مرور قدرت حکام محلی در محدوده تحت نفوذشان تحکیم می شود تا در نهایت با ورود به مرحله دولت بودگی، از حاکمیت برخوردار شوند. درحالی که در وضعیت دوم، طبق قواعد حقوق بین الملل و لحاظ حقوق انتقالی و گذرا، یک دولت می تواند سرزمین هایی را که پیش از این، داخل در قلمرو سرزمینی اولیه آن نبوده، کسب کرده، نسبت به آنها مدعی حق حاکمیت شود. درخصوص منطقه خلیج فارس با توجه به تسلط ساختار قبیله ای و غلبه زندگی صحراگردی در کرانه پایین دست این منطقه - حداقل تا پایان دهه شصت میلادی - وضعیت نسبتاً خاصی حاکم است که در ارزیابی اهلیت اجتماعات ساکن در این منطقه در رابطه با مسئله اکتساب سرزمین، اهمیت فراوانی دارد. در این مورد، با توجه به آراء صادره از محاکم بین المللی و دکترین حقوقی غالب در مورد مناقشات سرزمینی، می توان دو فرض را مدنظر قرار داد؛ در فرض نخست، این منطقه علی رغم برخورداری از ویژگی های خاص، تابع عمومات و چارچوب کلی اصول و قواعد حاکم بر مسائل سرزمینی است. در فرض دوم اما تکیه و تأکید بر مسائل خاص منطقه ای به درجه ای است که این منطقه را تا حد زیادی از حکومت عمومات دعاوی سرزمینی خارج کرده، وضعیت ویژه و منحصر به فردی به آن می بخشد. این ویژگی خاص، به ویژه در تفسیر و تعیین ماهیت موافقتنامه "تحت الحمایگی" انگلستان با شیوخ سواحل جنوبی خلیج فارس نمود پیدا می کند. بالتبع، اتکاء به هر یک از این دو فرض، به صورت چشمگیری در ارزیابی نقش و عملکرد انگلستان در وقایع منطقه، اثرگذار خواهد بود. نوشتار پیش رو درصدد است تا با مطالعه

دکترین، آرا و رویه محاکم بین‌المللی و همچنین بررسی اسناد و منابع مرتبط با وضعیت و ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای جدید التأسيس حاشیه جنوبی خلیج فارس، هر دو فرض را به صورت اجمالی ارزیابی کند و در نهایت نشان دهد:

قواسم شارجه و رأس الخیمه مستقلاً و تا پیش از تشکیل دولت امارات متحده عربی در سال ۱۹۷۱، اهلیت اکتساب سرزمین - فراتر از محدوده شیخ نشینی را - طبق ضوابط حقوق بین‌الملل نداشته‌اند؛ و پیش از این تاریخ نیز در فرایند تکامل به سمت ساختار مدرن دولتی، قادر به اثبات علقه حقوقی سرزمینی با بندر لنگه و توابع آن یعنی جزایر سه‌گانه نیستند؛ به دیگر سخن، علی‌رغم برخی پیوندهای زبانی، خویشاوندی و مذهبی بین قواسم بندر لنگه با قواسم ساکن در کرانه جنوبی خلیج فارس، به دلیل فقدان هرگونه ارتباط سازمانی، هیچ‌گونه پیوند سرزمینی میان این دو - در قالب هیچ یک از دو فرض پیش‌گفته یعنی قبل از تشکیل دولت مستقل و همچنین پس از آن - وجود نداشته است. این تحقیق از سه قسمت تشکیل شده است. در قسمت اول گونه‌شناسی نهادهای مادون دولت از حیث اکتساب سرزمین مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در قسمت دوم به طور مشخص جوامع ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس و سواحل متصالحه از نظر ساختار اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند. سرانجام در قسمت سوم وضعیت حقوقی قواسم بندر لنگه از لحاظ نسبت بین تیره‌ای از قواسم ساکن در سواحل ایرانی خلیج فارس با قواسم ساکن در سواحل متصالحه (حاشیه جنوبی خلیج فارس) - از جهت وجود یا فقدان هرگونه پیوند حقوقی سرزمینی - مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.



۱- گونه‌شناسی نهادهای مادون دولت در رابطه با فرایند اکتساب سرزمین

دولت مستقل^۱ به عنوان یکی از تابعان حقوق بین‌الملل، منبع اصلی اکتساب مالکیت سرزمینی است.^۲ به این معنا که فقط دولت مستقل می‌تواند با استفاده از روش‌های پیش‌بینی شده در حقوق بین‌الملل از جمله فتح، کشف، حاکمیت مؤثر و... به محدوده اولیه قلمرو سرزمینی خود بیافزاید.^۳ با این حال، فرض مالکیت سرزمینی^۴ برای سایر نهادها فقط در محدوده استقرارشان طبق حقوق بین‌الملل وجود دارد. برای مثال بومیان و حکام محلی در روند حرکت به سمت دولت بودگی ابتدا و در مرحله اول نسبت به سرزمین محل استقرارشان حقوقی را به دست می‌آورند و سپس با تحکیم

1- Independent State

2- Jennings, The acquisition of territory in international law, (1963), p 7 in Brownlie, Ian, international law of fiftieth Anniversary of the united nations. General course on public international law, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 255, (1995), p 51,52. Also see: Feldman, David, International Personality, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 191, (1985), p 67

۳- بیگزاده ابراهیم، حقوق بین‌الملل، ج اول، نشر میزان، تهران، چ اول، ۱۴۰۱، ص ۴۰۷-۴۶۰

4- Territorial Title

عناصر جمعیت، سرزمین و در نهایت اقتدار سیاسی به عنوان یک دولت با شخصیت حقوقی مستقل، بر سرزمین مزبور حاکمیت^۱ پیدا می‌کنند. از این مرحله به بعد است که، دولت مستقل با برخورداری از سازمان یافتگی و قدرت مرکزی قادر است تا بنابر ضوابط تعریف شده - که با توجه به حقوق بین الملل حاکم در زمان مورد نظر تعیین می‌شوند - بر قلمرو اولیه خود بیافزاید. علی‌رغم وجود اتفاق نظر بر عناصر سه‌گانه تشکیل دهنده دولت به عنوان یک پدیده فراحقوقی باید متذکر شد که در خصوص اهمیت و نقش عنصر سوم یعنی اقتدار سیاسی، مناقشه و اختلاف نظر بسیار است. در این رابطه، دو رویکرد اصلی و رقیب وجود دارند. گروهی از جمله کلسن و پیروانش بر این عقیده‌اند که اقتدار سیاسی مهم‌ترین عنصر در میان عناصر سه‌گانه دولت بودگی است.^۲ فلذا زوال آن به هر دلیلی - از جمله در قالب واگذاری آن به دولتی دیگر در قالب معاهدات تحت الحمایگی - منجر به زوال دولت بودگی و خروج دولت مزبور از زمره تابعان حقوق بین الملل است.^۳ به بیان دیگر، از این دیدگاه اساساً وجود اقتدار سیاسی و استقلال، وجه تمایز دولت از سایر کلیت‌های سیاسی سرزمینی^۴ مانند سرزمین‌های غیر خودمختار، تحت الحمایه و تحت قیمومت است.^۵ در مقابل، گروه دوم - که غالباً متشکل از نویسندگان انگلیسی از جمله فین لی، اوپنهایم و هاید است - تأکید را از عنصر اقتدار سیاسی و استقلال برداشته، وجود دولت‌های نیمه مستقل^۶ و یا بدون اقتدار سیاسی کامل^۷ را در نظام حقوق بین الملل امکان‌پذیر می‌دانند.^۸ در عین حال در برخی آراء دیوان بین‌المللی دادگستری نیز همین نظر مورد توجه قرار گرفته است. نمونه بارز آن رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه حقوق اتباع ایالات متحده آمریکا در مغرب است. دیوان در این قضیه اعلام کرد که (کشور) مغرب علی‌رغم آنکه تحت الحمایه فرانسه است، همچنان "شخصیت حقوقی خود را به عنوان یک



1- Sovereignty

2- Feldman, David, op cit., p 368

3- Stanislaw Korowicz, Marek, Some Present Aspects of Sovereignty in International Law, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 102, (1961), p 93

4- Territorial political entities

5- Vukas, Budislav, states, people and minorities, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 231, (1991), p 288

6- Semi-Sovereign

7- Non-full Sovereign States

8- Stanislaw Korowicz, Marek, Op cit., p 88

برای مثال فین لی (Viscount Finlay) در این خصوص می‌گوید "بدیهی است دولت دارای حاکمیت، باید از درجه مشخصی از استقلال برخوردار باشد اما تمام و کمال بودن این استقلال لازم نیست. می‌توان تصور کرد که اقتدار سیاسی در عرصه‌های خاصی وابسته به قدرت دیگری باشد. به عنوان مثال کنترل امور خارجی ممکن است به طور کامل تحت کنترل دولت حمایتگر باشد و حتی {فرا تر از این} ممکن است به موجب موافقتنامه‌ها و معاهداتی، اقتدار سیاسی در بعد داخلی نیز محدود شود، بدون آنکه وصف آن از دولت مزبور سلب شود" (Stanislaw Korowicz, Marek, Op cit., p 88). همچنین این رویکرد به غیر از فین لی، در نظریات اوپنهایم، هاید و بسیاری از قضات دیوان بین‌المللی دادگستری نیز منعکس شده است.

(Ibid, p 93, also see: J. Lissitzyn, Oliver, Territorial entities other than independent states in law of treaties, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 125, (1968), p 8)

دولت در حقوق بین الملل حفظ کرده است^۱. بسته به گزینش و انتخاب هر یک از این دو رویکرد، می توان از اصطلاح کلیت های سرزمینی و یا دولت های وابسته استفاده کرد که در نوشتار حاضر اصطلاح اول مدنظر است. همچنین باید توجه داشت اگرچه ممکن است کلیت های سرزمینی در صورت بهره مندی از درجه ای از سازمان یافتگی و تمرکز قدرت، بتوانند تحت ضوابطی از اهلیت ورود به روابط بین المللی از جمله انعقاد موافقتنامه های بین المللی برخوردار باشند، اما این به معنای آن نیست که آنها قادر به اکتساب سرزمینی فراتر از حوزه محل استقرار خود باشند.

۱-۱- کلیت های سرزمینی^۲

مفهوم "کلیت"^۳، اصطلاحی است که معمولاً برای اشاره به یک گروه فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی موجود در یک منطقه خاص مورد استفاده قرار می گیرد^۴. از این منظر "کلیت" لزوماً دارای شخصیت حقوقی نیست. مع هذا اصطلاح "کلیت" - که مدنظر نوشتار پیش روست - به معنای اجتماعی است که از شخصیت حقوقی بین المللی برخوردار است. دیوان بین المللی دادگستری در قضیه "جبران خسارات وارده به سازمان ملل"^۵، برای نخستین بار اقدام به ارائه ضابطه ای درخصوص مفهوم کلیت نموده، آن را گروه یا مجموعه ای تعریف می کند که مجزا از اجزای خود دارای حق و تکلیف است. لذا کلیت، در این مفهوم دارای شخصیت حقوقی و مستقل از اعضاء خود خواهد بود^۶. برخی از شاخص ترین نشانه ها و علائم وجود شخصیت حقوقی بین المللی برای یک گروه یا اجتماع، عبارت است از: (۱) کلیت مزبور اجتماعی یا جمعی برخوردار از سازمان یافتگی است (۲) دارای اهلیت برخوردار از حق و تکلیف است (۳) قادر به ورود و مشارکت در روابط بین المللی است (۴) در قبال نقض هنجارهای حقوق بین الملل مسئول است (۵) از اهلیت انعقاد معاهدات برخوردار است (۶)



1- Stanislaw Korowicz, Marek, op cit., p 92

بر اساس چنین رویکردی بود که جرالدفیتز موریس در مقام گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین الملل، در پیش نویس اولیه حقوق معاهدات، تعمداً به مقوله استقلال (اقتدار سیاسی) اشاره ای نکرد زیرا در ابتدا هدف این بود که دولت های تحت حمایت و نیمه مستقل نیز حق شرکت در معاهدات را داشته باشند لذا بدین منظور اصطلاح دولت، کلیتی شامل جمعیت ساکن در قلمرو سرزمینی مشخص تعریف شد که از یک نظام حاکمه سازمان یافته برخوردار و دارای قابلیت ورود به روابط بین المللی و ملتزم ساختن خود در برابر دولت های دیگر است. (Vukas, Budislav, op cit., p, 281)

Also see: Case concerning Rights of Nationals of the United States of America in Morocco, Judgment (1952), ICJ Reports p 176, p 185, also see: J. Lissitzyn, Oliver, op cit., p 9

2- Territorial entities

3- Entity

۴- به عنوان مثال مجمع عمومی در قطعنامه سال ۱۹۷۴، این اصطلاح را برای موریتانی به کار برد که منظور از آن گروه فرهنگی، جغرافیایی و اجتماعی ساکن در صحرای غربی بود (General Assembly Resolution 3292, Question of Spanish Sahara (1974), Twenty ninth session)

5- Case concerning Reparation for Injuries Suffered in the Service of the United Nation, Advisory opinion, ICJ Reports 1949, p 174

6- Case concerning Western Sahara, Advisory Opinion, ICJ, Reports 1975, para 148

اهلیت طرح ادعای بین‌المللی با استفاده از سازوکارهای حقوقی و غیر حقوقی (دیپلماتیک) را دارد. به دیگر سخن؛ قادر است تا مدافع شخصیت حقوقی خود باشد؛ البته غیر از دولت، لازم نیست سایر شخصیت‌های حقوقی تابع حقوق بین‌الملل، از کلیه این ویژگی‌ها و علائم برخوردار باشند.^۱ در این چارچوب منظور از کلیت سرزمینی، کلیتی است که شخصیت حقوقی آن وابسته به سرزمین است و همین قید سرزمینی است که وجه ممیزه این کلیت، از سایر اشخاص حقوقی از جمله سازمان‌های بین‌المللی است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی با استناد به نظر مشورتی صادره در قضیه جبران خسارات وارده به سازمان ملل، ضابطه‌ای را برای شناسایی وجود «کلیت سرزمینی» ارائه کرده، آن را به خوبی از اجتماعات سرزمینی فاقد شخصیت حقوقی بین‌المللی - یعنی اجتماعاتی که مستقل و مجزای از اعضاء تشکیل‌دهنده خود وجود مستقلی ندارند - جدا می‌سازد. در این قضیه جمهوری موریتانی مدعی بود، اجتماع موریتانی یک کلیت سرزمینی است زیرا برخوردار از یک ساختار سازمان‌یافته قبیله‌ای است و اقتدارات حاکمیتی در آن توسط مقامی تحت عنوان شیخ در هر قبیله اعمال می‌شوند.^۲ دیوان ضمن رد این ادعا اعلام کرد که اگرچه پیوند و علایق نژادی، زبانی، مذهبی، فرهنگی و اقتصادی بسیاری میان مردم قبایل و امارت‌های مختلف منطقه صحرای غربی وجود داشته است، اما با توجه به استقلال هر یک از این قبایل و امارت‌ها از یکدیگر و فقدان هرگونه نهاد مشترک حتی در سطحی‌ترین شکل آن، به گونه‌ای که بتواند این قبایل و امارت‌های مستقل را به یکدیگر مرتبط نماید، دیوان نمی‌تواند این اجتماع را از اجزاء تشکیل‌دهنده آن یعنی قبایل و امارت‌های موجود در صحرای غربی متمایز و به عنوان یک شخصیت حقوقی سرزمینی مستقل مورد شناسایی قرار دهد.^۳ مطابق با نظرات مشورتی دیوان در قضایای جبران خسارات وارده به سازمان ملل و صحرای غربی و همچنین آنچه در دکترین منعکس شده است می‌توان نتیجه گرفت وجود حدی از سازمان‌یافتگی، پیش شرط و مقدمه ورود به روابطی است که تحت حکومت حقوق بین‌الملل قرار دارد؛ امری که به وضوح ساختار و واحدهای مستقل قبیله‌ای از آن بی‌بهره‌اند. دیوان در قضیه «تحدید حدود مرز خشکی و دریایی» (اختلاف بین کامرون و نیجریه)^۴ نیز مجدداً بر اهمیت سازمان‌یافتگی و وجود نهاد مشترک تأکید نمود. در این قضیه نیجریه مدعی بود، اجتماعات محلی تحت کنترل رؤسا و پادشاهان کالابار قدیم، فدراسیونی از کلیت‌های مستقل و برخوردار از شخصیت حقوقی را تشکیل می‌دهند.^۵ با وجود این دیوان اعلام کرد «هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که حاکی از وجود قدرت فدرال مرکزی^۶ در میان این رؤسا و قبایل باشد و حتی ارسال نماینده از سوی



1- Brownlie, Ian, op cit., p 51,52. Also see: David Feldman, op cit., p 371

2- Western Sahara, para 89

3- I.C.J, Western Sahara, para 149

4- I.C.J, Case concerning Land and Maritime Boundary between Cameroon and Nigeria (Cameroon v. Nigeria: Equatorial Guinea intervening) Judgment, ICJ Reports, (2002)

5- Ibid, Para 201

6- Central Federal Power

رؤسا و پادشاهان کالابار قدیم به لندن در مورد مسائل سرزمینی ضمناً و یا تلویحاً دلیلی بر وجود شخصیت حقوقی بین‌المللی^۱ این اجتماعات سیاسی نیست^۲. از این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که اولاً کلیت سرزمینی برخوردار از شخصیت حقوقی، لزوماً دارای حدی از سازمان‌یافتگی و قدرت مرکزی است؛ اگرچه این کلیت سرزمینی به واسطه فقدان اقتدار سیاسی و استقلال هنوز به مرحله دولت‌بودگی نرسیده باشد؛ اما نسبت به سرزمین محل استقرار خود از حقوق محدودی نظیر اهلیت انعقاد معاهده برخوردار است و بنابراین به نوعی تابع حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. از این حیث اعلام "رضایت" آن کلیت برای اخذ تصمیم درخصوص سرزمین محل استقرارش حائز اهمیت حقوقی است. با این حال باید توجه داشت این کلیت سرزمینی به واسطه فقدان استقلال قادر نیست تا با اعمال ضوابطی همچون حاکمیت (کنترل) مؤثر و ... مدعی اکتساب سرزمین نسبت به سرزمین‌های دیگر باشد. ثانیاً اجتماعات قبیله‌ای و امارات پراکنده که معمولاً زیر نظر شیخ، رؤسا و حکام بومی اداره می‌شده‌اند از منظر رویه قضایی بین‌المللی، سازمان‌یافتگی لازم برای ورود به روابط بین‌المللی تحت حکومت حقوق بین‌الملل را ندارند و لذا - غیر از برخی حقوق خصوصی حاکم بر سرزمین محل استقرار - صاحب حاکمیت سرزمینی شناخته نمی‌شوند. با این حال این اجتماعات معمولاً به واسطه انعقاد موافقتنامه با قدرت‌های خارجی در ساختار دولت‌های استعماری ادغام شده، ممکن است به عنوان بازوی قدرت خارجی در فرایند اکتساب سرزمین مدعی ایفای نقش شوند. در قسمت بعدی اجتماعات بومی از این حیث مورد بررسی قرار می‌گیرند.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



۱-۲- اجتماعات محلی و بومی^۳

در قسمت‌های قبل مشخص شد اجتماعات محلی سازمان‌نیافته و پراکنده مانند ساختارهای قبیله‌ای به دلیل فقدان قدرت مرکزی و نهادهای مشترک دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی نبوده، تابع حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شوند؛ اما در عین حال اختلاف نظری وجود ندارد که حکام و رؤسای محلی بتوانند از طریق انعقاد موافقتنامه‌هایی با دولت‌های خارجی، اجتماع محلی را به نمایندگی از مردم آن اجتماع بومی متعهد نمایند^۴. با این حال همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد؛ موافقتنامه‌های مزبور - تحت هر عنوانی که منعقد شده باشد - تابع حکومت حقوق بین‌الملل نیستند، بلکه اسناد منعقد، در چارچوب حقوق داخلی دولت استعماری و خارجی قرار می‌گیرند و به تعبیری اجتماع محلی را در نظام داخلی دولت خارجی ادغام می‌نمایند. رویکرد کلاسیک با قدرت بر این موضوع

1- International Legal Personality

2- The land and maritime boundary between Cameroon and Nigeria (2002), Para 207

3- Local Polity

4- G. Kohen Marcelo, Hébié Mamadou, Research handbook on territorial dispute, Edward Elgar Publishing, (2018), p 131

تأکید دارد و هیچ یک از موافقتنامه‌ها و قراردادهای منعقدہ بین اجتماعات محلی با قدرت‌های خارجی اعم از قراردادهای واگذاری امتیاز، واگذاری سرزمین، معاهدات مرزی، تحت حمایتی و... را تابع حقوق بین‌الملل نمی‌داند؛ به دیگر سخن؛ محتوای موافقتنامه‌ها یا هر عنوانی دیگر که میان دو طرف نابرابر (دولت از یک سو و اجتماع محلی از سوی دیگر) تنظیم و منعقد می‌شوند دارای آثار معاهدات بین‌المللی نخواهند بود. از همین روست که دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در موارد متعدد از بررسی مضمون، محتوا و اصطلاح‌های موافقتنامه‌های مزبور که اتفاقاً با عنوان معاهده تنظیم شده‌اند، خودداری نموده، محتوای آنها را در چنین رابطه‌ای واجد اثر تلقی نمی‌کند؛ امری که اصولاً در رابطه با معاهدات بین‌المللی منعقدہ میان دولت‌ها، معمول و گریزناپذیر است. در همین خصوص دیوان در قضیه "تحدید حدود مرز خشکی و دریایی" (اختلاف میان کامرون و نیجریه) با استناد به رأی داوری جزیره پالماس بر این موضوع تأکید می‌کند که معاهده ۱۸۸۴ منعقدہ میان حکام بومی منطقه و دولت انگلستان، معاهده‌ای میان دو طرف برابر نبوده، فلذا دیوان بدون ورود به بررسی اصطلاح‌ها و مضامین به کار رفته در متن آن اعلام می‌کند "این معاهده، یک معاهده واقعی تحت حمایتی محسوب نمی‌شود".^۱ دیوان در این قضیه به صراحت بین موافقتنامه‌ای که میان یک کلیت سرزمینی مانند مغرب - که دارای سازمان یافتگی و قدرت مرکزی است - و موافقتنامه‌ای که با حکام بومی شاخص یک منطقه منعقد می‌شود؛ تفاوت و تمایز قائل می‌شود.^۲ با این حال باید توجه داشت همان‌طور که داور ماکس هوبر در رأی جزیره پالماس تصریح نموده است، این موافقتنامه‌ها فاقد اثر حقوقی نیستند و اهمیت انعقاد موافقتنامه‌های مزبور در این است که زمینه استیلای مسالمت‌آمیز قدرت‌های استعماری را بر سرزمین‌های محل حضور اجتماعات محلی و بومی فراهم می‌کنند.^۳ برای درک اهمیت و کارکرد این موافقتنامه‌ها باید ابتدا این نکته را یادآور شد که رویه دولت‌ها نشان می‌دهد سرزمین‌هایی که محل حضور قبایل و مردم بومی دارای سازمان سیاسی و اجتماعی هستند "سرزمین بلاصاحب"^۴ محسوب نمی‌شوند. نتیجتاً همان‌طور که دیوان در نظر مشورتی صحرای غربی تصریح نموده است در مورد چنین سرزمین‌هایی اکتساب سرزمین به واسطه اشغال^۵، امکان‌پذیر نیست و نمی‌تواند زمینه مالکیت اولیه^۶ سرزمینی را فراهم آورد.^۷ نکته قابل توجه دیگر اینکه برخلاف ضابطه شناسایی کلیت سرزمینی - که مستلزم سازمان یافتگی است - برای خروج یک سرزمین از زمره سرزمین‌های بلاصاحب، حضور بومیان با هر شکل از ساختار سیاسی و اجتماعی - فارغ از درجه سازمان یافتگی - کفایت می‌کند. این موضوع به خوبی در نظر مشورتی صحرای غربی منعکس شده

1- the land and maritime boundary between Cameroon and Nigeria (2002), Para 205,206,207, Marcelo G. Kohen, Mamadou Hébié, op cit., p 130

2- the land and maritime boundary between Cameroon and Nigeria (2002), Para 205

3- Marcelo G. Kohen, Mamadou Hébié, op cit., p 110, 117

4- Terra nullius

5- Occupation

6- Original title

7- Western Sahara, para 79,80

است. دیوان در این قضیه تصریح می‌کند که مردم ساکن در صحرای غربی- اگرچه کوچ‌نشین و صحراگرد- از لحاظ سیاسی و اجتماعی برخوردار از سازمانی قبیله‌ای بوده، تحت کنترل رؤسای اداره می‌شدند که نمایندگی این قبایل را برعهده داشته‌اند؛ فلذا سرزمین صحرای غربی سرزمین بلاصاحب محسوب نمی‌شود^۱. اینکه موافقتنامه‌های مزبور، چگونه زمینه اکتساب سرزمین را برای دولت استعمارگر فراهم می‌کنند به خوبی در رأی جزیره پالماس منعکس شده است. مطابق با نظر داور ماکس هوبر در این قضیه، با انعقاد این موافقتنامه‌ها، در عین حال که جایگاه ساختار سیاسی اجتماع محلی در مقابل مردم بومی حفظ می‌شود، مزایای اقتصادی و تجاری، قدرت انحصاری در اداره مستقیم روابط خارجی مستعمره و... به دولت استعمارگر واگذار می‌شوند. هوبر توضیح می‌دهد که اثر حقوقی چنین قراردادی وابستگی و انقیاد^۲ مستعمره تحت الحمايه خواهد بود که غالباً نمودی از سازمان داخلی یک قلمرو استعماری است که بر مبنای سطحی از خودمختاری بومیان شکل گرفته است. النهایه این قرارداد با سلطه بر "دولت بومی"، مبنای مالکیت سرزمینی را برای دولت استعمارگر ایجاد خواهد کرد به طوری که "مجموع عملکرد دولت بومی"^۳ و قدرت استعماری است که مشخص می‌کند آیا در طول دوره‌ای مشخص، مالکیت سرزمینی بر یک منطقه حاصل شده است یا نه؟^۴. بدین ترتیب در چارچوب این موافقتنامه، ساختار اجتماعات بومی در نظام دولت استعماری ادغام می‌شود و به گونه‌ای زمینه یک "حکومت غیر مستقیم"^۵ را برای دولت استعمارگر فراهم می‌آورد. از این رو عملکرد آنچه هوبر "دولت بومی" نامیده است به اتکاء و تحت لوای حقوق داخلی دولت استعماری می‌تواند بنابر ضوابط مربوط- از جمله کنترل مؤثر- زمینه اکتساب سرزمین را فراهم نماید. البته به نظر می‌رسد که دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی صحرای غربی ظاهراً رویکرد متفاوتی را نسبت به سازوکار موافقتنامه‌های منعقدہ میان بومیان و دولت خارجی اتخاذ کرده باشد که موضع قابل دفاعی هم نیست. دیوان در این قضیه اعلام می‌کند "... انعقاد معاهده با حکام محلی، مبنای "مالکیت ثانویه"^۶ سرزمین را برای دولت استعمارگر فراهم می‌کند"^۷. این موضع به نظر تا حدودی متضمن تناقض است از این رو که دیوان از یک سو، اجتماعات بومی ساکن در صحرا را به عنوان کلیت سرزمینی دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی و به عبارتی به عنوان تابع حقوق



1- Western Sahara, para 82

2- Suzerain

3- Native State

4- Island of Palmas Case (Netherlands, USA), Reports of International Arbitral Awards, (1928), Volume 2, pp. 829-871, p 858

5- Indirect rule

اصطلاح حکومت غیر مستقیم در قضیه جزیره کاسیکیلی/سدودو بین نامیبیا و بوتسوانا نیز مورد استفاده نامیبیا قرار گرفته است. در این قضیه نامیبیا ادعا می‌کند که بعد از سال ۱۹۱۵ سازمان‌ها و نهادهای محلی موزوبیا (Musubia) در ساختار دولت استعماری ادغام، به ابزاری برای اعمال اقتدار دولت استعماری تبدیل شده است. (case concerning kasikili/sedudu island, ICJ, (1999), para 71, 95)

6- Derivative title

7- Western Sahara, para 79,80

بین الملل مورد شناسایی قرار نمی‌دهد و از سوی دیگر، انعقاد قرارداد با آنها را مبنای تحقق مالکیت ثانویه سرزمینی برای دولت خارجی قلمداد می‌کند. به دیگر سخن اخذ رضایت اجتماع مزبور را لازمه مالکیت ثانویه دولت استعماری قلمداد می‌کند، حال آنکه ضرورت اخذ رضایت تنها در فرضی قابل توجیه است که اجتماع مزبور از تابعان حقوق بین الملل باشد.^۱ با این وصف از آنجاکه فرض تحقق مالکیت ثانویه برای دولت استعماری به واسطه انعقاد موافقتنامه، جایگاه این اجتماعات فاقد شخصیت حقوقی بین المللی را با کلیت‌های سرزمینی که پیش‌تر توضیح داده شد خلط می‌کند، به نظر می‌رسد توضیح داور ماکس هوبر در کارکرد موافقتنامه‌های اجتماعات بومی در اکتساب سرزمین بیشتر قابل دفاع باشد.

۲- اجتماعات ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس

تا قبل از رونق گرفتن کشف و استخراج نفت در دهه ۱۹۵۰ میلادی، ساختار قبیله‌ای شکل غالب اجتماعات محلی ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس بوده است. در این چارچوب حضور انگلستان در منطقه خلیج فارس به منظور حفظ منافع و تجارت حکومت انگلیسی هند و متعاقباً انعقاد سلسله‌ای از موافقتنامه‌ها با اجتماعات بومی حاشیه جنوبی خلیج فارس، تدریجاً به طور غیرمستقیم زمینه شکل‌گیری کلیت‌های سرزمینی و نهایتاً دولت را در این منطقه به وجود آورد.^۲ آنچه در مورد رابطه میان انگلستان و اجتماعات حاشیه جنوبی خلیج فارس اهمیت دارد این است که توصیف رابطه میان این دو متفاوت از رابطه استعماری و رابطه دقیق تحت الحمایگی است. بنابراین با توجه به نظر بسیاری از قضات محاکم بین المللی از جمله در رأی دیوان بین المللی دادگستری در اختلاف بین بحرین و قطر، این‌گونه استنباط می‌شود که این رابطه، در حقیقت یک رابطه ویژه معاهداتی^۳ است. با این وصف، نسبتی که انگلستان با این بخش از خاورمیانه برقرار نموده، در ارزیابی اهمیت اظهارات و نقش این دولت در رابطه با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بسیار تأثیرگذار است. در کنار نقش و آثار حضور انگلستان در منطقه، برخی از آراء قضایی درخصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس نشان می‌دهند که ضوابط و معیارهای متفاوتی در برخورد با اجتماعات محلی و همچنین ضوابط اثبات دعاوی سرزمینی در این منطقه به‌کارگرفته شده است، از جمله اینکه ضابطه “اتحاد سیاسی” را جایگزین ضابطه اعمال حاکمیت و سازمان‌یافتگی در شناسایی وجود پیوند سرزمینی نموده است. با توجه به این مطالب - گرچه این ضوابط ویژه، محدود به قضایایی است که اطراف آن همگی از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس هستند و لزوماً خوانش این آرا و نظرات منعکس‌کننده رویکرد مسلم و قطعی حقوق بین الملل حاکم بر محاکم نیست؛ اما به منظور

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



1 - Marcelo G. Kohen, Mamadou Hébié, op cit., p 142

2 - See: Separate opinion of Judge Kojimans, (Qatar v. Bahrain), para 10

3 - Special Treaty relation

آینده پژوهی آراء دیوان در این منطقه خاص، می بایست اتکاء به عمومات حقوق بین الملل در مورد اجتماعات محلی خلیج فارس با احتیاط بیشتری به کار رود. در ادامه وضعیت اجتماعات بومی حاشیه جنوبی خلیج فارس در سه گفتار مورد بررسی قرار می گیرند.

۱-۲- پیشینه ساختار اجتماعی و سیاسی اجتماعات ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس

پیش از تشکیل دولت های حاشیه جنوبی خلیج فارس از جمله امارات متحده عربی، ساختار قبیله ای، شکل غالب واحد سیاسی در این مناطق بوده است. ساختار قبیله ای ذاتاً ساختاری پراکنده و نامتمرکز است و در آن هر قبیله ای مستقل از دیگری عمل کرده، در اقتدار سیاسی با قبیله دیگر برابر است.^۲ رهبری هر قبیله به یک شیخ واگذار می شود که اثرگذاری و اقتدار او بر اعضاء، از قبیله ای به قبیله دیگر متفاوت است.^۳ شرایط اقلیمی گرم و خشک منطقه بیابانی و همچنین کمبود منابع، ایجاب می نمود تا به منظور تطبیق با شرایط، صحراگردی و کوچ نشینی^۴ شکل مسلط زندگی در جوامع حاشیه جنوبی خلیج فارس باشد.^۵ فلذا با توجه به کوچ و جابه جایی دائم، تعیین محدوده سرزمینی به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده دولت، برای چنین جوامعی تا حدود زیادی امکان پذیر نبوده است.^۶ امروز نیز همین ماهیت قبیله ای در ساختار سیاسی و اجتماعی این جوامع، منشأ اصلی بسیاری از اختلاف های مرزی میان کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس شده است و برخی از آنها هنوز لاینحل باقی مانده اند.^۷ بنابراین اساساً مفهوم حاکمیت سرزمینی و سیاسی در اغلب جوامع عربی موجود در حاشیه جنوبی خلیج فارس تا میانه قرن بیستم معنا نداشت.^۸ مرسی عبدالله نویسنده عرب در این خصوص می نویسد "تا پیش از سال ۱۹۳۰ مفهوم یک دولت با مرزهای مشخص به طور کامل برای حکام و قبایل منطقه مفهوم سیاسی ناشناخته ای بوده است".^۹ البته این وضعیت به مرور با حضور انگلستان در منطقه و بعدها به واسطه کشف و استخراج نفت دچار تحول شد. با انعقاد قرارداد ۱۸۹۲ آن کشور با شیوخ ابوظبی، دبئی، عجمان، شارجه و رأس الخیمه ضمن



1- Decentralization

2- Egalitarian in nature

3- J. E. Peterson, Tribes and Politics in Eastern Arabia, Middle East Journal, Summer, 1977, Vol. 31, No. 3 (Summer, 1977), pp. 297-312 Published by: Middle East Institute, p 297, 298

4- Nomadic tribes

5- Ibid, p 300, also see: J. B. Kelly, Sovereignty and Jurisdiction in Eastern Arabia, International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-), Jan., 1958, Vol. 34, No. 1 (Jan., 1958), pp. 16-24, p 17

۶- صحراگردی در دنیای جدید متضمن محظورات و مشکلاتی عدیده است که می تواند منجر به تردید در مؤثر بودن "کنترل دولتی" باشد (نگوین کک دین، پاتریک دنبیه، آلن پله، حقوق بین الملل عمومی، ج ۱، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲، ص ۶۶۴)

7- J. B. Kelly, Sovereignty and Jurisdiction in Eastern Arabia, International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-), Jan., 1958, Vol. 34, No. 1 (Jan., 1958), p 17

8- Ibid

9- Dubai/Sharjah Border Arbitration, (1981), p 587

شکل‌گیری مفهومی تحت عنوان “شیخ نشینی”، این شیوخ “تحت الحمایه” دولت انگلستان قرار گرفتند و این رابطه ویژه معاهداتی از آن تاریخ، بر روند تحولات سیاسی اجتماعات ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس بسیار تأثیرگذار بوده است. همان‌طور که اشاره شد؛ در نهایت آخرین مرحله از رشد سیاسی جوامع شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به واسطه رونق کشف و استخراج نفت و متعاقباً ایجاد فرصت‌های شغلی مستمر و پایدار در دهه ۱۹۵۰ رقم خورد که به مرور از یک سو الگوی یکجانشینی را در حاشیه جنوبی خلیج فارس توسعه داد؛ و از سوی دیگر ضرورت تحدید حدود سرزمینی را برجسته ساخت.^۱ ضرورت اخیر باعث شد تا انگلستان شخصی به نام جولیان واکر^۲ را به منظور تحدید حدود سرزمینی سواحل جنوبی خلیج فارس منصوب نماید. البته آقای واکر به خوبی می‌دانست نظریه مدرن حاکمیت نمی‌تواند بر منطقه‌ای با مختصات قبیله‌ای که غالب جمعیت آن را صحراگردان تشکیل می‌دهند، اعمال شود. بنابراین در گزارش خود در سال ۱۹۵۵ با لحاظ شرایط خاص منطقه، ضوابط و معیارهایی را برای تحدید حدود این سرزمین‌ها ابداع نمود^۳ که به‌طور کلی بر دو محور اساسی یعنی کنترل عملی و اتحاد سیاسی^۴ متکی بود.^۵ در حقیقت معیار اتحاد سیاسی جایگزین عنصر اساسی حاکمیت سرزمینی شد که حداقل تا پیش از کشف و استخراج نفت و متعاقباً شکل‌گیری هسته‌های یکجانشین در این منطقه قابل تصور نبود.^۶ اما اتکاء بر اتحاد سیاسی برای تحدید محدوده سرزمینی متضمن مشکلات فراوان بود. اولاً اتحاد سیاسی ارتباط چندانی با پیوند سرزمینی نداشت. به این معنا که هر قبیله صرف نظر از اینکه نسبت به چه کسی اعلام وفاداری و اتحاد کرده باشد؛ همچنان به استفاده از زمین‌هایی که برای چرای دام و زندگی انتخاب کرده بود ادامه می‌داد مگر آنکه به صراحت از استفاده از آن منع می‌شد.^۷ ثانیاً اتحادهای سیاسی مستمراً در حال تغییر و دگرگونی بودند و تبعاً متکی نمودن تحدید حدود سرزمینی به مقوله اتحاد سیاسی، عدم ثبات و تغییر پی در پی مرزها را نیز به دنبال داشت.^۸ مستند به آنچه در بخش



البته تا مدت‌ها اجماعی وجود نداشت که کدام سکونتگاه‌ها و مناطق، داخل در محدوده “شیخ Shaykhdom 1- (J. E. Peterson, op cit., p 302). نشینی” است

2- J. E. Peterson, op cit., 302, 309, also see: separate opinion of judge kojiman (Qatar v. Bahrain), para 12, 13

3- Julian Walker

۴- معیارهای پیشنهادی در گزارش واکر به ترتیب “اهمیت” عبارت‌اند از: ۱- کنترل عملی (دفاکتو) برای مدت طولانی و شناسایی این کنترل توسط قبایل دیگر ۲- جمع آوری زکات ۳- اتحاد سیاسی قبایل ساکن در منطقه ۴- مدارک تاریخی شامل موافقتنامه‌ها، اشغال طولانی مدت و... ۵- مالکیت خصوصی (Dubai/Sharjah Border Arbitration, p 588, 589)

5- Allegiance

6- Dubai/Sharjah Border Arbitration, 19 oct 1981, p 588, 589, 590

۷- در همین خصوص کلی نویسنده انگلیسی می‌گوید “وفاداری سیاسی به واحد سرزمینی نظیر آنچه در نظام‌های اروپایی به وجود آمده است برای قبیله‌نشین عربستان ناشناخته است زیرا وفاداری نسبت به قبیله یا شیخ یا رهبرش ابراز می‌شد و هیچ تصویری انتزاعی از دولت یا حاکمیت سرزمینی مطرح نبود”. طبرسا، نقی، حاکمیت بر جزایر ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ در روند سیاست خارجی ایران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۸، ص ۵۷

8- J. B. Kelly, Sovereignty and Jurisdiction in Eastern Arabia, p 24

9- Dubai/Sharjah Border Arbitration, p 588. J. B. Kelly, op cit., p 24, J. E. Peterson, p 305

یک به آن اشاره شد طبق عموماً حقوق بین الملل می شد این نتیجه را گرفت که اجتماعات عربی و شیوخ ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس حداقل تا پیش از انعقاد قرارداد "تحت الحمایگی" با انگلستان، به جهت پراکندگی، فقدان قدرت مرکزی و نهاد مشترک، فاقد شخصیت حقوقی بوده، اساساً کلیت سرزمینی محسوب نمی شدند و لذا در این مقطع - غیر از حقوقی محدود و اثری که حضورشان در رد فرض بلاصاحب بودن سرزمین داشته است - حتی از اهلیت مالکیت سرزمینی بر محل استقرارشان در حاشیه جنوبی خلیج فارس نیز برخوردار نبوده اند. درخصوص اینکه وضعیت این اجتماعات به ویژه با انعقاد قرارداد "تحت الحمایگی" و شکل گیری مفهوم "شیخ نشینی" چه بوده است نیازمند بررسی است که در قسمت بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

۲-۲- ماهیت خاص^۱ معاهده ۱۸۹۲ "تحت الحمایگی" انگلستان

در مورد اجتماعات ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس

در قسمت پیشین به این موضوع اشاره شد که موافقتنامه های منعقد میان اجتماعات بومی و حکام محلی سازمان نیافته با دولت های استعماری، از آنجا که توافقی میان دو طرف برابر نیست، از آثاری که یک معاهده در حقوق بین الملل برای طرفین ایجاد خواهد کرد؛ برخوردار نخواهند بود. در چنین فرضی فارغ از عنوان، محتوا، مضمون و اصطلاح هایی که در موافقتنامه به کار رفته است، ساختار سیاسی محلی ضمن حفظ حدی از خودمختاری، در نظام داخلی دولت استعماری ادغام می شود. بدین ترتیب ساختار سیاسی محلی - به تعبیر داور ماکس هوپر - شکلی از سازمان داخلی قلمرو استعماری را به نمایش می گذارد که به عنوان یک حکومت غیر مستقیم، مجموع عملکردها و فعالیت های دولت استعماری و این "دولت بومی" - با توجه به ضوابط حقوق بین الملل - ملاک اکتساب سرزمین خواهد بود. مع هذا گفتنی است این رویکرد که در آرای متعدد قضایی نیز انعکاس پیدا کرده است، در مورد حاشیه جنوبی خلیج فارس چندان صادق نیست. به عبارتی در نتیجه انعقاد معاهده "تحت الحمایگی" انگلستان با اجتماعات محلی حاشیه جنوبی خلیج فارس - برخلاف رویه معمول در سایر مناطق - این اجتماعات، در نظام داخلی انگلستان ادغام نشدند. این تغییر رویه ذیل چهار عنوان توضیح داده می شود:

۲-۲-۱- مفهوم خاص "تحت الحمایگی" در عرف اجتماعات عربی^۲

بنابر روایاتی - که البته صحت و سقم آن نیازمند تأمل و بررسی مستقل است - ادعا می شود که نظام حمایتگری^۳ و نوعی از "تحت الحمایگی" اساساً پیش از حضور انگلستان و پیمان صلح^۴ آن



1- Sui generis

2- The Arabian custom of protection-seeking

3- System of Protection

4- Pax Britannica

کشور با شیوخ منطقه، در عرف اجتماعات قبیله‌ای و میان حکام حاشیه جنوبی خلیج فارس ریشه داشته است.^۱ در چنین نظامی، حاکم یا قبیله ضعیف‌تر خود را با پرداخت پیشکش و وجه مالی^۲ تحت حمایت و محافظت قبیله و حاکمی قوی‌تر قرار می‌داد تا در مقابل تعدی احتمالی متجاوزان و همچنین آن قدرت حمایتگر،^۳ مصون بماند.^۴ این نظام حمایتگری و “تحت الحمایگی” که به طور سنتی در عرف این اجتماعات مستقر بوده، تا درجه‌ای ثبات و پیش‌بینی‌پذیری را در منطقه برقرار کرده، از درگیری میان قبایلی که حامی مشترکی داشتند جلوگیری می‌نمود. همین نظام سپس از سوی انگلستان مبنای روابط و معاهدات آن کشور با حکام منطقه قرار گرفت. بر همین اساس نیز -برخلاف رویه پیشین انگلستان در سایر مناطق جهان- نظام “تحت الحمایگی” در این منطقه با استفاده از زور، بر حکام و قبایل این منطقه تحمیل نشده، بلکه با درآمیختن در ریشه‌های عرفی نظام حمایتگری قبیله‌ای تحول یافته، شکل خاص و منحصر به فردی را پیدا کرده است. در تفکیک میان مفهوم تحت الحمایگی انگلیسی و حمایتگری به عنوان بخشی از عرف جوامع عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس می‌توان گفت در معنای اخیر، حمایتگری از جمله به نزاکت و احترام^۵ میان قدرت حامی و طرف حمایت شونده متکی است. همچنین در چنین رابطه‌ای به نقش ثانویه قدرت حامی در خصوص میانجیگری، داوری و همچنین تضمین و عملی نمودن نتایج ناشی از حل اختلاف‌ها از طریق مسالمت‌آمیز میان متجاوزان با طرف حمایت شونده تأکید می‌شود.^۶ این رابطه ویژه و دو سویه بودن آن، تا حد زیادی عامل موفقیت و استمرار طولانی مدت آن در روابط میان شیوخ سواحل متصالحه و انگلستان بوده است.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



۲-۲-۲- فقدان قصد اکتساب سرزمین

دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۳۳ در قضیه گرینلند شرقی (اختلاف بین دانمارک و نروژ) به صراحت اعلام نمود که ادعای حاکمیت بر مبنای نمایش مستمر اقتدار متضمن دو عنصر اساسی (۱) وجود قصد و اراده اعمال اقتدار حاکمیتی و (۲) نمایش واقعی آن اقتدار^۷ است. طبق این رویه باید گفت علی‌رغم آنکه انگلستان نفوذ قابل توجهی بر منطقه شیخ نشینی داشته است، هیچگاه تملک سرزمین و انضمام خاک این منطقه به خاک خود را در چارچوب معاهده ۱۸۹۲ قصد نکرده است. در حقیقت هدف انگلستان از انعقاد موافقتنامه “تحت الحمایگی”^۸ در منطقه خلیج

1-Onley, James, Britain and the Gulf Shaikhdoms, 1820-1971: The Politics of Protection, (2009) Center for International and Regional Studies, Georgetown University School of Foreign Service in Qatar. Also see: Charles L.O. Buder, Luciana T. Ricart, op cit., p 49,50

2- protégé

3- Tribute

4- Protector

5- Ibid, p 1-3

6- Respect for the Honor of Protector

7- Ibid, p 6

8- Case concerning Eastern Greenland, PCIJ (1933), p 28

۹- پیش از معاهده “تحت الحمایگی” معاهدات دیگری با موضوع متارکه از جنگ و میانجیگری انگلستان در مناقشات

فارس، حفظ مصالح و منافع حکومت انگلیسی هند بود، که این مقصود نیز به واسطه برقراری صلح میان شیوخ محلی و مقابله با راهزنی دریایی در خلیج فارس تحقق پیدا کرد.^۱ در همین راستا جمعی از قضات در نظر مخالف خود در رأی صادره در اختلاف بین بحرین و قطر، به ویژگی‌های مهم حضور انگلستان در خلیج فارس اشاره نموده، به صراحت اعلام کردند که انگلستان حاکمیت و سلطه‌ای بر شیخ نشین‌ها یا سرزمین‌های سواحل متصالحه نداشته است؛ در حقیقت تا جایی که ضرورت حفظ منافع انگلستان و صلح دریایی ایجاب می‌نمود این دولت خود را وارد مناقشات میان قبیله‌ای یا حمایت از یک قبیله در مقابل دیگری می‌کرد، اما نقش و مداخله‌اش فراتر از اینها نمی‌رفت.^۲ به‌طور کلی می‌توان گفت عدم قصد انگلستان مبنی بر ادعای حق مالکیت سرزمینی در این منطقه، در نظرات قضات متعددی به کرات تصریح شده است.^۳

۲-۳- تأکید بر عنصر رضایت

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه “تحدید حدود دریایی و مسائل سرزمینی” میان قطر و بحرین، علی‌رغم وجود موافقتنامه “تحت الحمایگی” این دو کشور با انگلستان، برای اعتباربخشی به تصمیم سال ۱۹۳۹ انگلستان درخصوص جزایر مورد اختلاف حوار بین قطر و بحرین، احراز وجود عنصر “رضایت” را در مورد این دو کشور مبنای نظر خود بر صحت تصمیم سال ۱۹۳۹ انگلستان قرار می‌دهد. موضوع از این جهت جالب توجه است که در این قضیه بحرین با استناد به اصل ثبات مرزها^۴ مدعی بود از آنجا که بحرین و قطر هر دو تحت الحمایه انگلستان بودند و تا قبل از سال ۱۹۷۱ فاقد حاکمیت سرزمینی شناخته می‌شدند؛ تصمیم سال ۱۹۳۹ انگلستان در مورد جزایر حوار - به عنوان بخشی از میراث دوره استعمار - برای دولت‌های قطر و بحرین بعد از کسب استقلال، لازم‌الاتباع بوده است.^۵ در این قضیه دیوان بدون آنکه خود را درگیر مشکلات ورود به ارزیابی ماهیت حقوقی موافقتنامه “تحت



قبیله‌ای میان شیوخ ساحل متصالحه و انگلستان منعقد شده است؛ به عنوان مثال به موجب معاهده صلح عمومی ۱۸۲۰، دولت انگلستان این امکان را پیدا کرد که امور گشت‌زنی دریایی در خلیج فارس و همچنین مرجعیت حل و فصل اختلافات میان شیوخ را در اختیار بگیرد. در نهایت سیستمی که به واسطه این معاهده ایجاد شد در معاهده صلح دائم ۱۸۵۳ دائمی گردید.

(Kamrava, Mehran, The states of Persian gulf: from protectorates to independent countries, Routledge handbook of Persian gulf politics, (2020), p 51)

1- Ibid, p 50

2- Joint Dissenting opinion of judges Bedjaoui, Ranjeva and Koroma, in Case concerning Maritime Delimitation and Territorial questions, Qatar v. Bahrain, (2001), para 102

3- Separate Opinion of Judge Al-Khasawneh, in Case concerning Maritime Delimitation and Territorial questions, Qatar v. Bahrain, (2001), para 8

4- Uti possidetis Juris

5- Case concerning Maritime Delimitation and Territorial questions, Qatar v. Bahrain, (2001), para 103

الحمايگی“ نماید، صرفاً به ذکر این نکته بسنده می‌کند که صلاحیت انگلستان برای تصمیم‌گیری درخصوص جزایر حواری منوط به “رضایت” هر دو طرف بوده که در قضیه حاضر نیز حاصل است. لذا با توجه به محرز شدن رضایت، دیوان ضرورتی نمی‌بیند تا بررسی نماید در صورت فقدان رضایت آیا انگلستان به استناد قرارداد “تحت الحمايگی” از صلاحیت تصمیم‌گیری در این خصوص برخوردار بوده یا نه^{۱۹}. در حقیقت در این قضیه چنانچه دیوان بحث رضایت را به هر ترتیب نادیده می‌گرفت، تلقی تصمیم سال ۱۹۳۹ انگلستان به عنوان تصمیمی معتبر و لازم‌الاتباع، به واقع چیزی جز اعمال اصل ثبات مرزها- یعنی یکی از اشکال مالکیت ثانویه - نبود^{۲۰}. این شیوه استدلال و تأکید بر عنصر رضایت حکایت از آن دارد که دیوان در این قضیه، رویکرد متفاوتی را نسبت به کلیت‌های مادون دولت در منطقه خلیج فارس اتخاذ نموده است. با اتکاء به آراء دیوان و نظرات قضات بین‌المللی می‌توان گفت رابطه ویژه انگلستان با حکام محلی حاشیه جنوبی خلیج فارس تقریباً مورد وفاق است؛ به طوری که هیچ یک از قضات رابطه مزبور را صرفاً استعماری و یا تحت الحمايگی لحاظ نکرده‌اند و همگی بر سر ضرورت اخذ “رضایت” برای اعتباربخشی به تصمیم‌های انگلستان اتفاق نظر دارند^{۲۱}.

۲-۲-۴- ممنوعیت انتقال مال غیر

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



۴۷

با توجه به رویکرد خاصی که نسبت به معاهدات منعقدہ میان انگلستان و حکام و شیوخ قبایل در این منطقه وجود دارد، برخلاف قاعده کلی در مورد اجتماعات بومی سازمان‌نیافته- که در آن محتوای معاهده و موافقتنامه، به جهت نابرابر بودن دو طرف، محل اعتبار و توجه نیست- درخصوص سلسله معاهدات منعقدہ در این منطقه اتفاقاً این مسئله کاملاً موضوعیت دارد؛ چون که با توجه به وجود رابطه ویژه معاهداتی، اصل “ممنوعیت واگذاری مال غیر” (Nemo Dat Quad Non Habet) جاری است. به دیگر سخن؛ هیچ کس نمی‌تواند چیزی را به دیگری واگذار نماید که خود صاحب آن نیست. این موضوع از جهت ارزیابی اقدام‌های انگلستان درخور توجه است و می‌تواند بر ارزش استناد به اقوال و افعال دولت انگلستان از جمله در مورد مسئله جزایر سه‌گانه اثرگذار باشد. به عنوان مثال یکی از ایرادهای امارات در مورد نقشه‌های سال ۱۸۸۸ ارسالی از سوی وزارت امور خارجه انگلستان به پارس (ایران) این است که انگلستان به‌ویژه پیش از انعقاد قرارداد “تحت الحمايگی” سال ۱۸۹۲، رأساً اختیار واگذاری و تصمیم‌گیری درخصوص جزایر را طبق موافقتنامه‌های منعقدہ نداشته است^{۲۲}.

1- Ibid, Para 137, 139

2- See, Separate Opinion of Judge Al-Khasawneh, para 8, also see: Dissenting opinion of judge Torres Bernardez, in case concernong Qatar v. Bahrain (2001), para 438

3- Separate Opinion of judge Al-Khasawneh, para 9, also see: Separate Opinion of Judge Kojimans, in case concerning Qatar v. Bahrain (2001), para 15, 28, Joint Dissenting Opinion of Judges Bedjaoui, Ranjeva and Koroma, para 36, 38. dissenting opinion of Judge Torres Bernardez, para 438

حتی پذیرش حق مالکیت بر جزایر سه‌گانه برای انگلستان از سوی مدافعان امارات متحده نفی شده است و آن زمانی که آنان مدعی می‌شوند که انگلستان بعد از خروج از منطقه شرق کانال سوئز از جمله خلیج فارس حق واگذاری این جزایر را به ایران نداشته است. البته نظر مدافعان امارات متحده در پرتو وقایع اتفاقیه به هیچ‌وجه صحت ندارد؛ چون که ایران خود پس از خروج انگلستان از منطقه خلیج فارس حاکمیت غصب شده خود بر این جزایر را مجدداً مستقر نمود.

این رویکرد خاص، اگر نگوییم یک رژیم حقوقی مستقل را از حیث اثبات دعاوی سرزمینی بر این منطقه حاکم کرده، اما باید اذعان داشت که تفاسیر خاص و منحصر به فردی را در مورد آن مطرح می‌نماید. این رویکرد علاوه بر رأی دیوان در اختلاف بحرین و قطر، مشخصاً و به نحو بارزی در رأی داوری دبی و شارجه منعکس شده است. در این قضیه دیوان داوری به صراحت اعلام می‌کند نظریه مشورتی صحرای غربی از لحاظ مقطع زمانی و محدوده جغرافیایی کاملاً با قضیه دبی و شارجه تفاوت دارد و استناد به آن در قضیه حاضر پذیرفته نیست. آنگاه دیوان توضیح می‌دهد که در حقیقت "هر مناقشه سرزمینی خصایص و ویژگی‌های مختص به خود را دارد و در قضیه حاضر مسئله اعمال مفهوم حاکمیت در معنای عرفی آن - که اساساً در این منطقه ناشناخته است - مدنظر نیست".^۱ علی‌ای حال اولاً رویکرد مزبور خوانش رسمی، مسلم و مسلط دیوان‌ها و محاکم بین‌المللی محسوب نمی‌شود و تاکنون نیز صرفاً در مورد قضایایی طرح و مورد پذیرش قرار گرفته که هر دو طرف آن از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بوده‌اند. ثانیاً حتی با فرض پذیرش این رویکرد خاص نسبت به اجتماعات خلیج فارس پیش از کسب استقلال و تبدیل شدن به یک دولت مستقل تا زمانی که اختیار امور خارجی آنها مطلقاً تحت کنترل دولت انگلستان بوده، این اجتماعات قادر به اکتساب سرزمین به واسطه ضوابط حقوق بین‌الملل نبوده‌اند. با توجه به این مطالب در قسمت بعدی به طور مشخص به این موضوع پرداخته می‌شود که اگر موافقتنامه "تحت حمایتی" در این منطقه آثار عادی و معمول خود را نداشته، پس دقیقاً واجد چه آثار حقوقی نسبت به اجتماعات خلیج فارس بوده است؟



۲-۳- اثر معاهده "تحت حمایتی" سال ۱۸۹۲ و نقش انگلستان در شناسایی اجتماعات ساکن در حاشیه

جنوبی خلیج فارس به مثابه دولت و اعطای شخصیت حقوقی سرزمینی به آنها

اثر سیاست انگلستان و رابطه ویژه معاهداتی^۲ این دولت با شیوخ سواحل متصالحه در خلیج فارس چنین بود که به حکام محلی اجازه داد تا هر یک کنترل خود بر مناطق تحت نفوذشان را

1- Dubai/Sharjah Border Arbitration, p 641

۲- از جمله به دلیل همین رابطه ویژه است که اصلی مانند ثبات مرزها در رابطه بین انگلستان و حکام بومی خاورمیانه از جمله شیوخ سواحل متصالحه قابلیت طرح و استناد ندارد؛ چه آنکه به دلیل رویکرد انگلستان نسبت به این منطقه و عدم انضمام سرزمین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس به انگلستان، بعد از سال ۱۹۷۱ و استقلال این کشورها، اساساً بحث "جانشینی" در مورد آنها قابل طرح نبود، امری که در اعمال اصل ثبات مرزها قطعی است.

تحکیم بخشیده، بدون مداخله و درگیری با سایر قبایل و حکام محلی دیگر، روند تشکیل دولت مدرن را طی نمایند^۱. با این حال برخی از نویسندگان درخصوص نقش انگلستان در تحول وضعیت اجتماعات بومی حاشیه جنوبی خلیج فارس اهمیتی بیش از اینها قائلند. از این رو در این قسمت به این موضوع پرداخته خواهد شد که آیا با توجه به نقشی که انگلستان در منطقه خلیج فارس داشته است شناسایی این جوامع به واسطه انعقاد سلسله‌ای از معاهدات توسط دولت انگلستان می‌تواند مبنای اعطای شخصیت حقوقی یا وضعیت دولت بودگی به این اجتماعات قرار گیرد؟ این موضوع ذیل دو عنوان بررسی خواهد شد:

۲-۳-۱- اثر شناسایی انگلستان از اجتماعات ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس به مثابه دولت

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا شناسایی انگلستان برای تأسیس دولت در اجتماعات حاشیه جنوبی خلیج فارس اثری داشته است؟ از منظر اعطای وضعیت دولت بودگی به اجتماعات واقع در این منطقه پاسخ به این سؤال قاعداً منفی است چه آنکه -پیش‌تر اشاره شد- دولت یک واقعیت فراحقوقی بوده؛ علی‌الاصول متشکل از عناصر سه‌گانه سرزمین، جمعیت و اقتدار سیاسی است. بنابراین "شناسایی" اثری بر تأسیس دولت نداشته، بلکه اقدامی صرفاً اعلامی است. به دیگر سخن، شناسایی نمی‌تواند به آنچه موجود نیست وجود حقوقی ببخشد^۲. این رویکرد را کنوانسیون مونته ویدئو نیز تأیید می‌کند که بر اساس آن موجودیت سیاسی یک دولت، مستقل از شناسایی آن توسط سایر دولت‌هاست. با این حال حضور انگلستان از جهات دیگری بر شکل‌گیری دولت‌های مدرن در این منطقه مؤثر بوده است. از آنجاکه اهمیت تسلط بر سرزمین‌های جنوبی حاشیه خلیج فارس برای انگلستان با کشف و استخراج نفت چندین برابر شد، آن کشور تصمیم گرفت تا به منظور تضمین بیش از پیش منافع خود، برقراری ثبات سیاسی و سرزمینی در منطقه را در دستور کار قرار دهد. در این راستا به عنوان مثال در سال ۱۹۵۲ "شورای کشورهای متصالحه"^۳ را پایه‌گذاری کرد و متعاقباً تغییرات مهم دیگری نیز در حوزه توسعه شهری رقم خورد از جمله اقدام‌هایی مانند ایجاد بیمارستان، مدرسه، تأمین آب و برق و خدمات شهری رونق گرفتند، همچنین اداره و صندوق توسعه کشورهای متصالحه^۴ به منظور هماهنگی اجرای برنامه‌های توسعه و سرمایه‌گذاری تأسیس شد^۵. این اقدام‌ها همراه با اقدام‌های دیگری نظیر ایجاد سیستم پست، ارتش و پلیس مستقل، همگی حکایت از آن داشت که انگلستان سعی دارد سیستم بدوی و اولیه اجتماعی و سیاسی وفادار به شیخ و قبیله را به سیستمی بدل نماید که در آن وفاداری نه به قبیله و شیخ که به کشور و سرزمین پیوند بخورد^۶.



1- See: separate opinion of judge Kojimans, case concerning Qatar v. Bahrain (2001), para 11

2- Vukas, Budislav, op cit., p 293

3- Trucial States Council

4- Trucial States Development Fund and Office

۵- الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، نشر قومس، چ هشتم، ۱۳۸۴، ص ۱۴۱

۶- همان، ص ۱۴۱

۲-۳-۲- اثر شناسایی انگلستان از منظر اعطای شخصیت حقوقی سرزمینی به اجتماعات ساکن در حاشیه

جنوبی خلیج فارس

همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، ضابطه اصلی در تلقی یک اجتماع و گروه به عنوان کلیت سرزمینی برخوردار از شخصیت حقوقی، وجود قدرت مرکزی و حد قابل قبولی از سازمان‌یافتگی است. حال آنکه سوابق آراء مورد بحث نشان می‌دهند اساساً ساختار قبیله‌ای - به عنوان قالب مسلط اجتماع سیاسی حاشیه جنوبی خلیج فارس - فاقد تمرکز و سازمان‌یافتگی بوده است. اساساً وجود موافقتنامه‌های متعدد انگلستان با رؤسای مختلف این قبایل نیز به خوبی این گسیختگی، عدم تمرکز و متعاقباً فقدان کلیت سرزمینی دارای شخصیت حقوقی را نشان می‌دهد.^۱ با این حال تردیدی نیست که انعقاد سلسله‌ای از معاهدات، میان برخی از شیوخ و حکام محلی با انگلستان در تمرکز قدرت سیاسی مشخصاً در دست قبایل طرف معاهده، نقش مؤثری داشته است.^۲ اما برخی نقشی بیش از اینها برای انعقاد معاهدات با انگلستان قائل هستند. به عنوان مثال درخصوص جزایر سه‌گانه ایرانی، امارات متحده مدعی است "از سال ۱۸۰۶ شیوخ قواسم سلسله‌ای از موافقتنامه‌ها و معاهدات را به نمایندگی از دیگر حکام قواسم و توابع آن با دولت انگلستان منعقد نمودند که این امر به شکلی به شناسایی بین‌المللی قبیله قواسم منجر شد و نتیجتاً به این ادعا اعتبار بخشید که قبیله قواسم، تابعی از حقوق بین‌الملل است"^۳. همچنین در رأی داوری دبی و شارجه، درخصوص استقلال یا عدم استقلال قبیله بنی عتوب به عنوان یک کلیت سرزمینی مجزا از شارجه، دیوان داوری با تأکید ویژه بر موقعیت انگلستان در منطقه و اینکه ضابطه غربی تأسیس مرزها بر این منطقه قابل اعمال نیست، اعلام می‌کند که "انگلستان هیچ‌گاه بنی عتوب را به عنوان یک امارت مستقل شناسایی نکرده است، بلکه برعکس قلمرو تحت کنترل بنی عتوب را بخشی از قلمرو شارجه تلقی می‌کند"^۴. در مقام ارزیابی و نتیجه‌گیری در این بخش باید گفت به نظر می‌رسد اتکاء و استناد به شناسایی یا عدم شناسایی انگلستان در مورد وضعیت حقوقی این اجتماعات، متضمن تناقض باشد؛ زیرا از یک سو بر رد رابطه "تحت الحمایگی" و استعماری میان انگلستان و حکام منطقه تأکید می‌شود



۱- این استدلالی بود که در نظر مشورتی دیوان در قضیه صحرای غربی از سوی اسپانیا نیز مطرح شد. در این قضیه اسپانیا اعلام کرد که به نظر این دولت، انعقاد معاهدات متعدد و مستقل با قبایل نه تنها دلیلی مبنی بر وجود کلیت موریتانی نیست که اتفاقاً استقلال هر یک از این قبایل را از یکدیگر نشان می‌دهد. به عبارتی خودمختاری و استقلال هر یک از این قبایل که در انعقاد معاهدات متعدد و مجزا نمود پیدا کرده خود دلیلی بر فقدان هویت مستقل کلیت سرزمینی و قدرت مرکزی است (Western Sahara, para 144, 145).

2- J. E. Peterson, op cit., p 301

3- L.O. Buderl Charles, T. Ricart Luciana, The Iran-UAE Gulf Islands Dispute: A journey through International Law, History and Politics, Leiden, Boston: Brill Nijhoff, 2018. Series: Queen Mary Studies in International Law: Volume 29, p 29

4- Dubai/Sharjah Border Arbitration, p 646

و از سوی دیگر، شناسایی انگلستان به عنوان ضابطه‌ای برای تلقی یک اجتماع به عنوان کلیت سرزمینی برخوردار از شخصیت حقوقی مورد استناد قرار می‌گیرد؛ امری که به وضوح بیانگر پذیرش رابطه استعماری و تحت الحمایگی است. بنابراین با فرض پذیرش رابطه ویژه معاهداتی بین انگلستان و حکام منطقه - که نه رابطه‌ای استعماری و نه تحت الحمایگی است - شناسایی یا عدم شناسایی یک قبیله یا امارت به عنوان قبیله و امارتی مستقل توسط انگلستان، نمی‌تواند از حیث تلقی آن اجتماع به عنوان یک کلیت سرزمینی و یا دولت جدید واجد اثر حقوقی باشد؛ همچنان‌که در سایر آراء بین‌المللی مرتبط با این منطقه - از جمله رأی قطر و بحرین - چنین ضابطه‌ای مورد پذیرش قرار نگرفته است. بنابراین در مقام جمع‌بندی باید گفت که به نظر می‌رسد از جمله با توجه به هدفی که انگلستان از انعقاد معاهدات مزبور داشته نمی‌توان نتیجه گرفت که به واسطه این معاهدات، انگلستان یکپارچگی سرزمینی این شیخ‌نشین‌ها را شناسایی نموده؛ متعهد به تضمین آن شده است^۱، بلکه انگلستان به واسطه انعقاد معاهده با شیوخ سواحل متصالحه صرفاً زمینه‌های شکل‌گیری کلیت سرزمینی و بعدها تشکیل دولت مدرن را فراهم و در ایجاد آنها مؤثر بوده، اما جنبه شناسایی این دولت مستقلاً تأثیری در این رابطه نداشته است.

۳- وضعیت حقوقی قواسم بندر لنگه

با توجه به آنچه در دو بخش گذشته بررسی شد، جوامع حاشیه جنوبی خلیج فارس در پرتو رابطه ویژه معاهداتی با انگلستان، این فرصت را پیدا کردند که به تدریج، به دور از مناقشات و جنگ‌های میان قبیله‌ای، موقعیت خود را بر سرزمین‌های محل استقرار تحکیم نمایند. اما همان‌طور که اشاره شد، این اجتماعات تا پیش از کسب استقلال و تبدیل شدن به دولتی مستقل و دارای حاکمیت، قادر به اکتساب سرزمین در خارج از قلمرو تحت نفوذ و استقرار خود نبوده‌اند. بار دین روش از کسب سرزمین - که تنها در مورد دولت مستقل دارای حاکمیت قابل تصور است - باید به این موضوع پرداخت که آیا پیش از تبدیل شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس به دولتی مستقل، پیوند حقوقی سرزمینی میان این کلیت با قواسم لنگه و سرزمین محل سکونت و توابع آن یعنی جزایر سه‌گانه وجود داشته است یا نه؟ برای ارزیابی وجود یا فقدان این پیوند سرزمینی به نظر می‌رسد که موازی با ضوابط عمومی حقوق بین‌الملل، معیارهایی خاص و انحصاری برای کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس ابداع شده‌اند که مهم‌ترین ویژگی آنها اتکاء به پیوند سیاسی به جای حاکمیت سرزمینی است. این ضوابط خاص



1 - separate opinion of judge Kojimans, in case concerning Qatar v. Bahrain (2001), para 10

برای دیدن نظر مخالف نگاه کنید به:

J.B.Kelly, The Buraimi Oasis Dispute, International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-), Jul., 1956, Vol. 32, No. 3 (Jul., 1956), Oxford University Press on behalf of the Royal Institute of International Affairs, pp. 318-326, p 320

- که البته تاکنون محدود به قضایایی بوده است که اطراف آن همگی متعلق به سرزمین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس بوده‌اند- برخلاف حقوق کلاسیک غربی و آنچه در نظام کامن لا و رومی- ژرمنی مطرح است، مبتنی بر تسلط بر مردم و اتحاد سیاسی است تا سرزمین^۱. این امر به ویژه در مورد اجتماعات قبایل بدوی عرب^۲ که صحراگرد بوده و ساکن در سرزمین مشخصی نبوده‌اند، صادق است^۳. برای بررسی پیوند حقوقی سرزمینی بر اساس ضوابط مزبور ابتدا باید وضعیت قواسم ساکن در لنگه مورد ارزیابی قرار گیرد و سپس نسبت این اجتماع با محدوده شیخ نشینی و مشخصاً قواسم شارجه و رأس الخیمه روشن شود^۴.

۳-۱- روایتی دوگانه از حضور قواسم در بندر لنگه

درخصوص قواسم ساکن در لنگه دو روایت متفاوت و رقیب وجود دارد؛ ایران مدعی است این تیره از قواسم با حضور در سواحل ایران از قواسم ساکن در شارجه و رأس الخیمه جدا شده؛ بعد از دوره‌ای تمرد و سرکشی نهایتاً با پذیرش شروط دولت ایران در نظام داخلی دولت مرکزی ادغام شدند و از آن زمان به عنوان فرماندار منصوب از سوی حکومت ایران، اداره امور جزایر را نیز برعهده داشته‌اند. در مقابل امارات مدعی است قواسم سواحل جنوبی از جهت سازمان‌یافتگی از ساختاری شبه دولتی برخوردار بوده، قواسم ساکن در لنگه به واسطه پیوندهای تاریخی، فرهنگی، مذهبی، خویشاوندی و زبانی بخشی از قواسم ساحل عربی محسوب می‌شدند، بنابراین جزایر را به نمایندگی از قواسم ساحل عربی ساکن در شارجه و رأس الخیمه اداره می‌نمودند. در ادامه هر یک از این روایات مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳-۱-۱- روایت ایران از حضور قواسم در بندر لنگه

قبیله قواسم یا جواسم از نیمه سده هجدهم در منطقه‌ای بین شارجه و مسندام سکونت داشته و جفار (رأس الخیمه) مرکز اصلی آنها بود. راهزنی دریایی و غارت کاروان‌ها در سال‌های پایانی سده هجدهم متداول‌ترین شکل امرار معاش قواسم بود. از این رو اساساً کرانه عمان در غرب تنگه هرمز تا اوایل سده بیستم به "ساحل راهزنان دریایی" معروف بود^۵. تیره‌ای از این قبیله نخستین بار با رهبری راشد بن مطر در سال ۱۷۲۷ از رأس الخیمه به بندر باسعیدو در مجاورت جزیره قشم حمله برده،



۱- به عنوان مثال برای نمایش اقتدار به پرداخت زکات از سوی مسلمانان و یا اعمال و اجرای مناسک حج از سوی آنان -فارغ از محل اقامت و جایی که زندگی می‌کنند استناد می‌شود.

Krista E. Wiegand, Resolution of Border Disputes in the Arabian Gulf, The Journal of Territorial and Maritime Studies, Vol. 1, No. 1 (January 2014), pp. 33-48, p 44

2- Bedouin tribes common in Arabia

3- Ibid

۴- بررسی رابطه دولت ایران با قواسم ساکن در لنگه مستقیماً موضوع این بخش نخواهد بود اما تا جایی که به روشن شدن رابطه میان قواسم لنگه و شارجه کمک نماید به این رابطه نیز اشاره خواهد شد.

۵- طبرسا، نقی، پیشین، ص ۶۰

آن را اشغال کردند. در سال ۱۷۳۷ نیروهای نادرشاه، قواسم را از بندر باسعید و اخراج کردند و حتی تا جفار (رأس الخیمه) پایگاه اصلی قواسم پیشروی نمودند. پس از قتل نادرشاه، قواسم از ضعف حکومت مرکزی استفاده کرده و بار دیگر و این بار به کمک ملا علی شاه - حاکم متمرّد و برکنار شده بندرعباس - به قشم و بندر لنگه حمله بردند و موفق شدند بین سال‌های ۱۷۵۰ و ۱۷۶۰ حضوری نسبتاً مستمر در سواحل ایران داشته باشند. در سال ۱۷۶۷ قوای کریم خان زند، قواسم را از منطقه بیرون راندند و در نتیجه این قبیله مجدداً مجبور به بازگشت به جفار شد. در نهایت قواسم در آخرین بازگشت خود به سواحل ایران و بعد از یک دوره تدریجی حضور در منطقه با مردم و فرهنگ ایرانی ادغام شدند و نهایتاً در سال ۱۷۷۹ با قبول شروط شیخ محمد خان بستکی - نماینده والی دولت ایران در امور بندر عباس - به تابعیت ایرانی درآمدند.^۱ قواسم قبیله‌ای متحد و یکپارچه نبودند؛ بلکه - مانند آنچه در هر ساختار قبیله‌ای متداول است - شاخه‌های مختلف این قبیله در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند و بعضاً در جنگ و کشمکش دائم با یکدیگر بودند.^۲ با لحاظ این مقدمه می‌توان گفت این تیره از قواسم با حضور در سواحل ایران، از قواسم شارجه و رأس الخیمه جدا شدند.^۳ از این تاریخ به بعد قبایل مستقر در لنگه - به عنوان یک اجتماع محلی - در قالب توافق با حکومت ایران، ضمن حفظ حدی از خودمختاری در مقابل مردمان بومی آن منطقه و بقای شیخ قاسمی در مسند قدرت، در نظام داخلی ایران ادغام شده، شکلی از یک "حکومت غیر مستقیم" را به نفع و به نمایندگی از دولت ایران پیدا کردند. به این ترتیب از آن زمان تا سال ۱۸۸۷ که شیخ قاضی - آخرین شیخ قاسمی - توسط دولت مرکزی ایران برکنار شد، قواسم اداره و فرمانداری لنگه و همچنین توابع آن یعنی جزایر سه‌گانه را به مدت ۱۰۰ سال از طرف و به نمایندگی از دولت مرکزی ایران برعهده داشتند.^۴



۳-۱-۲- روایت امارات از حضور قواسم در بندر لنگه

امارات متحده عربی تصویری متفاوت از قواسم بندر لنگه و کنگ ارائه می‌کند و قبیله قواسم را قبیله‌ای مستقل و یا نیمه مستقل^۵ از حکومت ایران توصیف می‌نماید. از نظر امارات شرارت‌ها و استمرار راهزنی

۱- موجد، محمد علی، مبالغه مستعار، ص ۱۰۱۳، ۱۴، همچنین نگاه کنید به: طبرسا، پیشین، نقی، ص ۶۸ و ۶۹، همچنین نگاه کنید به: هرمیداس باوند، داوود، مبانی تاریخی سیاسی و حقوقی حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی، ترجمه بهمن آقایی، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۲۸، ۲۹، ۳۰

۲- هرمیداس باوند، داوود، پیشین، ص ۲۹، ۳۰

۳- اساساً شکل سیاسی قبایل به طور مداوم دست خوش تغییر و تحول بوده است. به عنوان مثال ایجاد یک قبیله جدید از دل قبیله‌ای دیگر امری نامتعارف و بدیع نیست به عنوان مثال کوچ قبایل بلوچ از ایران و پاکستان که با حضور در زهیر عمان، قبیله‌ای جدید را در کنار همسایگان عرب خود ایجاد نمودند. برعکس این مورد نیز قابل تصور است یعنی ایجاد چند قبیله جدید در نتیجه تجزیه قبیله‌ای دیگر. (See: J. E. Peterson, Op cit., p 299)

۴- موجد، محمد علی، پیشین، ص ۱۴

دریایی توسط قاسمی‌ها در آب‌های خلیج فارس حکایت از آن دارد که ایران بر این قبیله کنترل مؤثری نداشته است. امارات همچنین مدعی است قاسمی‌ها در اداره شهر و تشکیلات خود تا حد زیادی از استقلال برخوردار بوده‌اند و اساساً مردم لنگه، شیخ قاسمی را به عنوان حاکم^۱ این منطقه می‌شناختند. از نظر امارات سرکوب و تنبیه قاسمی‌ها از سوی انگلستان بابت راهزنی دریایی و غارتگری در آب‌های خلیج فارس، انعقاد معاهدات مستقل با انگلیسی‌ها و همچنین شناسایی مسئولیتی مستقل از حکومت ایران برای قاسمی‌ها به موجب این معاهدات، حکایت از این دارد که انگلستان نیز، موجودیت مستقل قاسمی‌ها از حکومت ایران را مورد شناسایی قرار داده است^۲. به علاوه امارات مدعی است تجارت قواسم، مستقل از دولت ایران صورت می‌گرفته و بندر لنگه تا مدت‌ها هیچ‌گونه حقوق گمرکی و مالیاتی به دولت ایران پرداخت نمی‌کرده است و به جهت همین استقلال قواسم لنگه از دولت ایران و رابطه بعضاً ناآرام میان این دو بود که دولت مرکزی مجبور شد برای اعمال کنترل خود بر لنگه، علیه حکومت قاسمی به زور متوسل شود^۳. برخی از نظریه‌پردازان عرب حتی پا فراتر گذاشته و قواسم را نه قبیله‌ای مستقل که از آن به عنوان یک «دولت» نام می‌برند. محمد عبدالله الرکن استاد حقوق دانشگاه امارات، از جمله کسانی است که به صراحت در اظهارات خود قواسم را به عنوان دولت معرفی کرده؛ غارت و راهزنی‌های دریایی این قبیله را به عنوان نمادی از نیروی دریایی قدرتمند دولت قواسم توصیف می‌کند. وی مدعی است دولت قواسم در نیمه سده هجدهم و بین سال‌های ۱۶۲۴-۱۷۴۱ تنها نیروی دریایی جدید عربی در خلیج فارس بوده است^۴. در حقیقت امارات با دولت جلوه دادن قواسم ساکن در سواحل جنوبی و یا تلاش برای توجیه شخصیت حقوقی بین‌المللی قواسم، درصدد است تا با القای وجود یک قدرت فدرال مرکزی و تبعاً ارتباط سازمانی و نهادی با قواسم ساکن در لنگه، پیوند سرزمینی خود را از طریق لنگه با توابع آن یعنی جزایر سه‌گانه اثبات نماید.



باید توجه داشت روایت امارات متکی به خلط تعمدی وضعیت قواسم لنگه با قواسم شارجه و رأس الخیمه است. اولاً اگر ایران دخالتی در سرکوب راهزنی دریایی ارتكابی توسط قواسم نمی‌کرد به این دلیل بود که حملات آنان متوجه کشتی‌های انگلیسی بود و اتفاقاً همین حملات بهانه به دست انگلستان دادند تا آن کشور بعد از خروج پرتغالی‌ها برای سرکوب راهزنان دریایی در منطقه بماند؛ حضوری که متأسفانه بیش از سه قرن به طول انجامید. ثانیاً انگلستان هیچ‌گاه موافقتنامه‌ای را مستقلاً با هیچ یک از شیوخ لنگه منعقد ننموده است. این در حالی است که در مورد سواحل متصالحه هر یک از قواسم شارجه و رأس الخیمه علی‌رغم آنکه هر دو تیره‌ای از قبیله قواسم بوده‌اند موافقتنامه مجزایی را با انگلستان منعقد کردند. فلذا آثار روابط و انعقاد موافقتنامه‌های ویژه قواسم ساکن در کرانه پایین دست خلیج فارس - از جمله تشکیل محدوده شیخ نشینی - صرفاً محدود به همان کرانه

1- Sovereign

2- L.O. Buder Charles, T. Ricart Luciana, Op Cit., p 40, 43

3- Ibid, p 41

جنوبی خلیج فارس است.^۱ با توجه به اینکه قواسم سواحل جنوبی به واسطه فقدان قدرت مرکزی، فاقد هرگونه ارتباط سازمانی با قواسم لنگه بوده‌اند؛ اکنون باید به این مسئله پرداخت که احتمالاً بر اساس ضوابط ابداعی خاص این منطقه آیا بین این قبیله و امارات متحده عربی پیوندی حقوقی^۲ که ادعای سرزمینی امارات بر جزایر را اثبات نماید وجود داشته است یا نه؟

۳-۲- ارزیابی پیوند حقوقی شارجه با قواسم بندر لنگه

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی اعلام می‌کند که عناصر ابتدایی در شیوه زندگی صحراگردی، نهایتاً می‌تواند موضوع حقوق قبیله‌ای^۳ باشد و نه مبنایی برای حقوق سرزمینی^۴. در مورد وضعیت امارات پیش از استقلال گفته شد که علی‌القاعده به جهت ساختار قبیله‌ای و سازمان نیافته اجتماعات کرانه جنوبی خلیج فارس، حداقل تا پیش از رونق کشف و استخراج نفت و تحولات بعدی آن، این منطقه با مفهوم مرز و سرزمین و حاکمیت سرزمینی بیگانه بوده است. فلذا نه تنها قابلیت پیوند سرزمینی با قواسم ساکن در لنگه را- به جهت فقدان ارتباط سازمانی- نداشته که طبق عمومات حقوق بین‌الملل حتی حاکمیت این اجتماع بر محل استقرارشان در کرانه جنوبی خلیج فارس نیز محل تردید بوده است. همچنین در نسبت قواسم ساکن در لنگه با حکومت ایران نیز این نکته قابل توجه است که شهروندان یک دولت ممکن است علی‌رغم تابعیت مشترک^۵، در ریشه‌های قومیتی، زبان، فرهنگ، مذهب و دیگر ویژگی‌ها با یکدیگر متفاوت باشند، اما این تفاوت‌ها تأثیری در حقوق و تکالیف و همچنین پیوندشان با دولت حاکم در آن سرزمین نخواهد داشت^۶. با این حال، مستند به برخی آراء صادره چه در دیوان‌های داوری و چه در دیوان بین‌المللی دادگستری، به نظر می‌رسد رویکردی متفاوت نسبت به ساختار قبیله‌ای و سازمان نیافته اجتماعات ساکن در حاشیه جنوبی خلیج فارس وجود دارد^۷. به این معنا که با خاص جلوه دادن ویژگی‌ها و موقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی این منطقه، پیوند سرزمینی با ضوابط دیگری مورد ارزیابی و احراز قرار می‌گیرد. این نگرش خاص‌گرایانه می‌تواند تا حدی ناشی از رسوخ برخی از جنبه‌های حقوق اسلامی به بعضی از آراء صادره در دیوان‌های بین‌المللی- حداقل در خصوص وضعیت کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس- باشد و در این خصوص نیز، اعلام نظرات قضاتی که به نوعی نماینده جهان اسلام و حقوق



۱- بیگزاده ابراهیم، وضعیت حقوقی جزایر سه‌گانه ایرانی ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک، طرح تحقیقاتی، معاونت حقوقی و پژوهش‌های فقهی مرکز تحقیقات استراتژیک، مجمع تشخیص مصلحت، تهران ۱۳۸۳

2- Legal tie

3- Tribal rights

4- Western Sahara, Para 152

5- Common Nationality

6- Vukas, Budislav, op cit., p 286

۷- در همین رابطه دیوان داوری اختلاف بین دبی و شارجه اعلام می‌کند: اعمال قواعد حقوق بین‌الملل مرتبط با اختلافات مرزی و سرزمینی نسبت به مردمی که تا همین اواخر تصور کاملاً متفاوتی از مفهوم حاکمیت داشته‌اند امری تصنعی و ساختگی خواهد بود. {P 582 {79

اسلامی در محاکم بین‌المللی به شمار می‌روند، بی‌تأثیر نبوده است.^۱ دو ضابطه اصلی که برای شناسایی پیوند سرزمینی در سواحل پایین دست کرانه خلیج فارس تعریف شده عبارت است از:

۳-۲-۱- ضابطه اتحاد سیاسی^۲ با قبایل

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی صحرای غربی تصریح نموده است که اتحاد سیاسی نقش مهمی در تشکیل دولت دارد اما در عین حال اضافه می‌کند "پیوند سیاسی زمانی می‌تواند مستند حاکمیت حاکم باشد که نه فقط واقعی بوده؛ بلکه عملاً نشان از پذیرش اقتدار سیاسی او باشد".^۳ با این وصف دیوان در حقیقت اتحاد سیاسی را به عنوان قرینه‌ای بر وجود حاکمیت، مورد پذیرش قرار می‌دهد و نه جایگزینی برای آن. دیوان مجدداً در قضیه جزیره کاسیکیلی - سدودو (اختلاف بین نامیبیا و بوتسوانا) یادآوری می‌کند که صرف اعلام اتحاد یک قبیله با حاکم، به خودی خود دلالتی بر پیوند سرزمینی آن حاکم با منطقه محل استقرار بومیان ندارد، مگر آنکه ثابت شود اتحاد سیاسی با اقدام‌ها و اقتدارهای حاکمیتی از سوی حاکم همراه بوده است.^۴ ضابطه اتحاد سیاسی در اختلاف بحرین و قطر به جهت همان ویژگی‌های قبیله‌ای در نظر دیوان بیشتر جلوه کرد و مورد استناد قرار گرفت. همچنین در این قضیه تا حدی شروط و حدود و ثغور این ضابطه نیز مشخص‌تر می‌شود. دیوان در این قضیه و درخصوص اختلاف بر سر الزبارة اعلام می‌نماید که هرچند اتحادی سیاسی میان اعضاء قبیله نعیم و حاکم بحرین وجود داشته است؛ اما در عین حال مدارک نشان می‌دهند بعضی از اعضاء همین قبیله به آل ثانی {قطر} و آل خلیفه {بحرین} هم‌زمان خدمت می‌کردند، به علاوه مدرکی وجود ندارد که قبیله نعیم از جانب شیخ بحرین در الزبارة اعمال اقتدارهای حاکمیتی داشته است.^۵ در حقیقت نظر دیوان در این قضیه متضمن دو شرط "انحصار" و "استمرار" در اتحاد سیاسی است که هر دو به شرط لزوم اعمال اقتدارهای حاکمیتی اضافه می‌شوند. اما در رأی دبی - شارجه به وضوح دیوان دآوری از این ضوابط فاصله می‌گیرد و نه تنها شروط احراز اتحاد سیاسی را سهل‌تر می‌نماید که رابطه آن را تا حد زیادی با حاکمیت قطع می‌کند. دیوان در این رأی به صراحت



۱- عدم پذیرش و اعمال ضوابط حقوق اسلامی در دیوان بین‌المللی دادگستری و سایر دیوان‌های بین‌المللی از جمله دلایل اجتناب عربستان سعودی برای ارجاع اختلافات مرزی و سرزمینی خود با همسایگانش به محاکم بین‌المللی است. عربستان به‌ویژه درخصوص اختلاف بر سر واحة بوریمی (Buraimi Oasis) با عمان و ابوظبی، بر عناصر و معیارهای ویژه حقوق اسلامی استناد می‌کند که غالباً بر پرداخت زکات، اجرای مناسک مذهبی و به‌طور کلی اتحاد سیاسی مردمان بومی و قبایل ساکن در واحة بوریمی با امام و پیشوای مذهبی مستقر در عربستان متکی است. در حقیقت در حقوق اسلامی، حاکمیت شخصی و یا مبتنی بر سلطه بر مردم و اشخاص است تا سرزمین.

(see: E. Wiegand Krista, op cit., p 43-44, also see: J.B.kelly, The Buraimi Oasis Dispute, p 318, 320, 325)

2- Allegiance

3- Western Sahara, para 95

4- Case concerning Kasikili/Sedudu Island (Botswana/Namibia), Judgment, ICJ. Reports (1999), p. 1045, para98

5- Qatar v. Bahrain (2001), para 90

اعلام می‌کند که هرچند حقوق بین‌الملل نسبت به قضیه مطروح حاکم است، اما با توجه به آنکه مفهوم حاکمیت به معنای غربی آن در میان مردمان این منطقه مفهومی بیگانه و غریب است، اتحاد سیاسی به مهم‌ترین ضابطه تصمیم‌گیری درخصوص اختلاف سرزمینی تبدیل می‌شود.^۱ از نظر دیوان در منطقه‌ای که در آن قبایل صحراگرد، به طور مستمر در حال کوچ و جابه‌جایی بودند، اتحاد سیاسی تنها وسیله اعمال کنترل به واسطه سیستم قبیله‌ای در طول قرن نوزدهم است.^۲ در ادامه دیوان تعریفی از اتحاد سیاسی ارائه می‌دهد که خود بیشتر مایه سردرگمی است. دیوان در این قضیه ضمن تأکید بر لزوم ثبات و پایداری اتحاد سیاسی اعلام می‌کند، در جهان عرب اعلام اتحاد به یک حاکم بدین معنا نیست که آن قبیله، مطلقاً نمی‌تواند به حاکم دیگری در کنار حاکم اول، اعلام اتحاد نماید. در حقیقت به نظر دیوان دآوری، انحصار در اتحاد، شرط تحقق ضابطه مزبور نیست و در جهان عرب، اعلام وفاداری و اتحاد به بیش از یک حاکم تغییر اتحاد سیاسی محسوب نمی‌شود، مشروط بر آنکه قبیله مزبور علیه متحد خود اعلام جنگ و اقدام خصمانه ننماید.^۳ لذا دیوان نه اعلام اتحاد به حاکم جدید و نه تمایلات استقلال طلبانه قبیله‌ای را دلیل بر تغییر اتحاد سیاسی آن قبیله از حاکم، تلقی نمی‌کند. در حقیقت از نظر دیوان انقطاع موقتی موجب گسست اتحاد سیاسی سابق نخواهد شد.^۴

۳-۲-۲- ضابطه کنترل^۵

کنترل در سیاق وضعیت کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، مفهومی موسع دارد. در این سیاق به یک معنا، کنترل همان اعمال اقتدار عملی (دفاکتو) است که با رونق گرفتن کشف و استخراج نفت در طول دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و توسعه سیاسی و اقتصادی اجتماعات این سرزمین، به مرور از اهمیت ضابطه اتحاد سیاسی کاسته و به اهمیت این ضابطه (کنترل) افزوده شد.^۶ اما کنترل در این سیاق معنای دیگری نیز دارد و آن مفهومی نزدیک به "اشغال گذشته"^۷ است. جولیان واکر، زمانی که از سوی دولت انگلستان مأمور تحدید حدود سرزمین‌های کشورهای متصالحه شد، "اشغال گذشته" را به عنوان یکی از عناصر مؤثر در تحدید حدود، ذیل یکی از بندهای پنج‌گانه مدارک و مستندات تاریخی^۸ {و نه تحت عنوان کنترل عملی یا دفاکتو} ذکر نمود.^۹ با توجه به اینکه اولاً واکر از عدم تطابق مفهوم حاکمیت با جامعه قبیله‌ای و صحراگرد سواحل جنوبی خلیج فارس مطلع بود؛ و ثانیاً از آن جهت که "اشغال گذشته" را ذیل مدارک تاریخی قید نموده است، به نظر می‌رسد مفهوم اشغال در این سیاق با آنچه در حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از روش‌های کسب سرزمین از سوی دولت مستقل محسوب می‌شود، جدا و متمایز باشد. جی.بی. کلی نیز "اشغال گذشته و آینده" را به عنوان



1- Dubai/Sharjah Border Arbitration (1981), p 587 {79}.

3- Ibid, p 637

4- Ibid, p 638

6- Dubai/ Sharjah Border Arbitration, p 590

2- Ibid

5- Control

8- Historical evidence

9- Dubai/Sharjah Border Arbitration, p 588,589,691,692

یکی از مبانی اصلی دعاوی سرزمینی میان اعراب این ناحیه معرفی می‌کند.^۱ با این وصف می‌توان نتیجه گرفت که منظور از اشغال در این سیاق، سابقه حضور بومیان است و نه لزوماً اشغالی که بتواند بیانگر اعمال اقتدار حاکمیتی بومیان محلی از جانب و به نمایندگی از حاکم دارای اقتدار باشد. رأی داوری در اختلاف دبی و شارجه این معنای خاص از اشغال را به نوعی تأیید می‌کند. دیوان داوری در این قضیه ضمن تأکید بر اینکه به کارگیری مفهوم حاکمیت در معنای عرفی آن به جهت ناشناخته بودن این مفهوم در این منطقه ممکن نیست، اعلام کرد دیوان اعمال اقتدار شارجه بر قبیله بنی عتوب را هرچند به صورت “نمادین” مورد شناسایی قرار می‌دهد؛ چه آنکه اقتدار شارجه بر این قبیله و سرزمین محل سکونت آنها، از سوی انگلستان - به واسطه مذاکره و انعقاد قراردادهای نفتی با حاکم شارجه - مورد شناسایی قرار گرفته است و همین امر برای تحقق “ضابطه کنترل” کفایت می‌کند.^۲ در حقیقت دیوان داوری در این قضیه، نقص و یا فقدان کنترل مؤثر به معنای عرفی آن را، با شناسایی انگلستان و اکتفا به کنترلی نمادین جبران می‌کند.

۳-۲-۳- ارزیابی ضابطه اتحاد سیاسی و کنترل در نسبت با قواسم بندر لنگه

آنچه در مورد رابطه میان قواسم لنگه و سواحل متصالحه مورد استناد است، غالباً اشتراک در مذهب وهابی و وجود پیوندهای قبیله‌ای و خویشاوندی است.^۳ هرچند گفته می‌شود برخی از قبایل عرب ساکن در ساحل ایرانی خلیج فارس - به ویژه قواسم ساکن در لنگه در اوایل قرن ۱۹ - به وهابیت گرویده و گاهی به امیر وهابی زکات می‌پرداختند، با این حال باید در نظر داشت نه وهابیت و نه پرداخت زکات، دلالتی بر پذیرش اقتدار سیاسی ندارد.^۴ کما اینکه همین امر در آراء و نظرات متعدد از جمله نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی مورد تصریح قرار گرفته است. طبق نظریه مزبور، پیوند مذهبی نمی‌تواند مستند علقه سرزمینی قرار گیرد.^۵ دیوان به صراحت در همین قضیه اعلام می‌کند که “بی‌تردید پیوندهای دینی مشترک، در بسیاری از بخش‌های جهان وجود دارند، بدون آنکه میان آنها علقه حقوقی حاکمیتی یا تابعیتی مطرح باشد، حتی دارالاسلام نیز وجود دولت‌های جداگانه و مستقل را - علی‌رغم پیوند دینی مشترک - مورد شناسایی قرار داده



1- J. B. Kelly, Op cit., p 18

2- Dubai/Sharjah Border Arbitration, p 641

۳- در همین راستا کاپیتان ستون (Captain Seton) مقیم سیاسی انگلستان در خلیج فارس، در مورد وفاداری رئیس قواسم لنگه به شیخ رأس الخیمه می‌نویسد: “شیخ قضیب در لنگه از تیوه قاسمی‌ها و عموی سلطان بن صقر شیخ رأس الخیمه واقع در ساحل عربی است. او [یعنی شیخ قضیب] در دین، وهابی است و مبلغی را به نشانه احترام به سعود (Sahood) رهبر فعلی درحال ظهور عربستان می‌پردازد” با این حال وی در ادامه اذعان می‌نماید که “شیخ قضیب تا جایی که منافعش ایجاب نماید خود را از اتباع ایران معرفی می‌کند...”

(L.O. Buder Charles, T. Ricart Luciana, op cit., p 49)

4- J. B. Kelly, The Buraimi Oasis Dispute, p 325

5- Western Sahara, advisory opinion, 1975, p 149

است^۱. همین نکته به نوعی در اختلاف بین قطر و بحرین با این استدلال مطرح شد که بحرین نمی‌تواند بر کسانی ادعای اعمال صلاحیت و وجود پیوند تابعیتی داشته باشد که در سرزمین حاکم دیگری حضور دارند، مگر قرارداد خاصی وجود داشته باشد تا چنین ادعایی را اثبات نماید^۲. این موضوع عیناً در مورد رابطه قواسم شارجه با قواسم ساکن در لنگه نیز صادق است؛ در حقیقت نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که می‌بایست میان وجود علقه حاکمیتی و سرزمینی از یک سو؛ و وجود نفوذ سیاسی از سوی دیگر تفکیک قائل شد^۳. درخصوص ضابطه کنترل نیز طبق عموماً حقوق بین‌الملل اساساً چه اشغال و چه مؤثر بودن (افکتیویته) صرفاً در مورد دولت مستقل متصور است و نه کلیتی سرزمینی که هنوز از وصف استقلال و حاکمیت - به شرحی که در بخش اول مورد اشاره قرار گرفت - برخوردار نیست. در همین رابطه دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه گرینلند شرقی، تصریح می‌کند که فتح [به عنوان یکی از ضوابط کسب سرزمین] صرفاً درخصوص زوال حاکمیت دولت مغلوب در مقابل دولت غالب و پیروز موضوعیت دارد و اساساً این اصل در مورد یکجانشینانی که توسط گروهی دیگر از قبایل قتل عام شدند، به کار نمی‌رود^۴. این امر به خوبی گویای این است که امارات پیش از سال ۱۹۷۱، قادر نیست به استناد ضوابطی چون کنترل مؤثر، اشغال مؤثر و... مدعی حاکمیت بر جزایر سه‌گانه باشد. همچنین باید در نظر داشت، "اشغال" در سیاق و معنایی که در رأی دبی - شارجه مورد توجه قرار گرفته بنابر دو دلیل عمده و اساسی به سایر مسائل سرزمینی از جمله قضیه جزایر سه‌گانه ایرانی، قابلیت بسط و توسعه ندارد؛ چه آنکه اولاً ارتباطی سازمانی میان قواسم لنگه و شارجه وجود نداشته است. ثانیاً قواعد ابداع شده در رأی دبی - شارجه، مختص مناقشات سرزمینی واقع در سواحل متصالحه بوده؛ صرفاً میان شیخ نشین‌های تشکیل‌دهنده امارات و یا حداکثر کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس صادق است. به دیگر سخن، حقوق اسلامی و ضوابط خاصی که ناشی از زندگی قبیله‌ای و صحراگردی این منطقه است، "در دنیایی که متشکل از دولت - ملت‌های مستقل بوده و با مفاهیم سرزمینی اداره می‌شوند، قابل اعمال و اجرا نیست"^۵. در حالی که اثبات هرگونه پیوند سرزمینی میان شارجه و رأس الخیمه با قواسم لنگه با موانع متعدد مواجه است اسناد و منابع متعدد نشان می‌دهند که قواسم لنگه در اتحاد سیاسی با خان لار در ایران بوده‌اند^۶. حتی بسیاری از نویسندگان اماراتی به این موضوع اذعان داشته‌اند که لنگه "تحت الحمایه" دولت ایران بوده است^۷؛ صحت و سقم "تحت الحمایگی"



1 - Western Sahara, para 95

2 - J. B. Kelly, Sovereignty and Jurisdiction in Eastern Arabia, p 18

۳ - تفکیک بین مسئله نفوذ سیاسی و تفاوت آن با اعمال اقتدار و حاکمیت سرزمینی، در نظر مشورتی صحرای غربی نیز مورد توجه دیوان قرار گرفته است. (Western Sahara, para 117, 103)

4 - Case concerning Legal Status of Eastern Greenland, PCIJ Judgment (1933), p 27

5 - Krista E. Wiegand, Op cit., p 44

6 - Charles L.O. Buder, Luciana T. Ricart, op cit., p 20

7 - Ibid, p 50

لنگه از سوی نماینده انگلستان نیز طی نامه‌ای در سال ۱۸۰۵ مورد پرسش قرار گرفته بود که ایران به صراحت در پاسخ اعلام می‌نماید قواسم لنگه از اتباع دولت ایران هستند.^۱ ممکن است ارتباط بین تحت الحمایگی و تابعیت، قدری مبهم و بی‌ارتباط به نظر برسد. اما نکته جالب توجه آنکه ارتباط بین تحت الحمایگی و تابعیت - نه در مفهوم انگلیسی تحت الحمایگی - بلکه در سیاق نظام حمایتگری مورد ادعا در عرف مستقر میان قبایل عرب - که پیش‌تر به آن اشاره شد - کاملاً مرتبط و قابل درک است. طبق نظام حمایتگری - که در عرف قبایل عرب مورد ادعاست - قبیله ضعیف‌تر با پذیرش شروط قدرت حامی، در قبال امان یافتن و تضمین موجودیتش، زوال درجه‌ای از استقلال^۲ و پذیرش تابعیت^۳ دولت حامی را با پرداخت مال الوجه و پیشکشی، حتی به صورت نمادین و اسمی می‌پذیرد.^۴ در مورد روابط ایران و قواسم لنگه نیز با شکست شیخ صقر از قوای کریم خان زند و پذیرش شروط شیخ محمدخان بستکی، این وضعیت محقق شد^۵ و بحث تحت الحمایگی این قبیله توسط ایران، با تابعیت قواسم لنگه از این حکومت همسو شد. در هر صورت پیوند وثیق حکومت ایران با قواسم ساکن لنگه محل تردید نیست، بلکه تلاش می‌شود اعتبار این پیوند که تحت عنوان تحت الحمایگی و یا تابعیت، ذیل ساختار حکومت غیر مستقیم مطرح شده، به استناد موافقتنامه انحصاری ۱۸۹۲ شیوخ متصالحه با انگلستان، زیر سؤال برده شود.^۶ در حقیقت در اینجا نیز دست‌آویز بی‌اعتبار تلقی نمودن پیوند ایران با قواسم ساکن در لنگه، خلط تعمدی قواسم لنگه با قواسم رأس الخیمه و شارجه است. از دلایل اصلی این یگانه‌پنداری، اولاً حفظ منافع حکومت انگلیسی هند در منطقه و ثانیاً شناخت نادرست انگلستان از منطقه خلیج فارس است که در بدو حضور و تا مدت‌ها با ساختار قبیله‌ای و جامعه عربی بیگانه بوده، هیچ تصور دقیقی از آن نداشته است.^۷ مقصود اینکه حتی با ضوابط سرزمینی منحصر به فردی که برای کشورهای حاشیه خلیج فارس در نظر گرفته شده، امارات متحده قادر نیست اتحاد سیاسی شارجه و رأس الخیمه را با قواسم لنگه اثبات نماید و لاجرم برای اثبات مدعای خود، به پایه‌های پیوند و ارتباط قواسم لنگه با حکومت ایران حمله می‌برد. در مورد کنترل مؤثر نیز وضع به همین ترتیب است و امارات به جای اثبات کنترل بر قواسم لنگه، فقدان کنترل ایران بر قواسم لنگه را مستند ادعای خود قرار می‌دهد. می‌توان گفت که امارات در اثبات ادعای خود به نوعی از استاندارد دوگانه بهره می‌برد؛ به گونه‌ای



1- Ibid, p 49

2- Relinquish of some degree of independence

3- Subservience

4- Onley, James, op cit., p 2

۵- طبرسا، نقی، پیشین، ص ۷۰

6- Ibid, p 50

۷- احتمالاً بر پایه همین شناخت ناکافی و اشتباه بود که انگلستان قواسم لنگه و قواسم ساحل عربی را به عنوان یک گروه واحد تحت ریاست سلطان بن صقر تلقی می‌نمود فلذا به همین دلیل نیز در سال ۱۸۰۶ به استناد راهزنی دریایی به سرکوب هر دو تیره قواسم در دو طرف ساحل خلیج فارس دست زد چه آنکه به اشتباه قواسم لنگه را از توابع قواسم شارجه می‌دانست. Ibid, 361, 362, 390

که از یک سو برای اثبات ادعای سرزمینی خود به شرایط خاص سیاسی و اجتماعی جامعه قبیله‌ای عرب متوسل شده، خواستار اعمال ضوابطی منطبق با فرهنگ حاکم بر این جامعه است و از سوی دیگر، همین استنادها را در مورد پیوند سرزمینی قواسم لنگه با حکومت ایران نمی‌پذیرد. به علاوه مستقلاً با استناد به همان ضوابط ویژه نیز قادر نیست پیوند و ارتباط حقوقی خود با قواسم لنگه را اثبات نماید و آنچه مبنای ادعای آن کشور است چیزی جز فرهنگ، قومیت، زبان و مذهب مشترک نیست که هیچ یک از آنها نمی‌تواند به خودی خود مبنای پیوند سرزمینی باشد.

فرجام سخن

اختلاف‌ها و سوء تفاهم‌های سرزمینی به‌طور عمده یکی از نتایج حضور نامشروع قدرت‌های استعماری در مناطق مختلف جهان است. این مشکلات اغلب پس از خروج استعمارگران بروز می‌کنند. نمونه‌های بارز آنها را می‌توان در آمریکای مرکزی^۱، آفریقا^۲ و آسیا^۳ مشاهده نمود. منطقه خلیج فارس هم به عنوان بخشی از قاره آسیا از این قاعده مستثنی نیست. حضور انگلستان در این منطقه در قالب یک وضعیت خاص به مدت سه قرن - که برخی استعماری و عده‌ای تحت حمایتی می‌خوانند که به نظر هیچ‌کدام به‌طور کامل درست نمی‌نمایند - منشأ مشکلات زیادی شده است. اختلاف بین قطر و بحرین، قطر و عربستان و همچنین سوء تفاهم بین ایران و امارات متحده عربی نمونه‌های مشخص و بارز آن هستند. مع‌هذا این مشکلات، برخلاف تلاش برخی از کشورهای منطقه (به‌ویژه امارات) هرگز به عنوان تهدیدی بر ضد صلح و امنیت بین‌المللی لحاظ نشده‌اند. حتی درگیری نظامی بین عربستان و قطر از منظر جامعه بین‌المللی نیز با چنین ویژگی توصیف نشد. بنابراین سوء تفاهم‌هایی که امارات سعی می‌کند در قالب اختلاف در مورد جزایر سه‌گانه (ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک) مطرح کند، هیچ‌گونه تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی محسوب نمی‌شوند. موضع شورای امنیت در سال ۱۹۷۳ در پی شکایت برخی از کشورهای عربی در مورد جزایر سه‌گانه^۴، عدم موفقیت سازمان‌های منطقه‌ای عربی از جمله اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس برای وانمود کردن وجود بحران در منطقه به علت "اختلاف" بین ایران و امارات در مورد جزایر سه‌گانه و کشاندن مسئله به شورای امنیت یا به یک مرجع بین‌المللی حل اختلاف‌ها به خوبی گویای آن است که سوء تفاهم بین ایران و امارات هیچ‌گونه تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی به همراه ندارد. با بررسی یکی از دلایل مهم امارات به خوبی نشان داده شده است که طبق رویه



۱- در آمریکای مرکزی می‌توان به اختلاف‌های زیادی از جمله بین نیکاراگوئه- کلمبیا، السالوادور- هندوراس، ونزوئلا- سورینام و... اشاره نمود.

۲- در آفریقا می‌توان به اختلاف‌های بین بوركینافاسو- مالی، چاد- لیبی، نیجر- بنین اشاره نمود.

۳- در آسیا می‌توان به اختلاف‌های کامبوج- تایلند، یمن- اریتره، شارجه- دبی، مالزی- اندونزی و... اشاره نمود.

۴- شورای امنیت در نهایت به پیشنهاد سومالی اعلام کرد که خود دو کشور (ایران و امارات) با یکدیگر مذاکره کنند.



قضایای غالب، کلیت‌های سرزمینی و اجتماعات انسانی فاقد سازمان‌یافتگی - علی‌رغم داشتن برخی اختیارات محدود - نمی‌توانند در پرتو مقررات حقوق بین‌الملل مدعی کسب سرزمین - غیر از محدوده خود - شوند. بنابراین شیخ نشین‌های عربی سواحل متصالحه به دلیل عدم سازمان‌یافتگی و انسجام، قدرت اعمال معیارهای مشخص شده در حقوق بین‌الملل از جمله فتح، اشغال، کنترل مؤثر و... را نداشته‌اند و نمی‌توانند مدعی داشتن سرزمین در خارج از محدوده شیخ نشینی خود در سواحل جنوبی خلیج فارس باشند. همچنین قواسم شارجه و رأس الخیمه نیز نمی‌توانند با تمسک به اینکه تیره‌ای از این قبیله (قواسم) در بندر لنگه حضور داشته‌اند، مدعی توابع این بندر از جمله جزایر سه‌گانه شوند. ضمن آنکه حضور انگلستان تحت هر عنوانی حتی در قالب تحت‌الحمایگی چنین حقی را برای آن کشور ایجاد نمی‌کرد و نمی‌کند که بخواهد به نام شیخ نشین‌ها سرزمین کسب و یا سرزمینی را اشغال و به آنها واگذار نماید. تاریخ پرفراز و نشیب منطقه نشان می‌دهد که از عهد عیلامی‌ها (علی‌رغم برخی از تهاجم‌های عرب‌های سواحل جنوبی خلیج فارس) نه فقط جزایر سه‌گانه، بلکه حدود ۳۰ جزیره خلیج فارس^۱ به پارس و در حال حاضر به ایران تعلق دارد. استیصال امارات متحده عربی در اثبات تعلق جزایر سه‌گانه، کار را به جایی کشانده است که نه فقط این کشور با صرف هزینه‌های زیاد و به خدمت گرفتن برخی حقوق‌دانان عرب و غربی سعی می‌کند ادعای بی‌اساس خود را جامه حقوقی بپوشاند، بلکه با صرف هزینه‌ها و دادن امتیازهای اقتصادی به کشورهای همچون چین و روسیه (که همیشه و در همه حال فقط به منافع خود می‌اندیشند) و کسب رضایت آنها برای به اصطلاح حل مسئله جزایر تلاش کند. ضمن اینکه این استیصال به حدی رسیده است که امارات مبادرت به نقض فاحش قواعد مسلم معاهداتی و عرفی حقوق بین‌الملل کرده است. استفاده از جزایر مصنوعی^۲ برای ترسیم خطوط مبدأ مستقیم در خلیج فارس، خودگویای چنین عجز و ناتوانی حقوقی آن کشور است.^۳ ترسیم این خطوط نه فقط از سوی ایران^۴ بلکه از سوی

۱- تعداد این جزایر با لحاظ نمودن جزایری است که حتی در داخل خورهای ایران از جمله خور موسی قرار دارند.

۲- می‌دانیم که امارات متحده عربی به ساخت چهار جزیره مصنوعی به شکل نخل و یک نقشه جهان متشکل از حدود ۳۳۰ جزیره کوچک در خلیج فارس مبادرت کرده است که تقریباً تمام آنها به استثناء بخشی از یکی از آنها واقع در ابوظبی ظاهراً برای سکونت ساخته شده‌اند.

۳- در ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۲ سازمان ملل متحد اعلام کرد که امارات متحده عربی بین ۲۸ تا ۳۱ آگوست ۲۰۲۲، مختصات خطوط مبدأ مستقیم خود را (که طی قطعنامه شماره ۳۵ کابینه تصویب نموده است) تسلیم دبیر کل سازمان ملل متحد کرده است. رجوع شود به:

United Nation Deposit by the United Arab Emirates of Posts of geographical coordinates of points, pursuant to article 16, para 2, of the convention (convention on Law of the Sea 1982)

همچنین رجوع شود به: Official Gazette of the UAE, No 725, 15 April 2022

این در حالی است که امارات قبلاً خطوط مبدأ مستقیم خود را طبق حقوق بین‌الملل ترسیم و آن را در دبیرخانه سازمان ملل متحد ثبت کرده است.

۴- برای اعتراض ایران رجوع شود به:

کشور عمان^۱ (که با امارات تحدید حدود هم انجام داده است) مورد اعتراض قرار گرفته است. امارات همچنین اعمال غیر قانونی دیگری را نیز مرتکب شده است که از آن جمله اقدام به شروع ساخت یک جزیره مصنوعی دیگر در ۳۰ کیلومتری جنوب جزیره ایرانی سیری است. علی رغم این تلاش های نامشروع امارات، از آنجاکه ایران به جبر جغرافیایی در منطقه ای مشترک با این کشور قرار گرفته است، اصل حسن همجواری و حفظ روابط دوستانه و همکاری میان همسایگان ایجاب می کند، تا ضمن رفع هر گونه سوء تفاهم احتمالی میان این دو کشور، با اتخاذ یک راهبرد اصولی که مستلزم حفظ مواضع حقوقی و تقویت آن است به ابعاد سیاسی این مسئله نیز توجه شود. باید دانست که ابعاد سیاسی این مسئله فقط محدود به حل مشکلات سیاسی در منطقه نیست (اگرچه آن هم مسئله ای درخور توجه است)، بلکه لازم است ایران با مذاکره با قدرت های فرامنطقه ای بتواند موازنه سیاسی در مقابل با امارات را به نفع خود تغییر دهد یا حداقل به تعادل برساند. این امر مستلزم آن است که ایران نگاه راهبردی خود را فقط معطوف به یک دسته از کشورها (که تجارب تلخی از آنها هم در تاریخ معاصر و حتی فعلی خود دارد) نکند، بلکه با ایجاد یک تعادل راهبردی در عملکرد سیاسی خود بتواند از آن به نفع خود استفاده نماید. در غیر این صورت اگر خدای ناکرده اتفاق ناگواری رخ دهد، اثر آن برای همیشه در تاریخ باقی خواهد ماند، همان گونه که هرگز ننگ معاهدات ترکمانچای، رویتر و... از دامن نظام های سیاسی وقت حاکم بر این سرزمین پاک نشد و نخواهد شد.

منابع فارسی

کتاب ها و طرح های تحقیقاتی

- الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، نشر قومس، تهران، چ هشتم، ۱۳۸۴
- بیگزاده ابراهیم؛ وضعیت حقوقی جزایر سه گانه ایرانی ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک؛ طرح تحقیقاتی؛ مرکز تحقیقات استراتژیک (مجمع تشخیص مصلحت)، تهران، ۱۳۸۳
- بیگزاده ابراهیم؛ حقوق بین الملل؛ نشر بنیاد حقوقی میزان، جلد اول، چاپ اول، تهران، ۱۴۰۱
- ترکمان محمد، اسناد درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۱ هجری شمسی)، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰

Note Verbal dated 9 January from the permanent mission of the Islamic Republic of Iran on the United Nations addressed to the secretary – General, Agenda item 72 (a), oceans and the law of the sea, in A/77/691, 13 January 2023

۱- در مورد اعتراض کشور عمان رجوع شود به:

Letter dated 11 January 2023 from the permanent representative of Oman to the United Nations addressed to secretary – General, Agenda item 72 (a), oceans and the Law of Sea, in A/77/705, 19 January 2023

عمان همراه با نامه اعتراضیه خود، نامه ۴ دسامبر ۲۰۲۲ وزارت خارجه خود خطاب به دبیر کل سازمان ملل را نیز ارسال نموده است. عمان در این نامه اشاره به تحدید حدود خود با امارات بر اساس خطوط مبدأ مستقیم قبلی امارات کرده، عدم پذیرش خطوط جدید را اعلام نموده است. در این خصوص رجوع شود به:

Letter dated 4 December 2022 from ministry of foreign Affairs of Oman addressed to the secretary – General

- طبرسا، نقی، حاکمیت بر جزایر ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ در روند سیاست خارجی ایران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، ۱۳۸۷
- موحد، محمد علی، مبالغه مستعار: اسناد بریتانیا و ادعای شیوخ بر جزایر تنب و ابوموسی، دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳
- نگوین کک دین، پاتریک دنییه، آلن پله، حقوق بین الملل عمومی، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات، تهران، ج ۱، چاپ اول، ۱۳۸۲
- هرمیداس باوند، داوود، مبانی تاریخی سیاسی و حقوقی حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی، ترجمه بهمن آقایی، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷

اسناد

- گزیده اسناد خلیج فارس، ج اول، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۶۸
- گزیده اسناد خلیج فارس، ج دوم، روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس و تحولات داخلی آنها، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۶۹

منابع خارجی

Books

- Brownlie, Ian, **international law of fiftieth Anniversary of the United Nations**. General course on public international law, volume 255, (1995)
- Feldman, David, **International Personality**, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 191, (1985)
- G. Kohen Marcelo, Hébié Mamadou, **Research Handbook on Territorial Disputes in International Law**, Edward Elgar Publishing, (2018)
- J. Lissitzyn Oliver, **Territorial entities other than Independent States in the Law of Treaties**, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 125, (1968)
- L.O. Buder Charles, T. Ricart Luciana, **The Iran-UAE Gulf Islands Dispute: A journey through International Law, History and Politics**, Leiden, Boston: Brill Nijhoff. Series: Queen Mary Studies in International Law: Volume 29, (2018)
- M.Abbott Lucy, **The States of the Persian Gulf: From Protectorates to Independent countries**, Routledge Handbook of Persian Gulf politicts, edited by Mehran Kamrava, 2020
- Stanislaw Korowicz, Marek, **Some Present Aspects of Sovereignty in International Law**, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 102, (1961)
- Vukas, Budislav, **states, people and minorities**, Collected Courses of the Hague Academy of International Law, volume 231, (1991)

Articles

- E. Beigzadeh, **Statut juridique des Trois Iles du Golfe Persique (Abu Musa, Grande Tunb, petite Tunb) a la lumiere de droit et de la jurisprudence internationale**, Annuaire du Droit de la Mer, Tome VIII, Institut du Droit Economique de la Mer, Monaco(France) 2003



- E. Wiegand Krista, **Resolution of Border Disputes in the Arabian Gulf**, The Journal of Territorial and Maritime Studies, Vol. 1, No. 1, McFarland & Company (2014)
- J. B. Kelly, **Sovereignty and Jurisdiction in Eastern Arabia**, International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-), Jan., 1958, Vol. 34, No. 1 (1958)
- J.B.Kelly, **The Buraimi Oasis Dispute**, International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-), Jul., 1956, Vol. 32, No. 3 Oxford University Press on behalf of the Royal Institute of International Affairs, (1956)
- J. E. Peterson, **Tribes and Politics in Eastern Arabia**, Middle East Journal, Summer, 1977, Vol. 31, No. 3 (Summer, 1977), pp. 297-312 Published by: Middle East Institute
- Onley, James, **Britain and the Gulf Shaikhdoms, 1820-1971: The Politics Of Protection**, Center For International and Regional Studies, Georgetown University School of Foreign Service in Qatar, (2009)
- P.L. Toye. **The Lower Gulf Islands: Abu Musa and The Tunbs**:
Vol.1 (1818-1887)
Vol.2 (1888-1908)
Vol.3 (1906-1923)
Vol.4 (1923-1933)
Vol.5 (1934-1935)
Vol.6 (1935-1971)
Archive, edithions, London, 1993.
- R.Schofield, **Arabian boundaries**, New documents 1963, Iranian Claims to the lower Gulf Islands, Archive, editions, London, 1994.



دوکسانه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

Cases

- Dubai-Sharjah Border Arbitration, 19 October 1981
- **Island of Palmas Case (Netherlands, USA)**, Reports of International Arbitral Awards, Volume 2, (1928)
- **Kasikili/Sedudu Island (Botswana/Namibia)**, Judgment, ICJ. Reports (1999)
- **Land and Maritime Boundary between Cameroon and Nigeria** (Cameroon v. Nigeria: Equatorial Guinea intervening) Judgment, ICJ Reports, (2002)
- **Legal Status of Eastern Greenland**, PCIJ Judgment, (1933)
- **Maritime Delimitation and Territorial questions between Qatar and Bahrain**, Merits, Judgment, ICJ, Repots 2001, p. 40
- **Reparation for injuries suffered in the service of the United Nation**, Advisory opinion, ICJ Reports (1949)
- **Rights of Nationals of the United States of America in Morocco**, ICJ Reports, Judgment (1952)
- **Western Sahara, Advisory Opinion**, ICJ, Reports (1975)





اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی در ایران

فرشاد مؤمنی^۱ و سمیه نعمت‌اللهی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۳۰

چکیده

اهمیت توسعه صنعتی در مباحث توسعه اقتصادی از آن جهت مطرح می‌شود که فعالیت‌های تولیدی محرک اصلی رشد اقتصادی و توسعه ملت‌ها به شمار می‌رود. توسعه صنعتی، به دگرگونی ساختاری اقتصاد اشاره دارد که افزایش سطوح تولید و پیشرفت‌های فناوری را توأمان دارد. اما کشورها در دستیابی به توسعه صنعتی متفاوت عمل می‌کنند، چرایی این موضوع تنها با مباحث اقتصادی قابل تحلیل نیست و باید از دریچه اقتصاد سیاسی به آن پرداخته شود. تحلیل عدم توسعه‌یافتگی صنعت در ایران از منظر اقتصاد سیاسی می‌تواند ابعاد مختلفی را مشخص کند و به نوعی با مشخص کردن توالی‌ها از این طریق به تحول ساختار صنعتی کشور کمک کند. در این مقاله هدف بررسی عوامل مؤثر بر عدم توسعه صنعت از دریچه اقتصاد سیاسی است. علی‌رغم تأکید برنامه‌های توسعه پنج ساله بر توسعه صنعتی، از بررسی صنعت طی دهه گذشته استنباط می‌شود نوعی ناسازگاری در ساختار صنعتی کشور وجود دارد. منابع ارزان قیمتی که به واسطه تمرکز بر تولید منبع‌محور در اختیار صنعت قرار می‌گیرد و توانایی محدود صنعت در تحمل شوک‌های بیرونی به واسطه وابستگی به این منابع، محدودیت در رقابت‌پذیری و تنوع کم سبد صادراتی، محیط سرمایه‌گذاری نامناسب (ریسک بالا) و کاهش سطح تشکیل سرمایه در این بخش همگی بر ناکارآمدی ساختار صنعتی کشور دلالت



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

۶۷

۱- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

۲- دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

دارد. صنعت کشور طی دهه گذشته علاوه بر اینکه نتوانسته از ظرفیت‌های موجود بهره لازم را ببرد، از عدم توان ظرفیت‌سازی در این بخش نیز متضرر شده است. روندی که تداوم آن تضعیف بخش صنعت و کاهش توان تولید را در پی خواهد داشت. از منظر اقتصاد سیاسی این عدم توسعه یافتگی از طریق ساختار نهادی نامناسب، قدرت‌های سیاسی و اجتماعی در شکل‌گیری سیاست‌های صنعتی، توانمندی پایین فناوریانه بنگاه حمایت‌شونده، توانمندی پایین سازمان‌های اقتصادی (رقابت‌پذیری)، عدم مدیریت رانت توزیعی، نفوذ سیاسی بنگاه در لابی‌گری و دریافت رانت، گسترش مالکیت دولتی و شبه دولتی قابل تحلیل است.

واژه‌های اصلی: توسعه صنعتی، اقتصاد سیاسی، ساختار صنعتی.

مقدمه

تجارب چند دهه اخیر توسعه صنعتی در کشورهای مختلف و شرایط امروز ایران از جهت تمهید جهش‌های بزرگ‌تر و برداشتن گام توسعه صنعتی در فرایند صنعتی شدن ضرورت‌هایی را در باب توسعه مطرح می‌سازد. توسعه صنعتی برای توسعه ملی از جنبه‌های مختلف همچون اشتغال‌زایی، رفع فقر، استفاده مناسب از نیروهای متخصص، بهبود جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی کشور و رفع نیازهای داخلی حائز اهمیت است. درحالی‌که اقتصاد نئوکلاسیک سیاست صنعتی را تنها به عنوان راه حلی برای شکست بازار توجیه می‌کند، با این حال انگیزه‌های بازگشت سیاست‌های صنعتی و مداخله دولت در اقتصاد پیچیده‌تر و متنوع‌تر از این موضوع است. پاسخ به تغییرات ساختاری عمیق در اقتصاد داخلی و بین‌المللی ناشی از پدیده‌هایی مانند جهانی شدن، انقلاب فناوری اطلاعات، صنعتی شدن؛ مقابله با چالش‌های اجتماعی مانند همه‌گیری‌های جهانی یا تغییرات آب و هوایی؛ بازسازی اقتصاد پس از شوک‌هایی مانند بحران مالی جهانی یا همه‌گیری کووید-۱۹ و کاهش شکاف رقابتی در برابر رقبای خارجی از جمله عوامل اصلی در بازگشت مجدد سیاست صنعتی به عرصه جهانی بوده است.

سیاست صنعتی یک «فرایند ساختارمند نهادی» با سه مجموعه اساسی از مسائل سروکار دارد - وابستگی‌های متقابل ساختاری، ایجاد نهادها و همسویی سیاست‌ها و مدیریت تعارض (اندرونی ۲۰۱۹)^۱ برای رسیدگی به چالش‌های هماهنگی کلیدی - ناشی از تنش‌های ساختاری، تنگناهای نهادی و ناهماهنگی سیاست‌ها و منافع متضاد - دولت‌ها باید به سیاست‌های متعدد تکیه کنند و بر این اساس با تکیه بر شناخت مسائل و علل آن به چاره‌جویی برای ارتقاء سیاست‌گذاری، رفع شکست‌های بازاری و عدم هماهنگی‌ها اقدام نمایند. در این صورت است که سیاست صنعتی و اجرای صحیح آن می‌تواند منجر به جهش اقتصادی و دستیابی به رشد اقتصادی بالا شود.



استدلالی اولیه که بر اهمیت توسعه صنعتی برای توسعه اقتصادی دارد، بیان می‌کند که فعالیت‌های تولیدی (و خدمات خاص) «اثرات محرک یا افزایش‌دهنده رشد اقتصادی» دارند، تحقق این امر نیز مستلزم این است که دولت‌ها یک سیاست صنعتی فعال را دنبال کنند و برای درک این فرایند از توسعه در صنعت تحلیل اقتصاد سیاسی نیز ضروری است. اینکه نهادها و سیاست‌های صنعتی در کشورها بسیار متفاوت عمل می‌کنند به این دلیل است که زمینه‌های سیاسی آنها متفاوت است و همچنین قابل درک است که این امر پیامدهای مهمی در طراحی اولویت‌های حکمرانی در کشورهای مختلف دارد. فرایند تغییر ساختاری مداوم جوهر اصلی افزایش درآمد ملی است. این تغییر ساختاری ممکن است در فناوری‌ها و صنایع روی دهد که در نتیجه به افزایش بهره‌وری انجامیده و ممکن است با تغییر در ساختار زیرساخت‌های نرم و سخت رخ دهد که هزینه مبادله در اقتصاد را کاهش می‌دهد. باید توجه داشت بدون در نظر گرفتن ظرفیت و اختیار دولت، طراحی سیاست‌های صنعتی راهبردی بی‌معناست و در این زمینه یا به قول پیتر ایوانز (۲۰۰۵) ایفای ضعیف نقش درست به اندازه ایفای نقش اشتباه بد است.^۱ در بعضی کشورهای در حال توسعه دولت اصلاً کارآمدی ندارد، در بعضی دیگر از کشورها دولت توسط بعضی اشخاص و روابط شخصی اداره شده، در آنها درگیری مداوم بر سر قدرت وجود داشته و فساد گسترده است. در چنین مواردی سیاست صنعتی راهبردی پیش از نهادسازی دولت امکان ندارد. نقش دولت در توسعه صنعتی و به‌طور کلی در اقتصاد همچنان از نوعی فقدان الگوی دخالت رنج می‌برد، دولت در هنگام سیاست‌گذاری با لایه‌هایی از ذی‌نفعان روبه‌رو است که نفوذ و قدرت آنها منجر به عدم اجرای سیاست یا انحراف سیاست و تسخیر دولت خواهند شد.

اصولاً استدلال مخالفان سیاست صنعتی همین تسخیرشدگی سیاست‌های دولت است. درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست در همه سطوح سیاست‌گذاری، نیازمند تحلیل اقتصاد سیاسی است. نکته مهم اینکه تحلیل اقتصاد سیاسی در مرحله توالی‌ها می‌توانند نقش تعیین‌کننده در جابه‌جایی اولویت‌ها داشته باشد، به واسطه آثار توزیعی سیاست‌ها، عدم تحلیل اقتصاد سیاسی می‌تواند هم در تقدم و تأخر سیاست‌ها و هم شیوه اجرای آن تأثیری تعیین‌کننده داشته باشد. دوره‌های تحول صنعتی در ایران به خوبی نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری صنعتی، واحدهای تولیدی جدید و در کل تحول صنعتی تا چه اندازه به صورت پیدا و پنهان متأثر از سیاست‌های دولت بوده و ساختار کنونی صنایع در ایران تا چه اندازه از این سیاست‌ها تأثیر پذیرفته است. از سویی ظرفیت پایین دولت در حکمرانی سیاست‌های صنعتی و حامی‌پروری در بسیاری از صنایع باعث شده که سیاست‌های دولت در سایه تسخیرشدگی قرار گیرد.

آنچه در حال حاضر مسئله صنعت در ایران است عدم توسعه‌یافتگی صنعتی (توسعه





صنعت و رقابت پذیری) علی‌رغم برنامه‌ریزی‌های متعدد و بسیاری از حمایت‌ها و برخورداری از مواهب آن توسط جامعه است؛ در ایران تدوین و اجرای شش برنامه توسعه اقتصادی پس از انقلاب اسلامی ایران نگاه‌های متفاوتی به توسعه صنعتی داشته و طیفی از الگوهای رشد متوازن (تجهیز زیرساخت‌ها)، رشد غیرمتوازن (هدف‌گذاری صنایع منتخب)، رهایی از وابستگی اقتصادی و ... با الهام از رویکردهای غالب جهانی و در پاسخ به شرایط حاکم بر این اقتصاد، پیگیری کرده است و مبالغ زیادی نیز صرف حمایت از برخی صنایع شد. اما آنچه در نهایت حاصل شد جایگاه نه چندان مناسب به لحاظ عملکرد رقابت‌پذیری صنعتی است (رتبه ۵۵ در سطح جهانی در سال ۲۰۲۰). در بررسی علل و عوامل این موضوع باید خاطرنشان ساخت که عدم توسعه‌یافتگی صنعت در ایران علاوه بر مشکلات ساختاری صنعت و مشکلات سطح خرد و کلان محیط اقتصادی ریشه در مسائلی غیراقتصادی اعم از تاریخی و سیاسی دارد؛ بنابراین برای تحلیل و شناخت توالی مشکلات صنعت و چرایی عدم اجرای کامل و یا صحیح سیاست‌های صنعتی نیاز به تحلیل در سطوح و ابعاد مختلف وجود دارد. با توجه به حمایت‌های نسبتاً بدون قید و شرط دولت از برخی صنایع در کشور طی دهه‌های اخیر انگیزه‌های زیادی وجود دارد تا با رفتار رانت‌جویانه، نهاد متولی حمایت تسخیر شود یا از سیاست‌های حمایتی سوءاستفاده شود.^۱ تقدم سیاست بر اقتصاد و تأثیر مؤلفه‌های سیاسی بر صنایع و عدم وجود یک دولت تنظیم‌گر قوی با ظرفیت‌های قابل اتکاء موجب شده است که این ناکارآمدی‌های بخش صنعت بیشتر و عمیق‌تر شود. چه بسا که بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات دولت خود به تضعیف بیشتر صنعت منجر شده است.

تحلیل عدم توسعه‌یافتگی صنعت کشور از دریچه اقتصاد سیاسی می‌تواند با روشن کردن ابعاد و سطوح مختلف این مشکلات نحوه تعامل دولت با صنعت کشور را تغییر دهد و به نوعی با مشخص کردن توالی‌ها از طریق تحلیل سیاسی به تحول ساختار صنعتی کشور کمک کند. بنابراین در این مقاله هدف بررسی عوامل مؤثر بر عدم توسعه صنعت از دریچه اقتصاد سیاسی است که در ادامه به آن پرداخته شده است.

مروری کوتاه بر ادبیات نظری

بنیان‌ها و رویکردهای نظری بر این موضوع که توسعه صنعتی محرک اساسی توسعه اقتصادی است تأکید دارد. این دیدگاه که توسعه صنعتی محرک اساسی توسعه اقتصادی است، سابقه طولانی دارد و متفکران توسعه به نقش اصلی آن در توضیح گسترش ثروت در ابتدا در بریتانیا، سپس اروپای

۱- شواهد قابل توجهی برای اعتبار حمایت از صنعت نوزاد وجود دارد. با این حال، در بسیاری از موارد، به نظر می‌رسد که نوزادان هرگز بزرگ نمی‌شوند و هزینه‌های زیادی را به جامعه تحمیل می‌کنند. استیگلیتز (۲۰۱۴) معتقد است که این نگرانی‌ها در بحث اقتصاد نوزاد برای حمایت بسیار کمتر از بحث صنعت نوزاد است. او بیان می‌کند که یارانه‌های دولتی ممکن است مطلوب باشد حتی اگر بخش یارانه‌ای هرگز کاملاً رقابتی نشود.

غربی، ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی و در نهایت شرق آسیا اشاره کرده‌اند (راینرت، ۲۰۰۷).^۱ پیشران‌های توسعه اقتصادی در نظریه‌های مختلف از دهه ۱۹۴۰ تاکنون نشان از تمایل شدن «فرایند توسعه صنعتی» از تجارت و صنعتی‌سازی در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به تغییر ساختار اقتصاد در دهه ۱۹۶۰، ثنوری‌های وابستگی در دهه ۱۹۷۰، رویکرد واشنگتنی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ (دوره خواب سیاست صنعتی و بدتر تلقی شدن شکست‌های دولت نسبت به شکست‌های بازار) و در نهایت بازگشت سیاست صنعتی به سیاست صنعتی مبتنی بر اهداف توسعه هزاره از ابتدای قرن بیست و یکم (با تأکید بر فقرزدایی) دارد.

حال اگر بازگشت سیاست صنعتی به عنوان یک عامل مهم در توسعه کشورها پذیرفته شود سؤالی که پیش خواهد آمد این است تنظیم‌گری دولت در اجرای سیاست‌های صنعتی یا مقرراتی که مداخله دولت در اقتصاد را در برمی‌گیرد نیازمند چه الزاماتی است تا تسخیر نشود. تنظیم‌گری در قالب سیاست صنعتی چگونه می‌تواند منجر به تسخیر دولت توسط صاحبان صنایع شود و به موفقیت یا عدم موفقیت این سیاست در کشورها منجر شود. پاسخ به این سؤال نیز در لایه اقتصاد سیاسی قابل تحلیل است.

سیاست صنعتی یکی از مصادیق مداخله دولت در اقتصاد به سبب نارسایی‌ها و شکست‌های بازاری به‌شمار می‌رود که به نوعی تنظیم‌گری جدید براساس تدوین و اجرای سیاست صنعتی است. عملکرد و نتایج رویکرد تنظیم‌گری دولت در قالب سیاست صنعتی همیشه و در کشورهای مختلف یکسان نبوده است. برخلاف تجربه شرق آسیا که نمونه موفق اجرای سیاست صنعتی (تنظیم‌گری در حوزه صنعت) بوده، بسیاری بر این باورند که در نقاطی مانند آمریکای لاتین سیاست صنعتی نتایج مثبتی نداشته است. اندیشمندان زیادی تلاش کرده‌اند به چرایی این موفقیت و یا عدم موفقیت بپردازند و از این حیث سطح تحلیل را از صرف تحلیل‌های اقتصادی به لایه تحلیل‌های اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی بسط داده‌اند. چراکه جریان‌های سیاسی و اقتصادی مؤثر در سطح اقتصاد سیاسی در شکل‌گیری و اجرای سیاست صنعتی نقشی تعیین‌کننده در موفقیت یا عدم موفقیت آن ایفا می‌کنند. این سؤالات که روابط قدرت (سیاسی) چه نقشی ایفا می‌کنند، چه عواملی دولت‌ها را به دنبال کردن تنظیم‌گری در قالب اجرای سیاست صنعتی تشویق می‌کند، چرا برخی از دولت‌ها اصلاً چنین رویکردی را دنبال نکرده‌اند، نهادهای دولتی چگونه بر تنظیم‌گری در قالب سیاست صنعتی تأثیرگذارند، همه این موارد در سطح اقتصاد سیاسی قابل تحلیل است که در غیاب آن امکان فهم علل عدم موفقیت و موفقیت امکان‌پذیر نیست.

زمینه‌های شکست‌های بازاری، رفتارهای انحصاری و شکست‌های هماهنگی از مهم‌ترین علل و ضرورت مداخلات دولت‌ها در اقتصاد به‌شمار می‌روند. یکی از وجوه مداخله دولت در اقتصاد



در زمینه تدوین و اجرای سیاست‌های صنعتی است. موضوعی که در بطن خود مسئله حمایت از تولید صنعتی را دارد و دولت با مداخلات خود در قالب سیاست صنعتی به تنظیم‌گری در این حوزه می‌پردازد. طبیعتاً در مباحث تنظیم‌گری توجه به مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی، اهمیت این موضوع را دوچندان می‌کند، حمایت از صنایع و به عبارتی به‌کارگیری سیاست‌های صنعتی از صنایع می‌تواند به تسخیر نهاد متولی سیاست صنعتی بیانجامد آنچه که برخی از اندیشمندان همچون پیتروائز از آن تحت عنوان خودگردانی ریشه‌دار یاد می‌کند. این سیاست‌ها اولاً تأثیر بسزایی بر توزیع منافع اقتصادی در جامعه می‌گذارند و ثانیاً رشد و پیشرفت کشور تا حد زیادی در گرو عملکرد مناسب این سیاست‌هاست. در ابتدا باید توجه کرد که اکثر سیاست‌های حمایتی، از تعرفه گرفته تا مشوق‌های صادراتی، نظام انگیزشی متناقضی را به همراه دارند. از یک طرف، این سیاست‌ها به منظور ارتقاء بهره‌وری و کسب رقابت‌پذیری بنگاه ایجاد شده‌اند، از طرف دیگر بنگاه می‌داند که جایزه موفقیت در رقابت پذیرش حذف حمایت است. از این رو بنگاه انگیزه زیادی دارد که به جای تلاش برای جذب فناوری و ارتقاء بهره‌وری، منابع خود را صرف رفتار رانت‌جویانه به منظور حفظ رانت کند (رودریک، ۲۰۰۹).

متعاقب موج خصوصی‌سازی و آزادسازی در اقتصاد اروپا بین دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ که با کاهش مداخله دولت روبه‌رو بود دانشگاهیان تمرکز مطالعات خود را به مداخله دولت در اقتصادهای رو به رشدی مانند برزیل، چین یا هند معطوف کردند (بان و بلیس ۲۰۱۳).^۲ علی‌رغم بسیاری از مزایای این تمرکز مجدد، این مطالعات به تلاش‌های دولت‌های قدیم اروپا برای مهندسی شکل‌های جدید سیاست صنعتی سازگار با چارچوب تنظیمی پساوردیسمی بی‌اعتنا بود.^۳ یک برداشت کمتر بدبینانه از سیاست صنعتی این است که گذار از مدل تولید فوردیستی به مدل پساوردیستی منجر به نابودی سیاست‌های صنعتی «عمودی» با هدف شرکت‌ها یا بخش‌های خاص، به نفع مداخلات «افقی» طرفدار کسب و کار شد.^۴

زیربنای این تغییر تمرکز این ایده است که به جای «انتخاب برندگان»، بازیگران دولتی باید اقداماتی را با هدف ایجاد یک محیط مقرراتی مطلوب برای همه شرکت‌ها اجرا کنند. اقدامات افقی تجویز شده شامل کاهش مالیات شرکت‌ها، تقویت سیستم آموزش و آموزش حرفه‌ای، بهبود شبکه زیرساختی و انعطاف‌پذیری بازار کار است (آیگینگر و رودریک ۲۰۲۰).^۵ در حالی که چرخش نتولیبیرالی از دهه ۱۹۸۰ توسط فرایند ادغام بازار اتحادیه اروپا به طور عمیقی الگوهای مداخله دولت در اقتصاد (تنظیم‌گری) را تغییر داد، ماهیت این دگرگونی را نمی‌توان با تکیه بر تمایز دوگانه بین اشکال عمودی



1- Embedded Autonomy

2- Ban 2013; Ban and Blyth 2013; Nölke et al. 2015

3- Clift and Woll 2012; Naqvi, Henow, and Chang 2018; Ornston and Vail 2016; V.A. Schmidt 2009

4- Genschel and Seelkopf 2015, 236; Trouille 2007, 506; Vukov 2019

5- Aiginger and Rodrik 2020, 195; Durazzi 2019; Wade 2012, 226

و افقی مداخله دریافت کرد.

تغییر از وضعیت دولت مداخله‌گر^۱ به سمت دولت تنظیم‌گر^۲ به‌طور قاطع دامنه اجرای اقدامات سنتی سیاست صنعتی فعال را محدود کرده است.^۳ اگرچه تا دهه ۱۹۸۰، بسیاری از دولت‌ها کم‌وبیش در تنظیم بازار داخلی خود و حمایت از شرکت‌های استراتژیک از طریق اعطای یارانه و تدارکات عمومی آزاد بودند، اما گسترش پارادایم دولت تنظیم‌گر هم منجر به کنار گذاشتن تمام تلاش‌های سیاست صنعتی نشده است.^۴ با این حال هر سیاستی توزیع منافع در جامعه را تغییر می‌دهد و در نتیجه موجب واکنش گروه‌های ذی‌نفع می‌شود.

در تئوری نهادی بحث بر سر مداخله دولت و یا عدم مداخله نیست؛ بلکه آنچه مدنظر است نحوه دخالت دولت و درواقع کارآمدی آن است. به عبارتی، باوجود بحران‌های ناگزیر اقتصادی در نظام بازار آزاد، دولت بار دیگر، اما با ماهیت و کار ویژه و متفاوتی وارد صحنه اقتصادی می‌شود. دولت با ماهیتی مجزا، در قالب نقش قابل‌گیری، پرورشگری^۵ آن در چارچوب مفهوم دولت به ایفای نقشی متفاوت می‌پردازد که زمینه‌های تحول و توسعه صنعتی را فراهم می‌آورد؛ بنابراین در تدوین و اجرای سیاست صنعتی تنظیم‌گری دولت برای ارتقاء رقابت، ابزارهای جدیدی را در توسعه و حمایت از صنایع مختلف فراهم می‌کند که در صورت هدفمند نبودن می‌تواند منشأ ایجاد فساد نیز باشد.



بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



به دولت این امکان را داده است که از طریق تعیین خط مشی قانون‌گذاری، فراتر از حفظ نظم عمومی و به رسمیت شناختن منافع فردی در مالکیت عمل کند.

2- Regulatory state

3- Fabio Bulfone, 2019

4- Fabio Bulfone, 2019

۵- ضرورت‌هایی وجود دارد که بر اساس آن دولت در اقتصاد مداخله می‌کند. حوزه‌های مداخله دولت و چگونگی انجام این مداخلات از طریق نظریه‌های شکست بازار توضیح داده می‌شود. دخالت دولت در نظام اقتصادی ضرورتی انکارناپذیر است؛ اما مؤلفه کلیدی چگونگی و کیفیت دخالت در قالب وظایف توزیعی، تنظیمی و تخصیصی است. در میان اقتصاددانان، دو رویکرد به دولت وجود دارد: رویکرد دولت قراردادی (فراهم‌کننده کالاها و خدمات عمومی) و رویکرد دولت غارتگر (زورمدار و غاصب). منظور از دولت غارتگر دولتی است که منافع خصوصی گروه چیره در درون دولت (مانند سیاستمداران، نظامیان یا بروکرات‌ها) یا گروه‌های خصوصی بانفوذ را گسترش می‌دهد. تعریف دولت غارتگر بیشتر به دولتی محدود می‌شود که از حق مالکیت خصوصی پشتیبانی نمی‌کند و مانع توسعه اقتصادی می‌شود. اقتصاددانان نهادگرای جدید نسخه تحول‌یافته و پیشرفته‌تری از رویکرد قراردادی را دنبال می‌کنند که در آن، دولت تنها به عنوان یک دیکتاتور خیرخواه نیست، بلکه خود می‌تواند از غارتگران باشد. گرچه آنان در این نسخه، غارت را تنها ابزاری برای پشتیبانی از بخش خصوصی در نظر می‌گیرند. پشتیبانی دولت غارتگر تنها به منظور گسترش و پادارکردن غارت خود از بخش خصوصی است؛ اما چگونه دولتی از ظرفیت مناسب جهت ایفاء نقش مثبت در توسعه صنعتی برخوردار است؟ پیتروائز استاد دانشگاه برکلی و یکی از برجسته‌ترین تئورسین‌های نقش دولت در اقتصاد، پاسخ سؤال فوق را از یک سو به خودگردانی یا استقلال بوروکراسی «وبری» در دولت و از سوی دیگر با عمق اتکاء دولت به جامعه مرتبط می‌داند. مفهوم محوری «خودگردانی یا استقلال متکی به جامعه» وی را قادر می‌سازد تا بین دولت‌های یغماگر، توسعه‌گرا و میانی تمایز قائل شده و موقعیت برخی دولت‌ها را در توسعه صنعتی به دلیل ایفاء نقش‌های جدیدی همچون «قابلیگی» و «پرورشگری» علاوه بر «تولی» و «تصدی» گذشته ارزیابی کند.

از منظر اقتصاد سیاسی، ضرورت تنظیم‌گری به دلیل کنترل رانت‌ها و جلوگیری از آسیب رساندن صاحبان قدرت و نفوذ سیاسی-اقتصادی به منفعت عمومی، مورد بحث قرار می‌گیرد. البته نکته قابل توجه این است که نهاد تنظیم‌گر در صورتی می‌تواند چنین نقشی را ایفا کند که از ساختاری مناسب، مستقل و پاسخگو برخوردار باشد؛ به گونه‌ای که تنها تأمین منفعت عمومی را دنبال کرده و تحت تأثیر گروه‌های خاص قرار نگیرد. در غیر این صورت ممکن است خود نهادهای تنظیم‌گر با استفاده از اختیاراتشان به تأمین منافع برخی از گروه‌های دارای رانت بپردازند. باید عنوان داشت که اقتصادهای در حال توسعه با مشکلات و موانع متفاوتی نسبت به پیشگامان صنعتی شدن روبه‌رو هستند که غلبه بر آنها نیازمند نقش‌آفرینی دولت، فراتر از چارچوب‌های حداقلی مورد توجه در سیاست‌های اقتصادی بوده است.

اقتصاد سیاسی مؤلفه اصلی در تحلیل عدم موفقیت‌های سیاست‌های صنعتی است و رویکرد سنتی به اقتصاد سیاسی بیان می‌کند که سیاست‌های اقتصادی در بازار سیاسی شکل می‌گیرند. بازیگران اصلی در بازار گروه‌های ذی‌نفع یا ائتلاف‌های توزیعی، رانت‌خوارانی هستند که به دنبال منافع سیاسی هستند. هرگونه تغییر خط‌مشی محکوم به ایجاد برندگان و بازندگانی است که ممکن است این خط‌مشی‌ها را سازمان‌دهی کنند یا نکنند و یا از سیاست‌های دیگر حمایت کنند. در نهایت، تصمیم‌گیرندگان این فشارها را واسطه می‌کنند و انتخاب‌های خود را با توجه به اهداف خود تعیین می‌کنند (بوفن ۲۰۲۱).^۱

اما در خصوص ارتباط بین سیاست صنعتی و اقتصاد سیاسی می‌توان از این جمله آگیون بهره گرفت: عنوان سیاست صنعتی نام بدی دارد: «انتخاب برندگان» و در نتیجه تحریف رقابت و این موضوع دولت را در معرض تسخیرشدگی قرار می‌دهد؛ اما دلایلی هم برای تجدیدنظر و بازاندیشی در مفهوم سیاست صنعتی وجود دارد.

تکراری‌ترین استدلال علیه مداخله‌گرایی صنعتی این است که «برندگان را انتخاب می‌کند». بر این اساس، دولت در بهترین حالت، موقعیت مناسبی برای ارزیابی شانس موفقیت تجاری مؤثرتر از بازار ندارد. در بدترین حالت، دولت اسیر منافع است که از مداخله آن سود می‌برد. درست است، سیاست صنعتی همیشه تا حدودی در مورد «انتخاب برندگان» است و این همیشه خطرات قضاوت نادرست و تسخیرشدگی را در بر دارد (آگیون، ۲۰۱۱).^۲

سیاست صنعتی و توسعه صنعتی: کثون لی در کتاب تحلیل شوم‌پتری هم ترازای اقتصادی این پرسش را مطرح می‌کند چرا تعداد بسیار کمی از کشورها به سطح توسعه‌یافتگی کشورهای پیشرفته رسیدند. این کشورها معمولاً از سرمایه‌گذاری پایین رشد در صنایع ثانویه تنوع صنعتی پایین و شرایط بازار کار نامناسب رنج می‌برند. چالش اصلی این کشورها حرکت از اقتصاد منبع‌محور وابسته به



نیروی کار ارزان به یک اقتصاد با بهره‌وری بالا و نوآوری است. این ایده که توسعه اقتصادی فرایندی است که متضمن تغییر کیفی ساختار تولید است، چندان جدید نیست. این شومپتر (۱۹۳۴) بود که به وضوح توسعه را با ظهور و گسترش نوآوری (عمدتاً نوآوری فناوری) مرتبط کرد. ظهور فناوری‌ها، بازارها و وسایل حمل و نقل جدید - پدیده‌ای که معمولاً با معرفی کارکردهای تولید جدید شناسایی می‌شود - موتور محرک چرخه‌های رشد طولانی مدت بود.

در معاصر، ادبیاتی با تمرکز بیشتر بر «عمل» - چگونگی و چپستی - سیاست صنعتی پدیدار شد. این ادبیات عمل محورتر همچنین اهمیت بخش تولید را برای فرایند توسعه مشخص می‌کند. سیاست‌های صنعتی هسته اصلی استراتژی‌های تخصصی یا متنوع‌سازی هستند. صنعتی شدن یک فرایند گذار از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی است و در این فرایند گذار تحولات شدیدی در تکنولوژی‌های تولید و مناسبات اجتماعی و سازمان‌های اقتصاد رخ می‌دهد (زنوز ۱۳۸۳). توسعه صنعتی، به دگرگونی ساختاری اقتصاد اشاره دارد که شاهد افزایش سطوح تولید و پیشرفت‌های فناوری هم‌زمان است. منظور از «تحول ساختاری» عملاً «فرایند صنعتی شدن اقتصاد» است (هوک ۲۰۱۸).^۱

سیاست صنعتی یک مفهوم گسترده است که بحث طولانی مدت آن ریشه محکمی در استدلال‌های قدیمی له و علیه مداخله دولت دارد، با عقلانیت مخالف شکست‌ها هم مشروعیت یافته و هم برانگیخته می‌شود (چانگ، ۱۹۹۴؛ پندر، ۲۰۱۷).^۲ حامیان سیاست صنعتی، منطق مشترک شکست‌های بازار (باتور ۱۹۸۵)^۳ را عاملی برای حمایت از تأمین کالاهای عمومی و مدیریت عوامل خارجی و همچنین محدودکردن خطرات اجتماعی ناشی از بازار و اطلاعات ناقص در نظر می‌گیرند. اطلاعات ناقص و نامتقارن، منجر به انتخاب نامطلوب و مخاطرات اخلاقی می‌شود. در مقابل، مخالفان سیاست صنعتی بر استدلال‌های مربوط به شکست‌های همه‌جانبه دولت، مخاطرات مرتبط با تسخیر تنظیم‌گری توسط گروه‌های ذی‌نفع، ناتوانی بالقوه دولت در غلبه بر عدم تقارن‌های اطلاعاتی مهم برای شناسایی درست اهداف و ابزارها برای دستیابی به آن اهداف و مشکلات بالقوه مدیریت داخلی به دلیل توانایی‌های محدود و منافع شخصی بوروکرات‌ها تأکید می‌کنند. (کروگر، ۱۹۷۴؛ تولاک، ۱۹۶۷).^۴ اندورنی (۲۰۱۹) بازگشت سیاست صنعتی به جریان اصلی را مورد بحث قرار می‌دهد و ۳ بینش نظری که در طول چندین دهه تئوری و عمل سیاست صنعتی توسعه یافته را ارزیابی می‌کند.

- وابستگی متقابل ساختاری و تنش‌های دوگانگی ناشی از فرایند صنعتی شدن
 - تنوع و انواع نهادها برای صنعتی شدن و اهمیت همسویی نهادها
 - نقش مدیریت تعارض دولت در کنار عملکرد کارآفرینانه و اهمیت قابلیت‌های سازمانی دولتی
- او محدودیت‌های تحلیلی و خطرات سیاسی به‌ویژه خطر تسخیرشدگی و رقیق‌کردن سیاست



صنعتی را ارائه می‌دهد. این چارچوب به این واقعیت اشاره دارد که اثربخشی سیاست صنعتی و همچنین گزینش سیاست‌ها به شدت به میزان توانایی دولت‌ها برای هماهنگی استراتژیک مجموعه مختلف ابزارهای سیاستی بستگی دارد و اینکه چه سطوح اقتصادی را هدف قرار می‌دهد. باید توجه داشت که در بازگشت سیاست صنعتی در دهه گذشته، بحث «بسیار کمتر ایدئولوژیک و در نتیجه مولدتر» شده است (چانگ و آندرونی ۲۰۲۰).^۱ بحث «جوان‌سازی سیاست‌های صنعتی» (استیگلitz و همکاران، ۲۰۱۳)^۲ یا «رنسانس» (مازوکاتو و همکاران، ۲۰۱۵)^۳ حداقل به سه دلیل مطرح شد.^۴

اولاً، شناخت گسترده‌ای از این بابت که فرایندهای صنعتی شدن به عنوان یک کل برای دگرگونی اقتصاد و متعاقباً درک فزاینده از ارتباط و مناسبت سیاست‌های صنعتی فعال برای ارتقاء تغییرات ساختاری مطلوب^۵ از طریق تنوع بخشیدن و ارتقاء اقتصادها فراتر از آزادسازی ساده بازارها^۶ ضروری هستند. ثانیاً، ضرورت سیستم‌های صنعتی ملی و داخلی برای کاهش خطرات و بهره‌برداری از فرصت‌های مرتبط با فرایندهای جهانی‌سازی - به ویژه در مورد زنجیره‌های ارزش جهانی و تقسیم‌کار بین‌المللی^۷ و تغییرات تکنولوژیکی مخرب - مانند خودکارسازی، دیجیتالی شدن، صنعت و اینترنت اشیا (بیلی و دیگران ۲۰۱۹).^۸ ثالثاً، رکودهای اقتصادی پس از بحران مالی جهانی و رکود بزرگ متعاقب آن تا حدی با رویکرد بنیادگرایانه بازار که منجر به سرمایه‌گذاری نادرست در بخش غیرقابل تجارت مخالفت کرده است (اگیون و همکاران ۲۰۱۱)^۹ و کمک محدودی به ارائه رفاه بلندمدت، فراگیر و پایدار کرده است (بیلی و همکاران، ۲۰۱۵).^{۱۰}

در سیاست صنعتی، مانند سایر حوزه‌های سیاست، دولت ممکن است نقش‌های متفاوتی ایفا کند. چهار نوع اصلی مداخله دولت در حمایت از توسعه صنعتی وجود دارد: (۱) به عنوان تنظیم‌کننده، به عنوان مثال، با تعیین تعرفه‌ها و سطوح تولید برای فعالیت‌های خاص، یا با ایجاد مشوق‌های مالی یا یارانه برای حمایت از بخش‌های صنعتی. (۲) به عنوان تولیدکننده که مستقیماً در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌کند، مانند شرکت‌های دولتی. (۳) به عنوان مصرف‌کننده، تضمین بازار برای صنایع استراتژیک و فعالیت‌های اقتصادی از طریق برنامه‌های تدارکات عمومی. (۴) در نهایت، به عنوان یک عامل مالی و سرمایه‌گذار، تأثیرگذاری بر بازار اعتبار و ترویج تخصیص منابع مالی دولتی و خصوصی به پروژه‌های صنعتی که به دلیل تأثیر آنها بر بهره‌وری یا به دلیل ظرفیت جذب نیروی کار استراتژیک تلقی می‌شوند (پرز ۲۰۰۹).^{۱۱}



1- Chang & Andreoni, 2020, p. 325

2- Stiglitz et al., 2013

3- Mazzucato et al., 2015

4- Ferrannini 2021

5- Bianchi & Labory, 2006, 2011; Chang, 1994; Chang, 2003; Di Tommaso et al., 2013; Stiglitz & Lin, 2013; UNIDO, 2017

6- Aiginger & Rodrik, 2020.

7- Mehrotra & Biggeri, 2007; Pietrobelli & Rabellotti, 2011; Pipkin & Fuentes, 2017

8- Bailey et al., 2019a, 2019b

9- Aghion et al., 2011

10- Bailey et al., 2015

11- Wilson Peres 2009

جدول ۱. طبقه‌بندی تکاملی سیاست‌های صنعتی

حوزه‌های مداخلات سیاستی	اقدامات و ابزارها
ظرفیت‌های تولید و سیستم تکنولوژیکی	حمایت برای ساختارهای نهادی و فیزیکی توسعه صنعتی (حمل و نقل، تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی، ایجاد گروه‌های صنعتی، مراکز آموزش فنی و دانشگاه‌ها)
ظرفیت‌های اولیه منابع انسانی، محیط کسب و کار و آموزش	ایجاد ظرفیت‌های انسانی (برنامه‌های مبادله و ارتباط صنعت و دانشگاه)
فرصت‌های تکنولوژیکی و علمی	سیاست‌های علمی، آموزش منابع انسانی برای علم، پروژه‌های تحقیق و توسعه روی مرزهای فناوری
سازماندهی بازار و ساختار بنگاه‌های خصوصی، کارآفرینان دولتی، مدل‌های مدیریت کسب و کار و غیره	سیاست‌های حکمرانی شرکتی، سیاست‌های رقابتی، ملی کردن بنگاه‌ها، سیاست‌های صنعتی برای حمایت از قهرمان‌های مالی
همکاری و ارتباط بین آژانس‌ها	مکانیسم برای مدیریت رقابت و همکاری در توسعه صنایع، کنسرسیوم تحقیقاتی؛ مشارکت‌های دولتی و خصوصی؛ پارک‌های فناوری
ظرفیت‌های تولید و مشوق‌های بازار	سیاست حمایت از صنایع نوپا (مدیریت تعرفه‌ها و عوارض، تدارکات عمومی)، کمپین‌های انتخابی برای جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با ایجاد شرایط مناسب، یارانه برای سرمایه‌گذاری، مشوق‌های مالی در بخش‌های اولویت‌دار (مانند ماشین‌آلات، الکترونیک، بیوتکنولوژی، نانو تکنولوژی) و برای عوامل اولویت به عنوان مثال، SME ها به عنوان ایجادکننده شغل
ظرفیت‌های فناورانه عوامل تولید	سیاست فناوری برای حمایت از تحقیق و توسعه، یارانه‌های مستقیم، صندوق‌ها، مراکز رشد کسب و کار، حمایت از نوسازی، انتقال فناوری و غیره
زیرساخت‌های سازمانی و نهادی	بانک‌های توسعه، مؤسسات سیاست‌گذاری صنعتی و فناوری و ترتیباتی برای اشتراک‌گذاری بین جامعه علمی، مشاغل و سیاست‌گذاران. این سیستم باید شامل سازوکارهایی برای اصلاحات و تعدیل نهادی با ادامه روند توسعه صنعتی باشد

Source: Authors, based on Dosi (1988) and Cimoli, Dosi, Nelson and Stiglitz (2006).

به‌طور خاص، به دلیل شکست بازار و همچنین منابع محدود ناشی از عوامل خارجی مارشالی و مکانیسم ناقص بازار، دستیابی به اهدافی مانند تخصیص کارآمد منابع و تغییر ساختار صنعتی تنها از طریق خود سیستم اقتصاد بازار دشوار است. با اجرای سیاست صنعتی، اولاً، می‌تواند با انتشار سیگنال‌های سیاست، جریان منابع بازار را هدایت کند. علاوه بر این، با استفاده از مجموعه‌ای از ابزارها مانند اعتبار، مالیات، یارانه‌ها و کاهش آستانه ورود، سیاست‌های صنعتی می‌تواند شکست‌های بازار ناشی از عوامل خارجی و مکانیسم ناقص بازار را کاهش داده، کارایی تخصیص

منابع را بهبود و توسعه صنعتی را ارتقا بخشد (وی و دیگران ۲۰۱۸).^۱

اقتصاد سیاسی سیاست‌های صنعتی: این بخش از آن جهت اهمیت می‌یابد که اقتصاد سیاسی برای درک فرایندهای دگرگونی ساختاری ضروری است. روابط قدرت چه نقشی ایفا می‌کند، چه چیزی دولت‌ها را به دنبال تنظیم‌گری در قالب سیاست صنعتی برمی‌انگیزد، چرا برخی از دولت‌ها اصلاً سیاست صنعتی را دنبال نکرده‌اند (حداقل با هیچ سختگیری واقعی)، نهادهای دولتی چگونه بر سیاست صنعتی تأثیر می‌گذارند: دولت‌ها به رغم سیاست‌های اقتصادی، در بسیاری از موضوعات با یکدیگر متفاوت عمل می‌کنند و دلایل آن تا حد زیادی سیاسی است. تحلیل اقتصاد سیاسی بر عوامل ساختاری، ذی‌نفعان و مؤسسات تمرکز دارد و این عوامل به یکدیگر وابسته نیز هستند. عوامل ساختاری بر انگیزه‌ها و فرصت‌های ذی‌نفعان تأثیر می‌گذارد و شامل جغرافیا، منابع مالی یا تحولات جمعیتی کشور است. این عوامل همچنین شامل عناصری است که در معرض تغییر هستند و از کنترل ذی‌نفعان خارج‌اند، مانند تغییرات و نوسانات در قیمت کالاها و یا مشوق‌ها و فرصت‌های سرمایه‌گذاری که می‌تواند آثار قابل‌توجهی بر ذی‌نفعان داشته باشد. نهادهای رسمی و غیررسمی آنچه را که ذی‌نفعان می‌توانند به صورت مثبت و منفی انجام دهند، کانالیزه می‌کنند. نقاط قوت یا ضعف نهادی بر فرصت‌های اقدام جمعی تأثیر می‌گذارد و می‌تواند شکاف‌های اجتماعی را تقویت یا کاهش دهد. همچنین ذی‌نفعان و صاحبان قدرت اغلب فرصت‌هایی برای شکل دادن به طراحی نهادهای رسمی (مانند قوانین، نهادهای نظارتی و اختیارات آنها و غیره) و میزان حمایت یا انحراف نهادهای غیررسمی از نهادهای رسمی دارند.^۲

بحث در مورد چگونگی مداخله - یا به عبارت دیگر، چگونگی طراحی سیاست‌های صنعتی - به وضوح چشم‌انداز اقتصاد سیاسی را در چارچوب ما می‌خواند، توجه بیشتر رویکرد اقتصاد سیاسی ساختاری (کاردینال، ۲۰۱۸)^۳ و پویایی فرایندهای تصمیم‌گیری که سیاست‌های صنعتی را شکل می‌دهند، باید در هر زمینه موردتوجه قرار گیرد (آندرونی، ۲۰۱۹).^۴

اولاً، سیستم‌های تولید صنعتی باید به عنوان آرایش چندلایه وابستگی‌های متقابل در میان تعداد زیادی از واحدها، سازمان‌ها و مؤسسات تولیدی شبکه‌ای که فرایند ساختاری دگرگونی تولید را شکل می‌دهند و رهبری می‌کنند، تصور شود (آندرونی و دیگران ۲۰۱۹)^۵ این بدان معناست که - همان‌طور که سیمون (۱۹۹۱) اشاره می‌کند - سازمان‌های تولیدی، نه مبادلات بازار، ساختارهای اصلی هستند که مردم (سیاست و جامعه) در آنها تعبیه شده‌اند و بنابراین، حاکمیت این سازمان‌ها و سیستم‌ها تضمین‌کننده تولید مجدد، فراگیر بودن و پایداری آنها هستند.^۶



1- Wei et al. 2018

2- Verena Fritz, Brian Levy, and Rachel Ort, Editors, 2014, Problem-Driven Political Economy Analysis

3- Cardinale 2018

4- Andreoni et al, 2019

5- Andreoni et al., 2019; Landesmann & Scazzieri, 2012a, 2012b

6- Andreoni et al., 2019

ثانیاً، تحلیل‌های سیاست صنعتی را نمی‌توان به یک «مشکل فنی» صرف در چارچوب ملاحظات اقتصاد بازار از جمله امکان‌سنجی انواع خاصی از تحول ساختاری و مناسب بودن اولویت‌های هدف توسط دولت‌ها تقلیل داد. (اندورنی و چانگ ۲۰۱۸).^۱

ثالثاً، چارچوب‌بندی توسعه صنعتی به عنوان یک فرایند اقتصاد سیاسی (کالکی، ۱۹۷۶)^۲ منجر به شناخت عزم سیاسی و پویایی نهادها و سیاست‌های اقتصادی می‌شود که منعکس‌کننده انتخاب‌های جامعه در کل یا برخی از گروه‌های قدرتمند در جامعه است (سن ۲۰۱۳).^۳ در هر فرایند خاص سیاست‌گذاری صنعتی، ما باید به طور فزاینده‌ای سیاستی که در پس فرایندهای سیاستی نهفته است، درک کنیم که حس روابط قدرت را در برمی‌گیرد و تعامل پیچیده بین بازیگران کلیدی و گروه‌های اجتماعی را شکل می‌دهد (هیکی، ۲۰۰۵).^۴

ملاحظات اقتصاد سیاسی سابقه طولانی و غنی در تحقیق در مورد توسعه صنعتی و اقتصادی دارد. از میان اقتصاددانان توسعه پس از جنگ کسانی مانند هیرشمن (۱۹۵۸؛ ۱۹۶۸)، گرشکنکرون (۱۹۶۲) و میردال (۱۹۶۸) تحلیل‌هایی از روابط قدرت را در توضیحات عدم توسعه اقتصادی خود گنجانده‌اند. به عنوان مثال، هیرشمن (۱۹۶۸) استدلال کرد که یک «پیش شرط» برای تولیدکنندگان در آمریکای لاتین برای الزام خود به صادرات این است که «طبقه صنعتگران باید به طور منطقی مطمئن باشند که می‌توانند برخی از سیاست‌های مالی و پولی مهم دولت خود را کنترل کنند».

تحلیل‌های قدرت در خط مقدم استدلال‌های مکتب «وابستگی» نویسندگان همان دوران قرار داشتند که شامل بارون، ۱۹۵۷؛ فورتادو؛ ۱۹۶۴؛ کاردوسو و فالتو، ۱۹۶۹؛ و سانکل، ۱۹۶۹ بود، این استدلال بود که «مراکز» سرمایه‌داری جهانی (کشورهای ثروتمند و صنعتی) بر «پیرامون» (کشورهای فقیرتر، معمولاً تولیدکننده کالا) آن فشار وارد می‌کنند، به ویژه از طریق اتحاد با نخبگان اقتصادهای پیرامونی، برای حفظ نظم اقتصادی بین‌المللی، در نتیجه تغییر ساختاری برای کشورهای اخیر و در نتیجه ایجاد وابستگی اقتصادی به مرکز دشوار می‌شود. سیاست صنعتی در «پیرامون»، اقدامات دولت‌ها در «مرکز» و عدم تعهد دولت‌های پیرامونی برای دستیابی به دگرگونی ساختاری مهار می‌شود (هوپ ۲۰۱۸).^۵

دهه ۱۹۸۰ شاهد ظهور رویکرد «دولت توسعه‌گرا» برای مطالعه فرایندهای توسعه صنعتی در «اقتصادهای معجزه‌آسای شرق آسیا» بود که با جانسون (۱۹۸۲) شروع و پس از آن توسط اسمدن (۱۹۸۹) و وید (۱۹۹۰) دنبال شد. این آثار استدلال‌های اقتصاد سیاسی را به کار می‌بردند، اما عموماً «بیشتر نگران این بودند که دولت در صنعتی‌سازی متأخر نقشی ایفا کند تا توضیح سیاست‌هایی که مداخلات دولت را ممکن و موفق می‌کرد» (وایت فیلد ۲۰۱۵).^۶ آثار بعدی در خصوص دولت توسعه‌گرا



عمیق‌تر به ملاحظات اقتصاد سیاسی مربوط به ساختار و منشأ چنین دولت‌هایی پرداختند که می‌توانستند تحول ساختاری را با موفقیت پیش ببرند، در این چارچوب ایوانز (۱۹۹۵) به دنبال درک چارچوب نهادی برای سیاست صنعتی موفق بود و امثال لفت ویچ (۱۹۹۵) و منوایر (۲۰۰۱)^۱ به دنبال نظریه‌پردازی در مورد دلایل این بودند که چرا دولت‌های توسعه‌گرا با تعهد لازم به توسعه صنعتی در برخی از کشورها ظهور کرده‌اند و در برخی دیگر نه که البته در ۲۰ سال گذشته این رویکرد رو به افول بوده است. بسیاری از کارهای توسعه‌ای دولت به‌ویژه بر «نهاد» موردنیاز برای توسعه اقتصادی و صنعتی متمرکز بود و به چگونگی ساختار دولت (مثلاً چارچوب بوروکراتیک آن) و روابط آن با جامعه (مثلاً اینکه دولت چقدر قادر به تعامل مؤثر با بخش خصوصی) سیاست صنعتی موفق را تسهیل می‌کردند.

ایوانز در اثر مهم خود با عنوان «اختیار درونی شده: دولت‌ها و تحول صنعتی» به بررسی نقش دولت، کارآفرینان محلی و شرکت‌های بین‌المللی در ظهور صنعت رایانه در سه کشور برزیل، هند و کره می‌پردازد. سال‌ها مطالعات تطبیقی ایوانز در خصوص موفقیت و شکست دولت‌ها در فرایند صنعتی شدن به ارائه نظریه اختیار درونی شده منجر شد. اختیار درونی شده ترکیبی از انسجام سازمانی درونی دولت و رابطه نزدیک با جامعه است که همراه با شناخت محدودیت‌های خود دولت و یک رابطه واقع‌گرایانه با اقتصاد جهانی تحول ساختاری اقتصاد را به پیش می‌برد (ایوانز، ۲۰۱۲). به‌طورکلی می‌توان گفت اکثر اندیشمندان مکتب دولت‌های توسعه‌گرا، وجود یک دولت مقتدر که به توسعه صنعتی متعهد باشد را برای موفقیت سیاست صنعتی ضروری می‌دانند (زرین تاش، ۱۳۹۹).

امروزه شاخه‌ای از تحقیقات رایج‌تر در مورد اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی به دنبال توضیح موفقیت‌ها یا شکست‌های سیاست صنعتی بر اساس توازن قدرت در جامعه بوده‌اند، درست همان‌طور که افرادی مانند هیرشمن و به‌ویژه مکتب وابستگی تمایل به انجام آن داشتند. این به معنای تجزیه و تحلیل چیزی است که برخی آن را «تعادل سیاسی»^۲ یک جامعه (رابینسون، ۲۰۰۹) و اغلب «استقرار سیاسی» یک کشور (خان، ۲۰۱۰؛ گری، ۲۰۱۳؛ ویتفیلد و بور، ۲۰۱۴؛ ویتفیلد و همکاران، ۲۰۱۵) نامیدند. برای مثال، رابینسون (۲۰۰۹) می‌نویسد که تغییر در اتخاذ سیاست صنعتی یا موفقیت یا شکست آن کمتر به ایده‌ها یا اقتصاددانان مربوط می‌شود و خیلی بیشتر به ماهیت تعادل سیاسی در جامعه - چه منافعی بسیج می‌شوند، چه منافعی دارند، چه نهادهای سیاسی هستند و غیره بستگی دارد. در همین حال، افرادی مانند ویتفیلد و همکاران (۲۰۱۵: ۲۲) تأکید می‌کنند که موفقیت یا شکست در سیاست صنعتی وابسته به «توزیع قدرت در جامعه» است.

نظریه استقرار سیاسی معتقد است که نه توانمندی دولت‌های شرق آسیا و نه نهادهای آنها در



کشورهای دیگر تکرارشدنی نیستند. استقرار سیاسی منحصربه‌فرد کشورهای شرق آسیا به دولت‌های این کشورها امکان مدیریت رانت و انتظام بنگاه‌های دریافت‌کننده رانت را می‌داد. شرایطی که در بیشتر کشورهای درحال توسعه وجود ندارد. ازاین‌رو مشتاق حسین خان به عنوان نظریه‌پرداز رویکرد دوم با استناد به تجربه موفق بخش‌هایی از هند، بنگلادش و ویتنام استدلال می‌کند که اگر نهادهای توسعه‌ای به خوبی و با در نظر گرفتن استقرار سیاسی کشور طراحی شوند - حتی اگر دولت توسعه‌گرای مقتدر وجود نداشته باشد - احتمال موفقیت وجود دارد. ازاین‌رو کشورهای خواهان صنعتی شدن باید به طراحی نهادهای توسعه‌ای با توجه به بستر منحصربه‌فرد خودشان همت گمارند.

برای درک و تحلیل تفاوت عملکرد نهادها در کشورهای مختلف، نیاز است که به بستر منحصربه‌فرد هر کشور توجه شود. نکته البته در روش درک و تحلیل بستر سیاسی است. چارچوب استقرار سیاسی با اذعان به پیچیدگی تحلیل بستر سیاسی نهادها، قدرت سازمانی را محور اصلی تحلیل خود قرار می‌دهد. توزیع قدرت سازمانی به معنای قدرت نسبی گروه‌ها و سازمان‌ها در رقابت برای توزیع منابع است.

بر اساس آنچه که در مبانی نظری ارائه شده تحلیل اقتصاد سیاسی بر عوامل ساختاری، ذی‌نفعان و مؤسسات تمرکز دارد و این عوامل به یکدیگر وابسته نیز هستند. عوامل ساختاری بر انگیزه‌ها و فرصت‌های ذی‌نفعان تأثیر می‌گذارد و شامل جغرافیا، منابع مالی یا تحولات جمعیتی کشور است. این عوامل همچنین شامل عناصری است که در معرض تغییر هستند و از کنترل ذی‌نفعان خارج‌اند، مانند تغییرات و نوسانات در قیمت کالاها و یا مشوق‌ها و فرصت‌های سرمایه‌گذاری که می‌تواند آثار قابل توجهی بر ذی‌نفعان داشته باشد. نهادهای رسمی و غیررسمی آنچه را که ذی‌نفعان می‌توانند به صورت مثبت و منفی انجام دهند، کانالیزه می‌کنند. نقاط قوت یا ضعف نهادی بر فرصت‌های اقدام جمعی تأثیر می‌گذارد و می‌تواند شکاف‌های اجتماعی را تقویت یا کاهش دهد. همچنین ذی‌نفعان و صاحبان قدرت اغلب فرصت‌هایی برای شکل دادن به طراحی نهادهای رسمی مانند قوانین، نهادهای نظارتی و اختیارات آنها و غیره و میزان حمایت یا انحراف نهادهای غیررسمی از نهادهای رسمی دارند.

بررسی وضعیت صنعت و سیاست صنعتی در ایران

الف. تأکید برنامه‌های توسعه‌ای در راهبردهای توسعه صنعتی

بر اساس تأکید اسناد بالادستی به خصوص برنامه‌های پنج‌ساله توسعه، تدوین استراتژی توسعه صنعتی از مهم‌ترین مطالبات دولت بوده است. در راستای تحقق این هدف، تاکنون پنج سند تدوین شده است که اهم نکات این اسناد به شرح جدول زیر است. با این حال تاکنون هیچ یک از این برنامه‌ها به مرحله اجرا نرسیده است.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



جدول ۲. اسناد ناظر بر توسعه بخش صنعتی ایران

سال	عنوان برنامه	سند الزام آور قانونی	راهبرد اصلی برنامه
۱۳۸۲	استراتژی توسعه صنعتی	ماده ۱ قانون تمرکز امور صنعت و معدن	- تبدیل «صنعت درون‌گرای سنتی انحصاری» به «صنعت برون‌گرای خصوصی رقابتی» با تقویت سازوکار بازار و اجتناب از اولویت‌گذاری میان صنایع - پیگیری برنامه‌های «توسعه صادرات» و «هم‌پوندی با زنجیره تولید جهانی»
۱۳۸۵	راهبرد توسعه صنعتی کشور	ماده ۲۱ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی	ماشین‌آلات و تجهیزات؛ خودرو و نیرومحركه؛ صنایع انرژی بر (شیمیایی و پتروشیمی)؛ صنایع تبدیلی کشاورزی؛ تولید مواد معدنی فلزی و غیرفلزی؛ صنایع تبدیل ذغال کک و پالایشگاه‌های نفت، صنایع مواد غذایی، صنایع نساجی و صنایع چوب، کاغذ و مقوا
۱۳۹۲	برنامه راهبردی صنعت، معدن و تجارت	ماده ۱۵۰ قانون برنامه پنجم توسعه	- اولویت‌گذاری توسعه صادراتی تجهیزات الکترونیکی و الکتریکی، تجهیزات و ماشین‌آلات صنعتی، تجهیزات حمل‌ونقل، محصولات شیمیایی، حامل‌های انرژی، خدمات مهندسی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، تجهیزات و محتوای آموزشی و سرگرمی، گردشگری و خدمات بیمه‌ای و مالی - خودکفایی وارداتی در تولید فرآورده‌های غذایی (خوراک دام پروتئین پایه، خوراک دام انرژی پایه، شکر و سایر قندها)، تجهیزات حمل‌ونقل و فلزات (آلومینا)
۱۳۹۴	برنامه راهبردی وزارت صنعت، معدن و تجارت	ماده ۱۵۰ قانون برنامه پنجم توسعه	اولویت‌گذاری صنایع منتخب به صورت خودرو، فولاد، نساجی و پوشاک، سیمان، تایر و تیوب، لوازم خانگی، کاشی و سرامیک
۱۴۰۰	تدوین سند توسعه صنعتی در افق ۱۴۰۴	ماده ۱۵۰ قانون برنامه پنجم توسعه	اولویت‌گذاری صنایع منتخب به صورت فولاد، نساجی و پوشاک، سیمان، تایر و تیوب، لوازم خانگی، کاشی و سرامیک

مآخذ: برنامه‌های توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور



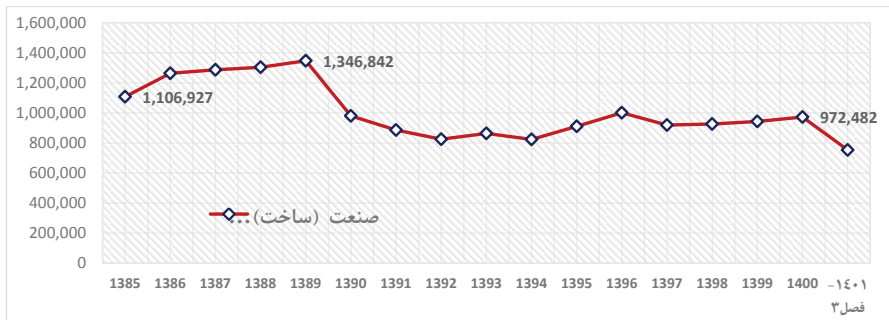
تبدیل «صنعت درون‌گرای سنتی انحصاری» به «صنعت برون‌گرای خصوصی رقابتی» با تقویت سازوکار بازار، اجتناب از اولویت‌گذاری میان صنایع، پیگیری برنامه‌های «توسعه صادرات» و «هم‌پوندی با زنجیره تولید جهانی»، بازمهندسی ساختار صنایع از دولت - بازار به سمت بازار - دولت، خودکفایی وارداتی در تولید فرآورده‌های غذایی، اولویت‌گذاری صنایع پیشرفته و صنایع مختلف در سال‌های مختلف از جمله استراتژی‌هایی بوده که در برنامه‌های فوق دنبال شده است.

ب. بررسی تحولات متغیرهای مهم صنعتی

کاهش ارزش افزوده حقیقی صنعت: دهه ۱۳۹۰ را می‌توان دهه از دست‌رفته برای صنعت کشور نامید به نحوی که این بخش در سایه شوک‌هایی همچون تحریم‌های بین‌المللی و درنهایت کرونا در اواخر این دهه بزرگ‌ترین ارقام رشد منفی در این بخش تجربه شد. شوک‌های خارجی با تعمیق مشکلات ساختاری صنعتی انباشت شده طی دهه‌های گذشته اثرات منفی به مراتب بیشتری را بر

این بخش وارد کرد. بر اساس آمارهای ارائه شده توسط مرکز آمار ایران ارزش افزوده حقیقی صنعت (ساخت) در پایان سال ۱۴۰۰ نسبت به سال ۱۳۸۹ حدود ۲۸ درصد کاهش یافته است، این کاهش به ارزش بالغ بر ۳۷۴ هزار میلیارد تومان برآورد شده است نمودار (۱).^۱

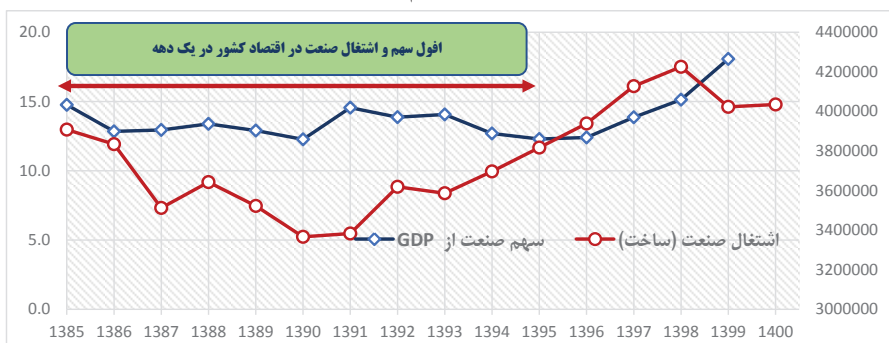
نمودار ۱. ارزش افزوده حقیقی صنعت (ساخت) به قیمت ثابت طی دوره ۱۳۸۵ تا فصل سوم سال ۱۴۰۱



مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌ها و اطلاعات آماری، حساب‌های ملی فصلی از سال ۱۳۸۵ تا پاییز ۱۴۰۱.

کاهش اشتغال صنعتی: مقایسه داده‌های اشتغال صنعتی بین سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵ نیز به خوبی مؤید افول صنعتی ایران در این دوره است. همان‌طور که در نمودار (۲) مشاهده می‌شود فرصت‌های شغلی ایجاد شده در بخش صنعت ایران در فاصله این ده سال منفی ۹۰ هزار شغل بوده است. همچنین سقوط سهم صنعت از تولید ناخالص داخلی کشور در همین دوره قابل ملاحظه است. بر اساس آمار بانک مرکزی سهم بخش صنعت در اقتصاد ایران از حدود ۱۴٫۸ در سال ۱۳۸۵ به حدود ۱۲٫۳ درصد در ۱۳۹۵ رسیده است.^۲ پس از یک دوره در سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ روند اشتغال صنعتی رو به افزایش و مجدداً در سال ۱۳۹۹ کاهش اشتغال صنعتی تجربه شده است.

نمودار ۲. روند اشتغال صنعتی (ساخت) و سهم صنعت از GDP طی دوره ۱۳۸۵-۹۹

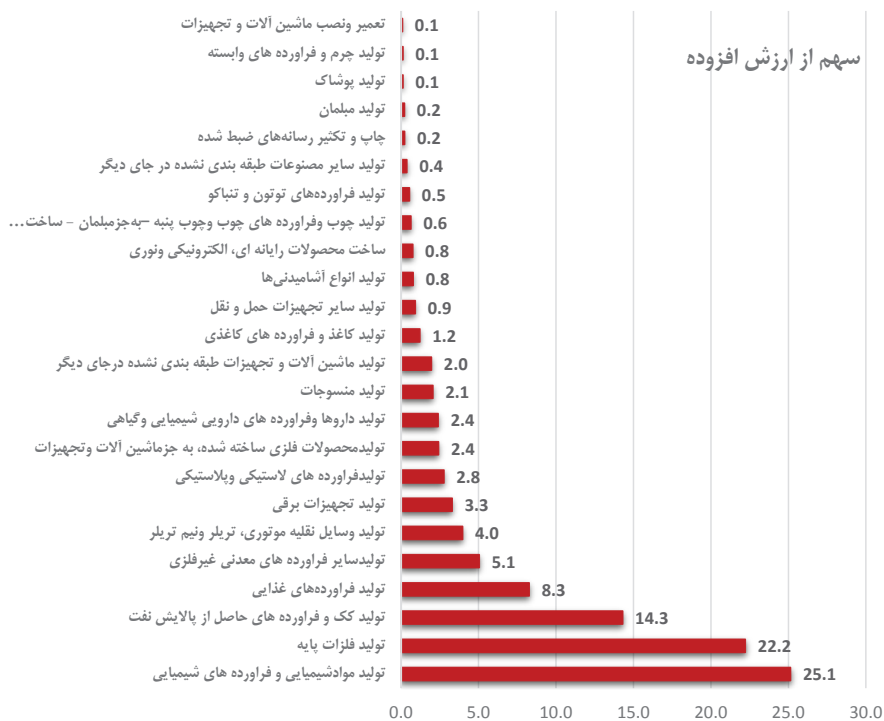


مركز آمار ایران، داده‌ها و اطلاعات آماری، جمعیت و نیروی کار.

مأخذ: بانک مرکزی ج.ا.ا، حساب‌های ملی.

تمرکز پیشران‌های صنعتی بر رشته فعالیت‌های منبع‌محور: پیشران‌های صنعت ساختار متمرکز داشته و به واسطه وجود ۴ صنعت منبع‌محور از شش صنعت پیشران می‌توان گفت که محرک‌های بخش صنعت کشور، متمرکز بر صنایع منبع‌محور است.

نمودار ۳. ساختار صنعتی در کشور (سهم ارزش افزوده رشته فعالیت‌های صنعتی از ارزش افزوده صنعتی کل) - سال ۱۳۹۹



مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌ها و اطلاعات آماری، صنعت و معدن، جداول آماری کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفر کارکن و بیش‌تر کل کشور بر حسب فعالیت - ۱۳۹۹.

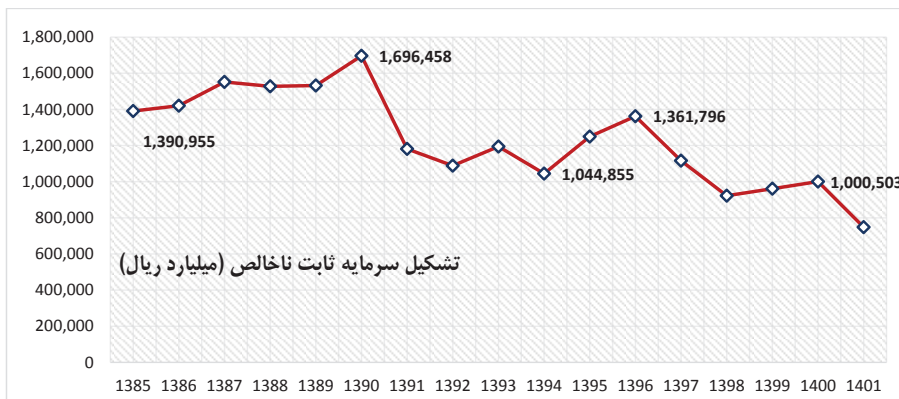
- شش رشته فعالیت صنعتی عمدتاً منبع‌محور «تولید مواد شیمیایی و فرآورده‌های شیمیایی»، «فلزات پایه»، «تولید کک و فرآورده‌های حاصل از پالایش نفت»، «تولید فرآورده‌های غذایی»، «تولید سایر فرآورده‌های معدنی غیرفلزی» و «تولید وسایل نقلیه موتوری، تریلر و نیم تریلر» حدود ۸۰ درصد از ارزش افزوده کارگاه‌های صنعتی ده نفر کارکن و بیشتر را از آن خود کرده‌اند و محرک بخش صنعت در اقتصاد کشور محسوب می‌شوند.
- رشته فعالیت‌های «تولید مواد شیمیایی و فرآورده‌های شیمیایی» و «تولید کک و فرآورده‌های حاصل از پالایش نفت» به دلیل برخورداری از مزیت‌های نفت و گاز کشور و رشته فعالیت‌های «فلزات پایه» و «تولید سایر فرآورده‌های معدنی غیرفلزی» با استفاده از انرژی ارزان و منابع غنی

معدنی در کشور توسعه یافته‌اند.

- توسعه رشته فعالیت «تولید فرآورده‌های غذایی» به دلیل اهمیت این صنعت در تأمین امنیت غذایی جامعه و نتیجتاً، حمایت‌های دولت برای توسعه این صنعت از طریق قیمت‌گذاری نهاده‌های مورد نیاز این رشته فعالیت بوده است.
- مجموع صنایع تشکیل دهنده ساختار اصلی صنعت کشور همواره بیشترین سهم از کل ارزش تولید بخش صنعت ایران را تشکیل داده‌اند.

کاهش تشکیل سرمایه ثابت در بخش صنعت: از سال ۱۳۹۰ به بعد، در بسیاری از سال‌ها رشد تشکیل سرمایه ثابت در اقتصاد ایران منفی و میزان واقعی تشکیل سرمایه هر سال از سال قبل کمتر بوده است. این روند به حدی رسیده است که مقدار مطلق تشکیل سرمایه ثابت اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۸ (به قیمت‌های ثابت)، کمترین مقدار سرمایه‌گذاری طی دو دهه گذشته بوده است. به طور متوسط در این دهه تشکیل سرمایه ثابت سالانه به میزان منفی ۴ درصد کاهش داشته است که این موضوع به پیشی‌گرفتن رشد هزینه‌های جبران استهلاک از رشد سرمایه‌گذاری و در نتیجه فرسوده‌شدن زیرساخت‌ها و عدم ایجاد ظرفیت‌های تولیدی جدید اشاره دارد. این افول صنعتی در حالی اتفاق افتاده است که بسیاری از صنایع، مورد حمایت دولت نیز قرار گرفتند و حداقل در این ده سال ۵ سند استراتژی توسعه صنعتی تدوین شد که هیچ‌کدام به مرحله اجرا هم نرسید.

نمودار ۴. روند تشکیل سرمایه ثابت ناخالص به قیمت ثابت طی دوره ۱۳۸۵ تا فصل سوم سال ۱۴۰۱

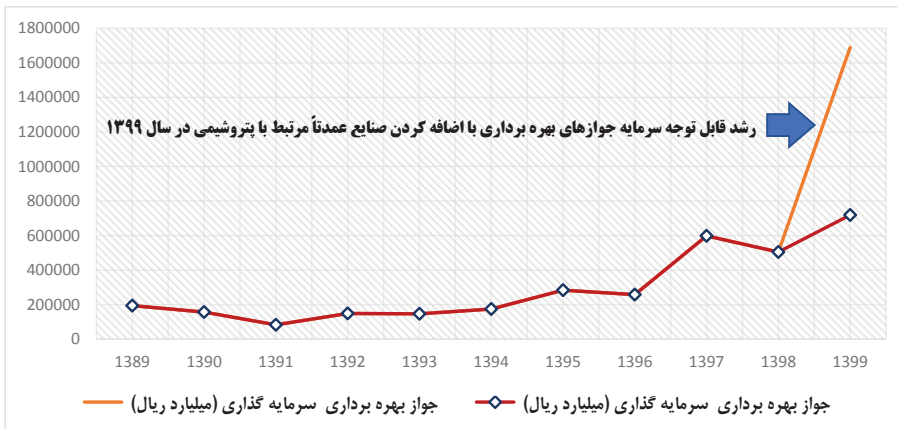


مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌ها و اطلاعات آماری، حساب‌های ملی فصلی از سال ۱۳۸۵ تا پاییز ۱۴۰۱.

بررسی مجوزهای بهره‌برداری در صنایع که به نوعی ظرفیت‌سازی آتی در ساختار صنعتی را نشان می‌دهد، حاکی از آن است که تمرکز بالای سرمایه‌گذاری صنعتی بر صنایع منبع‌محور و همچنین

تمرکز سرمایه‌گذاری در صنایع با ظرفیت خالی و صنایع دارای مازاد ظرفیت است. رشد سرمایه‌گذاری در مدت مذکور به دلیل صدور پروانه بهره‌برداری «شرکت پالایش گاز خلیج فارس» با سرمایه‌گذاری ۵۵۸,۳ هزار میلیارد ریال، «شرکت کود شیمیایی اوره لردگان» ۱۴۸,۴ هزار میلیارد ریال، «پالایش نفت امام خمینی» ۱۴۲,۶ هزار میلیارد ریال و «پتروشیمی ایلام» ۱۲۰,۸ هزار میلیارد ریال بوده است.

نمودار ۵. ظرفیت‌سازی تولیدات صنعتی (مجوزهای بهره‌برداری)



مأخذ: سایت وزارت صنعت، معدن و تجارت، آمار و اطلاعات، عملکرد صنعت، معدن و تجارت سال ۱۴۰۰.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

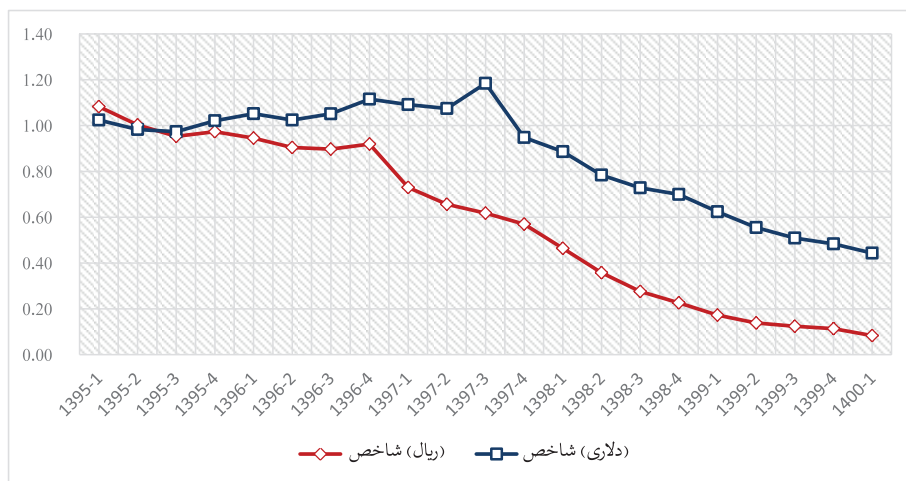


- مهم‌ترین عوامل مؤثر بر این روند را می‌توان به شرح زیر نام برد:
- نقش یارانه‌های دولتی در انگیزه سرمایه‌گذاران برای حضور در این صنایع؛
- بالابودن ریسک سرمایه‌گذاری در صنایع دانش‌محور به واسطه بالا بودن احتمال شکست سرمایه‌گذاری در آنها؛
- سهولت خام‌فروشی در بازارهای خارجی به نسبت محصول نهایی با توجه به اهمیت عواملی نظیر برند، استاندارد و ... برای این نوع محصولات؛
- سهم صادرات صنعتی از کل صادرات ایران: بر اساس گزارش سال ۲۰۲۲ یونیدو سهم صادرات صنعتی از کل صادرات ایران در فاصله سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ کاهش داشته و از ۴۵ درصد به ۳۹ درصد سقوط کرده است. فشار تحریم و سیاست‌های داخلی نه تنها رفاه ملی را کاهش داده و به افول تشکیل سرمایه در کشور منجر شده، بلکه زمینه‌ساز رقابت‌پذیری کمتر صنایع مختلف کشور نیز شده است. در گزارش «یونیدو» کل ارزش افزوده بخش صنعت ۵۶,۷ میلیارد دلار و سرانه کشور ۶۷۶ دلار (برای هر ایرانی) اعلام شده است. کل صادرات صنعتی کشور ۳۷,۸ میلیارد دلار اعلام شده و ۴۶۲ دلار سرانه هر ایرانی در این بخش بوده است. گزارش تأیید می‌کند، سهم صادرات صنعت از کل صادرات ایران دوسوم میانگین جهانی است. در جهان عموماً بیش از ۶۰ درصد تولیدات صنعتی

کشورها به‌طور میانگین صادر می‌شود که این عدد برای ایران کمتر از ۴۰ درصد است؛ بنابراین بر اساس گزارش یونیدو در فاصله سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ قدرت تولید صنعتی و صادرات صنعتی رو به افول بوده یا نرخ رشدی بسیار کمتر از روند معمول و میانگین جهان داشته است. نرخ رابطه مبادله صنعتی نیز طی ده سال اخیر گواهی بر این موضوع است. بررسی رابطه مبادله در ایران طی دوره ۹۸-۱۳۹۰ نشان می‌دهد که این رابطه طی دوره مورد اشاره با افزایش قابل توجه قیمت واردات، روندی کاهشی داشته به نحوی که از مقدار ۱ واحد در سال ۱۳۹۰ به ۰٫۱۵ واحد در سال ۱۳۹۸ رسیده است.^۱

رابطه مبادله: روند رابطه مبادله از سال ۱۳۹۵ تا فصل اول سال ۱۴۰۰ در نمودار (۶) نشان داده شده است. با توجه به ارزش افزوده پایین سهم عمده‌ای از کالاهای صادراتی، سقوط رابطه مبادله به خصوص در سال‌های اخیر مشاهده می‌شود. اگر چه تولید و سیاست‌گذاری برای حمایت از کالاهای مبتنی بر منابع طبیعی به رشد صادرات کمک می‌کند اما باید توجه داشت که در مقابل واردات کالاهای با ارزش بیشتر منجر به تضعیف شدید رابطه مبادله شده است.

نمودار ۶. رابطه مبادله بر اساس شاخص دلاری و ریالی



مأخذ: مرکز آمار ایران، داده‌ها و اطلاعات آماری، شاخص‌های قیمت، شاخص قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی، شاخص رابطه مبادله حاصل از شاخص‌های قیمت کالاهای صادراتی و وارداتی به تفکیک سال و فصل (۱۳۹۵=۱۰۰)

بر این اساس آنچه از بررسی صنعت طی دهه گذشته استنباط می‌شود نوعی ناسازگاری در ساختار صنعتی کشور است. منابع ارزان قیمتی که به واسطه تمرکز بر تولید منبع‌محور در اختیار صنعت قرار می‌گیرد و توانایی محدود صنعت در تحمل شوک‌های بیرونی به واسطه وابستگی به این

منابع، محدودیت در رقابت پذیری و تنوع کم سبد صادراتی، محیط سرمایه‌گذاری نامناسب (ریسک بالا) و کاهش سطح تشکیل سرمایه در این بخش همگی بر ناکارآمدی ساختار صنعتی کشور دلالت دارد. صنعت کشور طی دهه گذشته علاوه بر اینکه نتوانسته از ظرفیت‌های موجود بهره لازم را ببرد، از عدم توان ظرفیت‌سازی در این بخش نیز متضرر شده است. روندی که تداوم آن تضعیف بخش صنعت و معدن و کاهش توان تولید را در پی خواهد داشت. توزیع سرمایه‌گذاری در بخش صنعت ایران توزیعی با چولگی بالا بوده و عمده سرمایه‌گذاری (پروانه‌های بهره‌برداری) در صنایع محدودی انجام شده است. این موضوع بر تمرکز در ظرفیت‌سازی در صناعی صورت گرفته است که عمدتاً نیز منبع‌محور هستند.

ج. دلالت‌های اقتصاد سیاسی در توسعه صنعتی

ساختار نهادی نامناسب: اولین مؤلفه مهم در عدم موفقیت توسعه صنعتی در کشور طی سالیان زیاد علی‌رغم برنامه‌ریزی‌های انجام شده ساختار نهادی کنونی است به نحوی که به هیچ عنوان مشوق تولید، کارایی و بهره‌وری نیست، بلکه به تضعیف بنیه تولید صنعتی در کشور و حتی منجر به کاهش سهم صنعت از تولید ناخالص داخلی کشور شده است.

ساختار نهادی و ارتباط آن با اقتصاد سیاسی سیاست صنعتی در ایران، می‌تواند تأثیر بسیاری بر روی توسعه اقتصادی کشور داشته باشد. به عنوان مثال، نهادهای متعددی از جمله سازمان توسعه صنایع کشور، بانک‌های توسعه صادرات، سازمان توسعه تجارت و ... برای پیگیری و اجرای سیاست‌های صنعتی در کشور وجود دارند. سازمان توسعه صنایع کشور (ایدرو) به عنوان یک نهاد کلیدی در سیاست‌گذاری و پیاده‌سازی سیاست‌های صنعتی در کشور فعالیت می‌کند. هدف اصلی این نهاد، توسعه و تحول صنایع در کشور است و برای رسیدن به این هدف، از روش‌های مختلفی از جمله پشتیبانی مالی، تسهیلات اعتباری، ارائه خدمات مشاوره‌ای و ... استفاده می‌کند. این نهاد همچنین به دنبال تشویق سرمایه‌گذاری در صنایع جدید و نوآورانه است و برای این منظور، اقداماتی مانند ارائه تسهیلات اعتباری برای شرکت‌های کوچک و متوسط، برگزاری نمایشگاه‌ها و جلسات اطلاع‌رسانی و ... را انجام می‌دهد. با این حال، به دلیل وابستگی نهادهایی مانند ایدرو به دولت ممکن است با مشکلاتی مواجه شوند. به عنوان مثال، در بعضی موارد، تصمیمات سیاسی می‌تواند از بین برنامه‌های این نهادها به وجود آید و باعث شکست پیاده‌سازی سیاست‌های صنعتی شود.

قدرت سیاسی و اجتماعی در سیاست صنعتی: موفقیت در سیاست‌های صنعتی با توجه به ملاحظات سیاسی به شدت به بافت ملی بستگی دارد و این مناسبات است که تعیین می‌کند سیاست‌های صنعتی چگونه چارچوب‌بندی و اجرا می‌شوند. در ایران، قدرت سیاسی به عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست صنعتی کشور است. در این راستا، این قدرت با توجه به تأثیری که برای تعیین سیاست‌های صنعتی دارد، سعی می‌کند تا سیاست‌هایی را که به منافع خودش



می‌رسد، پیگیری کند. این تأثیرات بر اساس اینکه در چه مرحله‌ای از تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد، می‌تواند متفاوت باشد. در مرحله تدوین سیاست‌های صنعتی، قدرت سیاسی با تأثیرگذاری بر افراد و نهادهایی که در تدوین سیاست‌ها دخیل هستند، می‌تواند بر تصمیم‌گیری‌ها تأثیر بگذارد. همچنین در مرحله اجرایی، با تأثیرگذاری بر ارکان تصمیم‌گیری مثل هیئت وزیران، می‌تواند به اجرای سیاست‌هایی که خود در آن ذی‌نفع است، کمک کند. همچنین، قدرت سیاسی می‌تواند با تأثیرگذاری بر نهادهای اجرایی مثل دستگاه قضایی، به منافع خودش برسد. به عنوان مثال، ممکن است این قدرت با تأثیرگذاری بر دادگاه‌ها، مسیر تصمیم‌گیری‌ها را به نفع خود تغییر دهد.

در بنگاه‌های دولتی، نفوذ سیاسی به دلیل مالکیت دولتی بر بنگاه‌ها و همچنین نقش مؤثر دولت در تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌های آنها، بسیار شایع است. در بنگاه‌های خصوصی، نفوذ سیاسی می‌تواند به دلیل تعاملات نزدیک بین مؤثرین قدرت سیاسی و صاحبان بنگاه باشد. همچنین، تضعیف حقوق مالکیت و بی‌ثباتی در سیاست‌های دولتی می‌تواند نیز نفوذ سیاسی را تشدید کند. در نتیجه، مهم است که بنگاه‌ها و دولت در روابط خود به تعادلی مناسب دست یابند، به منظور اطمینان از اینکه تصمیمات بنگاه‌ها بر اساس عوامل اقتصادی، بهبود کارایی و افزایش سودآوری بنگاه‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



توانمندی پایین فناورانه بنگاه حمایت‌شونده: عدم توجه به بنیان‌های علمی-فنی تولید و به معنای دقیق کلمه حمایت از تولید توسعه‌گرا و تولیدی که دانایی و توانایی محور است باعث شده است که فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع در ایران در راستای ارتقاء تولید نباشند و خروجی آنها چیزی جز رانت‌پروری و غیرمولدپروری نبوده است و باعث شده انگیزه‌های تولید فناورانه در ایران را با مخاطره و چالش‌های بی‌سابقه تاریخی روبه‌رو کند.

عدم توانمندی سازمان‌های اقتصادی - رقابت‌پذیری: بخش صادرات صنعتی که به رقابت‌پذیری اهمیت می‌دهد، توسعه نیافته و مبتنی بر محصولات منبع‌محور و پراکنده است. سهم پایین صادرات محصولات با فناوری پایین و سهم بالای محصولات با ارزش افزوده پایین در سبد صادراتی کشور بر پایین بودن توان رقابت‌پذیری صنعتی کشور دلالت دارد.

نفوذ سیاسی بنگاه در لابی‌گری: نتیجه یک چارچوب سیاستی خاص به ویژگی‌های بنگاه‌هایی بستگی دارد که از یک استراتژی یادگیری سود می‌برند. تعدادی از ویژگی‌های بنگاه‌ها ممکن است هدف باشند. توانایی تولید اولیه آنها چیست، چگونه با انواع مختلف سازمان‌های سیاسی مرتبط هستند، این موضوع چگونه بر قدرت چانه‌زنی آنها برای حمایت از رانت تأثیر می‌گذارد، در چه نوع بازارهایی فعالیت می‌کنند و آیا فشارهای رقابتی از این بازارها برای افزایش بهره‌وری آنها وجود دارد؟ این و سایر ویژگی‌های ساختار بنگاه می‌تواند بر «تناسب» بین نتایج مورد انتظار یک سیاست تخصیص رانت رسمی و نتیجه واقعی آن برحسب تلاش شرکت‌ها برای افزایش قابلیت‌های تولیدی تأثیر بگذارد.

گسترش مالکیت دولتی و شبه دولتی: در ایران، مالکیت دولتی و شبه دولتی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، گسترش یافته است. این وضعیت در حقیقت به دلیل تاریخی بوده است و بر اساس سیاست‌هایی است که در دهه ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ به عمل آمده بود. این مالکیت دولتی و شبه دولتی می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های ناکارآمد، بی‌توجهی به مشکلات اقتصادی، بی‌توجهی به تقاضا و نیازهای بازار و در نهایت منجر به شکست دولت شود. همچنین، مالکیت دولتی و شبه دولتی به عنوان یک شیوه تحقق اهداف اجتماعی و سیاسی استفاده می‌شود، و به همین دلیل، ممکن است به منافع گروه‌هایی که در حاکمیت هستند وابسته باشد و در مقابل منافع عمومی کشور و مردم قرار گیرد.

بحث و نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه که عنوان شد اگرچه سعی شده توسعه صنعتی در ساختار اقتصاد ایران مورد توجه قرار گیرد اما همچنان ایران نتوانسته گام مؤثری را در مسیر صنعتی شدن برای انجام جهش‌های بالا و رشد اقتصادی بلندمدت بردارد. طی دهه گذشته بخش صنعت وضعیت پرنوسانی را پشت سر گذاشته؛ به گونه‌ای که سهم این بخش از تولید ناخالص داخلی با کاهش روبه‌رو شده و جایگاه این بخش در ساختار تولیدی اقتصاد کشور تنزل داشته است. سهم کاهنده ارزش افزوده بخش صنعت و معدن از تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت در مقایسه با روند فزاینده آن به قیمت جاری مبین کاهش توان خلق ارزش افزوده به ازاء مقادیر مشخصی از تولید است. در واقع به علت تمرکز بر تولیدات منبع‌محور در کشور و عدم تنوع در ترکیب تولیدات و صادرات صنعتی کشور، توان خلق ارزش افزوده صنعتی و معدنی کاهش یافته و در نتیجه با تضعیف بنیان‌ها و زیرساخت صنایع، طی دهه گذشته روند معکوس در صنعتی شدن کشور مشاهده شده است. ارقام منفی رشد صادرات صنعتی کشور در برخی سال‌های اخیر مؤید این موضوع است. از طرفی، وابستگی بالای صادرات صنعتی به صادرات پتروشیمی، گاز طبیعی و میعانات گازی گویای ساختار غیرمتنوع سبد صادراتی صنعتی کشور است که از حیث برخورداری از فناوری بالا نیز وضعیت مناسبی ندارد، این ساختار غیرمتنوع به واسطه تحریم‌ها برای شرکای عمده تجاری ایران نیز صدق می‌کند. بررسی وضعیت اقتصادی کشور نشان می‌دهد که در غیاب یکپارچگی سیاست‌های اقتصادی در سطوح کلان، به‌رغم ظرفیت‌های صنعتی، بخش صنعت به دلیل عدم جذب سرمایه به سومین محرک رشد اقتصادی کشور تبدیل شده و نقش پیشرانی آن در انباشت سرمایه کاهش پیدا کرده است.

اما چرا دولت نتوانسته آن‌طور که باید مسیر توسعه صنعتی در کشور را هموار کند و کشور را از مواهب آن در رفاه برخوردار سازد. دولت برای تنظیم‌گری و هدایت صنعت، ابزارهای مهمی نظیر اعطاء تسهیلات، تعیین تعرفه، تعیین مالیات، صدور مجوز، تعیین استاندارد و... را در اختیار دارد؛ اما وضعیت صنعتی کشور نشان می‌دهد این ابزارها به‌درستی در جهت اولویت‌ها و نیازهای کشور مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. از طرفی ظرفیت دولت نیز برای ایفاء نقش تنظیم‌گری این سیاست‌ها



بسیار حائز اهمیت است.

در حال حاضر نیاز به توسعه صنعتی و سرمایه‌گذاری در مناطق مختلف کشور باعث شده است تا مطالبات نمایندگان مجلس از مسئولان صنعتی برای راه‌اندازی صنایع مناطق مختلف، فرمان توسعه صنعتی کشور را جهت دهد. در ایران بسیاری از واحدهای صنعتی نه براساس منطق اقتصادی بلکه براساس توانمندی سیاستمداران منطقه، نظر وزرا، استانداران، برخی از نمایندگان مجلس برای دریافت منافع بیشتر و شروع پروژه‌های عمرانی جدید در منطقه و حوزه جغرافیایی جدید مربوط از عوامل اصلی این موضوع است یا با ملاحظات خاص اجتماعی دولت (محرومیت‌زدایی) تأسیس شده‌اند که عدم کارایی آنها را دامن می‌زند.

خلأ وجود سیاست صنعتی این آفت را تشدید کرده و این توزیع صنایع به شکلی ناموزون و بدون در نظر گرفتن اولویت‌های ملی و منطقه‌ای انجام می‌شود. ذهنیت غلطی که توسعه صنعتی را در صنایع بزرگ خلاصه می‌کند، نیز بر چالش‌های این موضوع افزوده است چراکه عمده مطالبات نمایندگان مجلس در صنایع بزرگی همچون خودرو، فولاد، پتروشیمی، سیمان و... خلاصه می‌شود این در حالی است که این صنایع بزرگ بعد از رسیدن به دوره بلوغ خود به هیچ وجه به دولت پاسخگو نیستند. توانمندی پایین و متوسط با ارتباطات سیاسی قوی، انتظام بنگاه‌های اقتصادی حمایت‌شونده را به شدت مشکل می‌کند. از این رو عجیب نیست که حمایت‌های صورت گرفته از صنایع بانفوذی مانند خودروسازی، پتروشیمی و فولاد، تسخیر شده و به اهداف خود نرسد. چراکه همواره صنایع صاحب نفوذ می‌توانند با اتکاء به قدرت لابی‌گری خود مانع قطع سیاست‌های حمایتی شوند. حتی اگر از کاستی‌های سیاست‌های اقتصادی اعم از خصوصی‌سازی‌های اشتباه و اعطاء رانت به آنها را در نتیجه فضای سیاسی حاکم بر این صنایع نادیده بگیریم، نبود یک نظام تنظیم‌گری کارآمد باعث شده که در بسیاری از موارد اجرای یک سیاست در کشور برای پیشبرد اهداف صنعتی کشور به یک ضد سیاست نسبت به خود تبدیل شود.

اما جنبه دیگری از تحلیل فضای صنعتی کشور اقتصاد سیاسی آن است که به عنوان مؤلفه اصلی در تحلیل عدم موفقیت‌های سیاست‌های صنعتی به شمار می‌رود. رویکرد سنتی به اقتصاد سیاسی بیان می‌کند که سیاست‌های اقتصادی در بازار سیاسی شکل می‌گیرند. بازیگران اصلی در بازار گروه‌های ذی نفع یا ائتلاف‌های توزیعی، رانت‌خوارانی هستند که به دنبال منافع سیاسی هستند. هرگونه تغییر خط‌مشی محکوم به ایجاد برندگان و بازندگانی است که ممکن است این خط‌مشی‌ها را سازمان‌دهی کنند یا نکنند و یا از سیاست‌های دیگر حمایت کنند. در نهایت، تصمیم‌گیرندگان این فشارها را واسطه کرده و انتخاب‌های خود را با توجه به اهداف خود تعیین می‌کنند.

در نهایت ذکر نکات ذیل برای حرکت به سمت توسعه صنعتی در کشور قابل ذکر است:

۱- با توجه به مباحث جدید در حوزه سیاست صنعتی در حال حاضر مسئله دیگر موجه بودن سیاست صنعتی نیست بلکه طراحی و چگونگی اجرای آن است که حائز اهمیت است. در

حقیقت سیاست صنعتی بازطراحی حکمرانی صنعتی برای ایجاد سازگاری بیشتر با رقابت و به صورت کلی رشد مبتنی بر نوآوری است. بنابراین پذیرش و توجه به آن برای انجام اقدامات مناسب از سوی سیاست‌گذاران ضروری است.

۲- بر اساس آنچه که در مبانی نظری عنوان شد در مباحث سیاست صنعتی دولت تنظیم‌گر جای خود را به دولت مداخله‌گر داده است و نیازمند برنامه‌ریزی، یکپارچگی و زمانبندی متناسب با ویژگی‌های جامعه و توانمندی‌های اقتصادی آن است و حمایت‌های صورت گرفته در راستای حفظ یا تشدید رقابت در آن بخش اقتصاد باشد.

۳- در حال حاضر در ایران دولت یک سیاست صنعتی نانوشته مبتنی بر مزیت‌های نسبی در صنایع منبع‌محور را دنبال می‌کند که نتوانسته ارزش افزوده قابل توجهی را متوجه بخش صنعت کند و مشکلات زیست محیطی را برای کشور به دنبال داشته است. علاوه بر این با توجه به ظرفیت پایین دولت موجب شکل گرفتن ذی نفعان پرنفوذ و پر قدرت در بهره‌گیری از رانت‌های انرژی و... در صنایع شده است و تسخیرشدگی دولت توسط این صنایع را در پی داشته است.

۴- تلاش برای تدوین برنامه توسعه صنعتی در ایران در سال‌های مختلف انجام شده است با این حال هیچ یک از این برنامه‌ها به مرحله اجرا نرسید. از نظر مشتاق خان تفاوت نهادها و سیاست‌های صنعتی در کشورها به این دلیل است که زمینه‌های سیاسی آنها متفاوت است و این امر پیامدهای مهمی در طراحی اولویت‌های حکمرانی در کشورهای مختلف دارد. بر این اساس توجه به زمینه‌های سیاسی در کشور، ساختار حکمرانی در طراحی سیاست صنعتی باید مدنظر قرار گیرد.

۵- به نظر می‌رسد که در مسیر دستیابی به توسعه صنعتی در کشور تدوین برنامه مناسب برای ایجاد یک مسیر رشد مبتنی بر فناوری لازم است که بتواند به ارتقاء توان رقابتی و انسجام اجتماعی بیانجامد.

۶- به منظور تحقق نقش دولت در توسعه صنعتی و تنظیم‌گری سیاست‌های صنعتی ضروری است که توازن قدرت در میان بازیگران عرصه سیاسی و صنعتی کشور برقرار شود و نهادها و سازمان‌های مرتبط با استقرار مناسب خود بتوانند نقش خود در توسعه صنعتی کشور را به درستی ایفا نمایند.

۷- ایجاد سازوکارها و نهادهای پشتیبان توسعه صنعتی مبتنی بر یادگیری و نفوذ تکنولوژی در مسیر صنعتی شدن ضروری است. بر اساس نظر مشتاق خان اگر نهادهای توسعه‌ای به خوبی و با در نظر گرفتن استقرار سیاسی کشور طراحی شوند - حتی اگر دولت توسعه‌گرای مقتدر وجود نداشته باشد - احتمال موفقیت وجود دارد. از این رو کشورهای خواهان صنعتی شدن باید به طراحی نهادهای توسعه‌ای با توجه به بستر منحصربه‌فرد خودشان همت گمارند.

۸- نواقص موجود در بازارهای سیاسی را می‌توان کاهش داد، اما نیازمند افزایش اطلاعات، شفافیت، کنترل و تعادل، مسئولیت‌پذیری بالاتر، فضای بیشتر برای جوامع مدنی و رقابت‌پذیری بازار

سیاسی است. این عناصر برای بهبود حکمرانی مورد نیاز است که می‌تواند احتمال طراحی و اجرای مؤثر سیاست‌های عمومی، از جمله سیاست‌های صنعتی را افزایش دهد و نتایج اقتصادی بهتری برای منطقه به همراه داشته باشد.

منابع و مآخذ

۱. ایزدخواه، روح‌اله، رضوی محمد رضا، (۱۳۹۲). مقایسه نظریات مکاتب اقتصادی منتخب، به منظور استخراج چارچوب نظری سیاست‌های صنعتی، فصلنامه علمی پژوهشی علم و فناوری، سال ششم، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۲
۲. جعفرتاش، برزین، رجب‌پور، حسین، (۱۳۹۹). الگوی راهبردی حمایت از تولید نظریه استقرار سیاسی، چارچوبی برای فهم اقتصاد سیاسی حمایت از تولید، مرکز پژوهش‌های مجلس، دفتر مطالعات اقتصادی،
۳. جعفرتاش، برزین، رجب‌پور، حسین، (۱۳۹۷). الگوی راهبردی حمایت از تولید؛ رویکردهای تدوین سیاست صنعتی، مرکز پژوهش‌های مجلس، دفتر مطالعات اقتصادی،
۴. حجازیان، حامد (۱۳۹۷). سیاست صنعتی نوین، نگاهی به تحولات نظری پس از بحران مالی، شرکت چاپ و نشر بازگانی ۱۳۹۷.
۵. رجب‌پور، حسین، (۱۴۰۰). آسیب‌شناسی استراتژی توسعه صنعتی در ایران، تحلیل و ارزیابی اسناد استراتژی توسعه صنعتی، مرکز پژوهش‌های مجلس، دفتر مطالعات اقتصادی، آبان‌ماه ۱۴۰۰، شماره مسلسل: ۱۷۸۶۰
6. Aghion, P., Boulanger, J., & Cohen, E. (2011). Rethinking industrial policy. Bruegel, Policy Brief, Issue 2011/04.
7. Aiginger, K. (2007). Industrial policy: A dying breed or a re-emerging phoenix., Journal of Industry, Competition and Trade, 7, 297–323.
8. Aiginger, K. (2013). The “Greening” of industrial policy, headwinds and a possible symbiosis. WIFO Working Papers, 450/2013
9. Aiginger, K., & Rodrik, D. (2020). Rebirth of industrial policy and an agenda for the Twenty-First century. Journal of Industry, Competition and Trade, 20, 189–207
10. Amsden, A. (2001). The rise of “The Rest”: Challenges to the west from late industrializing
11. Andrea Ferrannini a,b,c,f, Elisa Barbieri c,d, Mario Biggeri a,b,c, Marco R. Di Tommaso, 2021, Industrial policy for sustainable human development in the post-Covid19 era, World Development 137 (2021) 105215
12. Andreoni, A., & Chang, H.-J. (2016). Industrial policy and the future of manufacturing. Economia e Politica Industriale, 43, 491–502.
13. Andreoni, A., & Chang, H.-J. (2018). The political economy of industrial policy: Structural interdependencies, policy alignment and conflict management. Structural Change and Economic Dynamics, 48, 136–150.
14. Andreoni, A., Chang, H.-J., & Scazzieri, R. (2019). Industrial policy in context: Building blocks for an integrated and comparative political economy agenda. Structural Change and Economic Dynamics, 48, 1–6.
15. Bator, F. M. (1958). The anatomy of market failure. Quarterly Journal of Economics, 72(3), 351–379.
16. Bianchi, P., & Labory, S. (2011). Industrial policies after the crisis. Seizing the future. Cheltenham, Edward Elgar Publishing.

17. Bianchi, P., & Labory, S. (2019a). Industrial policy for the manufacturing revolution: Perspectives on digital globalisation. Cheltenham: Edward Elgar Publishing.
18. Bianchi, P., & Labory, S. (2019b). Manufacturing regimes and transitional paths: Lessons for industrial policy. *Structural Change and Economic Dynamics*, 48, 24–31.
19. Bulfone, F. (2019). The state strikes back: Industrial policy, regulatory power and the divergent performance of telefonica and telecom Italia. *Journal of European Public Policy*, 26(5), 752–771.
20. Chang, H.-J. (1994). The political economy of industrial policy. New York: St. Martin's Press.
21. Chang, H.-J. (Ed.). (2003). Rethinking development economics. London and New York: Anthem Press.
22. Chang, H.-J., & Andreoni, A. (2020). Industrial policy in the 21st century. *Development and Change*, 51(2), 324–351.
23. Cimoli, M., Dosi, G., & Stiglitz, J. E. (Eds.). (2009). Industrial policy and development. The political economy of capabilities accumulation. Oxford: Oxford University Press.
24. Di Giulio, M. (2018). Industrial policies at a time of liberalization: The internationalization of European transport enterprises. *International Review of Administrative Science*, 84(2), 334–353.
25. Di Tommaso, M. R., & Schweitzer, S. O. (2013). Industrial policy in America. Breaking the Taboo. Cheltenham: Edward Elgar Publishing.
26. Di Tommaso, M. R., Rubini, L., & Barbieri, E. (2013). Southern China: Industry, development and industrial policy. London and New York: Routledge.
27. Di Tommaso, M. R., Tassinari, M., & Ferrannini, A. (2020c). Industrial policy and societal goals. A new look at the American case (from Hamilton to Obama and Trump). *How Social Forces Impact the Economy*: Routledge.
28. Di Tommaso, M. R., Tassinari, M., Barbieri, E., & Marozzi, M. (2020a). Selective industrial policy and 'sustainable' structural change. Discussing the political
29. Dieter Helm (2006), *Oxford Review of Economic Policy*, special edition on regulation, summer 2006
30. Dosi, Giovanni, Mario Cimoli and Joseph E. Stiglitz (2009), *Industrial Policy and Development: The Political Economy of Capabilities Accumulation*, pp. 336-77, Oxford: Oxford University Press.
31. Economy of sectorial priorities in the US. *Structural Change and Economic Dynamics*, 54, 309–323.
32. Guidi, M., Guardiancich, I., & David, D. (2020). Modes of regulatory governance: A political economy perspective. *Governance*, 33(1), 5–19.
33. Hickey, S. (2005). The politics of staying poor: Exploring the political space for poverty reduction in Uganda. *World Development*, 33(6), 995–1009.
34. Jac C. Heckelman, Bonnie Wilson (2019), The growth-maximizing level of regulation: Evidence from a panel of international data, *European Journal of Political Economy*, 59 (2019) 354–368
35. Hope, Christopher James (2018). Develop mentalism, dependency, and the state: industrial policy and structural transformation in Namibia since 1900. Darwin College, September 2018
36. Katzenstein, P. (Ed.). (1978). Between power and plenty: Foreign economic policies of advanced industrial states. Madison: University of Wisconsin Press.
37. Khan, Mushtaq Husain (1999). The Political Economy of Industrial Policy in Pakistan 1947-1971. SOAS Department of Economics Working Paper No. 98, School of Oriental and African Studies, University of London.
38. Khan, Mushtaq Husain (2000a). Rents, Efficiency and Growth, in Khan, Mushtaq H. and K.S. Jomo (eds) *Rents, Rent-Seeking and Economic Development: Theory and Evidence in Asia*, pp. 21-69, Cambridge: Cambridge University Press.
39. Khan, Mushtaq Husain (2000b). Rent-seeking as Process, in Khan, Mushtaq H. and K.S. Jomo



- (eds) Rents, Rent-Seeking and Economic Development: Theory and Evidence in Asia, pp. 70-144, Cambridge: Cambridge University Press.
40. Khan, Mushtaq Husain (2009). Learning, Technology Acquisition and Governance Challenges in Developing Countries. Research Paper Series on Governance for Growth. School of Oriental and African Studies, University of London: London.
41. Khan, Mushtaq Husain (2010). Political Settlements and the Governance of Growth-Enhancing Institutions. Research Paper Series on Governance for Growth. School of Oriental and African Studies, University of London: London.
42. Khan, Mushtaq Husain (2011). India's Evolving Political Settlement and the Challenges of Sustaining Development. SOAS University of London
43. Khan, Mushtaq Husain (2012a). The Political Economy of Inclusive Growth, in de Mello, Luiz and Mark A. Dutz (eds) Promoting Inclusive Growth: Challenges and Policies, pp. 15-54, Paris: OECD Publishing.
44. Khan, Mushtaq Husain (2012b). Bangladesh: Economic Growth in a Vulnerable Limited Access Order, in North, Douglass, John Wallis, Steven Webb and Barry Weingast (eds) In the Shadow of Violence: The Problem of Development for Limited Access Order Societies, pp. 24-69, Cambridge: Cambridge University Press.
45. Khan, Mushtaq Husain (2013a). The Political Settlement, Growth and Technical Progress in Bangladesh. DIIS Working Paper No. (2013:01). Danish Institute for International Studies: Copenhagen.
46. Khan, Mushtaq Husain (2013b). Political Settlements and the Design of Technology Policy, in Stiglitz, Joseph, Justin Yifu Lin and Ebrahim Patel (eds) The Industrial Policy Revolution II. Africa in the Twenty-First Century, pp. 243-80, London: Palgrave. Available
47. Khan, Mushtaq Husain and Stephanie Blankenburg 2009. The Political Economy of Industrial Policy in Asia and Latin America
48. Krueger, A. O. (1974). The political economy of the rent-seeking society. American Economic Review, 64(3), 291-303.
49. Lin, J. Y. (2017). Industrial policies for avoiding the middle-income trap: A new structural economics perspective. Journal of Chinese Economic and Business Studies, 15(1), 5-18.
50. Lin, J. Y. (Ed.). (2012). New structural economics. A framework for rethinking, development and policy. Washington: The World Bank.
51. Lin, J. Y., & Chang, H.-J. (2009). should industrial policy in developing countries, conform to comparative advantage or defy it? A debate between Justin Lin and Ha-Joon Chang. Development Policy Review, 27(5), 483-458.
52. Mazzucato, M., Cimoli, M., Dosi, G., Landesmann, M. A., Page, T., Pianta, M., et al. (2015). Which industrial policy does Europe need? Inter economics, 50, 120-155.
53. Mazzucato, M., Kattel, R., & Ryan-Collins, J. (2019). Challenge-driven innovation policy: Towards a new policy Toolkit. Journal of Industry, Competition and Trade, 20, 421-437.



روش‌شناسی استعاره‌پژوهی در مطالعات سازمان و مدیریت: رویکردی توصیفی

حسن دانایی فرد^۱ و مرتضی جوانعلی آذر^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۲۰



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



چکیده

بر اساس نظریه نوین استعاره، استعاره‌ها با ساختاردهی و طبقه‌بندی مفاهیم و نظام معنایی ذهن انسان‌ها در فهم پدیده‌ها نقشی اساسی ایفا می‌کنند. بر این اساس با شناخت استعاره‌های حاکم بر ذهن افراد می‌توان تا حدودی نوع نگاه آنها به جهان را فهمیده و کنش‌های آنان را در قبال محیط پیرامونی‌شان پیش‌بینی کرد. از سوی دیگر هدف علوم اجتماعی و از جمله مدیریت فهم، پیش‌بینی و کنترل کنش‌های انسانی است. مقایسه‌ای ساده میان کارکرد بیان شده برای تشخیص استعاره‌های ذهنی افراد و هدف علوم اجتماعی به خوبی می‌تواند جایگاه استعاره‌پژوهی (با هدف توصیف استعاره‌های ذهنی افراد) در علوم اجتماعی را تبیین کند. با این وجود و علی‌رغم اهمیت بیان شده، تاکنون روشی منسجم و منظم برای استعاره‌پژوهی ارائه نشده است و اغلب نتیجه این پژوهش‌ها یعنی استعاره‌ها بوده‌اند که مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این مقاله نگارندگان قصد دارند تا ضمن تأکید بر حوزه سازمان و مدیریت و در قالب پنج مرحله اصلی بیان مسئله و خردمایه پژوهش، سؤال پژوهش، روش جمع‌آوری داده، شیوه تفسیر داده‌ها و نحوه نگارش نتیجه‌گیری در پژوهش‌های استعاره‌ای، روشی منقح را برای استعاره‌پژوهی ارائه دهند.

۱- عضو وابسته فرهنگستان علوم، عضو هیئت علمی دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس

۲- عضو هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و مدیریت دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)

واژه‌های اصلی: روش‌شناسی، نظریه نوین استعاره، پژوهش‌های استعاره‌ای، توصیف استعاره، مطالعات سازمان.

مارک جانسون:

«فلسفه به گونه‌ای عمیق و گسترده وام‌دار استعاره است؛ تا جایی که اگر استعاره نبود فلسفه‌ای نیز نبود
والبتّه دین فلسفه به استعاره بیشتر و یا کمتر از دین سایر حوزه‌های معارف بشری به استعاره نیست.»
(جانسون، ۲۰۰۸: ۳۹)

۱- مقدمه

استعاره (برگرفته از واژه یونانی متافرا^۱ به معنای واگذاری، انتقال و تغییر) به معنای حالت خاصی از گفتار یا ترکیبی زبانی است که برای اشاره به چیزی به کار می‌رود که صورت لفظی آن دلالتی بر آن چیز ندارد (بونین^۲ و یو^۳، ۲۰۰۴: ۴۲۷). به بیانی دیگر استعاره عبارت است از انتقال معنی از عنصری به عنصر دیگر؛ یعنی عنصری که مفهوم مشخص‌تر و شناخته شده‌تری دارد، تمام یا قسمتی از معنای خود را به عنصر دیگری که اغلب کمتر شناخته شده است و دسترسی زیادی به آن وجود ندارد منتقل می‌کند و از این طریق موجب شناخت آن پدیده می‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۹). مورگان^۴ نیز تعریفی از استعاره دارد که نسبت به تعاریف فوق، جنبه‌های شناختی استعاره در آن بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، وی در این زمینه می‌گوید (مورگان، ۱۹۸۳: ۶۰۱):

«استعاره عبارت است از صورت مبنایی ساختار یافته‌ای از تجربه که انسان‌ها

از طریق آن با دنیای خود وارد تعامل شده، اقدام به سازمان‌دهی و فهم آن می‌کنند.»

از همین روست که لیکاف^۵ و جانسون^۶ معتقدند^۸ که ذات استعاره عبارت از فهم و تجربه چیزی بر حسب چیزی دیگر است (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۶).

در این نوشتار پس از مروری اجمالی بر سیر تطور استعاره، نظریه نوین استعاره (استعاره‌های جهتی، استعاره‌های ساختاری، کارکردهای نظریه استعاره)، روش‌شناسی استعاره‌پژوهی با رویکرد توصیفی ارائه خواهد شد.



1- Metaphor

2- Metaphora

3- Bunnin

4- Yu

5- Morgan

6- Lakoff

7- Johnson

۲- تاریخچه بحث استعاره

بحث پیرامون استعاره^۱، در تمامی علوم و به گونه‌ای خاص در حوزه زبان‌شناسی تاریخچه‌ای طولانی (موزر^۲، ۲۰۰۰) و پرفراز و نشیب دارد^۳، تاریخچه‌ای که در پرتو نظریه نوین استعاره^۴ می‌توان گفت از اولین روزهای حیات بشر بر روی کره زمین شروع شده و تا امروز نیز ادامه دارد.

به رغم سابقه فوق، امروزه سابقه بحث علمی در این حوزه صرفاً تا یونان باستان و آثار به جا مانده از ارسطو^۵ قابل رهگیری است^۶. وی در کتاب بوطیقا و از منظری ادبی به تعریف استعاره پرداخته و متعرض ویژگی‌ها و انواع آن شده است (اکو، ۱۳۸۳: ۴۵). ارسطو در این کتاب ضمن ارائه تقسیم‌بندی‌ای چهارگانه از استعاره (از نوع به جنس، از جنس به نوع، از نوع به نوع، بر اساس تمثیل) هنگام بحث درباره قسم چهارم این تقسیم‌بندی بدون تصریحی بر بعد شناختی استعاره، وارد حوزه معرفت‌شناختی استعاره نیز شده و به این نکته اشاره می‌کند که استعاره چه می‌گوید و چگونه و به چه طریقی بر دانش ما نسبت به روابط بین دو پدیده مختلف می‌افزاید (اکو، ۱۳۸۳: ۶۳). از همین رو می‌توان ادعا کرد که سابقه توجه به جنبه شناختی (علاوه بر جنبه ادبی) استعاره نیز (البته به گونه‌ای محدود) به ارسطو باز می‌گردد.

پس از دوره حاکمیت نگرش ارسطویی یا نگرش کلاسیک^۷ به استعاره (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۸) (که البته در حوزه ادبیات تا امروز نیز جاری است)، در قرون هجدهم و نوزدهم نگرش دیگری بر فضای مطالعاتی استعاره حاکم شد که به نگرش رمانتیک^۸ معروف شده است^۹، در این نگرش استعاره دیگر صرفاً ابزاری ادبی نبوده و به عنوان جزئی جدا نشدنی از زبان و اندیشه محسوب می‌شود (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۶۸).



1- Metaphor

2- Moser

۳- در نوشتار حاضر از بحث و بررسی پیرامون مبانی ادبی استعاره خودداری شده و موضوعاتی نظیر روابط هم‌نشینی (صفوی، ۱۳۸۷، ۲۴۳ و چندلر، ۱۳۸۷، ۱۳۲) و جانشینی (صفوی، ۱۳۸۷، ۲۶۳ و چندلر، ۱۳۸۷، ۱۵۳) ... که معمولاً در کتب نشانه‌شناسی و معناشناسی مورد توجه قرار می‌گیرند، بحثی به میان نخواهد آمد. همچنین بحث‌های روان‌شناختی فراوانی در مورد استعاره (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹، ۱۷)، شیوه‌ی ادراک آن (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹، ۴۰) و یا نحوه عملکرد استعاره بیان شده که در این مقاله با توجه به عدم ارتباط موضوعی بین این مباحث و مباحث روش‌شناختی، از ذکر نظریه‌های مرتبط با این حوزه خودداری خواهد شد.

۴- در بخش‌های آتی پیرامون این نظریه توضیحات لازم ارائه خواهد شد.

5- Aristotle

۶- البته برخی معتقدند ریشه‌های بحث استعاره به اندیشه افلاطون بازمی‌گردد و ارسطو نیز صرفاً نظریه محاکات یا مُثل افلاطون را اقتباس و بدون هیچ تغییری آن را در فن شعر به کار گرفته و وارد عالم هنر کرده است (مهرگان، ۱۳۸۲، ۱۱۰).

7- Classic view

8- Romantic view

۹- البته پس از ارسطو و در قرون شانزدهم، هفدهم و هیجدهم (هاوکس، ۱۳۸۰، ۳۱ تا ۵۶) دیدگاه‌های فراوانی پیرامون استعاره ارائه شده است که با توجه به صبغه ادبی آنها از توضیح آنها صرف‌نظر می‌شود.

از این منظر ارائه‌کنندگان نظریه نوین استعاره یعنی لیکاف و جانسون را نیز می‌توان از پیروان نگرش رمانتیک محسوب کرد، چه آن که آنان نیز تلاش کرده‌اند تا نقش استعاره در شناخت وقایع و مفاهیم روزمره زندگی را تبیین کنند (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۶۸).

۳- نظریه نوین استعاره

لیکاف و جانسون بر خلاف عامه مردم که استعاره را مربوط به حوزه زبان و آن هم کارکرد هنری و غیر عادی زبان می‌دانند، معتقدند که فرایند ادراکی و نظام معنایی انسان‌ها به شدت متأثر از استعاره‌ها است؛ در نتیجه استعاره‌ها نقش گسترده‌ای در شکل‌دهی به نگرش ما نسبت به پدیده‌های گوناگون داشته و حتی کنش‌ها و واکنش‌های ما نسبت به آنها را نیز جهت‌دهی می‌کنند. از همین رو این دو پژوهشگر کوشیده‌اند تا از طریق شناسایی و طبقه‌بندی مهم‌ترین استعاره‌های به‌کارگرفته شده توسط افراد به گونه‌ای روشن مدعای خود را تبیین کنند و جایگاه استعاره‌ها در اندیشه انسان و همچنین اهمیت آنها را در زندگی روزمره (و نه در متون ادبی) مشخص سازند. نتیجه این کار که در کتاب جریان‌ساز «استعاره‌هایی که ما با آنها زندگی می‌کنیم»^۱ به چاپ رسیده است، تقسیم‌بندی استعاره‌ها به سه دسته استعاره‌های هستی‌شناختی^۲، استعاره‌های جهتی^۳ و استعاره‌های ساختاری^۴ است (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۶۲). در ادامه با ذکر مثال‌هایی به تبیین بیشتر استعاره‌های جهتی و استعاره‌های ساختاری خواهیم پرداخت.^۵

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

۳-۱- استعاره‌های جهتی

انسان‌ها در زندگی روزمره بسیاری از مفاهیم را به صورت بالا- پایین، درون- بیرون، جلو- عقب، عمیق- سطحی، مرکزی- پیرامونی... و... طبقه‌بندی می‌کنند، لیکاف و جانسون این موارد را استعاره‌های جهتی می‌نامند (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۱۵). برای مثال در اذهان عامه مردم معمولاً مفاهیم زیر چنین جایگاهی دارند (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۶۹ و ۳۷۰):

۱- تسلط بالاست و زیر سلطه بودن پایین است.^۶



1- Metaphors We Live By
3- Orientational metaphors

2- Ontological metaphors
4- Structural metaphors

۵- با توجه به عدم ارتباط جدی استعاره‌های هستی‌شناختی با مطالعات سازمان و مدیریت، این دسته از استعاره‌ها در این مقاله مورد بررسی قرار نخواهند گرفت.

۶- به‌کارگرفته شدن «زیر» برای کسانی که مورد تسلط هستند، شواهدی بر صحت ادعای لیکاف و جانسون است.

۷- لازم به ذکر است که وجود استعاره‌ها (با تعریف مورد نظر لیکاف و جانسون) در قرآن کریم نیز مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش که در قالب رساله‌ای برای اخذ مدرک دکتری در دانشگاه تربیت مدرس به نگارش درآمده است با ارائه مثال‌های فراوان وجود این استعاره‌ها در قرآن تأیید شده است (پور ابراهیم، ۱۳۸۸). برای مثال در آیات زیر تسلط بالا و زیر سلطه بودن پایین است:

- ۱-۱ روی کارش حسابی مسلط است.
- ۲-۱ او حالا در اوج قدرت است.
- ۳-۱ او مقام اجتماعی بالاتری دارد.
- ۴-۱ قدرتش بالا رفته است.
- ۵-۱ او قدرت مافوق من است.
- ۶-۱ او زیر دست من است.
- ۷-۱ قدرتش در حال تنزل است.
- ۸-۱ من بالاترین رتبه را دارم.
- ۹-۱ آگاهی بالا و ناآگاهی پایین است.
- ۱۰-۱ بلند شو (به جای بیدار شو).
- ۱۱-۲ موفقیت بالاست و شکست پایین است.
- ۱۲-۲ بیهوش افتاده گوشه بیمارستان.
- ۱۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۲۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۳۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۴۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۵۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۶۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۷۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۸۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۰-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۱-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۲-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۳-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۴-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۵-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۶-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۷-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۸-۱ کارش بالا گرفت.
- ۹۹-۱ کارش بالا گرفت.
- ۱۰۰-۱ کارش بالا گرفت.

به صورت کلی می‌توان گفت در این نگاه امور مطلوب (نظیر عقلانی بودن در برابر احساسی بودن)^۲، درستی در برابر نادرستی^۳، کیفیت^۴، تشخیص در برابر بی‌شخصیتی^۵، هدایت در برابر گمراهی^۶، دارای شأن بودن^۷ و... بالا و متضادهای آنها پایین هستند.

۳-۲- استعاره‌های ساختاری

در این استعاره‌ها ساختار یک مفهوم توسط مفهومی دیگر درک می‌شود. در نتیجه این استعاره‌ها هستند که ساختار ادراک، تفکر و عمل ما نسبت به آن مفهوم را تعیین می‌کنند. برای مثال انسان‌ها



۱. آل عمران، ۵۵: جاعِلُ الَّذِي اتَّبَعُكَ فَوْقَ الَّذِي كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛
 ۲. انعام، ۱۸: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ؛
 ۳. انعام، ۱۶۵: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ خَلَافًا لِلْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ؛
 ۴. یوسف، ۷۶: وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ؛
 ۵. زخرف، ۳۲: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ؛
 ۶. فصلت، ۲۹: وَقَالَ الَّذِي كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَفْدَانِا لِيَكُونَ مِنَ الْأَسْفَلِينَ؛
- جالب اینجاست که حتی در برخی پژوهش‌های اخیر، ضمن پذیرش وجود استعاره‌های قرآنی، تلاش شده است تا این بحث ثمره‌ای عملی نیز پیدا کرده و برای مثال در ارائه مشاوره‌های روان‌درمانی که به شیوه استعاره‌درمانی انجام می‌شوند، از این استعاره‌های قرآنی استفاده شود (آهامد، ۲۰۱۰، ۲۴۸).
- ۱- لازم به ذکر است که نگارندگان در ارائه بسیاری از مثال‌ها از نوشته آقای حسن شعایی پیرامون استعاره‌ها از منظر لیکاف و جانسون بهره برده‌اند، منتها با توجه به اینکه به رغم جستجو، نوشته ایشان در هیچ یک از اسناد رسمی (نشریات، کتب و...) یافت نشد، امکان ارجاع درون متنی به نوشته ایشان وجود نداشت.
 - ۲- بحث به سطح احساسی تنزل کرد، اما دوباره آن را به سطح عقلانی بازگرداندم.
 - ۳- عمل پستی انجام دادی.
 - ۴- کیفیت اجناس چینی پایین است.
 - ۵- شخصیت خود را با انجام آن کار پایین نخواهم آورد.
 - ۶- به ورطه گمراهی سقوط کرد.
 - ۷- این کار دون شأن من است.

بحث و مذاکره را به مثابه جنگ و زندگی را به مثابه راه تلقی می‌کنند، نکته‌ای که به وضوح از شیوه صحبت آنها پیرامون این پدیده‌ها قابل برداشت است.

مثال زیر از لیکاف و جانسون به خوبی رابطه دو مفهوم مذاکره و جنگ را تبیین می‌کند (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۵)، در این مثال به خوبی نشان داده شده است که از نگاه ما مباحثه، جنگ است؛ از همین روست که ما در هنگام صحبت در مورد یک مباحثه چنین جملاتی را به کار می‌بریم:

- ۱- ادعاهای شما غیرقابل دفاعند.
- ۲- او به نقاط ضعف استدلالم حمله کرد.
- ۳- انتقادات او دقیق هدفگیری شده بود.
- ۴- من استدلالش را درهم کوبیدم.
- ۵- تاکنون در هیچ مباحثه‌ای بر او پیروز نشده‌ام.
- ۶- موافق نیستی؟ خیلی خوب، تسلیم!
- ۷- اگر آن استراتژی را به کار ببندی، او نابودت می‌کند.
- ۸- همه استدلال‌هایم را سرنگون کرد!

نکته مهم اینجاست که ما صرفاً با استفاده از الفاظ مربوط به جنگ در مورد مذاکره صحبت نمی‌کنیم؛ بلکه حقیقتاً مذاکره را چون جنگ می‌پنداریم و از همین رو در آن پیروز می‌شویم یا شکست می‌خوریم. ما طرف مقابلمان را به چشم حریف می‌بینیم. به مواضع او حمله می‌کنیم و از مواضع خودمان دفاع می‌کنیم. ما در مذاکراتمان پیشروی یا عقب‌نشینی می‌کنیم و برای پیروزی در مذاکره نقشه می‌کشیم و از استراتژی‌های گوناگونی استفاده می‌کنیم. وقتی موضعی را غیرقابل دفاع تشخیص می‌دهیم آن را رها می‌کنیم و از سوی دیگری حمله می‌کنیم. بنابراین بسیاری از کارهای ما در هنگام مذاکره بر اساس فهمی که از جنگ و اقدامات لازم برای پیروزی در آن لازم است ساختاردهی می‌شوند. این در حالی است که مذاکره حقیقتاً نبرد نیست و صرفاً این ما هستیم که مذاکره را بر اساس جنگ درک می‌کنیم. نکته‌ای که ساختار مذاکره - یعنی حمله، دفاع، ضد حمله و... - به خوبی حکایت از آن دارد (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۵ و ۶).

این موضوع شاهدهی است بر این واقعیت که یک مفهوم استعاره‌ای نظیر استعاره «مباحثه جنگ است»، چگونه (دست کم تا حدی) به کاری که هنگام مباحثه انجام می‌دهیم و نحوه پی بردن به این کار، ساختار می‌بخشد. همان‌طور که قبلاً نیز بیان شد، جوهر استعاره، فهمیدن و تجربه کردن یک «چیز» به جای «چیز» دیگر است. این گونه نیست که مباحثه، زیرگونه و زیرشاخه جنگ باشد؛

۱- نکته اینجاست که شاید هرگز گویندگان خود بر استعاره جنگ تأکید نکرده و صریحاً واژه جنگ را به کار نبرند، با این وجود، یک پژوهشگر حوزه استعاره‌شناسی خود باید در پرتو نوع واژگان به کار رفته برای صحبت پیرامون یک موضوع (نظیر غلبه، حمله، تسلیم شدن و...) استعاره ریشه‌ای آن موضوع (در مثال کنونی جنگ) را تشخیص دهد. این نکته دقیقه‌ایست که بعدها و در هنگام ارائه روشی برای ارائه استعاره به شیوه توصیفی، مورد استفاده قرار خواهد گرفت.



بلکه مباحثه و جنگ دو «چیز» متفاوت‌اند ولی مذاکره در پرتو جنگ ساختاربندی شده است و این یعنی ادراک ما از مذاکره، کنش ما در حین آن و در نهایت زبان ما در هنگام صحبت در مورد آن (اگر چه به گونه‌ای ناخودآگاه) به گونه‌ای استعاره‌ای، سازمان یافته است (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۶). از همین رو کافی است تا صرفاً فرهنگی را در نظر بگیریم (یا تصور کنیم) که در آن مذاکره به مثابه جنگ تلقی نمی‌شود. در این صورت نه کسی در مباحثه حمله خواهد کرد و نه کسی از مواضع خود دفاع خواهد کرد، نه بازنده‌ای وجود خواهد داشت و نه برنده. به همین خاطر می‌توان ادعا کرد مردمان این دو فرهنگ به واسطه تفاوت استعاره‌هایشان مباحثه را به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت درک می‌کنند (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۵ و ۶).

مثال دیگری که می‌توان برای استعاره‌های ساختاری زد، استعاره زندگی به مثابه راه است. مثال‌های زیر به خوبی گویای این نکته هستند (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۷۱):

- ۱- یک بچه در راه دارد.
- ۲- او در گذشت.
- ۳- به سرایشی زندگی رسیده است.
- ۴- تو که حالا جوانی و تازه در اول راهی.
- ۵- این مسیر را همه طی می‌کنند.
- ۶- ما که دیگر آخر خطیم.
- ۷- این راه به جایی نمی‌رسد.
- ۸- توشه رهاست را درست انتخاب کن و...

همان‌گونه که به خوبی در مثال‌های فوق مشهود است، زندگی اساساً به مثابه راه تلقی شده و در پرتو این استعاره شناخته می‌شود.

البته حوزه استعاره‌های ساختاری محدود به مفاهیم خرد نبوده و حتی مفاهیم کلانی نظیر زمان و مکان را نیز دربرمی‌گیرد. برای مثال ما همواره زمان را در پرتو مکان درک می‌کنیم و در مورد زمان به گونه‌ای صحبت می‌کنیم که گویی در مورد مکان صحبت می‌کنیم. مثال‌های زیر شاهد خوبی بر این مدعا هستند^۱.

- ۱- عید نزدیک است و به زودی از راه می‌رسد.
- ۲- الان یک ساعت از وقت گذشته است.
- ۳- از زمان‌های دور تا کنون رسم چنین بوده است.
- ۴- در آینده نزدیک خواهد برگشت.
- ۵- سفر به آینده ناممکن است.
- ۶- چیزی به پایان کار نمانده.
- ۷- تا ایام انتخابات فاصله زیادی نداریم و...

تمامی این مثال‌ها به خوبی نشان می‌دهند که ما چگونه در زندگی روزمره استعاره‌ها را به کار

۱- برخی از مثال‌های زیر برگرفته از نوشته آقای محمود سیفی با عنوان «فیلسوف با استعاره می‌اندیشد» در روزنامه ایران هستند.

می‌بریم و از طریق آنها پدیده‌های گوناگون را درک کرده و متناسب با استعاره‌ای که ادراک ما از آن پدیده را ساختاردهی کرده است، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهیم.

مثال‌هایی که تاکنون ذکر شدند حاکی از ساختاردهی یک مفهوم به مفهومی دیگر برای فهم بهتر یا راحت‌تر آن مفهوم توسط ما بودند. این درحالی است که گاهی چندین مفهوم به ساختاردهی فهم ما از مفهومی دیگر می‌پردازند و به عبارت بهتر ما برای فهم برخی پدیده‌ها از چندین استعاره استفاده می‌کنیم. برای مثال هنگامی که در مورد ذهن صحبت می‌کنیم اغلب از استعاره‌های گوناگونی بهره می‌گیریم. مثال‌های زیر به خوبی بیانگر این مطلب هستند:

- ۱- ذهنم خسته است (ذهن به مثابه موجود زنده).
- ۲- ذهنم هنگ کرده (ذهن به مثابه رایانه).
- ۳- دیگه ذهنم نمی‌کشه (ذهن به مثابه موتور خودرو و...).
- ۴- ذهنم پر شد از این حرف‌های خسته کننده (ذهن به مثابه ظرف).
- ۵- ذهنم حسابی قاطی کرد (ذهن به مثابه قطعه‌ای دیجیتال).
- ۶- اون قدر خستم که دیگه ذهنم کار نمی‌کنه (ذهن به مثابه ماشین).
- ۷- ذهنش این جوریش شکل گرفته (ذهن به مثابه خمیر).
- ۸- با حرف‌هایی که شنیده ذهنش مسموم شده (ذهن به مثابه انسان).
- ۹- از صحبت‌هاش تعجب کردم، ذهن خیلی آلوده‌ای داره (ذهن به مثابه آب یا هوا).
- ۱۰- هم خوش فکرو هم ذهن تیزی داره (ذهن به مثابه چاقو).

بر اساس آنچه تاکنون بیان شد می‌توان گفت نظریه نوین استعاره به خوبی می‌تواند تأثیر استعاره‌ها بر فهم انسان‌ها و چگونگی جهت‌دهی استعاره‌ها بر کنش‌های انسانی را تبیین کند. با این وجود می‌توان این سؤال را مطرح کرد که این نظریه فارغ از کاربردهای زبان‌شناسانه، در مقام عمل چه کاربردهایی دارد و در چه حوزه‌هایی به علوم اجتماعی کمک می‌کند.

۳-۳- کاربردهای نظریه نوین استعاره

استعاره‌ها به علت تأثیری که بر ادراک و در نتیجه کنش‌های انسانی و همچنین ایجاد امکان پیش‌بینی این کنش‌ها دارند، در حوزه‌های گوناگونی به‌کارگرفته شده‌اند.

یکی از با سابقه‌ترین حوزه‌ها در به‌کارگیری استعاره‌ها حوزه روان‌شناسی است. در این حوزه استعاره‌ها نه تنها به عنوان ابزاری کارآمد برای سنجش و پیش‌بینی بیماری یا سلامتی به‌کار می‌روند، بلکه حتی توان سنجش میزان بهبودی حاصل شده را نیز دارند (اسماعیلی و همکاران، ۱۳۸۵: ۷۱). شیوه به‌کارگیری استعاره در این علم نیز به این صورت است که روان‌شناسان با تشخیص استعاره‌های حاکم بر ذهن بیماران تلاش می‌کنند تا به شیوه نگرستن آنها به جهان و مسائل و مشکلاتشان پی برده و از این طریق راه حل‌هایی را برای درمان بیماری آنها تجویز کنند (حامدی و کاویانی، ۱۳۸۳:



۴۹. برای مثال در پژوهش‌هایی که پیرامون افراد افسرده و استعاره‌های آنها انجام شده، پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که استعاره‌های افراد افسرده نسبت به افراد عادی بار عاطفی کمتری داشته و نگاه‌های منفی بافانه‌تری را به بیمار، نگاه او به زندگی و جهان پیرامونش تحمیل می‌کنند (حامدی و کاویانی، ۱۳۸۳: ۴۸ و ۴۹)؛ همچنین در پژوهش‌های دیگری مشخص شده است که افراد عادی برای توصیف زندگی نسبت به افراد افسرده از استعاره‌های متنوع‌تری استفاده می‌کنند و اغلب استعاره‌های آنان نیز ناظر به طبیعت و با تأکید بر ویژگی‌های گستردگی و زیبایی آن است، در حالی که افراد افسرده بیشتر نگاهی منفی و شیء‌گونه به زندگی دارند که این موضوع نمایانگر عدم توان ارتباط‌گیری افراد افسرده با محیط و افراد اطراف آنها بوده و به خوبی علت پرخاشگری آنها نسبت به پیرامونشان را مشخص می‌کند (اسماعیلی نسب و همکاران، ۱۳۸۵: ۷۸ و ۷۹). طبیعتاً یکی از راهکارهای روان‌شناسان در چنین مواردی تلاش برای تغییر استعاره‌های افراد بیمار خواهد بود، چرا که این تغییر می‌تواند با تغییر ساختار ادراکی این بیماران و گشودن دریچه‌های جدیدی به روی آنها در بهبودی ایشان تأثیر بسزایی داشته باشد.

ورود مطالعات استعاره‌ای به حوزه سازمان و مدیریت نیز سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد. استعاره‌ها در این حوزه ابتدا به عنوان ابزاری برای مطالعات فرانظری^۱ به کار گرفته شده‌اند و با ادامه و توسعه این پژوهش‌ها، علاوه بر پیوند زدن بسیاری از نقاط بدنه دانش بشری با حوزه مطالعات سازمان و مدیریت^۲ و کمک به نظریه‌پردازی‌های بهتر در مورد سازمان و شیوه اداره آن^۳، کم‌کم وارد عرصه‌های عملیاتی‌تر

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



1- Meta Teoritical

۲- استعاره به واسطه ماهیتی که دارد (توضیح یک پدیده در پرتو پدیده‌ای دیگر) ابزار مناسبی برای تبادل بین علوم و قرض‌گیری مفاهیم در بین آنها به شمار می‌رود (مورگان، ۱۹۸۳، ۶۰۱). از همین رو در علم سازمان و مدیریت نیز استعاره‌ها منجر به ارتباط این علم با سایر علوم شده‌اند. برای مثال نظریه سازمان استعاره‌های زیر را از علوم زیر به عاریت گرفته است:

۱. استعاره ماشین از مهندسی؛
۲. استعاره موجود زنده از زیست‌شناسی؛
۳. استعاره مغز از زیست‌شناسی انسانی؛
۴. استعاره نظام سیاسی از علوم سیاسی؛
۵. استعاره جریان سیال و زندان روح از فلسفه؛
۶. استعاره فرهنگ از مطالعات فرهنگی؛
۷. استعاره کولاز و تئاتر از هنر و...

۳- دو مرحله اصلی نظریه‌پردازی عبارت‌اند از مفهوم‌پردازی و بسته‌بندی مفاهیم. استعاره‌ها با توجه به ویژگی‌هایی که دارند در هر دو مرحله می‌توانند به نظریه‌پردازان کمک کنند. توضیح بیشتر اینکه نظریه‌پردازی با مفاهیم سطحی امکان ندارد. در نتیجه یکی از نخستین وظایف نظریه‌پردازان ارائه مفاهیمی عمیق است (سایمون، ۱۹۴۶، ۶۲). حال سؤال اینجاست که چگونه می‌توان مفهوم‌پردازی کرده و مفاهیمی عمیق ارائه کرد؟ در پاسخ باید گفت استعاره‌ها یکی از ابزارهای کارآمد مفهوم‌پردازی هستند (اندریسن و گوینز، ۲۰۰۹، ۸۴۵). چرا که به وسیله استعاره‌ها می‌توان با قرض گرفتن مفاهیم غنی از سایر حوزه‌های معارف بشری، اقدام به ارائه مفاهیم جدید و یا غنی‌سازی آنها کرد؛ اما در مورد بسته‌بندی ایده‌ها نیز باید گفت که بر اساس نظر کارل وایک این بسته‌بندی در یک تخیل نظام‌مند و یک فرایند آزمون و خطا اتفاق می‌افتد (وایک، ۱۹۸۹). فرایندی که استعاره‌پردازی در مرکز و قلب آن قرار دارد (کرنلیسن، ۲۰۰۶، ۳).

نیز شده‌اند. از همین رو در ادامه ابتدا مطالعات فرانظری انجام شده به گونه‌ای گذرا مرور خواهند شد و سپس شیوه به‌کارگیری استعاره‌ها در عرصه‌های عملیاتی‌تر حوزه سازمان و مدیریت تبیین خواهد شد.

در حوزه مطالعات فرانظری تلاش برای شناسایی استعاره‌های کارکنان و به‌ویژه مدیران سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد؛ چرا که سازمان پدیده‌ای انتزاعی است و ادراک انسان‌ها از پدیده‌های انتزاعی بیش از سایر پدیده‌ها تحت تأثیر استعاره‌ها قرار دارد.^۱ از همین رو مورگان^۳ با تحلیل آثار به جا مانده از مدیران برجسته تاریخ مدیریت، هشت استعاره اصلی حاکم بر ذهن ایشان (سازمان به مثابه ماشین^۴، موجود زنده^۵، مغز^۶، فرهنگ^۷، نظام سیاسی^۸، زندان روح^۹، جریان سیال^{۱۰} و ابزار سلطه^{۱۱}) را استخراج کرده است (مشبکی، ۱۳۸۷). در دیدگاهی وسیع‌تر ماری جو هیچ نیز به واسطه اعتقاد به تأثیر پارادایم گونه استعاره‌ها بر اندیشه بشری (هیچ^{۱۲} و یانو^{۱۳}، ۲۰۰۳: ۷۴) ضمن تأکید بر تأثیرگذاری استعاره‌های ریشه‌ای^{۱۴} بر اندیشه نظریه‌پردازان حوزه سازمان و مدیریت، فهرستی از این استعاره‌ها (سازمان به مثابه ماشین، موجود زنده، فرهنگ و کولاز^{۱۵})^{۱۶} را ارائه کرده است^{۱۷} (هیچ، ۱۳۸۷: ۹۲). مورگان در اثر دیگری نیز نگاه پارادایمی خود به نظریه‌های مدیریت (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳) را با نگاه استعاره‌ای به سازمان

۱- با توجه به اینکه در این مطالعات دانش (اعم از ضمنی یا مکتوب) مدیران و کارکنان مورد بررسی قرار می‌گیرد، این مطالعات درجه دوم و فرانظری نامیده شده‌اند.

۲- البته استعاره‌ها در حوزه مطالعاتی سازمان و مدیریت صرفاً محدود به تبیین مفهوم سازمان نیستند، چه آنکه تفکر و شناخت استعاره‌ای (Metaphorical cognition) نیز محدود به فهم سازمان نیست، بلکه تمامی پدیده‌های روزمره این قابلیت را دارند که به گونه‌ای ناخودآگاه به صورت استعاره‌ای شناخته شوند و یا به صورت نیت‌مند به شیوه استعاره‌ای مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند. برای مثال اینکسن (Inkson) ضمن پژوهش‌های خود تلاش کرده است تا استعاره‌هایی که بیانگر نگرش افراد (اعم از نظری‌پرداز تا کارمند) نسبت به شغل‌شان است را استخراج کند. وی از این رهگذر به نه استعاره (شغل به مثابه میراث، ساختن، چرخه، تناسب، مسافرت، رویارویی و ارتباطات، نقش، منبع و داستان) دست یافته است (اینکسن، ۲۰۰۳، ۹۶).

3- Morgan	4- Machine	5- Organism
6- Brain	7- Culture	8- Political system
9- Psychic prison	10- Flux & transformation	11- Instrument of domination
12- Hatch	13- Yanow	14- Root metaphor
15- Collage		

۱۶- لازم به ذکر است که خانم هیچ بدون توجه به رفتار مدیران اقدام به تجویز این استعاره کرده است تا دانش مدیریت نیز همگام با سایر دانش‌ها خود را با دوره پست مدرن تطبیق داده و متناسب سازد. از همین رو می‌توان گفت شیوه ارائه شدن این استعاره بر خلاف استعاره‌های پیشین بازخوانی و توصیف اندیشه مدیران و نظریه‌پردازان نبوده است. نگارندگان در مقاله‌ای دیگر شیوه تجویزی استعاره‌پژوهی را مورد تأمل قرار داده و روش آن را به گونه‌ای منسجم تبیین کرده‌اند.

۱۷- استعاره ریشه‌ای، استعاره‌ایست که شیوه‌ای بارز و بنیادین از دیدن، اندیشیدن و صحبت کردن را ارائه می‌دهد. این استعاره تجلی نوعی تجربه تثبیت شده است که همه تجارب دیگر از جهان را درون نگاهی واحد و با گستره‌ای کلان‌تر سازمان‌دهی می‌کند (هیچ، ۱۳۸۷، ۹۲).



ترکیب کرده و به خوبی حضور استعاره‌ها را در تمامی پارادایم‌های حوزه سازمان و مدیریت نشان داده است (مورگان، ۱۹۸۰).^۱

در عرصه‌های عملیاتی‌تر حوزه سازمان و مدیریت نیز استعاره‌ها با گستره موضوعی زیادی^۲ به‌کار گرفته شده‌اند. شیوه این به‌کارگیری نیز اغلب به این صورت بوده است که پژوهشگران تلاش کرده‌اند تا با استخراج استعاره حاکم بر ذهن نظریه‌پردازان سازمان و مدیریت، مدیران، کارکنان و حتی مردم عادی و بهره‌گیری از دلالت‌های آن، متناسب‌ترین سبک مدیریت، مکتب استراتژیک^۳،

۱- مورگان در این اثر هر یک از استعاره‌ها را به یکی از پارادایم‌های مطالعات سازمان و مدیریت مرتبط کرده است. چکیده این مقاله به صورت زیر است (مورگان، ۱۳۸۰، ۶۰۸):

۱. استعاره‌های ماشین (مربوط به تجربه‌گرایی و رفتارگرایی)، موجود زنده (مربوط به نظریه سیستم‌های اجتماعی)، نظام سیاسی (مربوط به نظریه تکثرگرایی) و فرهنگ و تئاتر (مربوط به نظریه چارچوب مرجع کنش) در حوزه پارادایم کارکردگرا قرار دارند.

۲. استعاره‌های بازی زبانی و متن (مربوط به نظریه‌های هرمنوتیک، قوم‌نگاری، پدیدارشناسی نمادین و تعامل‌گرایی) در حوزه پارادایم تفسیری قرار دارند.

۳. استعاره زندان روح (مربوط به نظریه ضد سازمان) در حوزه پارادایم انسان‌گرایی بنیادی قرار دارد.

۴. استعاره ابزار سلطه (مربوط به نظریه سازمان بنیادی) در حوزه پارادایم ساختارگرایی بنیادی قرار دارد.

۲- از آنجا که شناخت سازمان عمدتاً شناختی استعاره‌ای است، در نتیجه می‌توان گفت اغلب نظریه‌های خرد یا کلانی که در حوزه سازمان و مدیریت ارائه شده‌اند نیز مبتنی بر یک استعاره بوده و نشانگر حضور استعاره‌ها در عرصه‌های عملیاتی‌تر این حوزه هستند. با این وجود می‌توان ورود استعاره‌ها به این عرصه را به گونه‌ای دقیق‌تر نیز رهگیری کرده و با ارائه مثال‌هایی از این عرصه‌ها این نکته را بیشتر تبیین کرد. برخی از این عرصه‌ها عبارت‌اند از:

۱. مدیریت دولتی (گیولیک، ۱۹۸۴، ۳۶۹)؛

۲. خط‌مشی‌گذاری (دوبوینسکیس، ۱۹۹۲، ۳۵۵ و کوچیس، ۲۰۰۵، ۲۴ و لائو و شلسینگر، ۲۰۰۵، ۷۷)؛

۳. مدیریت توسعه سازمانی (کرنلیسن و همکاران، ۲۰۰۸، ۷)؛

۴. مدیریت استراتژیک (کامینگز و ویلسون، ۲۰۰۳، ۱)؛

۵. مدیریت بازاریابی (کرنلیسن، ۲۰۰۳، ۲۰۹)؛

۶. مدیریت رفتار سازمانی (کرنلیسن و همکاران، ۲۰۰۸، ۷)؛

۷. مدیریت ارتباطات سازمانی (کرنلیسن و همکاران، ۲۰۰۸، ۷)؛

۸. مدیریت دانش سازمانی (لائو، ۲۰۰۱، ۴۱ و رو، ۲۰۰۵، ۷۷۰)؛

۹. رهبری (گریشام، ۲۰۰۶، ۴۸۶)؛

۱۰. انتقال تکنولوژی (هندریک و مارتین، ۱۹۹۷، ۱۱) و...؛

۳- برای مثال در پژوهشی که ازویک (Oswick) و مونتگومری (Montgomery) انجام داده‌اند از همین شیوه استفاده شده است. این دو پژوهشگر با تلاش برای کشف استعاره ذهنی مدیران، به بررسی تغییر سازمانی و استراتژی سازمان‌ها پرداخته‌اند. شیوه کار این دو پژوهشگر نیز به این صورت بوده است که ابتدا دو سؤال زیر را از مدیران سازمان می‌پرسیده‌اند:

۱. اگر بخواهید سازمان خود را به حیوانی تشبیه کنید، به کدام حیوان تشبیه خواهید کرد؟

۲. اگر سازمان شما قطعه‌ای از ماشین باشد در این صورت به نظر شما کدام قطعه از ماشین خواهد بود؟

این دو پژوهشگر سپس بر اساس تحلیل سؤال اول به نوع مناسب تغییر سازمانی پی برده و بر اساس تحلیل پاسخ سؤال دوم

شیوه سیاست‌گذاری^۱ و... را انتخاب کنند.

به رغم حضور گسترده استعاره‌ها در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی (در عبارات فوق صرفاً به عنوان نمونه به دو حوزه روان‌شناسی و مدیریت اشاره شد) و نقش کلیدی آنها در تحقق اهداف این علوم، متأسفانه تاکنون کمتر پیرامون «روش» بازشناسی و استخراج آنها مطلبی به نگارش درآمده است^۲ و حتی لیکاف و جانسون، یعنی ارائه‌کنندگان نظریه نوین استعاره، نیز روشی برای بازخوانی و توصیف استعاره‌های ذهنی افراد ارائه نکرده‌اند (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۵۸).

در نتیجه نگارندگان قصد دارند تا در نوشتار حاضر به رغم وجود منابع اندک، روشی منسجم

در مورد استراتژی سازمان اظهار نظر کرده‌اند (ازویک و مونته‌گومری، ۱۹۹۹: ۵۰۱).

۱- اخیراً طی گزارشی از طرح سازمان جاسوسی آمریکا برای ساخت نرم‌افزار شناخت استعاره‌های زبان فارسی برای درک شیوه فکر کردن فارسی‌زبانان پرده‌برداری شده است. از نتایج این پژوهش در فهم بهتر شیوه تفکر افراد سایر فرهنگ‌ها و در نتیجه در حوزه سیاست‌گذاری روابط بین‌الملل آمریکا به‌کارگرفته خواهد شد. این گزارش به نقل از وب‌گاه خبری نت‌ورک ورلد (<http://www.networkworld.com>) عبارت است از:

«ارتش ایالات متحده آمریکا قراردادی به مبلغ ۱٫۴ میلیون دلار با مؤسسه‌ای تحقیقاتی به نام یارپا (IARPA) (سازمان پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته جاسوسی آمریکا) به امضا رسانده است، موضوع این قرارداد عبارت است از ساخت نرم‌افزاری برای تحلیل خودکار استعاره‌های رایج در پنج زبان انگلیسی (با لهجه آمریکایی)، فارسی (با لهجه ایرانی)، روسی، مکزیکی و اسپانیایی.

این سازمان علت این کار را این چنین اعلام کرده است که استعاره از زمان ارسطو به عنوان ابزاری بلاغی و یا شعری به شمار می‌رفته و بیانگر ویژگی‌های خاص و خلاق هر زبان محسوب می‌شده است، اما امروزه بررسی‌ها نشان داده است که استعاره‌ها نه تنها در زبان ادبی، که در زبان روزمره نیز به گونه‌ای گسترده به‌کارگرفته می‌شوند و بر اساس آنها می‌توان به این نکته پی برد که مردم یک فرهنگ خاص چگونه دست به تعریف و فهم جهان پیرامون خود می‌زنند.

پژوهشگرانی در زمینه‌های هوش مصنوعی، زبان‌شناسی کامپیوتری، زبان‌شناسی طبیعی و یادگیری و فراگیری ماشین از دانشگاه‌های ام.آی.تی (ماساچوست)، جرج تاون (واشنگتن)، بارلن (تل‌آویو) و بن‌گوریون (واقع در جنوب فلسطین اشغالی) در این پروژه مشارکت دارند.»

۲- البته این نکته به این معنا نیست که استعاره‌ها در پژوهش‌های مدیریت به‌کارگرفته نمی‌شوند؛ چرا که تحقیقی گذرا بیانگر این نکته است که استعاره در مطالعات روش‌شناختی سازمان و کمک به تولید دانش پیرامون آن جایگاهی رفیع داشته (سکاس، ۱۹۹۳، ۳۲۳) و به صورت کلی به شیوه‌هایی نظیر موارد زیر در پژوهش‌های علوم اجتماعی به‌کارگرفته می‌شود (اشمیت، ۲۰۰۵، ۳۶۰ تا ۳۶۴):

۱. تبیین فرایند پژوهش؛

۲. تبیین وظایف پژوهشگر؛

۳. تبیین نتایج پژوهش‌های کیفی؛

۴. کمک به خودشناسی و خودشناسی؛

۵. به عنوان بخشی از یک استراتژی پژوهش کلان‌تر؛

۶. به عنوان ابزاری برای ترکیب روش‌های کیفی و کمی (موزر، ۲۰۰۰)؛

۷. به عنوان ابزاری برای ترکیب استدلال‌های قیاسی و استقرایی (نناکا، ۲۰۰۵، ۳۸۵)؛

بلکه منظور نگارندگان این است که متأسفانه تاکنون روشی جامع و منقح برای اجرای پژوهش‌های استعاره‌ای (و نه به‌کارگیری استعاره‌ها در پژوهش‌های علوم اجتماعی) ارائه نشده است.



و نظام‌مند را برای بازخوانی و توصیف استعاره‌های ذهنی افراد ارائه کنند. روشی که ضمن رعایت شاخص‌های مطلوب و مقبول یک روش علمی، به گونه‌ای منظم و مرحله به مرحله فرایند انجام یک پژوهش استعاره‌ای را تبیین کند.

۴- روش بازخوانی و توصیف استعاره‌های حاکم بر ذهن افراد

پیش از ورود به بحث تبیین روش مطالعات استعاره‌ای به شیوه توصیفی بیان این نکته ضروری به نظر می‌رسد که با توجه به مطالبی که در مورد نظریه نوین استعاره ارائه شد، این نکته به خوبی روشن گردید که انسان‌ها اغلب مفاهیم را به گونه‌ای استعاره‌ای درک می‌کنند (نظیر آنچه در مورد زندگی به مثابه سفر، مذاکره به مثابه جنگ و... بیان شد). استعاره‌هایی که به اعتقاد لیکاف و جانسون، در چند سطح قابل طبقه‌بندی هستند (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۶۷ و ۳۶۸):

۱- استعاره‌هایی که به نظر می‌رسد به گونه‌ای جهان‌شمول و فرافرهنگی عمل می‌کنند. نظیر اینکه تسلط داشتن بالا و تحت تسلط بودن پایین است.

۲- استعاره‌هایی که تنها در یک فرهنگ صحیح پنداشته می‌شوند.

۳- استعاره‌هایی که در سطح یک خرده فرهنگ (یا یک گروه) صحیح پنداشته می‌شوند.

۴- استعاره‌هایی که صرفاً در ذهن یک شخص وجود داشته و در واقع برآمده از تجربیات شخصی او هستند.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



در روش معرفی شده در این مقاله بیشتر می‌توان استعاره‌های سطوح سوم و چهارم را مورد بررسی قرار داده و بازخوانی کرد، چراکه پژوهش پیرامون استعاره‌های فرافرهنگی و یا استعاره‌های موجود در یک فرهنگ بسیار پیچیده بوده و علاوه بر اشراف بر روش مطالعات استعاره‌ای نیازمند توانمندی در حوزه مطالعات تطبیقی^۱ و فرهنگی است.

ضمن در نظر داشتن نکته فوق در ادامه با توجه به رویکرد کاربردی این مقاله، فرایند پژوهش استعاره‌ای در قالب روشی منسجم و به گونه‌ای مرحله به مرحله ارائه خواهد شد. این مراحل عبارت‌اند از:

- ۱- بیان مسئله و خردمایه پژوهش
- ۲- سؤال پژوهش
- ۳- جمع‌آوری داده
- ۴- تفسیر داده‌ها
- ۵- نتیجه‌گیری

۴-۳-۱- بیان مسئله و خردمایه پژوهش

طبیعتاً در ابتدای پژوهش - همان‌گونه که کم و بیش در اغلب پژوهش‌های کیفی عمل می‌شود -

باید چرایی انجام پژوهش، اهداف آن و چرایی استفاده از روش پژوهش استعاره‌ای تبیین شده و به خوبی روشن شود (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۶۹ و ۳۷۰)؛ چرا که مراحل آغازین پژوهش در واقع در حکم چراغ راهنمایی هستند که در طول مسیر پژوهش جهت حرکت را مشخص خواهند کرد.

برای تحقق این مهم و با توجه به مقدمات ذکر شده در این مقاله، در این قسمت از یک پژوهش استعاره‌ای با رویکرد توصیفی، موارد زیر باید تبیین شود.

۱- ناکارآمدی نظریه‌ها^۱ و مدل‌های موجود در تبیین کنش‌های فرد، گروه یا جریانی خاص در قبال پدیده مورد نظر؛

۲- جایگاه استعاره‌ها در شکل‌دهی و جهت‌بخشی به کنش‌های انسانی و امکان تبیین کنش‌ها از طریق بازخوانی استعاره / استعاره‌های حاکم بر ذهن افراد؛

۳- امکان برطرف کردن ناکارآمدی مذکور از طریق شکل‌گیری پژوهشی استعاره‌ای برای بازخوانی و توصیف استعاره‌های ذهنی جامعه مورد مطالعه؛

۴-۳-۲- سؤال پژوهش

با توجه به مقدمات بیان شده سؤال پژوهش به صورت زیر خواهد بود:

«جامعه هدف پژوهش، پدیده الف را در قالب چه پدیده‌ای درک می‌کنند؟»

برای مثال اگر به دنبال این باشیم که مدیران دولتی یک کشور، فعالیت در سازمان‌های دولتی را چگونه درک می‌کنند، سؤال پژوهش به صورت زیر خواهد بود:

«مدیران دولتی کشور الف، فعالیت در یک منصب دولتی را در قالب چه پدیده‌ای درک می‌کنند؟»

با توجه به این سؤال، مراحل بعدی پژوهش نیز در واقع تلاشی هستند برای یافتن استعاره‌ای که مدیران دولتی کشور به کمک آن فعالیت در دولت را درک می‌کنند.

۴-۳-۳- گردآوری داده

در این قسمت از پژوهش، پژوهشگران باید این نکته را به خوبی تبیین کنند که پژوهش از طریق بررسی اسناد و ادبیات موجود در یک حوزه انجام خواهد شد و یا از طریق مصاحبه^۲، چرا که اگر روش پژوهش‌های استعاره‌ای بر اساس تحلیل متن انجام شده و در واقع به گونه‌ای از تحلیل محتوای متن تبدیل شود، مشابه روش مطالعات هرمنوتیکی بوده (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۶۹) و در صورتی که برای تحلیل



۱- از نگاه کارل وایک استعاره‌ها در نظریه و نظریه‌پردازی نقشی اساسی داشته (کرنلیسن، ۲۰۰۵: ۷۵۲) و در قلب آن قرار گرفته‌اند (کرنلیسن، ۲۰۰۶: ۳).

۲- البته در این مقاله روش پژوهش استعاره‌ای به گونه‌ای توضیح داده خواهد شد که هر دو شیوه اجرای پژوهش را در برگیرد و بیان لفظ مصاحبه با بررسی اسناد در هیچ یک از مراحل دلالتی بر انحصار آن مرحله در یک روش خاص ندارد.

مصاحبه به‌کارگرفته شود شبیه به روش پدیدارشناسی^۱ خواهد بود^۲.

پس از تبیین نوع مأخذ پژوهش (مصاحبه یا اسناد)، پژوهشگران باید ضمن در نظر داشتن سؤال اصلی پژوهش^۳ و توجه به اصل بیشترین تنوع منظر^۴ به مصاحبه پرداخته^۵ و یا اسناد مرتبط با پدیده مورد پژوهش را جمع‌آوری کنند. نتیجه این گام داده‌های خام و اولیه‌ای خواهد بود که برای انتقال به مرحله بعد پژوهش نیازمند پردازش اولیه هستند. از همین رو در ادامه پژوهشگران باید به گونه‌ای غیرنظام‌مند و البته متناسب با سؤال پژوهش، استعاره‌های به‌کارگرفته شده در مصاحبه‌ها^۶ و یا اسناد مورد بررسی را استخراج کنند^۷ (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۷۰). طبیعتاً این کار برای یک پژوهشگر تازه‌کار دشوار خواهد بود. در نتیجه توصیه می‌شود پژوهشگرانی که قصد انجام مطالعات استعاره‌ای را دارند، ابتدا به خوبی آثار مربوط به نظریه نوین استعاره را مورد مطالعه قرار داده و سپس با مرور مثال‌های فراوان در این زمینه، توان استعاره‌یابی خود را افزایش دهند. البته قواعدی کلی نیز برای استخراج استعاره‌ها ارائه شده‌اند که به‌رغم نداشتن نکته‌ای خاص نسبت به اصل نظریه نوین استعاره، می‌توانند تا حدودی در این مرحله به پژوهشگران مبتدی کمک کنند. این قواعد مواقعی را که یک واژه احتمالاً به صورت استعاره‌ای به‌کار رفته باشد مشخص می‌کنند و عبارت‌اند از (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۸۴):

۱- هرگاه واژه‌ای به غیر از معنایی که در متن دارد، معنایی دیگر نیز داشته باشد.



بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



1- Phenomenology

۲- در پدیدارشناسی پژوهشگر به دنبال دریافتن این نکته است که ذات و جوهره (Essence) ادراک یک پدیده در تجربه زیسته (Lived Experiences) مخاطبان چگونه است (کرسول، ۲۰۰۷، ۵۷ و ۵۸)، حال اگر این نکته را بپذیریم که ادراک امری استعاره‌ای است و در نتیجه تلاش برای بازخوانی استعاره ذهنی افراد برابر با تلاش برای کشف این نکته است که آنها پدیده مورد نظر را چگونه و در چه قالبی درک می‌کنند (برای مثال مذاکره در پرتو جنگ)، در این صورت پیوند عمیق پدیدارشناسی و روش پژوهش استعاره‌ای مشخص خواهد شد.

۳- سؤال اصلی پژوهش معمولاً در این مرحله به صورت «آزمون جملات ناتمام» صورت‌بندی شده و به افراد مورد مصاحبه تحویل داده می‌شود (حامدی و کاویانی، ۱۳۸۳، ۴۶ و اسماعیلی نسب و همکاران، ۱۳۸۵، ۷۳). برای مثال اگر هدف از پژوهش دریافتن استعاره ریشه‌ای مخاطبان پژوهش در مورد زندگی باشد، این آزمون به صورت زیر خواهد بود (اسماعیلی نسب و همکاران، ۱۳۸۵، ۷۳):

زندگی برای هرکس مثل چیزی است. زندگی برای شما مثل چیست؟

زندگی برای من مثل است.

4- Maximum Variation of Perspectives

۵- پژوهشگر در هنگام مصاحبه باید اصل بیشترین تنوع منظر را نیز رعایت کند تا استعاره‌ای را از دست ندهد. معنای عملیاتی این اصل عبارت است از اینکه اگر برای مثال پژوهش در حوزه یک خرده فرهنگ انجام می‌شود، پژوهشگر باید تا جای ممکن به تنوع بخشی در اعضاء گروه مورد مصاحبه بپردازد و از این طریق خود را در معرض نگرش‌های گوناگون موجود در آن خرده فرهنگ قرار دهد.

۶- طبیعتاً همانند اغلب روش‌های کیفی، پیاده کردن متن مصاحبه‌ها و اجرای پژوهش بر روی متن حاصل از این مصاحبه‌ها دقت کار را ارتقاء خواهد داد.

۷- نظیر آنچه در مورد زندگی به مثابه راه، مذاکره به مثابه جنگ و... ارائه شد.

۲- هرگاه واژه‌ای با فضای رسمی بحث نامتجانس به نظر برسد^۱.

۳- هرگاه از واژه‌ای ملموس و محسوس برای تبیین پدیده‌ای انتزاعی و غیرمحسوس استفاده شود.

طبیعتاً از لیست اولیه استعاره‌های حاصل شده می‌توان تا حدودی استعاره‌های موجود در پس‌زمینه ذهن اشخاص مورد بررسی را حدس زده و استخراج کرد. مسئله‌ای که می‌تواند در ادامه راه پژوهشگران را در پیش برد سریع‌تر پژوهش‌یاری کند.

شاید این سؤال مطرح شود که مصاحبه‌ها و پردازش اولیه آنها تا کجا باید ادامه پیدا کند؟ در پاسخ می‌توان گفت همانند روش داده بنیاد، مصاحبه‌ها (و یا بررسی اسناد) تا آنجا ادامه خواهد یافت که یافته‌های اولیه به مرحله اشباع^۲ رسیده و دیگر استعاره جدیدی یافت نشود.

۴-۳-۴- تفسیر داده‌ها

آنچه از مرحله قبل باقی مانده، انبوهی از استعاره‌هاست که شاید حتی در نگاه اول چندان به هم مرتبط نیز نباشند. در نتیجه در مرحله تجزیه و تحلیل اطلاعات باید تلاش کرد تا این تکثر ظاهری از بین رفته و تمامی استعاره‌ها به یک استعاره واحد برگردانده شوند. این کار در دو مرحله صورت می‌گیرد که به ترتیب عبارت‌اند از (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۷۱ و ۳۷۲):

۱- شناخت استعاره‌ها بر اساس بخش‌بندی معناشناسانه متن؛

۲- برقراری ارتباط میان استعاره‌های استخراج شده و تلاش برای ارجاع آنها به یک استعاره واحد؛

توضیح بیشتر اینکه در مرحله اول باید تلاش کرد تا با توجه به بخش‌بندی معنایی متن استعاره‌های موجود در متن به خوبی شناخته شده و معناشناسی شوند. چرا که اساساً معنای ترکیب‌های استعاره‌ای را باید در بافت متن تشخیص داد.

در مرحله دوم نیز باید تلاش کرد تا استعاره‌های پراکنده حاصل شده از مراحل قبل را که به خوبی نیز معنی‌شناسی شده‌اند را به یک یا چند استعاره کلی‌تر برگرداند، در نتیجه حاصل این مرحله نیز یک یا چندین خوشه^۳ استعاره‌ای خواهد بود که در تلاشی دیگر باید این خوشه‌ها را نیز در ذیل



۱- برای تبیین بیشتر این مورد به مثال زیر - که بخشی از مقاله حاضر است - توجه نمایید:

«طبیعتاً در ابتدای پژوهش - همان‌گونه که کم و بیش در اغلب پژوهش‌های کیفی عمل می‌شود - باید چرایی انجام تحقیق، اهداف آن و چرایی استفاده از شیوه پژوهش استعاره‌ای تبیین شده و به خوبی روشن گردد (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۶۹ و ۳۷۰)؛ چرا که مراحل آغازین پژوهش در واقع در حکم چراغ راهنمایی هستند که در طول مسیر پژوهش جهت حرکت را مشخص خواهند کرد.»

با توجه به کارگرفته شدن واژگان نامتجانسی نظیر مسیر، چراغ و... در متنی پیرامون روش پژوهش، می‌توان به این نکته پی برد که این دو واژه به گونه‌ای استعاره‌ای به کارگرفته شده‌اند. در نتیجه آنچه به خوبی در این پاراگراف مشخص است این نکته است که نگارندگان، پژوهش را همانند مسیری می‌پندارند که در آن باید جهت، نهایت، چراغی برای راهنمایی و... وجود داشته باشد.

استعاره‌ای کلی‌تر طبقه‌بندی کرد (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۷۲). به صورت کلی در این مرحله قاعده اصلی این است که تمام تعابیر و مفاهیم استعاره‌ای باید در ذیل یک مفهوم استعاره‌ای طبقه‌بندی شوند. اقدامی که قطعاً نیازمند ذهنی خلاق برای ترکیب استعاره‌هاست (اشمیت، ۲۰۰۵: ۳۷۳).

۴-۳-۵- نتیجه‌گیری

در این بخش باید نتایج حاصل شده ارائه شود، در نتیجه می‌توان این بخش را با عناوین زیر به نگارش در آورد:

- ۱- مروری کوتاه بر پژوهش؛
- ۲- ارائه نتایج پژوهش؛
- ۳- ارائه استعاره اصلی یا ریشه‌ای یافته شده و تحلیل نتایج پژوهش؛
- ۴- تلاش برای تبیین فرهنگی - جامعه‌شناختی شکل‌گیری استعاره یافت شده؛
- ۵- تلاش برای ایجاد پیوند بین استعاره موجود و استعاره‌های کلان‌تر اجتماع مورد بررسی؛
- ۶- ارائه نتایج کاربردی کشف این استعاره؛
- ۷- مقایسه استعاره استنباط شده با استعاره‌های پیشین (در صورت وجود) و تلاش برای تبیین برتری‌های آن نسبت به استعاره‌های قبل.

۵- نتیجه‌گیری

بی‌تردید زندگی انسان‌ها با ساخت‌های فردی و اجتماعی پدیده‌ها آمیخته است، زیرا هر فردی عالم را از زاویه ذهنی خود به نظاره می‌نشیند. همین ساخت‌ها (به‌خصوص ساخت‌های اجتماعی) مأخذ ساختارها، فرایندها و رفتارهای فردی، گروهی و سازمانی خواهند بود و بر همین اساس است



- ۱- برای توضیح دو فعالیت فوق می‌توان از تشبیه آن به جریان کدگذاری باز (Open Coding)، کدگذاری محوری (Axial Coding) و کدگذاری انتخابی (Selective Coding) در روش پژوهش داده بنیاد کمک گرفت (دانایی فرد و امامی، ۱۳۸۶، ۸۶ و ۸۷). توضیح بیشتر اینکه همان‌گونه که در روش داده بنیاد تکرار ظاهری بین شواهد و مقوله‌ها در جریان حرکت از کدگذاری باز به کدگذاری انتخابی از میان برداشته شده و نظریه مورد نظر خود را از میان موارد مذکور نمایان می‌کند، در مرحله تفسیر داده‌ها در یک پژوهش استعاره‌ای نیز پژوهشگر تلاش می‌کند تا با توجه به تعابیر استعاره‌ای پراکنده در متن و طبقه‌بندی و فهم عمیق آنها به استعاره اصلی ذهن مصاحبه‌شوندگان یا افراد مورد مطالعه پی ببرد.
- ۲- اشمیت - همگام با گادامر - در بیان ارزش استعاره‌ها معتقد است که فهم هرمنوتیکی در واقع افکندن ذهنیت بر جهان است (گادامر به نقل از اشمیت، ۲۰۰۵، ۳۷۵). در نتیجه با کشف استعاره‌های ذهنی افراد یک فرهنگ یا خرده فرهنگ می‌توان به این نکته پی برد که آنها جهان اجتماعی خود را چگونه ساخته‌اند و در نتیجه با دستیابی به این شناخت می‌توان به پیش‌بینی و تعامل با آنها (و یا در نگاهی دیگر کنترل آنها) پرداخت. حال با در نظر گرفتن اهداف علم (یعنی شناخت، پیش‌بینی و کنترل) این نکته به خوبی روشن خواهد شد که استعاره‌ها و روش مطالعات استعاره‌ای در حوزه‌های علوم اجتماعی از چه ارزش و جایگاه والایی برخوردار خواهد بود.

که می‌توان گفت تارنمای جامعه تجلی ساخت‌های اجتماعی آن جامعه است. استعاره نقشی بسیار کلیدی در ساختِ ساخت‌های اجتماعی در بستر جامعه دارد؛ به عبارت دیگر ساخت‌ها در پرتو استعاره‌ها ساخته می‌شوند، پس فهم استعاره‌ها، نظریه‌های استعاره و روش‌شناسی استعاره‌پژوهی می‌تواند محمل مهمی برای نظریه‌پردازان حوزه علم الاجتماع باشد. به رغم اهمیت این موضوع مطالعاتی، تاکنون در باب تئوریزه کردن استعاره‌ها روشی منسجم و نظام‌مند ارائه نشده است. در این نوشتار تلاش شد به اتکاء مطالعات موجود و حکمت نظری مؤلفان روشی ارائه شود تا پژوهشگران در پرتو آن استعاره را مورد بررسی قرار دهند.

منابع و مآخذ

منابع فارسی

۱. اسماعیلی نسب، مریم؛ اسکندری، حسین و برجعلی، احمد (۱۳۸۵). «مقایسه‌ی استعاره‌های به‌کاررفته توسط افراد افسرده و مضطرب کلینیک‌های شهر تهران با افراد عادی در مورد مفاهیم خود و زندگی»، فصلنامه روان‌شناسی و علوم تربیتی، ۳، ۶۹ - ۸۰.
۲. اکو، اومبرتو (۱۳۸۳). «استعاره از نگاه ادبیات سنتی اروپایی، فلسفه و نشانه‌شناسی»، فرهاد ساسانی (مترجم) در: استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۸۳، ۳۷ - ۱۲۲.
۳. پورابراهیم، شیرین (۱۳۸۸). بررسی زبان‌شناختی استعاره در قرآن: رویکرد نظریه معاصر استعاره (چارچوب شناختی)، رساله منتشر نشده مقطع دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی.
۴. چندلر، دانیل (۱۳۸۷). مبانی نشانه‌شناسی، مهدی پارسا و زیر نظر فروزان سجودی (مترجمان)، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
۵. حامدی، رباب و کاویانی، حسین (۱۳۸۳). «بررسی ارتباط بین استعاره‌ها و خلق افسرده»، تازه‌های علوم شناختی، سال ۶، شماره ۱ و ۲: ۴۵ - ۵۰.
۶. دانایی فرد، حسن و امامی، سید مجتبی (۱۳۸۶). «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه‌پردازی داده بنیاد»، اندیشه مدیریت، سال اول، شماره ۲: ۶۹ - ۹۷.
۷. صفوی، کورش (۱۳۸۷). درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
۸. بوریل، گیبسون و مورگان گارت. نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان (عناصر جامعه‌شناختی حیات سازمانی)، محمدتقی نوروزی (مترجم)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۹. مشبکی، اصغر (۱۳۸۷). سیمای سازمان، تهران: انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.
۱۰. هاوکس، ترنس (۱۳۸۰). استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز.
۱۱. هیچ، ماری جو (۱۳۸۷). تئوری سازمان، ترجمه حسن دانایی فرد، تهران: نشر افکار.



1. Ahammed, Shaima (2010). Applying Qur'anic Metaphors in Counseling, *International Journal for the Advancement of Counselling*, Volume 32, Number 4, pg: 248-255.
2. Andriessen, Daniel and Gubbins, Claire (2009). Metaphor Analysis as an Approach for Exploring Theoretical Concepts: The Case of Social Capital, *Organization Studies*, 30(08), pg: 845-863.
3. Bunnin, Nicholas and Yu, Jiyuan (2004). *The Blackwell dictionary of Western philosophy*, United Kingdom, Blackwell Publishing Ltd, 2004.
4. Cornelissen, Joep P (2006). Making sense of theory construction: Metaphor and disciplined imagination, *Organization Studies*, 27 (11).
5. Cornelissen, Joep P (2005). Beyond Compare: Metaphor in organization, *Academy of Management Review*, Vol. 30, No. 4, pg: 751-764.
6. Cornelissen, Joep P, Cliff Oswick, Lars Thøger Christensen and Nelson Phillips (2008). Metaphor in Organizational Research: Context, Modalities and Implications for Research- Introduction, *Organization Studies*, 29(01), pg: 07-22.
7. Cornelissen, Joep P (2003). Metaphor as a method in the domain of marketing, *Psychology & Marketing*, Vol. 20(3), pg: 209-225.
8. Creswell, John W (2007). *Qualitative inquiry and research design: Choosing among five approaches* (2nd ed), United Kingdom, Sage Publications Ltd.
9. Cummings, Stephen and Wilson david (2003). "Images of strategy", Cummings, Stephen and Wilson david, *Images of strategy*, Blackwell Publishing Ltd, pg: 1-40.
10. Derrida, Jacques and F. C. T. Moore (1974). White Mythology: Metaphor in the Text of Philosophy, *New Literary History*, Vol. 6, No. 1, pg: 5-74.
11. Dobuzinskis, Laurent (1992). Modernist and postmodernist metaphors of the policy process: Control and stability vs. chaos and reflexive understanding, *Policy Sciences*, 25, pg: 355-380.
12. Grisham, Thomas (2006). Metaphor, poetry, storytelling and cross-cultural leadership, *Management Decision*, Volume: 44, pg: 486-503.
13. Gulick, Luther (1984). The Metaphors of Public Administration, *Public Administration Quarterly*, Vol. 8 Issue 3, pg: 369-381.
14. Hatch, Mary Jo and Yanow, Dvora (2003). Organization Theory as an Interpretive Science, *The Oxford Handbook of Organization Theory: Meta-theoretical Perspectives*, Edited by Tsoukas, Haridimos and Knudsen, Christian; Published in the United States, New York, by Oxford University Press Inc.
15. Hendrick, Edward and Martin Dallas (1997). Selling Your Organization on Technology Transfer: The Metaphor of Movement, *Journal of Technology Transfer*, Vol. 22 (1), pg: 11-18.
16. Inkson, Kerr (2004). " Images of career: Nine key metaphors", *Journal of Vocational Behavior*, Vol. 65, pg: 96-111.
17. Johnson, Mark (2008). " Philosophy's Debt to Metaphor", *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought*, edited by Gibbs, Raymond, United States of America, Cambridge University Press.
18. Kochis, Bruce (2005). On Lenses and Filters: The Role of Metaphor in Policy Theory; *Administrative Theory & Praxis*, Vol. 27, No. 1, pg: 24-50.
19. Lakoff, George and Johnson, Mark (1980). *Metaphors we live by*, United States of America, Originally published: Chicago: University of Chicago Press, Afterword 2003 by The University of Chicago.
20. Lau, Richard R and Schlesinger, Mark (2005). Policy Frames, Metaphorical Reasoning, and Support for Public Policies, *Political Psychology*, Vol. 26, No. 1, pg: 77-114.
21. Lauer, Thomas W (2001). Questions and Information: Contrasting Metaphors, *Information Systems*

- Frontiers, 3:1, pg:41-48.
22. Morgan, Gareth (1983). More on metaphor: Why we cannot control tropes in administrative science, **Administrative Science Quarterly**, 28: pg: 601 – 607.
 23. Morgan, Gareth (1980). Paradigms, Metaphors, and Puzzle Solving in Organization Theory”, **Administrative Science Quarterly**, Vol. 25, pg: 605-622.
 24. Moser, Karin S (2000). Metaphor Analysis in Psychology - Method, Theory, and Fields of Application, **Qualitative Social Research**, Volume 1, No. 2.
 25. Nonaka, ikujiro (2005). Managing organizational knowledge, **Great minds in Management, the process of theory development**, edited by Smith, Ken g. and Hitt, Michael a, Published in the United States, New York, by Oxford University Press Inc.
 26. Oswick, Cliff and Montgomery, John (1999). Images of an organisation: the use of metaphor in a multinational company, **Journal of Organizational Change Management**, Volume 12, pg: 501-523.
 27. Rowe, James (2005). Process metaphor and knowledge management, **Kybernetes**, Vol. 34, pg: 770-783.
 28. Schmitt, Rudolf (2005). Systematic Metaphor Analysis as a Method of Qualitative Research, **The Qualitative Report**, Volume 10, Number 2, pg: 358-394.
 29. Tsoukas, Haridimos (1993). Analogical Reasoning and Knowledge Generation in Organization Theory, **Organization Studies**, 14(3), pg: 323-346.
 30. Weick, Karl (1989). Theory Construction as Disciplined Imagination, **Academy of Management Review**, Vol 14, No 4, pg: 516-531.
 31. <http://www.networkworld/community/blog/us-sets-14m-get-unique-metaphor-recognizing-software-system-humming>



سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سید جمال الدین اسدآبادی

ابوذر رجبی^۱ و محمد اصدق پور^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۲/۲۵

چکیده

سید جمال الدین اسدآبادی، شخصیت مهم و اثرگذاری است که با گذشت قریب به ۱۲۰ سال از وفات وی، همچنان درکانون توجه پژوهشگران و تحلیلگران قرار دارد. بر این اساس مقاله حاضر با رویکرد سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درصدد معرفی طیف‌های گوناگون پژوهش‌ها حول محور سید جمال سامان یافته است. در حقیقت این مقاله عهده‌دار برجسته‌سازی و معرفی زوایای گوناگونی است که از آن زوایا به شخصیت سید جمال توجه شده است و مورد پژوهش و تحلیل قرار گرفته است. باید گفت این مقاله در دو گام به معرفی بیش از پیش ابعاد گوناگون حیات علمی - اجتماعی - سیاسی سید جمال از منظر مطالعات پیشینی پرداخته است. در گام اول به معرفی آثار ماندگار به جامانده از قلم و بیان خود سید جمال و در گام بعدی به معرفی و سنخ‌شناسی مطالعاتی که پیرامون واکاوی ابعاد شخصیت، شرح حیات، اندیشه و مبانی فعالیت‌های دینی، علمی، اجتماعی و سیاسی سید جمال نگارش یافته‌اند، همت گمارده است. به‌طور کلی دو رویکرد کلان ایجابی و سلبی درباره بینش، منش و کنش‌های فردی، اجتماعی و سیاسی سید جمال مطرح و متصور است و حداقل ثمره سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سید جمال، آگاهی و شناخت از دامنه و گستره پیشینه مطالعات و پژوهش‌های پیرامون وی می‌باشد که از این طریق، راه وصول به منابع معرفت و کسب اطلاعات بیشتر برای درک بهتر آنان فراهم خواهد بود.

واژه‌های اصلی: سنخ‌شناسی، مطالعات پژوهی، سید جمال الدین اسدآبادی.

۱- مقدمه

اندیشه‌های سیدجمال‌الدین، از ظرفیت بسیار بالایی از جهت الگوگیری و همچنین درک عمیق‌تر از معارف اسلامی خصوصاً در عرصه مسائل اجتماعی اسلام برخوردار است. بسیاری از اندیشمندان مسلمان (اعم از شیعه و سنی) از تفکرات وی به خصوص درباره حضور و میزان تأثیرگذاری دین اسلام در عرصه اندیشه و رفتارهای سیاسی - اجتماعی اثر پذیرفته‌اند، به حدی که وی را «سلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی صد ساله اخیر» نامیده‌اند (مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۸۵، ج ۲۴، ص ۳۵). به همین جهت تبیین و تحلیل مبانی فکری چنین شخصیتی همواره یکی از دغدغه‌های اساسی پژوهشگران اسلامی و مستشرقین بوده و هست. با نگاه دقیق متوجه خواهیم شد که درک صحیح و عمیق از آراء و اندیشه‌های سیدجمال، همچنان راهگشا و تأثیرگذار بر شکل‌گیری بسیاری از حرکت‌ها و خیزش‌های اسلامی و مؤثر در جهت‌دهی آنان و نجات‌بخش در عرصه تحولات اجتماعی و سیاسی معاصر است. دغدغه این مقاله پاسخ به این سؤالات است که آثار به‌جامانده از سیدجمال و پژوهش‌های دیگران درباره او از چه حجمی برخوردار است؟ و سنخ‌شناسی این مطالعات چگونه است؟ و از چه تنوع و گستره‌ای بهره‌مند هستند؟ بر این اساس در این مقاله به معرفی و سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال خواهیم پرداخت. آثاری که متشکل از آثار خود سیدجمال و آثار دیگر پژوهشگران درباره سیدجمال می‌باشد. تاکنون اثر مستقلی در این زمینه نگارش نیافته است و این موضوع به نوبه خود اثری بدیع است.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

۲- منطق سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال

در گونه‌شناسی مطالعات حوزه سیدجمال از منظرهای گوناگون می‌توان دست به تقسیم‌بندی آثار زد. ساحت‌های مطالعاتی ناظر به اندیشه‌های سید یا با رویکرد ایجابی است و یا با رویکرد سلبی. در رویکرد ایجابی صاحبان آثار یا به استخراج داده‌های اندیشه‌ای سید از متون مکتوب ایشان و گفتارهای شفاهی ایشان پرداخته‌اند، و یا به بسط داده‌های فکری او پرداختند. در رویکرد سلبی و یا نفی سید، نیز با سه حیطه مواجه هستیم. انتقاد از اندیشه‌های او، آسیب‌شناسی اندیشه‌های سید و یا انکار او در این رویکرد قابل ملاحظه است. از حیث روشی حوزه مطالعات پژوهی اندیشه‌های سید یا به مبانی فکری او می‌پردازد و یا از نوع مطالعات کاربردی است و یا از سنخ مطالعات توسعه‌ای. براساس احصایی که در منابع مکتوب جهان اسلام صورت دادیم گونه‌های یادشده را می‌توان در این آثار دنبال کرد. البته اذعان داریم که نوع تقسیم و ساحت از منظر و سلیقه‌های خاص می‌تواند متعدد باشد. در مجموع آثار استقصا شده پاره‌ای از آنان ناظر به زندگی‌نامه و سفرهای سیدجمال، زادگاه و ملیت و مذهب اوست. در ساحت مطالعات ایجابی برخی از منابع به دفاع و پاسخ‌گویی به اتهامات و اتهامات به سید می‌پردازند. بعضی از این منابع مطالعاتی به مبانی فکری سید از حیث عقل‌گرا بودن او اشاره دارند. حیات سیاسی اجتماعی او نیز در حیطه مطالعات

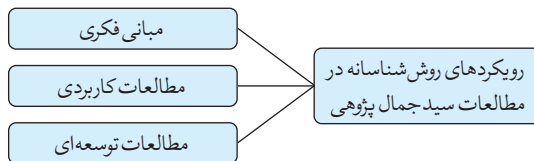


ناظر به مبانی فکری او در برخی از آثار مورد توجه قرار گرفته است. از حیث مطالعات کاربردی عده‌ای از نویسندگان به جریان‌ساز بودن سید توجه کرده‌اند. توجه به سبک و روش سید در عرصه اندیشه‌های فکری از جمله نگاه‌های قرآنی سید را می‌توان در زمره مطالعات توسعه‌ای محسوب کرد. با رویکرد سلبی نیز عده‌ای به پنهان‌کار بودن سید، بی‌سوادی او، عنصر نفوذی و یا فراماسونر بودن سید اشاره دارند. نکته مهمی که در منطق سنخ‌شناسی در این پژوهش مدنظر بوده آن است که در منابع علمی ناظر به اندیشه و زندگی سید، با مطالعه بر مهم‌ترین منابع در عرصه اندیشه‌ای او عمده‌تاً ناظر به کتاب‌های موجود این امر دنبال شده است. البته پایان‌نامه و مقالات پژوهشی خوبی درباره سید صورت گرفته که در این تحقیق به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود. طرح و بیان تفصیلی آنها نیازمند چندین مقاله است.

نمایی کلی از رویکردهای پژوهشی درباره سید جمال



نمودار رویکردهای روش‌شناسانه در مطالعات سید جمال پژوهی



۳- اهمیت و ضرورت سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی

سنخ‌شناسی یا گونه‌شناسی به مثابه روشی برای تبیین مفاهیم در حوزه تحقیقات نظری و حتی کاربردی است که به بررسی چیستی، چرایی و چگونگی، علل پیدایش و بقاء یک پدیده و گونه‌های مختلف آن و همچنین مرور نمونه‌های مشهور و شاخص هر سنخ و گونه می‌پردازد. در حقیقت سنخ‌شناسی، تقسیم‌بندی و تنظیم گونه‌ها با توجه به ویژگی‌های آنها و مبتنی بر معیار یا معیارهای خاص محتوایی است.

با عنایت به این نکته که یکی از معیارهای موفقیت هر پژوهش را باید در عمق و گستره واکاوی گونه‌های مطالعاتی پیشینی موضوع پژوهش جستجو نمود، باید اذعان کنیم که نتیجه و کارکرد سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تعیین مرزهایی میان گونه‌های متعدد و متفاوت است که به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که بتواند میان گونه‌های مطالعاتی متنوع، جداسازی نماید و تبعی هدفمند داشته باشد. از دیگر فوائد و کارکردهای سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی پیرامون سیدجمال، که اهمیت آن را بیش از پیش نمایان می‌سازد این است که، گونه‌های مطالعاتی، ابزار مناسبی برای تحلیل می‌باشند و طریق وصول به شناخت‌اند و موجب ارتقاء دقت و پیدایی نظم و وصول به تنظیم نتایج پیرامونی را فراهم می‌آورند. در نتیجه به سؤالات، ابهامات و کنجکاوای‌های پژوهشگر، حول محور سیدجمال پاسخ داده می‌شود.

در حوزه شناخت زندگی، آثار و مبانی فکری - معرفتی سیدجمال‌الدین، آثار بسیاری نگارش یافته است که برای درک عمیق و صحیح از هندسه فکری و حیات سیاسی - اجتماعی سیدجمال لازم و ضروری است که پیش از ورود به عرصه قضاوت و نگارش اثری پیرامون این شخصیت، به سنخ‌شناسی مطالعات پیرامون وی توجه و التفات شود. در این مقاله تلاش شده تا این امر تبیین شود، که به نوبه خود امری نوین و بدیع است.

۴- پیشینه مطالعات پیرامون سیدجمال‌الدین اسدآبادی

تعداد قابل توجهی از محققان و نویسندگان معاصر، زندگی، شخصیت، آراء و اندیشه‌های «سیدجمال‌الدین اسدآبادی» را از زوایای گوناگون مورد پژوهش قرار داده‌اند. برهمین اساس مقالات و کتاب‌های زیادی در مورد ایشان تألیف شده و پایان‌نامه‌های متعددی درباره این شخصیت در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری دفاع شده است. هرچند به دلیل کثرت و فراوانی آثار تألیف شده حول محور سیدجمال، نمی‌توان ادعا کرد همه آنها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند؛ اما، از آنجا که مقاله حاضر «سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی» است؛ تلاش شده جهت تحقق یک تحقیق جامع و مفید درباره سیدجمال، در حد امکان و توان، تمامی عناوین رساله‌ها و مقالات و کتاب‌هایی که درباره سیدجمال نوشته شده و در کتابخانه‌های معتبر موجود بوده، مورد کاوش و بررسی قرار گیرد. در ادامه با دسته‌بندی و تفکیک سنخ‌شناسانه پیشینه مطالعات پیرامون سیدجمال به: آثار به جامانده از خود سیدجمال و آثاری که دیگران درباره ایشان نگارش کرده‌اند، بیشتر به توصیف و تحلیل آثار حول محور سیدجمال و بیان وجه تمایز آنان با یکدیگر خواهیم پرداخت.

۴-۱- آثار ماندگار خود سیدجمال

دسته و گونه اول از آثار پیرامون سیدجمال، آثاری است که به جمع‌آوری و تنظیم آثار به جا مانده از



خود سید جمال پرداخته‌اند که می‌توان از آنها به عنوان منابع اصلی، اصیل و دست اول یاد کرد که البته شایسته مراجعه و مذاقه هستند. آثار بیانی و بنانی سید جمال اعم از کتاب، مقاله، نامه، تعلیقه و تقریرات درس هایش کم نیستند که خوشبختانه مجموعه آثار او با عنوان «الآثار الکامله» به چاپ رسیده و مکرر منتشر شده است.

مجموعه آثار سید جمال که درگذشته توسط محمد عماره با عنوان «الأعمال الکامله» در مصر چاپ و منتشر شده بود. بعدها به همت و تلاش استاد و محقق گرانقدر سیدهادی خسروشاهی (رحمه الله علیه) در مجموعه‌ای ۷ جلدی (چاپ ایران) و ۹ جلدی (چاپ مصر) با عنوان «الآثار الکامله» توسط انتشارات کلبه شروق منتشر شده است. با توجه به این نکته که دو جلد ۶ و ۷ در مجموعه آثار چاپ ایران منتشر نشده است و چاپ مصر جامع و کاملتر است. ما در این مقاله، مجموعه آثار (۹) جلدی چاپ مصر را مرجع قرار داده‌ایم که بدان اشاره و به معرفی اجمالی مجلدات آن می‌پردازیم:

جلد ۱: العروة الوثقی

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



سید جمال در پاریس مجله «عروة الوثقی» را به زبان عربی در آغاز سده چهاردهم هجری با همکاری شیخ محمد عبده شاگرد سابق خود در قاهره تأسیس کرد. نشریه‌ای که با پشتیبانی ارگان جمعیتی با همین نام به وسیله وی تهیه و انتشار یافت و به طور رایگان برای شخصیت‌ها و افراد در کشورهای اسلامی ارسال می‌شده است. هدف از ارسال رایگان مجله دسترسی همه طبقات از امیر و حقیر و غنی و فقیر به آن بوده است. (ر.ک: اسدآبادی، الآثار الکامله، ۱۴۲۳ ق، ج ۱، ص ۶۹) هجده شماره آن در سال ۱۳۰۱ ق به مدت هفت ماه، از ۱۵ جمادی‌الاولی تا ۲۶ ذی الحجه، منتشر شد که تحت فشار دولت انگلیس نشر آن متوقف شد (جبرئیلی، سیری در تفکر کلامی معاصر، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳). مقالات آن عمدتاً در راستای اندیشه دینی و مبارزه با تفکرات انحرافی بوده است، ضمن تأکید فراوان بر وحدت مسلمانان روی سه اصل عنایت بیشتری داشت: اتحاد مسلمانان، مخالفت با انگلیس و اصلاح وضع داخلی ممالک اسلامی (ر.ک: خسروشاهی، مقدمه العروة الوثقی، ص ۷۳ - ۷۱).

جلد ۲: رسائل فی الفلسفه و العرفان

مهم‌ترین آن رساله‌ها عبارت‌اند از: «مرآة العارفين...»، «تفسیر سورة حمد»، «الواردات فی سر التجلیات»، «مباحث عرفانی»، «فلسفه التریبه و فلسفه الصناعه»، «العلم و تأثیره فی الإرادة و الاختیار»، «الرد علی الدهریین» و... .

جلد ۳: الرسائل و المقالات

مهم‌ترین آنها: العلة الحقیقة لسعادة الانسان، المهدیه و المهدی السوداني، الحكومة الاستبدادیه، بابیه، الرد علی الرینان؛ الاسلام و العلم.

جلد ۴: ضیاء الخافقین

«جريدة فی العلوم و السياسة و الاخبار الصحیحة» پنج شماره، سال ۱۸۹۲ م، با همکاری دیگران که در انگلستان به چاپ رسیده است. همان‌گونه که از عنوان بر می‌آید بیشتر تحلیل سیاسی و خبری است.

جلد ۵: تاریخ ایران و تاریخ الافغان

چکیده و خلاصه تاریخ ایران (حدود ۱۰۰ صفحه با مقدمه مقرر) کتاب تقریر بیانات سید جمال در بوشهر که به قلم فرصه الدوله شیرازی به فارسی تحریر و تقریر شده است. تاریخ الافغان متن عربی است که با قلم سید نگارش یافته است. این اثر همراه با دو مقاله دیگر با عناوین تتمه البیان فی تاریخ الافغان و البیان فی الانجلیز و الافغان به چاپ رسیده است.

جلد ۶: خاطرات الافغان (آراء و افکار) تقریر محمدپاشا المخزومی

محمدپاشا المخزومی، از شاگردان سید جمال در مدت اقامت ایشان در شهر آستانه استانبول بوده است. کتاب، تقریر دیدگاه‌ها، افکار و اندیشه‌های سید جمال الدین است که به قلم محمدپاشا مخزومی تقریر شده است؛ محتوای کتاب مطالب ارزشمندی است که بیشتر جنبه کلامی - فکری و اندیشه‌ای دارد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

جلد ۷: التعليقات علی شرح العقائد العضدیه

متن اصلی کتاب از عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار، مشهور به قاضی عضد الدین ایجی (م ۷۵۶ ق) است. ملاجلال الدین محمد بن اسعد دوانی (م ۹۰۸ ق) آن را شرح کرده است و سید جمال الدین هنگام اقامت در مصر این شرح را تدریس می‌کرد (رشید رضا، تاریخ الاستاذ الامام، ۱۴۲۷ ق، ج ۱، ص ۲۶). عبهه شاگرد ثابت و دائمی او که با وجد فراوان در آن درس‌ها شرکت می‌کرد، حاصل افادات و بیانات سید را به قلم خود تقریر و تحریر کرد. لذا این کتاب در مصر ابتدا به اسم محمد عبهه منتشر شد، اما قرائن متعددی انتساب محتوای آن را به او مخدوش کرده است و در مقابل قطعیت انتساب آن را به سید جمال تأیید می‌نماید (ر.ک: جبرئیلی، سیری در تفکر کلامی معاصر، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱).



جلد ۸: نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی «فارسی - عربی»

شامل پنج نامه به ناصرالدین شاه و هجده نامه به حاج محمد حسن امین الضرب، شش نامه به علمای شیعه و نامه‌های متعدد دیگری به شاگردان و دوستان و سلاطین و امرای ترکیه و مصر که مهم‌ترین آنها نامه مفصل او به ملکه و مردم انگلیس درباره شاه ایران و وضعیت ناپهنجار اقتصادی این کشور است (همان).

جلد ۹: مجموعه رسائل و مقالات «فارسی»

مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: نیچریه، اکهوریان یا رفتار و اخلاق نیچریان، تفسیر مفسر، درباره دین و فلسفه، درباره تعلیم و تربیت (تعلیم و تعلم و فلسفه تربیت)، سعادت انسان و... .

جلد ۱۰: المستدرکات

این جلد بناست دربرگیرنده مقالات، نامه‌ها و حواشی و تعلیقات سید بر کتاب‌هایی باشد که هنگام تدریس یا مطالعه نگاشته و هنوز چاپ نشده است (همان).

۴-۲- آثار دیگران درباره سیدجمال

سنخ دیگر از آثار پیرامون سیدجمال، آثاری است که توسط محققان و جمال‌پژوهان به نگارش درآمده است که به عنوان منابع فرعی و ثانوی، پیرامون سیدجمال باید مورد توجه قرار گیرند. می‌توان محتوای این آثار را به دو سنخ کلی تحلیل و تقسیم کرد؛ سنخ اول: آثاری که توسط موافقان و مدافعان سیدجمال نگارش شده‌اند. سنخ دوم: آثار نافیان و مخالفان سیدجمال. در این فرصت به بیان و تشریح زیر شاخه‌های این دو سنخ کلی مطالعات پیرامون سیدجمال می‌پردازیم:

۴-۲-۱- سنخ آثار موافقان و مدافعان سیدجمال

بسیاری از پژوهشگران متناسب با دغدغه، علاقه و یا تخصص علمی خود، از جهات و زوایای گوناگونی به سیدجمال توجه کرده و درباره او مطالعه و تحقیق داشته‌اند. در این مرحله به بیان سنخ‌شناسی این آثار و تفکیک و تبیین آنها می‌پردازیم. قبل از ورود در این بخش، لازم به ذکر است که امکان دارد در یک اثر از لحاظ متعدد به سیدجمال توجه شده باشد و ابعاد و حیثیات متفاوتی را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده باشد. به همین دلیل در بعضی موارد نام یک اثر را در سنخ‌های متعدد متذکر می‌شویم و به جهات متعدد پژوهشی آن درباره سیدجمال اشاره می‌نمائیم.

۴-۲-۱-۱- آثار ناظر به زندگی‌نامه و سفرهای سیدجمال

برخی از مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از:

- زندگانی و سفرهای سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف علی اصغر حلبی (انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۳).
- شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف میرزا لطف‌الله اسدآبادی (انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۴۹).
- نامه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف ابوالحسن جمالی اسدآبادی (انتشارات پرستو، تهران، ۱۳۶۰).



- تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم الاسلام کرمانی (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳).
- فریادگر قرن، تألیف رضا فرهادیان (انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷).
- تاکتیک‌های انقلابی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف محمدجواد صاحبی (انتشارات هادی، قم، ۱۳۵۸).

در این دسته از آثار مرتبط به سیدجمال، همان‌طور که عناوین این آثار نیز بیانگر آن است، دغدغه نویسندگان آنها شرح حیات و بیان زندگی‌نامه سیدجمال و سفرهای ایشان و همچنین ثبت وقایع تاریخی است و بیشتر درصدد معرفی وی به مخاطبان هستند و کمتر به تحلیل و بررسی دیدگاه‌های سیدجمال پرداخته شده است و در اغلب اوقات به نقل مستقیم سخنان، مکتوبات و گزارش حالات و خصوصیات و توانمندی‌های فردی وی بسنده کرده‌اند و گاهی به خط‌مشی و اهداف کلی دیدگاه سیدجمال نیز به صورت کوتاه و مختصر اشاره شده است.

۴-۲-۱- آثار ناظر به بررسی زادگاه و ملیت سیدجمال

برخی از مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از:

- اسناد و مدارک درباره ایرانی الاصل بودن سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف صفات‌الله جمالی (انتشارات ابن‌سینا، بی‌جا، چاپ اول، ۱۳۴۷).
- هویت تاریخی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف سیدرضا ابوالقاسمی (انتشارات نبی‌اکرم (ص)، ۱۳۹۴).

درباره محل تولد و ملیت سیدجمال اختلاف نظرهایی مطرح است. در عین حال، قرائن متعددی که ملیت و انتساب قطعی او را به ایران تأیید کند، وجود دارد و الحق جای تردیدی در این مورد باقی نمی‌گذارد، اما آنچه در این میان باید بیشتر مورد توجه و اهتمام قرار گیرد، شناخت اهداف و آرمان‌های وی و آگاهی از نقش اجتماعی و اصلاحی اوست و ملیت ایرانی و افغانی و... وی را مسأله اصلی نمی‌دانیم (ر.ک: محیط طباطبایی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ۱۳۸۰، ص ۳۳۶ - ۳۳۲ - ۵۷؛ جبرئیلی، سیری در تفکر کلامی معاصر، ۱۳۹۱، ص ۷۸ - ۷۷).

۴-۲-۳- آثار ناظر به افکار و اندیشه‌های سیدجمال

برخی از مهم‌ترین این آثار به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی عبارت‌اند از:

- سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۹).
- بیدارگران اقلیم قبله، تألیف محمدرضا حکیمی (انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۲).
- گفتار خوش یارقلی، تألیف محمد محلاتی، تصحیح: حاج سیدهدایت‌الله مسترحمی (انتشارات فراهانی تهران، بی‌تا).
- سیدجمال‌الدین و تفکر جدید، تألیف کریم مجتهدی (انتشارات تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۳).



- خاطرات الافغان - آراء و افکار - تقرير محمدپاشا المعزومى (انتشارات مكتبة الشروق الدولية، القاهرة، ۱۴۲۳ ق).
- الفكر العربى فى عصر النهضة (۱۷۱۹ - ۱۹۳۹ م)، تأليف آلبرت حوراني، ترجمه كرمى غرقول (نشر نوفل، بيروت، ۱۹۹۷ م).
- جمال‌الدین الافغانى؛ يك روشن‌فكر مسلمان، تأليف انور معظم (مؤسسه مطالعات عينى، دهلى‌نو، هند، ۲۰۱۷).
- اسلام مدرن ۱۸۴۰-۱۹۴۰، تأليف چارلز كرزمن (انتشارات دانشگاه آكسفورد، نيويورك، ۲۰۱۰).
- سيدجمال‌الدین افغانى و غرب، تأليف شيخ جميل على (نشر آدم، دهلى‌نو، ۲۰۰۲).
- این سنخ از آثار درباره آراء، افكار و اندیشه‌هاى سيدجمال به رشته تحرير درآمده‌اند. سنخ این پژوهش‌ها، سيدجمال را فردى دانشمند روشن‌فكر و داراى افكارى نوین و تأثیرگذار معرفی می‌کنند و بیدارگری و تجددخواهى را از عمده شاخصه‌هاى او برمی‌شمردند.
- درباره این سنخ از آثار درباره سيد بايد گفت: حاوى مطالب مفید و نابى از اندیشه‌هاى سيدجمال هستند كه به نوبه خود در شناخت هر چه بهتر شأن و منزلت و تأثیر تفكرات سيد در عرصه‌هاى مختلف بسيار ارزشمند، کاربردى و مؤثراند.

۴-۱-۲-۴- آثار ناظر به حیات سیاسى - اجتماعى سيدجمال

برخی از مهم‌ترین این آثار به زبان‌هاى فارسى، عربى و انگلیسى عبارت‌اند از:

- نقش سيدجمال‌الدین اسدآبادى در بیدارى مشرق زمین، تأليف محمد محیط طباطبایى (انتشارات كلبه شروق، قم، ۱۳۸۰).
- سيدجمال‌الدین اسدآبادى مصلحى متفكر و سياستمدار، تأليف سيد احمد موثقى (دفترتبلیغات اسلامى، قم، ۱۳۸۰).
- علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسى و آراء اصلاحى سيدجمال‌الدین اسدآبادى، تأليف سيد احمد موثقى (انتشارات فرهنگ اسلامى، تهران، ۱۳۷۸).
- تغییرات اجتماعى در اندیشه سيدجمال‌الدین اسدآبادى، تأليف مجید كافى (انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰).
- اندیشه سیاسى سيدجمال‌الدین اسدآبادى، تأليف غلامرضا ضابط‌پور (انتشارات دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۸۰).
- سیرى در اندیشه سیاسى عرب، تأليف حمید عنایت (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸).
- گرایش‌هاى سیاسى در جهان عرب، تأليف مجید خدورى، ترجمه عبدالرحمن عالم (دفتر مطالعات سیاسى و بین‌المللى وابسته به وزارت امورخارجه، تهران، ۱۳۶۹).
- جمال‌الدین الافغانى و فلسفه الجامعة الاسلامیة، تأليف سمیر ابوحمدان (الشركة العالمیة

الکتاب، بیروت، ۱۹۹۲ م).

- جمال‌الدین الافغانی، تألیف حسن الحنفی (مکتبه الاسره، مصر، ۱۹۹۹ م).
 - مسلمون ثوار، تألیف محمد عماره مصری (دارالشروق، بیروت، ۱۹۸۸ م).
 - زعماء الاصلاح فی العصر الحديث، تألیف احمد امین (دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۶ ق).
 - امیرالبیان شکیب ارسلان، تألیف احمد الشرباصی (مؤسسه المصریه العامه، قاهره، ۱۹۶۳ م).
 - الاسلام و حركات التحرير العربيه، تألیف ابوخلیل شوقی (دارالفکر المعاصر، دمشق، ۱۳۹۵ ق).
 - تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمدعبدہ، تألیف محمد رشید رضا (دارالفضیلہ، القاهرہ؛ ۱۴۲۷ ق).
 - بیوگرافی سیاسی سید جمال‌الدین افغانی، تألیف نیکی آر. کدی (انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، ۲۰۰۱).
 - واکنشی اسلامی به امپریالیسم، تألیف نیکی آر. کدی (انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، ۲۰۲۰).
- این سنخ از آثار، بیشترین حجم از مجموعه آثار درباره سید جمال را به خود اختصاص داده است. در این طیف از آثار، نویسندگان با توجه به نوع نگاه و تخصص خویش، درصدد تبیین و تحلیل هرچه بیشتر اندیشه‌های سید جمال و تحلیل رفتارهای سیاسی - اجتماعی وی هستند. این کتاب‌ها سید جمال را فردی مصلح، متفکر، سیاستمدار، بیدارگر معرفی می‌نمایند. این سنخ از آثار در جهت شناخت نحوه عملکرد سید جمال در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی و دیگر حوزه‌ها مرتبط، بسیار ارزشمند و مؤثراند، اما اولاً فی‌الجمله باید گفت که نگاه روش‌مندانه به آثار سید جمال ندارند، ثانیاً کمتر درصدد بیان مبانی معرفتی سید جمال هستند، هرچند در بعضی از موارد به صورت گذرا به مبانی معرفتی سید جمال اشاره داشته‌اند. ثالثاً هیچکدام از کتاب‌های مرتبط با آثار سید جمال درصدد ترسیم منظومه معرفتی سید جمال و تأثیر آن بر اندیشه و رفتارهای سیاسی اجتماعی وی نبوده‌اند و شاید بتوان گفت که این امر از نگاه ایشان پنهان مانده و مورد غفلت قرار گرفته است.



۴-۱-۵- آثار ناظر به دفاع و پاسخگویی به ابهامات و اتهامات پیرامون سید جمال

- هرچند تمامی آثاری که در راستای تبیین هر چه بیشتر بینش، منش و کنش سید جمال تألیف شده‌اند به نحوی، دفاع از سید جمال محسوب می‌شوند؛ ولی اثر شاخصی که به صورت مستقل در این باره به نگارش درآمده است، عبارت است از:
- دفاع از سید جمال‌الدین حسینی و سخنی با تاریخ‌نگاران عصر پهلوی، تألیف سیدهادی خسروشاهی (انتشارات کلبه شروق، قم، ۱۳۹۱).

بخش اصلی این اثر به صورت مقاله در سالنامه «مکتب تشیع» در سال ۱۳۴۳ منتشر شد. چاپ دوم به طور مستقل در سال ۱۳۴۳ منتشر شد و چاپ سوم با تجدیدنظر و اضافات لازم در اردیبهشت ۱۳۴۸ در چاپخانه حکمت قم به چاپ رسیده است. مرحوم خسروشاهی در مقدمه این کتاب هدف

از تألیف این اثر را این‌گونه می‌نویسد: «غرض ما از نشر این رساله، آشنا ساختن نسل جوان با راه و روش سید، روشن نمودن گوشه‌های تاریک تاریخ زندگی این مرد بزرگ قرن ما، دفاع کردن از سید و هدف‌های ملی و اسلامی او و جواب گفتن به یاهوها، تهمت‌ها، افسانه‌ها، دروغ‌ها و شایعاتی است که برای جلوگیری از رشد فکری ملل آسیا و آفریقا و برای سلب نمودن اعتماد و اطمینان مردم مسلمان مشرق زمین از رهبران بزرگ مذهبی، ناجوانمردانه درباره سید منتشر می‌سازند.» این کتاب ارزشمند و خواندنی به موضوعات متعددی درباره سیدجمال پرداخته است. موضوعاتی چون؛ ملیت سیدجمال، ارتباط سید با بریتانیا، نقش سیدجمال در نهضت بیداری و مقاومت مردم ایران، نقش سیدجمال در نهضت مشروطیت، نقد آثار ابراهیم صفایی درباره سید و غیره.

۴-۲-۱-۶- آثار ناظر به مبانی فکری - معرفتی سیدجمال

در حوزه تبیین مبانی فکری - معرفتی سیدجمال نیز آثار ارزنده و متعددی به نگارش درآمده؛ شاخصه‌ها و مؤلفه‌های اصلی این سنخ از آثار این است که به تبیین و مبرهن ساختن مبانی کلامی - اعتقادی سید پرداخته‌اند، البته هرچند در این آثار به طور مستقل به سیدجمال پرداخته نشده است اما در بخش‌هایی از این کتاب‌ها به برخی از دیدگاه‌ها و مبانی فکری و معرفتی سیدجمال اشاره شده است. یعنی به سیدجمال به عنوان بخشی از یک جریان فکری و معرفتی تأثیرگذار توجه شده است. برخی از مهم‌ترین این دسته از آثار عبارت‌اند از:

- بررسی نهضت‌های اصلاحی در صد ساله اخیر، تألیف مرتضی مطهری (انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵).
- آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر، تألیف عبدالحسین خسروپناه (انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ۱۳۸۸).
- سیری در تفکر کلامی معاصر، تألیف محمدصفر جبرئیلی (انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۱).
- سیدجمال‌الدین اسدآبادی مجدد نهضت احیای فکر دینی، تألیف محمدجواد صاحبی (نشر احیاگران، قم، ۱۳۸۶).

شاخصه اصلی و نقطه اشتراک این آثار در این است که سیدجمال را بهره‌مند از مبانی کلامی شیعی و برخوردار از عقلانیت اسلامی در بینش، منش و کنش‌های فردی و سیاسی و اجتماعی معرفی کرده‌اند. تفاوت این نویسندگان در نوع نگاه و زوایای مختلفی است که با توانایی، اشراف و سبک منحصر به فرد خود بر آثار سیدجمال داشته‌اند و توانسته‌اند به تبیین برخی از مبانی فکری و معرفتی وی بپردازند؛ اگرچه بسیاری از مباحث مربوط به هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و دین‌شناسی از نظر سیدجمال در این آثار نیامده است، اما به نوبه خود درصدد تبیین مبانی فکری - معرفتی سیدجمال برآمده‌اند.

۴-۲-۱- آثار ناظر به جریان ساز بودن سیدجمال

برخی از مهم ترین این آثار عبارت اند از:

- بررسی نهضت های اصلاحی در صد ساله اخیر، تألیف مرتضی مطهری (انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵).
 - آسیب شناسی دین پژوهی معاصر، تألیف عبدالحسین خسروپناه (انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ۱۳۸۸).
 - سیدجمال الدین اسدآبادی پایه گذار نهضت اسلامی، تألیف صدر واثقی (انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۵).
 - سیدجمال الدین اسدآبادی مجدد نهضت احیای فکر دینی، تألیف محمد جواد صاحبی (نشر احیاگران، قم، ۱۳۸۶).
 - جریان شناسی اعتزال نو، تألیف محمد عرب صالحی (انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۳).
 - بررسی آراء و نگرش های قرآنی سیدجمال الدین اسدآبادی، تألیف محمد اصدق پور (انتشارات امین نگار، تهران، ۱۳۹۸).
- در این سنخ از آثار، سیدجمال به عنوان جریان ساز، مجدد و یا بنیان گذار حرکت های فکری، دینی، اصلاحی، اجتماعی مطرح شده است و سلسه جنبان نهضت های اصلاحی و اسلامی و یا پایه گذار سبک تفسیر اجتماعی از قرآن کریم معرفی شده است. باید گفت در این سنخ از آثار، پژوهشگران درصدد تبیین تأثیرات بینش، منش و کنش سیدجمال بر شاگردان و دیگر معاصران وی هستند و با روشی مقایسه ای به تفاوت نگاه بینشی و عملکرد سید با پیشینیان اشاره دارند. در این سنخ از آثار تلاش شده تا سبک های نوینی که توسط سید در عرصه های مختلف بنا نهاده شد و سبب ایجاد جریان ها و حرکت های فکری، اصلاحی و نوگرایانه متأثر از سید گردید را تشریح و تبیین نمایند. می توان گفت یکی از ارزنده ترین و کاربردی ترین آثار درباره سید همین سنخ از مطالعات هستند؛ زیرا اسباب شناخت اهمیت، نقش و تأثیرات سیدجمال بر دیگران و آیندگان را که در واقع نتیجه یک عمر تلاش و تحمل مرارت ها توسط وی بوده است بیش از پیش برای حقیقت طلبان درباره سید فراهم می آورند.

۴-۲-۱- آثار ناظر به عقل گرا بودن سیدجمال

از شاخصه های بارز سیدجمال، عقل گرایی اوست. تأملات عقل گرایانه ایشان در تحلیل و تفسیر قضایای اسلامی و همچنین آیات قرآن کریم اعم از مسائل فلسفی، اجتماعی و اخلاقی در آثارش به خوبی مشهود است. در ادامه با دسته بندی و تفکیک سنخ آثار ناظر به عقل گرایی سیدجمال به: عقل گرایی اعتدالی و عقل گرایی افراطی، بیشتر به توصیف و تحلیل سنخ این آثار و بیان وجه تمایز



آنها با یکدیگر خواهیم پرداخت:

۴-۲-۱-۸ آثار ناظر به عقل‌گرایی اعتدالی سیدجمال

- برخی از مهم‌ترین آثاری که در آنها به شاخصه عقل‌گرایی اعتدالی سید اشاره شده است، عبارت‌اند از:
- سیری در تفکر کلامی معاصر، تألیف محمدصفر جبرئیلی (انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۱).
 - جریان‌شناسی اعتزال نو، تألیف محمد عرب صالحی (انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۳).
 - بررسی آراء و نگرش‌های قرآنی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف محمد اصدق‌پور (انتشارات امین‌نگار، تهران، ۱۳۹۸).
- این سنخ آثار، رویه عقل‌گرایانه سیدجمال در پرداختن به مسائل و شبهات را همراه با اعتدال و میانه‌روی می‌دانند و معتقدند عقل‌گرایی وی در چارچوب قواعد و اصول عقلانیت اسلامی بوده است. برای مثال به رساله «تفسیر مفسر» (اسدآبادی، الآثار الکامله، ۱۴۲۳ ق، ج ۹، ص ۱۹۶ - ۱۸۷) که توسط سیدجمال در نقد و ردّ تفسیر عقل‌گرایانه افراطی و علم‌زده سیداحمدخان هندی نگاشته شده است، استناد شده است.

۴-۲-۱-۸ اثری ناظر به عقل‌گرایی افراطی سیدجمال

- در اثری که پیرامون مناهج تفسیری در قرن چهاردهم تألیف شده است، سیدجمال را عقل‌گرای افراطی خوانده است. آن اثر عبارت است از:
- اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر، تألیف فهدبن عبدالرحمن الرومی (بیروت، الرسالة، ۱۴۱۸ ق).
- فهدبن عبدالرحمن الرومی در کتاب خود، پس از معرفی سیدجمال به عنوان مؤسس و پایه‌گذار یک مدرسه عقلی - اجتماعی در تفسیر قرآن و معرفی اجمالی این مدرسه، این جریان فکری را متهم به عقل‌گرایی محض، افراطی و مجرد از نصوص می‌نماید و به نمونه‌هایی از تفسیر المنار و کلمات عبده و رشید رضا اشاره می‌نماید (الرومی، اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۷۲۹).
- در حالی که به نظر می‌رسد خود سیدجمال با اینکه پیشگام عقل‌گرایی و تفسیر اجتماعی قرآن‌کریم بود، در همه احوال پایبند به اصول کلامی و عقلانی در تفسیر نیز بوده است و از حد اعتدال در عقل‌گرایی خروج ننموده است. خود سیدجمال نیز، همان‌طور که در تقابل وی با تفسیر سیداحمدخان اشاره شد، با افراط در عقل‌گرایی مخالف بود. بله، برخی از کسانی که سعی در ادامه راه و پیمودن مسیر اصلاحی سیدجمال را داشتند، گاه از مسیر اعتدال خارج شده و در ورطه افراط در عقل‌گرایی پانهاده‌اند که از جمله می‌توان به جناب رشید رضا در تفسیر المنار اشاره نمود (ر.ک: اصدق‌پور، بررسی آراء و نگرش‌های قرآنی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، ۱۳۹۸، ص ۱۶۷ - ۱۶۵).

دیگران نیز به انحراف برخی از شاگردان سیدجمال از مسیر آرمان‌های وی اشاره نموده‌اند (ر.ک: محیط طباطبائی، نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، ۱۳۸۰؛ عنایت، سیری در تفکر سیاسی عرب، ۱۳۸۵).

۴-۲-۱-۹- آثار ناظر به نومعتزله بودن سیدجمال

سیدجمال، یکی از صاحب‌نظران برجسته و تأثیرگذار در جریان فکری نومعتزلیان است و می‌توان گفت که وی اولین شخصیتی است که عقلانیت اسلامی را به شکل اجتماعی در جهان اسلام مطرح کرد و معتقد بود که این عقلانیت باید حضور سیاسی - اجتماعی داشته باشد. نام اثری که به این ویژگی سیدجمال پرداخته است، عبارت است از:

— جریان‌شناسی اعتزال نو، تألیف محمد عرب‌صالحی (پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۳).

اعتزال نو، از جهت رویکرد و روش، نسبت به اشاعره و اهل حدیث، به تشیع و مبنای آن نزدیک است و شالوده فکری و معرفتی ایشان، عقلانیت و انفتاح باب اجتهاد است. بر همین اساس می‌توان گفت یکی از شاخصه‌های اصلی معتزله و پس از آن نومعتزلیان پیروی از عقل و عقل‌گرایی است. در واقع این ویژگی سیدجمال، ریشه در همان شاخصه عقل‌گرایی او دارد (ر.ک: عرب‌صالحی، جریان‌شناسی اعتزال نو، ۱۳۹۳، ج ۱، مصاحبه با عبدالحسین خسروپناه، ص ۹۷-۱۰۱؛ همان، مصاحبه با محمدصفر جبرئیلی، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۲۹).

۴-۲-۱-۱۰- آثار ناظر به سبک تفسیری سیدجمال

آثاری که به تبیین مبنای تفسیری سید پرداخته‌اند، عبارت‌اند از:

— بررسی آراء و نگرش‌های قرآنی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف محمد اصدق‌پور (انتشارات امین‌نگار، تهران، ۱۳۹۸).

— آراء تفسیری سیدجمال‌الدین اسدآبادی و ابعاد اجتماعی آن، تألیف محمد اصدق‌پور (فصلنامه پرتو وحی، ش ۵، زمستان و پاییز ۱۳۹۵).

پژوهشگر در این دو اثر قرآن‌پژوهانه، تلاش کرده تا گرایش، روش و منهج تفسیری سیدجمال را واکاوی و استخراج نماید. مبنای سیدجمال برای حل مسائل جامعه و کشورهای اسلامی و نجات آنها از انحطاط و استبداد و استعمار و جهل و خرافه و ... «رجوع و بازگشت به قرآن» و احیای تأثیرگذاری قرآن بر مناسبات اجتماعی است. بر اساس این مبنای تفسیری، سیدجمال برای رسیدن به چنین اهداف عالی‌اصلاحی، به گرایشی روی آورد که نزدیک‌ترین مسیر برای تحقق بخشیدن به این آرمان‌هاست که بعدها به نام «گرایش تفسیر اجتماعی» از قرآن‌کریم نام‌گذاری شده است.

«تفسیر اجتماعی»، گرایشی است در تفسیر و از شاخه‌های تفسیر اجتهادی است (مؤدب،



روش‌های تفسیری قرآن، ۱۳۸۰، ص ۲۷۹) که با اقبال گسترده مفسران معاصر روبه‌رو شده است؛ به‌طوری که کمتر تفسیری در دوران معاصر از این گرایش تهی است. در این گرایش، مفسر به طرح گسترده و عمیق مباحث اجتماعی قرآن در کنار مباحث و احکام فردی اهتمام نشان داده، می‌کوشد به همه آیات قرآن از زاویه طرح و حل مسائل و مشکلات اجتماعی جوامع بشری و به‌طور خاص جامعه مسلمانان بنگرد و به تفسیر بپردازد. همچنین می‌کوشد با تطبیق آموزه‌های قرآن کریم بر مسائل اجتماعی، مشکلات و مسائل اجتماعی را بر قرآن عرضه کرده با جست‌وجوی راه‌حل‌ها و درمان آنها، جامعه اسلامی را به سمت تحول و پیشرفت سوق دهد. بنابراین، باید اذعان داشت که نوع نگاه سیدجمال به قرآن همراه با نوعی گرایش اجتماعی در تفسیر بوده است.

۴-۲-۱-۱۱- آثار متنوع دیگر پیرامون سیدجمال

پیرامون زوایای مختلف زندگی و شخصیت سیدجمال، آثار متعدد دیگری در قالب پایان‌نامه، مقالات و همایش‌ها نیز به نگارش درآمده که عناوین این آثار گویای سنخ مطالعات آنها است. سنخ برخی از این آثار تطبیق و مقایسه آراء و اندیشه‌های سیدجمال با اندیشمند و متفکر دیگری است که این سنخ نیز به نوبه خود ارزشمند و حاوی نوآوری‌های تحلیلی درباره سیدجمال می‌باشد. مناسب است به برخی از مهم‌ترین این آثار اشاره شود:

۴-۲-۱-۱۱- پایان‌نامه‌ها

- روش‌شناسی بومی‌سازی مفاهیم مدرن سیاسی؛ مطالعه موردی: سیدجمال‌الدین اسدآبادی، آیت‌الله نائینی و امام خمینی (ره)، مقطع دکتری، پدیدآور: مرتضی شیروودی (دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده علوم سیاسی، ۱۳۹۰).
- مطالعه تطبیقی اصلاحات در اندیشه سیاسی امام خمینی و سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقطع کارشناسی ارشد، پدیدآور: اصغر مردعلی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم سیاسی، ۱۳۹۴).
- بررسی زمانه، زندگی و اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقطع کارشناسی ارشد، پدیدآور: نجم‌الدین میناپور (دانشگاه تربیت معلم تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۹۲).
- جایگاه نواندیشی دینی در اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، مقطع کارشناسی ارشد، پدیدآور: زهرا حمیدی (دانشگاه مازندران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۹۴).
- مواجهه متفکران مسلمان با غرب با تأکید بر آراء سیدجمال‌الدین اسدآبادی و علامه محمد اقبال لاهوری، مقطع کارشناسی ارشد، پدیدآور: محسن ستوده (دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران، دانشکده علوم انسانی، ۱۳۹۷).
- مقایسه اندیشه سیاسی و اجتماعی سیدجمال‌الدین اسدآبادی و محمد اقبال لاهوری، مقطع

کارشناسی ارشد، پدیدآور: محمد صادقی مهر (دانشگاه خوارزمی، دانشکده علوم سیاسی، ۱۳۹۵).

۲-۱۱-۱-۲-۴ مقالات

- سید جمال الدین و نهضت اتحاد کشورهای اسلامی، تألیف جاوید اقبال (فصلنامه تاریخ فرهنگ معاصر، سال ۶، ش ۲۳-۲۴، ۱۳۸۳).
- شناخت من از سید جمال الدین، تألیف سید جعفر شهیدی (فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۷-۱۸، بهار و تابستان ۱۳۷۵).
- اسلام و مدرنیته در اندیشه سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف محمد علی توانا (مجله پژوهش علوم سیاسی، ش ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۵).
- مؤلفه های روشنفکری در اندیشه اجتماعی سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف مجید کافی و رضا کلوری (دوفصلنامه اسلام و علوم اجتماعی، دوره ۲، ش ۳، ۱۳۸۹).
- زمینه های تاریخی و سیر اندیشه اصلاح گرایی دینی سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف منصور نصیری (فصلنامه معرفت، ش ۵۱، ۱۳۸۹).
- حکومت رحیمه حکیمه در اندیشه سیاسی - اجتماعی سید جمال الدین حسینی، تألیف جمعه خان محمدی (فصلنامه آموزه، ش ۲، ۱۳۸۲).
- آراء تفسیری سید جمال الدین اسدآبادی و ابعاد اجتماعی آن، تألیف محمد اصدق پور (فصلنامه پرتو وحی، ش ۵، زمستان و پاییز ۱۳۹۵).



۳-۱۱-۱-۲-۴ همایش ها

- بررسی علل، مبانی و روش های اندیشه بازگشت به قرآن سید جمال الدین اسدآبادی، تألیف علی سیفی عارف و احمد مرادخانی (دومین همایش ملی پژوهش های نوین در حوزه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی ایران، ۱۳۹۵).
 - نقش سید جمال الدین اسدآبادی در ایجاد و تعمیق خودباوری، تألیف حسن حسین زاده شانه چی (همایش منطقه ای نخبگان فرهنگی، خودباوری در فرهنگ اسلامی و ایران، ۱۳۸۸).
- این موارد تنها بخشی از مقالات، پایان نامه ها و همایش هایی است که پیرامون ابعاد شخصیتی سید جمال و اندیشه ها و فعالیت های اصلاحی و سیاسی - اجتماعی وی به نگارش درآمده اند. هر کدام از این آثار و پژوهش ها، متناسب با رسالتی که طبق عنوان و موضوع خود برعهده دارند، حاوی مطالب و اطلاعات و تحلیل های مفیدی حول محور سید جمال هستند.

۲-۲-۴ - سنخ آثار نافیان و مخالفان سید جمال

در میان آثار فراوان متفکران بسیاری که درباره زوایای مختلف زندگی و حیات علمی - فرهنگی،

سیاسی - اجتماعی سیدجمال‌الدین، همّت به نگارش و خلق اثر داشته‌اند، برخی از نویسندگان به نقد و یا نفی سیدجمال قلم زده‌اند که به نوبه خود قابل توجه هستند که به سنخ‌شناسی برخی از این آثار اشاره می‌کنیم:

۴-۲-۱- سنخی از آثار که سید را عنصری نفوذی و جاسوس معرفی می‌کنند

- حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، تألیف اسماعیل راثین (انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۷).
- اسناد سیاسی دوره قاجار، تألیف ابراهیم صفایی (انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۵).
- بازیگر انقلاب شرق؛ جمال‌الدین افغانی، تألیف مهرباب امیری، با مقدمه ابراهیم صفایی (بی‌جا، تهران، ۱۳۴۵).
- انقلاب ایران، تألیف ادوارد گرانویل براون، مترجم: احمد پژوه شیرازی (انتشارات کانون معرفت، تهران، ۱۳۲۹).
- رهبران مشروطه، تألیف ابراهیم صفایی (انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۲).
- کتاب آبی؛ گزارش‌های محرم‌خانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، کوشش احمد بشیری (نشر نو، تهران، ۱۳۶۲).

۴-۲-۲- سنخی از آثار که سید را فراماسون می‌دانند

- سازمان جهانی فراماسونری، تألیف ولی‌الله یوسفیه (بی‌جا، تهران، ۱۳۵۲).
- فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تألیف اسماعیل راثین (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷).

۴-۲-۳- سنخی از آثار که سید را پنهان‌کار و بی‌سواد خطاب کرده‌اند

- پنهان‌کاری‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تألیف سیدجواد طباطبایی (وب سایت مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل سیدجمال‌الدین اسدآبادی، فروردین ۱۳۹۹، www.cgic.org.ir).
- درباره میزان دانش سیدجمال و مسئله پروتستان‌یسم اسلامی، تألیف سیدجواد طباطبایی (وب سایت فرهنگ امروز، فروردین ۱۳۹۹، www.farhangemrooz.com).

۴-۲-۳- در نقد نافیان و مخالفان سیدجمال

ناظر به آثار یادشده در نقد و نفی سیدجمال باید گفت: در این رویکرد سلبی پاره‌ای سید را از عوامل نفوذی بیگانگان برشمردند. این بدبینی یا به خاطر سفرهای طولانی و دائمی او به لندن، پاریس، مسکو و... بوده و یا به خاطر آنکه در ایران علیه استبداد شاه وقت قیام کرده است (خسروشاهی، ۱۳۹۱، ص ۱۴). در تحلیل این سنخ نگاه باید گفت که شخصیت پرتلاش، صریح و بی‌باکی همانند سید که در همه مناطق بر علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی فعالیت جدی داشته است و از ظلم‌ها و

جنایاتشان پرده برمی داشته و میدان دار مبارزه با نمادهای استعماری و استبدادی در ایران و هند و افغانستان و مصر و... بوده است، کاملاً طبیعی است که دستگاه تبلیغاتی و قلم به دستان وابسته به قدرت حاکمه و عوامل پیدا و پنهان استعمار پیر، بی کار ننشسته و با آگاهی کامل از نقاط ضعف و حساسیت جامعه نسبت به مسائل مذهبی و ملی، شروع به عوام فریبی و مخدوش نمودن چهره خدوم و مبارز سید جمال نماید. قطعاً اگر سید نیز برای منافع آنان خطری نمی داشت و بر علیه آنان زبان و بنان را به چرخش در نمی آورد، همین دستگاه حاکمه و جیره خواران قلم به دستش، از سید جمال قدیسی بی بدیل به تصویر می کشیدند. سید جمال شخصیتی است که هنوز آن گونه که باید شناخته نشده است، به همین دلیل برخی دوستان از روی عدم آگاهی از اندیشه های اصلاحی و مبانی معرفتی وی و دشمنان با هدف مخدوش کردن شخصیت و در نهایت مهجور نمودن راه و اهداف بلند ایشان، به نقد و یا نفی وی پرداخته اند و در بسیاری از موارد از حیطه انصاف نیز گام را فراتر نهاده اند و اغراض دیگری غیر از درک و بیان «حقیقت» را دنبال نموده اند و مسلمات فکری و حقایق حیات علمی، سیاسی و اجتماعی سید را نادیده گرفته اند و انکار نموده اند. امری مسلم و طبیعی است که عملکرد سید جمال نیز همانند بسیاری از مصلحان اجتماعی و فعالان عرصه سیاست، خالی از نقص و کاستی نبوده است؛ اما درک صحیح و عمیق از منظومه فکری - معرفتی وی و آگاهی از مبانی بینشی، منشی و کنشی سید جمال، موجب قضاوتی منصفانه و واقع بینانه از عملکرد ایشان در عرصه های سیاسی - اجتماعی خواهد شد و چه بسا بسیاری از اشکالات و نقدهای طرح شده پیرامون این شخصیت مرتفع گردد. با توجه به اینکه پاسخگویی به مسائل و شبهات پیرامونی سید جمال از موضوع این مقاله خارج است، اما در جهت پاسخگویی به سؤالات و ابهامات پیرامون سید جمال، ضروری است که به کشف، تبیین و تدوین منظومه معرفتی سید جمال پرداخته شود تا درباره اندیشه و مبانی فکری ایشان روشنگری صورت گیرد و ناقدان و نافیان وی، به حقیقت فکری و مبانی معرفتی ایشان ارجاع داده شوند. بر همین اساس مراجعه به منابع اصیل و دست اول عقاید و آراء سید را برای درک حقیقت و رسیدن به قضاوتی منصفانه، امری ضروری می دانیم و حقیقت جویان را به شناخت مبانی بینشی، منشی و کنشی سید جمال از طریق واکاوی آثاری که در این مقاله به سنخ شناسی آنان پرداخته شده است ارجاع می دهیم. قضاوت را در این حوزه به عقل و انصاف و حق طلبی مخاطبان واگذار می نماییم.

۵- نتیجه گیری

نتیجه سخن اینکه پیرامون شخصیت فعال، پرتحرک، صریح و بی باکی مانند سید جمال الدین اسدآبادی که دارای ابعاد متعدد دینی، علمی، اجتماعی و سیاسی می باشد، آثار بسیاری به رشته تحریر درآمده است و همچنان نیز این شخصیت در کانون توجه پژوهشگران و تحلیلگران قرار دارد. باید اذعان کنیم که آثار پیرامون سید جمال بیش از آثاری است که در این مقاله به آنها اشاره شد



و در این فرصت کوتاه فقط به برخی از مهم‌ترین این آثار پرداخته شده است؛ اما به همین مقدار، اهم موارد و سنخ‌های گوناگون مطالعات پیرامون سیدجمال معرفی و برجسته شد. در مجموع باید گفت: ساحت‌های مطالعاتی ناظر به اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی یا با رویکرد ایجابی است و یا با رویکرد سلبی. در رویکرد ایجابی صاحبان آثار یا به استخراج داده‌ها، یا به ساختار داده‌ها و یا به بسط داده‌های فکری و اندیشه‌ای سید از متون مکتوب ایشان و گفتارهای شفاهی او پرداخته‌اند. در رویکرد سلبی و یا نفی سیدجمال نیز با سه حیطه مواجه هستیم. انتقاد از اندیشه‌های او، آسیب‌شناسی اندیشه‌های سید و یا انکار او در این رویکرد قابل ملاحظه است.

اولین ثمره و نتیجه سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال، آگاهی حقیقت‌طلبان و آشنایی کنجکاوان شناخت‌بینش، منش و کنش‌های سیدجمال، از دامنه و گستره پیشینه مطالعات و پژوهش‌های پیرامون وی می‌باشد. در نتیجه، از این طریق راه وصول به منابع اصیل و دست‌اول معرفت و کسب اطلاعات بیشتر برای آنان فراهم خواهد بود.

از نتایج و کارکردهای سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی درباره سیدجمال، تعیین مرزهایی میان گونه‌های متعدد و متفاوت است که به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که بتواند میان گونه‌های مطالعاتی متنوع، جداسازی نماید و تتبعی هدفمند داشته باشد.

از دیگر فوائد و کارکردهای سنخ‌شناسی مطالعات پژوهی پیرامون سیدجمال، که اهمیت آن را بیش از پیش نمایان می‌سازد این است که، گونه‌های مطالعاتی، ابزار مناسبی برای تحلیل هستند و طریق وصول به شناخت‌اند و موجب ارتقاء دقت و پیدایی نظم و وصول به تنظیم نتایج پیرامونی را فراهم می‌آورند. در نتیجه به سؤالات، ابهامات و کنجکاوی‌های پژوهشگر، حول محور سیدجمال پاسخ داده می‌شود.

نتیجه مهم دیگر، آشکار شدن این حقیقت است که؛ هرچند در تمامی این آثار به شخصیت و فعالیت‌های سیدجمال از زوایا و ابعاد گوناگون نگریسته شده است؛ اما هنوز یک اثر منسجم و یکپارچه که دربردارنده و گویای «منظومه فکری - معرفتی سید جمال» باشد به رشته تحریر در نیامده است. این نقص و کاستی در تبیین و ترسیم هندسه معرفتی و نظام فکری سیدجمال محسوس است. تحقق این منظومه معرفتی حول محور سید، امری ضروری و با اهمیت است که در پرتو آن به بسیاری از سؤالات، ابهامات و کنجکاوی‌های پژوهشگران پیرامون سیدجمال به‌صورت مبنایی و منطبق با اصول بینشی و منشی سیدجمال پاسخ داده خواهد شد.

فهرست منابع و مآخذ منابع فارسی

۱. اسدآبادی، میرزا لطف‌الله، شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۴۹.
۲. ابوالقاسمی، سیدرضا، هویت تاریخی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات نبی‌اکرم (ص)، ۱۳۹۴.





۳. امیری، مهرباب، بازیگر انقلاب شرق؛ جمال‌الدین افغانی، با مقدمه ابراهیم صفایی، بی‌جا، تهران، ۱۳۴۵.
۴. اصدق‌پور، محمد، بررسی آراء و نگرش‌های قرآنی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، با مقدمه استاد سیدهادی خسروشاهی، انتشارات امین‌نگار، تهران، ۱۳۹۸.
۵. بشیری، احمد، کتاب آبی؛ گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، نشر نو، تهران، ۱۳۶۲.
۶. جبرئیلی، محمدصفر، سیری در تفکر کلامی معاصر، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۱.
۷. جمالی‌اسدآبادی، ابوالحسن، نامه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات پرستو، تهران، ۱۳۶۰.
۸. جمالی‌اسدآبادی، صفات‌الله، سیدجمال‌الدین اسدآبادی؛ اسناد و مدارک درباره ایرانی الاصل بودن وی، انتشارات ابن‌سینا، بی‌جا، چاپ اول، ۱۳۴۷.
۹. حکیمی، محمدرضا، بیدارگران اقالیم قبله، انتشارات دلیل‌ما، قم، ۱۳۸۲.
۱۰. حلبی، علی‌اصغر، زندگانی و سفرهای سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۳.
۱۱. خدوری، مجید، گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امورخارجه، تهران، ۱۳۶۹.
۱۲. خسروشاهی، سیدهادی، دفاع از سیدجمال‌الدین حسینی و سخنی با تاریخ‌نگاران عصر پهلوی، انتشارات کلبه شروق، قم، ۱۳۹۱.
۱۳. خسروپناه، عبدالحسین، آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ۱۳۸۸.
۱۴. رائین، اسماعیل، حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۷.
۱۵. -----، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
۱۶. صاحبی، محمدجواد، سیدجمال‌الدین اسدآبادی مجدد نهضت احیای فکر دینی، نشر احیاگران، قم، ۱۳۸۶.
۱۷. -----، تاکتیک‌های انقلابی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات هادی، قم، ۱۳۵۸.
۱۸. صفایی، ابراهیم، اسناد سیاسی دوره قاجار، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۵.
۱۹. -----، رهبران مشروطه، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۲.
۲۰. ضابط‌پور، غلامرضا، اندیشه سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات دانش و اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۸۰.
۲۱. عنایت، حمید، سیری در اندیشه سیاسی عرب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
۲۲. عرب‌صالحی، محمد، جریان‌شناسی اعتزال نو، جلد اول، چاپ اول، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۳.
۲۳. فرهادیان، رضا، فریادگر قرن، انتشارات بوستان‌کتاب، قم، ۱۳۸۷.
۲۴. کافی، مجید، تغییرات اجتماعی در اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰.
۲۵. کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۲۶. براون، ادواردگرانویل، انقلاب ایران، مترجم: احمد پژوه شیرازی، انتشارات کانون معرفت، تهران، ۱۳۲۹.
۲۷. مجتهدی، کریم، سیدجمال‌الدین و تفکر جدید، انتشارات تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۳.

۲۸. محلاتی، محمد، گفتار خوش یارقلی، تصحیح: حاج سید هدایت الله مسترحمی، تهران، انتشارات فراهانی، بی تا.
۲۹. محیط طباطبائی، محمد، نقش سید جمال‌الدین در بیداری مشرق زمین، چ ۵، انتشارات کلبه شروق، قم، ۱۳۸۰.
۳۰. مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۹.
۳۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۴، چ ۱، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵.
۳۲. موثقی، سیداحمد، سید جمال‌الدین اسدآبادی مصلحی متفکر و سیاستمدار، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۰.
۳۳. -----، علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آراء اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی، انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
۳۴. مؤدب، سیدرضا، روش‌های تفسیری قرآن، انتشارات اشراق، قم، ۱۳۸۰.
۳۵. واتقی، صدر، سید جمال‌الدین اسدآبادی پایه‌گذار نهضت اسلامی، چاپ ۲، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۵.
۳۶. یوسفیه، ولی‌الله، سازمان جهانی فراماسونری، بی جا، تهران، ۱۳۵۲.

منابع عربی

۱. ابو حمدان، سمیر، جمال‌الدین الافغانی و فلسفه الجامعة الاسلامیة، الشرکة العالمیة الکتاب، بیروت، ۱۹۹۲ م.
۲. امین، احمد، زعماء الاصلاح فی العصر الحديث، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۶ ق.
۳. حنفی، حسن، جمال‌الدین الافغانی، مکتبة الاسرة، مصر، ۱۹۹۹ م.
۴. حسینی اسدآبادی، سید جمال‌الدین، الآثار الکاملة؛ اعداد و تقدیم: سیدهادی خسروشاهی، ۹ مجلد، الاولى، مکتبه الشروق الدولیه، القاهرة، ۱۴۲۳ ه.ق.
۵. حورانی، آلبرت، الفکر العربی فی عصر النهضة (۱۷۱۹ - ۱۹۳۹ م)، مترجم: کرمی غرقول، نوفل، بیروت، ۱۹۹۷ م.
۶. رشیدرضا، محمد، تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده، ۳ مجلد، الطبعة الثانية؛ دارالفضیله، القاهرة؛ ۱۴۲۷ ق.
۷. رومی، فهد بن عبدالرحمن، اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر؛ مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۸. شریاصی، احمد، امیرالبیان شکیب ارسلان، مؤسسه المصریة العامه، قاهره، ۱۹۶۳ م.
۹. شوقی، ابوخلیل، الاسلام و حركات التحریر العربیه، دارالفکر المعاصر، دمشق، ۱۳۹۵ ق.
۱۰. عماره مصری، محمد، مسلمون ثوار، دارالشروق، بیروت، ۱۹۸۸ م.

مقالات و مجلات

۱. اصدق‌پور، محمد، آراء تفسیری سید جمال‌الدین اسدآبادی و ابعاد اجتماعی آن، فصلنامه پرتو وحی، ش ۵، زمستان و پاییز ۱۳۹۵.
۲. اقبال، جاوید، سید جمال‌الدین و نهضت اتحاد کشورهای اسلامی، فصلنامه تاریخ فرهنگ معاصر، سال ۶، ش ۲۳-۲۴، ۱۳۸۳.
۳. توانا، محمد علی، اسلام و مدرنیته در اندیشه سید جمال‌الدین اسدآبادی، مجله پژوهش علوم سیاسی، ش ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.

۴. شهیدی، سید جعفر، شناخت من از سید جمال الدین، فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۷-۱۸، بهار و تابستان ۱۳۷۵.
۵. کافی، مجید و رضا کلوری، مؤلفه‌های روشنفکری در اندیشه اجتماعی سید جمال الدین اسدآبادی، دوفصلنامه اسلام و علوم اجتماعی، دوره ۲، ش ۳، ۱۳۸۹.
۶. محمدی، جمعه‌خان، حکومت رحیمه حکیمه در اندیشه سیاسی - اجتماعی سید جمال الدین حسینی، فصلنامه آموزه، ش ۲، ۱۳۸۲.
۷. نصیری، منصور، زمینه‌های تاریخی و سیر اندیشه اصلاح‌گرایی دینی سید جمال الدین اسدآبادی، فصلنامه معرفت، ش ۵۱، ۱۳۸۹.

منابع اینترنتی

۱. طباطبایی، سید جواد، پنهان‌کاری‌های سید جمال الدین اسدآبادی، وب سایت مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل سید جمال الدین اسدآبادی، فروردین ۱۳۹۹. www.cgie.org.ir
۲. -----، درباره میزان دانش سید جمال و مسئله پروتستانسزم اسلامی، وب سایت فرهنگ امروز، فروردین ۱۳۹۹. www.farhangemrooz.com

منابع انگلیسی

1. Sayyid Jamal AdDdin "al-Afghani": A Political Biography. Nikki R. Keddie. Berkeley, Calif. University of California Press [2001].
2. An Islamic Response to Imperialism. Nikki R. Keddie. Berkeley, CA: University of California Press, [2020].
3. Jamāl Al-Dīn Al-Afghānī, a Muslim Intellectual. Anwar Moazzam. New Delhi: Institute of Objective Studies, New Delhi, India: Marketed by Genuine Publications & Media Pvt. Ltd. 2017.
4. Modernist Islam, 1840-1940. Charles Kurzman Oxford; New York: Oxford University Press, [2010].
5. Sayyid Jamal Al-Din Al-Afghani & the West. Sheikh Jameil Ali. New Delhi: Adam, 2002.





گذار از رفتار کنشی به پیش‌کنشی^۱ در کارراهه شغلی

سمیه قجری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۲

چکیده

سازمان‌های امروزی به صورت روزافزونی با محیط‌های همراه با عدم اطمینان، پیچیدگی و پویایی مواجه هستند. این نیازهای محیطی سازمان‌ها را ملزم می‌کند که با سرعت بیشتری در زمینه این تغییرات پیش‌بینی نشده، پرشتاب و غیرقابل کنترل تصمیم‌گیری نمایند (چویون^۳، ۲۰۲۱). بر این اساس، شیوه مدیریت سنتی در سازمان‌ها که کارکنان بدون هیچ سؤالی از ساختارهای سازمانی و فرایندهای آن اطاعت کنند دیگر مناسب این شرایط نیست و به جای آن باید شرایطی فراهم شود که در آن افراد بتوانند برای انجام فعالیت‌های سازمانی در حوزه تصمیم‌گیری‌ها، خلق ایده و شیوه‌های جدید نوآوری و ابتکار مشارکت داشته باشند. تحقیقات مؤسسه جهانی مک کنزی نشان داده است که کارکنان به منظور رقابت در شرایط آینده کاری، به مهارت‌های خودرهبی مثل؛ جستجوی تغییر و نوآوری، مالکیت و قاطعیت در مواجهه با عدم اطمینان و ابهام در محیط و به عبارتی رفتار کاری پیش‌کنش نیاز دارند که به خودابتنکاری، توجه به تغییر، فعال بودن و آینده‌مدار بودن اشاره دارد (دوندی و کلیر، وینر^۴، ۲۰۲۱). هدف این مقاله شناخت مفهوم پیش‌کنشی و زمینه‌های توسعه مسیر شغلی بر مبنای پیش‌کنشی است که با استفاده از روش فراترکیب به مطالعه و بررسی مقالات علمی مربوط به این حوزه پرداخته شده است تا چارچوبی برای مفهوم پیش‌کنشی مسیر شغلی در



1- Proactivity

۲- عضو هیئت علمی گروه مدیریت دولتی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نراق، نراق، ایران

3- Choyon

4- Dondi, kliar, painer

سازمان های امروزی ارائه شود.

واژه های اصلی: پیش کنشی، رفتار پیش کنش^۱، پیش کنشی مسیر شغلی^۲.

۱- مقدمه

مسابقه دو ماراتنی را تصور کنید که در آن افراد در حال دویدن هستند و با سرعت ثابت و خوبی شروع کرده اند. اما ناگهان لحظه به لحظه تعداد رقبا و همچنین میزان سرعت آنها افزایش می یابد. علاوه بر این، اشیائی هم از اطراف فضای مسابقه به سمت افراد پرتاب می شود که باید سریع تغییر جهت دهند تا به آنها برخورد نکند. خط پایان نیز دائماً در حال جابه جا شدن و تغییر است. آیا فشار را احساس می کنید؟ این تصویر سازمان های امروزی در محیط رقابتی است که تغییر در فناوری، بازار، قوانین و مقررات و انتظارات مشتریان باعث افزایش عدم اطمینان محیطی می شود.

از اقدام های مهم برای مواجهه درست با این شرایط آشنایی با مفهوم پیش کنشی و بروز رفتار پیش کنش می باشد. در محیط کاری متغیر و منعطف امروزی که رقابت در آن در حال افزایش است، پیش کنشی اهمیت زیادی یافته است؛ به طوری که تغییرات سریع محیط فشار زیادی را برای چابکی و خلق نوآوری به سازمان ها و افراد آن وارد می کند. این موضوع که آیا افراد سازمان منتظر وقوع رویداد هستند یا رویداد را ایجاد می کنند، نشان می دهد که در سازمان چه افرادی از رفتار انطباقی یا منفعل و یا رفتار پیش کنش برخوردارند.

افراد پیش کنش، افرادی هستند کار خود را بهتر از دیگران انجام می دهند، از تغییرات محیطی استقبال می کنند و قبل از اینکه مقهور تغییر باشند، خود ایجادکننده تغییر در سازمان و محیط هستند. به عبارتی افراد در قالب رفتار پیش کنش در سازمان فعالیت می کنند. رفتار پیش کنش یک رفتار فوق العاده نیست، بلکه رفتاری است که مستلزم پیش بینی و خلق یک آینده جدید است (گرانث و آشفورد، ۲۰۰۸).

در این مقاله سعی شده است که ضمن تعریف و ضرورت توجه به مفهوم پیش کنشی و بیان مختصری از تاریخچه و سطوح آن و ذکر عوامل مؤثر بر رفتار پیش کنش و پیامدهای آن، به طور خاص تر پیش کنشی را در بعد توسعه مسیر شغلی مورد بررسی قرار داده و ضمن معرفی مفاهیم مهم مرتبط به آن، ملاحظات مفهومی، نظری و تجربی پیرامون آن را مطرح نماییم و در نهایت در بخش نتیجه گیری، الزامات اصلی را برای بسط این مفهوم در حوزه توسعه مسیر شغلی ارائه دهیم. بنابراین سؤال اصلی این پژوهش این است که پیش کنشی در حوزه توسعه مسیر شغلی تحت تأثیر چه عواملی می تواند باشد و همچنین چه آثاری را بر کارکنان و یا سازمان می تواند داشته باشد؟



۲- مبانی نظری

۲-۱- تعریف و اهمیت پیش‌کنشی^۱

پیش‌کنشی به معنای آغازگر بودن^۲ و تغییرمدار بودن با هدف افزایش اثربخشی فردی و سازمانی است که منجر به بهبود رویه‌های کاری یا استفاده از قوه ابتکارات فردی برای حل مشکل می‌شود (هلمن^۳، ۲۰۰۲).

پیش‌کنشی به عنوان مهم‌ترین ویژگی فردی کارکنان که با یک محیط کاری چالاک و نامعین روبه‌رو هستند تعریف می‌شود که دارای سه ویژگی تغییرمداری، آینده‌مداری و مبدع بودن است. وی به اهمیت افراد به عنوان نماینده‌های فعالی که قادر به درگیر شدن در رفتارهای کاری پیش‌کنش هستند تا از این طریق تغییرات مثبتی را در خودشان و محیط کاری‌شان ایجاد نمایند اشاره کرده است (بتمن و کرانت^۴، ۱۹۹۳).

۲-۲- گذر از رفتار واکنشی تا رفتار پیش‌کنشی

مفهوم پیش‌کنشی از تحقیقات بتمن و کرانت (۱۹۹۳)، آغاز شد که پیش‌کنشی را آینده‌محور بودن و تغییرمدار بودن در شیوه رفتاری یک فرایند تعریف نموده‌اند. بعد از آن بآس (۱۹۹۷)، دلوگا (۱۹۹۸)، کرانت (۲۰۰۳)، فریز و فای (۲۰۰۱)، هلمن (۲۰۰۲)، تامپسون (۲۰۰۵)، گریفین و همکاران (۲۰۰۷)، آشفورد (۲۰۰۸)، گراهارت و همکاران (۲۰۰۹)، تامز و بیکر (۲۰۱۰)، بیندل و پارکر (۲۰۱۰)، دس و لامپکین (۲۰۱۰)، تد (۲۰۱۲) و... تحقیق‌هایی را در حوزه پیش‌کنشی و رفتار پیش‌کنش و ارتباط آنها با سایر متغیرهای مدیریت و سازمان انجام داده‌اند (فجری و الوانی، ۱۳۹۶: ۲۴). در سیر تحقیقات انجام شده می‌توان سطوح کنش را به طبقات مختلفی تقسیم نمود که دارای پنج سطح است که عبارت‌اند از:

الف. سطح غیرفعال: به معنای عدم واکنش نسبت به تغییرات محیطی است. **ب. سطح منفعل یا واکنشی:** واکنش داشتن نسبت به تغییرات محیطی است که باعث انگیزه می‌شود اما در بلندمدت باعث می‌شود همیشه یک گام عقب‌تر از تغییر باشید. **ج. سطح فعال:** به معنای هماهنگی با تقاضای محیط که رفتار مطلوبی است، اما باعث حرکت فرد به سمت جلو نمی‌شود. **د. سطح پیش‌کنش:** به معنای این است که علاوه بر هماهنگی با محیط به سمت جلو هم پیش می‌رود و منتظر مواجهه با انتظارات جدید محیط نیست بلکه توأم با آن به سمت جلو حرکت می‌کند و به گام بعدی خود و دیگران فکر می‌کند. **هـ. سطح فرایپیش‌کنش:** به معنای این است که علاوه بر هماهنگی و تفکر برای داشتن گام بعدی، به انتقال پارادایم‌ها، مدیریت تغییر و حرکت افراد به سمت آینده هم فکر می‌کند. یعنی نیازهای محیط را پیش‌بینی می‌کند (فجری و الوانی، ۱۳۹۶: ۱۳).



۲-۳- برنامه‌های پیش‌کنشی و پیامدهای آن

با توجه به تحقیق‌های انجام شده می‌توان مفهوم پیش‌کنشی را در حوزه‌های مختلف مدیریت و سازمان تحلیل نمود که برخی از برنامه‌ها و پیامدهای آن شامل موارد زیر است:

الف) برنامه‌ها: ۱- امنیت پیش‌کنشی در محیط صنعتی ۲- استراتژی‌های محیطی پیش‌کنشی ۳- انگیزه پیش‌کنشی ۴- سیستم‌های مذاکره الکترونیکی پیش‌کنشی ۵- استراتژی‌های قابل اطمینان پیش‌کنشی برای زنجیره تأمین ۶- کاوش انسان پیش‌کنش برای انتخاب فرد با زمینه اطلاعاتی برای محیط غیرقابل اکتشاف ۸- سازمان پیش‌کنش و ماهیت و علل ایجاد آن ۹- مدیریت بحران پیش‌کنش برای زیرساخت‌های شهری ۱۰- جهت‌گیری مشتری پیش‌کنش ۱۱- جهانی شدن و یک سازمان خوب؛ نیاز به همزیستی پیش‌کنش ۱۲- ایجاد ارتباط بر مبنای مدیریت قدرت رابطه‌ای پیش‌کنش ۱۳- ایجاد هویت در سازمان؛ توسعه ظرفیت پیش‌کنش ۱۴- تصمیم‌گیری ساختاریافته بر مبنای رویکرد پیش‌کنش ۱۵- دولت الکترونیک؛ مدل‌سازی مدیریت دانش براساس دریافت پیش‌کنش اطلاعات.

ب) پیامدهای پیش‌کنشی: عدالت شغلی، کارآفرینی، پیشگامی فردی، تعهد سازمانی، خلاقیت و نوآوری، عملکرد و اثربخشی فردی و سازمانی، طراحی توسعه مسیر شغلی، بهبود رفتار شهروندی، مسئولیت‌پذیری، انطباق کاری، توانایی مواجهه با محدودیت‌های حرفه‌ای، رضایت شغلی، و... دانست (قجری و الوانی، ۱۳۹۶: ۱۱). در ادامه برخی موضوع‌های مرتبط با پیش‌کنشی توصیف می‌شود.

۲-۴- پیشینه تجربی پیش‌کنشی

باقری‌زاده، نوزدی و امیرحسینی (۱۴۰۰) در تحقیقی با عنوان «ارائه الگوی مدیریت پیش‌کنشی در وزارت ورزش و جوانان با رویکرد ساختاری تفسیری» به این نتیجه رسیدند که مؤلفه‌های نقشه راه و مدیریت مسیر پیشرفت و دانش، مهارت و توانایی، در سطح زیربنایی و مؤلفه‌های توسعه رقابت‌پذیری و ایجاد آمادگی برای تغییر در رأس مدل قرار گرفت و استقرار مدیریت دانش و مهارت در چارچوب نقشه راه و برنامه مدون بر تقویت و ایجاد توسعه شغلی، خلاقیت و نوآوری و اجتماعی‌سازی کارکنان ایفاء نقش نموده و توسعه رقابت‌پذیری و تغییر در این سازمان هموار خواهد شد.

قجری و سبزئی (۱۴۰۰) در تحقیقی با عنوان «تأثیر رفتار پیش‌کنش بر عملکرد سازمانی در اورژانس ۱۱۵ کاشان» به این نتیجه رسیدند که رفتار پیش‌کنش سازمانی، همکارانه و فردی بر عملکرد سازمانی تأثیر دارد.

کاظمی‌راد، عطایی، معمارزاده، البرزی (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان «ارائه مدل ویژگی‌های مدیران پیش‌کنش نیروی انتظامی با بهره‌گیری از استنتاج فازی» به این نتیجه رسیدند که سه ویژگی شخصیتی (با مؤلفه‌هایی مثل برون‌گرایی، تجربه‌اندوزی و...)، انگیزه درونی (انگیزه پیشرفت، خودشکوفایی، خودکارآمدی و...) و دانش، مهارت و توانایی (با مؤلفه‌هایی مثل هوش عاطفی، مهارت‌های سازمانی و ارتباطی و...) بر پیش‌کنشی افراد اثر دارد.



الوانی، مرادی و کاظمی (۱۳۹۸) در تحقیقی با عنوان «طراحی الگوی سازمان پیش‌کنش در سازمان‌های دولتی» به این نتیجه رسیدند که با توجه به روابط انسانی و سیستم باز، فرایندهای داخلی و اهداف عقلایی می‌توان به سازمان پیش‌کنش دست یافت.

قجری، الوانی، رمزگویان و معمارزاده (۱۳۹۵) در تحقیقی با عنوان «طراحی مدل رفتار بوم پیش‌کنش در سازمان‌های دولتی ایران» به این نتیجه رسیدند که سه سطح فردی، سازمانی و محیطی به‌عنوان عوامل مؤثر بر رفتار پیش‌کنش محسوب می‌شوند.

تحقیقات بررسی شده نشان می‌دهد تحقیق‌هایی در زمینه پیش‌کنشی و ارتباط آن با متغیرهای مختلف مدیریتی انجام شده است اما درخصوص ارتباط پیش‌کنشی با توسعه مسیر شغلی تحقیق کمی صورت گرفته است. با توجه به گستردگی کاربرد این مفهوم در بخش ساختاری و رفتاری و زمینه‌ای مباحث مدیریت و به لحاظ محدودیت فقط درخصوص مفهوم پیش‌کنشی مسیر شغلی مختصراً بحث می‌شود.

۳- پیش‌کنشی توسعه مسیر شغلی

در دهه‌های اخیر، جهانی شدن اقتصاد، پیشرفت‌های فناوری، رقابت‌های روزافزون، رشد سلامت عمومی و مالی، دائماً ساختارهای سازمانی، محیط سازمان و روابط استخدامی را تغییر داده است. در این روند مسیر شغلی به صورت فرایندی غیرخطی، متغیر و بی‌مرز تصور می‌شود. در این سیستم‌ها افراد به دلایل شخصی (مثل آرمان‌ها و گسستگی‌های مسیر شغلی) و زمینه‌ای (مثل سازماندهی مجدد و بخش‌های ناکارآمد سازمانی) همانند گذشته آمادگی لازم برای استخدام بلندمدت در یک سازمان مشخص را ندارند. این چشم‌اندازهای در حال تغییر نشان می‌دهد که افراد به شکل روزافزونی باید به‌طور پیش‌کنش مسیر شغلی خود را انتخاب و دنبال کنند که به‌عنوان مثال شامل داشتن چشم‌انداز مسیر شغلی بدون مرز می‌شود به‌طوری‌که بتوانند از مرزهای روان‌شناختی و جسمی عبور کنند (براوو، سیلبرت، کریملر، واینه، لیدن، ۲۰۱۷) و مسئولیت و مالکیت بیشتری را برای توسعه مسیر شغلی خود بپذیرند و درگیر شکل‌های مختلف دیگری از اعمال پیش‌کنشی شوند که در کل با مسیر شغلی موفقیت‌آمیز ترکیب می‌شود (لوپرستی و پلوونیو، بریسکو، ۲۰۱۸).

براین اساس پیش‌کنشی افراد به شکل گسترده‌ای به معنای «شناخت و اقدام برای مشکلات و فرصت‌هایی است که هدف مسیر شغلی را واقعی می‌کند» و تعیین‌کننده کلیدی برای موفقیت مسیر شغلی به شمار می‌آید (وگ و کازا، ۲۰۱۷). همان‌گونه که کلایز و رویزکویتانیا (۱۹۹۸) بیان کرده‌اند توسعه مسیر شغلی بی‌مرز به فردی نیاز دارد که در خود-مدیریتی و یادگیری، پیش‌کنشی



بیشتری داشته باشد و این می‌تواند شکل‌های متفاوتی مثل برنامه‌ریزی مسیر شغلی پیش‌کنش، توسعه مهارت، مشاوره (مثل اطلاعات، جستجوی بازخورد، شبکه‌سازی، بررسی شغلی و تصدی مسیر شغلی را دربرگیرد. چنین اقدامات متنوع پیش‌کنشی به فرد توانایی می‌دهد مسیر شغلی شخصی خود را از طریق ایجاد دامنه وسیعی از گزینه‌های استخدامی، فرصت‌های رشد حرفه‌ای و مذاکرات تغییر مسیر شغلی/شغل را برای مواجهه با چالش‌ها هموارسازی اصلاحات و دستیابی به موفقیت مدیریت نماید.

مفهوم پیش‌کنشی مسیر شغلی با تمرکز تحقیق‌ها به دو یا سه دهه قبل آغاز شده است و در مطالعه رفتارهای مسیر شغلی پیش‌کنش مبانی تحقیقی آن به دو جریان تحقیقاتی رفتار سازمانی و تحقیقات حرفه‌ای اشاره دارد. با وجود اینکه مفاهیم پیش‌کنشی مسیر شغلی به طرق مختلف مفهوم‌سازی و اندازه‌گیری شده است، اما روابط کلی آنها به خودابتنکاری، جهت‌گیری برای تغییر و آینده‌نگری در فعالیت‌های مدیریت مسیر شغلی تأکید دارد. کلایز و رویز کوینتالیا (۲۰۲۱) با ادغام ادبیات رفتار سازمانی و پیش‌کنشی در بعد حرفه‌ای بیان می‌کنند که پیش‌کنشی مسیر شغلی می‌تواند تا اندازه زیادی به عنوان خودابتنکاری فردی و اقدامات آینده‌نگرانه فردی تعریف شود که در نظر دارد موقعیت‌های مسیر شغلی که شامل بهبود خود و موقعیت است را تحت تأثیر قرار داده و آنرا تغییر و بهبود دهد (کلهی، فاسبندر، وان درهورست، ۲۰۲۱). در این راستا با مفهوم‌سازی پیش‌کنشی می‌توان فرایندی را دنبال نمود که از طریق فعالیت‌های یک فرد در توسعه مسیر شغلی خود از پیش‌بینی تا طراحی و تلاش برای خلق پیامد آتی منعکس می‌شود. همان‌طور که پیش‌کنشی به جای برخورد منفعلانه، مستلزم چالشی نمودن وضع موجود برای نمایش شرایط موجود است، پیش‌کنشی مسیر شغلی اقدامات فردی را در ارتباط با مواجهه فعالانه با مسائل تعقیب فرصت‌ها برای دستیابی به اهداف مسیر شغلی را مدنظر قرار می‌دهد (وگ و کازا، ۲۰۱۷).

کلایز و رویز کوینتالیا به چهار رفتار به عنوان مبانی اساسی پیش‌کنشی مسیر شغلی اشاره کرده‌اند که در بین گروه‌های مختلف جامعه کاربرد دارد و عبارت‌اند از: طرح‌ریزی مسیر شغلی، توسعه مهارت، مشاوره و شبکه‌سازی. پارکر و کولینز (۲۰۱۰) تمرکز بر تناسب رابطه فرد-محیط یا دیده‌بانی و بررسی بازخورد، مذاکره برای تغییر شغل و نوآوری در مسیر شغلی را به عنوان تلاش‌های کاربردی پیش‌کنشی برای دستیابی و تقویت و حفظ تناسب با محیط‌های مسیر شغلی برجسته نموده‌اند. این رفتارها معمولاً با تلاش‌هایی برای دستیابی به شایستگی‌های مربوط به دانش فنی، دانش عملی و دانش شخصی که در زمینه‌های مسیر شغلی بی‌مرز ضروری است تنظیم می‌شود. به عبارت دیگر پیش‌کنشی مسیر شغلی با اشکال متعدد رفتاری به عنوان مکانیزمی، یک شخص را به داشتن شایستگی‌های مسیر شغلی رهنمون می‌کند که این شایستگی‌ها می‌تواند آنها را در جهت



تلاش برای کسب موفقیت در محیط‌های حرفه‌ای توانمند کند.

جدول (۱) مجموعه‌ای از مفاهیم مهم مرتبط با تحقیقات پیش‌کنشی مسیر شغلی را نشان می‌دهد (جدول ۱ ستون ۱). این مفاهیم واژه‌های گسترده‌ای هستند که توسعه مسیر شغلی پیش‌کنش فردی را از چشم‌اندازهای مختلف توصیف می‌کنند که برخی مواقع همپوشانی مفاهیم هم به وجود می‌آید. در قلمرو تحقیق و ملموس بودن روشی که واژه‌ها در ادبیات نظری تعریف یا توضیح داده شده‌اند تفاوت‌هایی وجود دارد. برخی از مفاهیم مثل ابتکار مسیر خدمت که به شکل گسترده‌ای یک فرد را به پیش‌کنش شدن در مدیریت مسیر شغلی شخصی‌اش نشان می‌دهد، می‌تواند هزینه زیادی را دربرداشته باشد و دربرگیرنده دامنه وسیعی از راهبردهای شناختی و رفتاری باشد که افراد ممکن است در هر مرحله‌ای از مسیر شغلی خود برای بهبود موقعیت‌شان از آن استفاده نمایند (سوننتگ^۱، ۲۰۱۶). به علت اینکه مفهوم ابتکار مسیر شغلی خود به خود عینیت کمتری دارد، می‌تواند به شیوه‌های متعدد توصیف شود و دلالت ضمنی آن به طور وسیعی ظاهر شده باشد. به عنوان مثال می‌تواند درگیر تنوع رفتارهای خاص و تا حدودی متمرکز باشد که احتمالاً اقدامات مقدماتی مثل التزام شناختی و یا اقدامات واقعی را دربرگیرد. به طور مشابه رفتار مسیر شغلی پیش‌کنش و پیش‌کنشی مسیر شغلی، رشد فردی مبتکرانه، رشد و یا توسعه مسیر شغلی مبتکرانه مفهوم‌سازی گسترده و ناملموسی دارد که احتمالاً مراحل متفاوتی از توسعه مسیر شغلی (مثل طرح‌ریزی، آمادگی، التزام، تقویت و انعکاس رفتار را پوشش می‌دهد.

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



جدول (۱): مفاهیم مهم از پیش‌کنشی مسیر شغلی (جانینگ، وانگ، لی، پنگ، ۲۰۲۲)

مفاهیم مهم	تعاریف	مثال‌ها
رفتار مسیر شغلی پیش‌کنش	دربرگیرنده ابتکارات، فعالیت‌ها و مداخلات فردی است که مسیر شغلی آتی افراد، وظایف حرفه‌ای و ماهرانه و دستیابی به اطلاعات مرتبط با مسیر شغلی را نشان می‌دهد (کلایز و رویز کوپنتالینا، ۱۹۹۸)	طرح‌ریزی مسیر خدمت پیش‌کنش (تفکر برای نیات آتی مسیر شغلی) توسعه مهارت پیش‌کنش (یادگیری فعالانه) مذاکره پیش‌کنش (جستجوی آگهی مسیر شغلی) شبکه‌سازی پیش‌کنش (نوآوری در ارتباطات حرفه‌ای)
پیش‌کنشی مسیر شغلی	توجه به خودابتکاری، فعالیت‌های مرتبط با مسیر شغلی آینده را برای تأثیرگذاری، تغییر و بهبود خود و یا محیط شامل می‌شود (کلهی و فاسبندر، و اندره‌ورست، ۲۰۲۱)	بررسی بازخورد پیش‌کنش، شناسایی و اقدام برای فرصت‌های مربوط به تغییرشغل، جامعه‌پذیری پیش‌کنش، بررسی خارج از فرصت‌ها به منظور توسعه مهارت‌ها، ایجاد شبکه‌های گسترده در درون و بیرون محیط کاری فعلی، تصدی شغل و یا وظایف پیش‌کنش، صدای تغییرات مثبت بودن و مذاکره برای شرایط کاری

مفاهیم مهم	تعاریف	مثال‌ها
مسیر شغلی مبتکرانه	مدیریت پیش‌کنشی از مسیر شغلی شخصی و توسعه حرفه‌ای را دربر دارد (سیلوا و مولن، دن هاردوگ، دورنبوسچ ^۱ ، ۲۰۱۹)	ارتقاء پیش‌کنش در مسیرهای شغلی فردی، دانش و مهارت‌های فعال برای ایجاد و مدیریت هدفمند نیازهای مسیر شغلی
رشد فردی مبتکرانه	به فعال بودن، التزام درونی در فرایند رشد شخصی اشاره دارد و شامل عناصر شناختی و رفتاری که از رشد حوزه‌های زندگی که شامل مسیر شغلی است حمایت می‌کند (رایتسچک ^۲ ، ۱۹۹۸)	توسعه شرایط حمایتی-رشد (مانند: خودکارآمدی، باورها، نگرش‌ها و ارزش‌ها) اجرای شرایط حمایتی-رشد که به‌طور ارادی بر تغییرات حرفه‌ای و ابتکار دوران گذر مسیر شغلی اقدام می‌کند.
رشد/توسعه مسیر شغلی مبتکرانه	رویکرد پیش‌کنشی است که مسیر شغلی فرد را توسعه می‌دهد تا رشد کامل وی در طول زندگی را دربرگیرد (پوراس و همکاران ^۳ ، ۲۰۱۳)	دستیابی فعالانه به مهارت‌ها برای پیشرفت مسیر شغلی، هدف‌گذاری مسیر شغلی و فرصت‌های توسعه مسیر شغلی دلالت دارد.
خودمدیریتی مسیر شغلی	پیش‌کنشی شناختی و رفتاری افراد مدیریت مسیر شغلی آنها را نشان می‌دهد (دوس و سوینز ^۴ ، ۲۰۰۸)	پردازش شناختی مثل تعریف اهداف مسیر شغلی، توسعه بینش‌ها در درون آرزوهای مسیر شغلی، رفتارهای ملموسی که برای واقعی کردن اهداف مسیر شغلی مثل شبکه‌سازی، انتخاب خود و ایجاد فرصت در نظر گرفته می‌شود.
جستجوی مسیر شغلی	رفتار هدفمند و شناختی که دسترسی به اطلاعات را درباره حرفه‌ها، مشاغل و یا سازمان‌هایی که قبلاً در این زمینه محرک نبوده‌اند را نشان می‌دهد (ستامپو و همکاران ^۵ ، ۱۹۸۳)	بررسی احتمالات مسیر شغلی، جستجوی یک حرفه خاص، جمع‌آوری اطلاعات درباره بازارکار، انعکاس گرفتن از گذشته برای آگاهی از مسیر شغلی آتی
طرح‌ریزی مسیر شغلی	فرایندی ارادی و پیش‌کنش است که شامل آگاهی از خود، زمینه، هدف‌گذاری مسیر خدمت و ساختار تجارب برای دستیابی به هدف می‌شود (آربی و دبراه ^۶ ، ۱۹۹۲).	تعیین اهداف مسیر شغلی، یادگیری از انتخاب‌ها، محدودیت‌ها و پیامدهای مسیر شغلی، تنظیم گام‌های بعدی برای پیگیری مسیر شغلی، تنظیم جدول زمانی و محدوده گام‌ها برای تعیین هدف، و پیش‌بینی مشکلات مسیر شغلی
تطابق مسیر شغلی	انجام رفتارهای انطباقی که شرایط در حال تغییر را نشان می‌دهد. (هایرسچی و کوین ^۷ ، ۲۰۱۵)	جستجوی فرصت‌های مسیر شغلی، جمع‌آوری اطلاعات مرتبط با مسیر شغلی، ارزیابی ظرفیت مسیر شغلی شخصی، ایجاد و یا تعدیل یک تصمیم مسیر شغلی، اقدام بر مبنای راهبردها به منظور دستیابی به هدف
تطابق‌پذیری مسیر شغلی	آمادگی یا تمایل به مواجهه با شرایط در حال تغییر و عدم اطمینان مسیر خدمت را نشان می‌دهد و مستلزم تصور از.. شناختی و روان‌شناختی است (هایرسچی و کوین، ۲۰۱۵).	تمایل پیش‌کنش به تفکر مثبت، به چالش‌های مسیر شغلی، ارزیابی مثبت از خود و آمادگی روانی به منظور تغییر و تفکر مثبت داشتن برای آینده مسیر شغلی

1- Sylva, Mol,, Den Hartog, & Dorenbosch

2- Robitschek

3- Porath et al

4- De vos and Soens

5- Stumpf et al

6- Aryee and Debrah

7- Hirschi et al

۴- روش پژوهش

در مقاله حاضر از لحاظ روش‌شناسی تحقیق؛ از روش فراترکیب استفاده شده است. این فرایند محقق را قادر می‌کند تا بر مبنای یک پرسش آغازین به دنبال یافتن، انتخاب و ارزیابی، خلاصه کردن و ترکیب شواهد کیفی برای پاسخ به پرسش تحقیق باشد. مراحل روش فراترکیب شامل: تعیین حیطه پژوهش (سؤال آغازین)، تعیین معیارهای ورودی، مطالعات و ارزیابی ارتباط بین معیارها و بیان نتیجه کلی آن است (عابدی و امیری، ۱۳۹۹؛ ۷۳). برای بررسی مفهوم پیش‌کنشی در حوزه مدیریت به‌طور عام و پیش‌کنشی توسعه مسیر شغلی به‌طور خاص به کتاب‌ها و مقالات مرتبط که در این زمینه وجود داشت (مقالات سال ۹۴ تاکنون و مقالات خارجی ۲۰۲۰-۲۰۲۲) مراجعه شد (مرحله دوم) و با تحلیل و تفسیر مفاهیم اولیه و تعیین ارتباط بین آنها از طریق تحلیل مفهومی، نظری و تجربی موضوع، با نگرشی نظام‌مند ارتباط بین عوامل مؤثر بر ایجاد پیش‌کنشی توسعه مسیر شغلی و پیامدهای آن مشخص می‌شود (مرحله سوم و چهارم).

۵- تحلیل مفهوم پیش‌کنشی مسیر شغلی

بر مبنای روش فراترکیب اولین گام تعیین حیطه پژوهش و تعیین سؤال آغازین است. همان‌طور که در بخش مقدمه اشاره شد سؤال اصلی این پژوهش این است که پیش‌کنشی در حوزه توسعه مسیر شغلی تحت تأثیر چه عواملی می‌تواند باشد و همچنین چه آثاری را بر کارکنان و یا سازمان می‌تواند داشته باشد؟



گام‌های بعدی (دوم و سوم) به دنبال یافتن، انتخاب ارزیابی و تلخیص و ترکیب شواهد نظری و تجربی است که در ادامه به این موضوع توجه می‌شود:

الف) ملاحظات مفهومی

محققان پیش‌کنشی مسیر شغلی را به عنوان اقدامات آینده‌نگرانه و خودانگیخته تعریف می‌کنند که موقعیت‌های مسیر شغلی که دربرگیرنده دو عامل موقعیت و خود فرد است را تحت تأثیر و تغییر قرار داده و بهبود می‌بخشد. این تعریف، پیش‌کنشی مسیر شغلی را به عنوان مفهوم رفتاری در نظر می‌گیرد که به نظر مفهوم مناسبی می‌باشد. جالب است که مفاهیم متعدد مهمی که محققان دیگر در زمینه تحقیق‌های پیش‌کنشی شناسایی کرده‌اند رفتاری نیستند و به نظر می‌رسد که به‌خصوص برای مفاهیمی که در بین گروه‌های «انطباق و شکل‌گیری مسیر شغلی» مطرح است مطالعه می‌شود و به عبارتی مطالعاتی را دربرمی‌گیرد که بر شخصیت پیش‌کنش (که نقش حیاتی در گروه تحقیقات پیش‌کنشی کارکنان در سازمان ایفا می‌کنند) و بر بهینه‌سازی، جهت‌گیری هدف یادگیری و انطباق‌پذیری تمرکز دارند.

مشابه این قضیه، تحقیق در گروه «توانایی استخدام و خودمدیریتی در زمینه‌های متنوع و بدون

مرز» مطرح است که مطالعات گسترده‌ای را در برمی‌گیرد که بر جهت‌گیری متنوع مسیر شغلی و توانایی استخدام فردی تمرکز دارد، در حالی که مطالعاتی که در زمینه «انتخاب و تصمیم‌گیری برای مسیر شغلی» انجام شده غالباً بر باور خودکارآمدی و مصمم بودن در مسیر شغلی متمرکز است. مثال‌های دیگر شامل مطالعاتی می‌شود که بر مفاهیمی مثل فراخوان‌ها، نگرش‌های شغلی و یا خودکارآمدی در بررسی شغلی متمرکز است. از این رو ضرورت دارد که مطالعات گسترده‌ای که در زمینه پیش‌کنشی مسیر شغلی انجام شده است و بر خصوصیات، نگرش‌ها، شایستگی‌ها و منابع فردی افراد متمرکز است، بررسی شود.

این مفاهیم به طور معناداری با پیش‌کنشی مسیر شغلی ارتباط دارد. همچنان که در بررسی‌هایی که در حوزه مطالعات متعدد پیش‌کنشی انجام شده است نشان می‌دهد که خصوصیات، نگرش‌ها، شایستگی‌های فردی و منابع محیطی می‌تواند پیش‌بینی‌کننده‌های مهمی برای رفتارهای پیش‌کنش مسیر شغلی باشد. به علاوه رفتارهای پیش‌کنش مسیر شغلی می‌تواند بر توسعه، حفظ و به‌کارگیری شایستگی‌ها و منابع مسیر شغلی تأثیر بگذارد و به همین دلیل یک ارتباط متقابل بین پیش‌کنشی و خصوصیات و نگرش و شایستگی‌ها و منابع وجود دارد که شایسته است در تحقیقات آتی به آن توجه شود.

محققان باور دارند که قلمرو تحقیقات انجام شده بر جنبه رفتاری پیش‌کنش مسیر شغلی تمرکز کافی نداشته است و عقیده دارند که چنین تمرکزی باید فراتر از بررسی تفاوت‌های فردی در رفتارهای مسیر شغلی فردی و جمعی باشد و به جای آن باید توجه بیشتر به فرایند پویای مدیریت مسیر شغلی پیش‌کنش صورت گیرد. همان‌طور که محققان ذکر کرده‌اند این موضوع به تمرکز دقیق‌تری از جنبه‌های شناختی، انگیزشی و رفتاری پیش‌کنشی مسیر شغلی و ارتباط بیشتر آن در فرایند هدف‌گذاری اشاره دارد که به عنوان مثال شامل خودکاوی، طرح‌ریزی، بررسی محیط، اجرا، پردازش بازخورد و سازگاری می‌باشد (لرد^۱، ۲۰۱۰). این موضوع توانسته است با توسعه نظریه‌های جدید ارتباط یابد و طرح کلی فرایندهای خودتنظیمی پویا مداوم را طرح‌ریزی کند. این تحقیقات توانسته است شفافیت بیشتری را از پویایی‌هایی که به شایستگی‌های مسیر شغلی و منابع مسیر شغلی و پیش‌کنشی مسیر شغلی مرتبط است نشان دهد. به این صورت که شایستگی‌ها و منابع برای پیش‌کنشی مسیر خدمت مورد نیاز هستند اما از طریق پیش‌کنشی مسیر شغلی نیز شکل می‌گیرند.

یک قضیه مرتبط دیگر در تمرکز بر ماهیت رفتاری پیش‌کنشی مسیر خدمت، داشتن دقت بیشتر تقریباً در زمانی است که رفتارهای مسیر خدمت واقعاً پیش‌کنش است. به نظر می‌رسد که این نکته مهمی است که پیش‌کنشی مسیر شغلی از اراده عمومی‌تر خودمدیریتی مسیر شغلی متمایز باشد (هایرسچی و کوین^۲، ۲۰۲۱). در واقع می‌توان پیش‌کنشی مسیر شغلی را به عنوان زیرمجموعه



خودمدیریتی مسیر شغلی در نظر گرفت که به صراحت بر رفتارهای مسیر شغلی پیش‌کنش تمرکز دارد. پیش‌کنشی مسیر شغلی باید خودانگیخته، آینده‌نگر و در جستجوی تغییر خود یا موقعیت فرد باشد. از این‌رو مهم است که به این موضوع توجه شود که درحالی‌که مطالعات زیادی ادعا می‌کنند پیش‌کنشی مسیر شغلی را مورد بررسی قرار داده‌اند اما میزانی که رفتارهای خودمدیریتی مسیر شغلی بررسی شده است در حقیقت غیرشفاف و ناشناخته مانده است.

موضوع مهمی که اهمیت دارد این است که رفتارهای خودتنظیم و یا خودمدیریتی مسیر شغلی مثل (کاوش مسیر شغلی، جستجوی شغلی، تصمیم‌گیری مسیر شغلی، طرح‌ریزی مسیر شغلی) ضرورتاً این معیارها را تکمیل نمی‌کنند. در حقیقت آنها می‌توانند واکنشی (برعکس خودانگیختگی) باشند و حفظ موقعیت فعلی در برابر درنظر داشتن تغییر خود و موقعیت را دنبال نمایند. به علاوه جستجوی شغلی به عنوان یک واکنش به یک زیان شغلی رخ می‌دهد و یک کارمند احتمالاً درگیر طرح‌ریزی مسیر شغلی می‌شود چون کارفرما در جلسه بررسی عملکرد آتی آنها را به ارائه طرح مسیر شغلی ملزم می‌کند. به عبارتی درگیر شدن با خودمدیریتی مسیر شغلی به‌طور خودکار به این معنا نیست که فرد رفتارهای پیش‌کنش مسیر شغلی را دنبال می‌کند. از این‌رو پیش‌کنشی اغلب در مطالعات بر مبنای رفتار پیش‌کنش فرض می‌شود که امکان دارد فرایند تحقیق آنها را به عنوان نمایش پیش‌کنشی مسیر شغلی نشان دهند. بنابراین تحقیقات آتی با دقت بیشتری باید بر این موضوع تمرکز یابد که رفتارهای خودمدیریتی مسیر شغلی اساساً پیش‌کنش است. این مسیر تحقیقاتی توانسته است بینش‌های ضروری را در پیش‌بینی‌کننده‌ها و پیامدهای انگیزه‌های متفاوت برای درگیری در رفتارهای مسیر شغلی شفاف نماید. به علاوه، این موضوع بینش فرد را به درون ماهیت درست پیش‌کنشی مسیر شغلی در برابر انواع دیگر رفتارهای مسیر شغلی هدایت می‌کند.



ب) ملاحظات نظری

محققان عقیده دارند که مطالعات اولیه پیش‌کنشی بیشتر بر پیش‌بینی‌کننده‌های پیش‌کنشی مسیر شغلی متمرکز شده است (آکرمَن و رودریگز، ۲۰۲۲). با درک این مفهوم که چرا و در چه زمانی افراد با پیش‌کنشی مسیر شغلی مواجه می‌شوند، به‌منظور هدایت ملاحظات مسیر شغلی مبتنی بر شواهد ضرورت دارد تا به افراد در پیش‌کنش شدن برای مدیریت کار و مسیر شغلی خود کمک شود. در حقیقت این امر توافق جمعی را در مورد اینکه پیش‌کنشی مسیر شغلی برای محیط مسیر شغلی امروزی ضرورت دارد و پیامدهای مطلوبی برای افراد و سازمان‌های آنها دربردارد ارائه می‌دهد. هر چند با وجود اینکه این روایت مهمی در ادبیات پیش‌کنشی مسیر شغلی است اما تحلیل متن‌سنجی و بحث تحقیق‌های آتی به‌طور آشکار هر پیامدی را از پیش‌کنشی مسیر شغلی نشان می‌دهد. به عنوان مثال ما با یک تحلیل نظام‌مند از ادبیات نظری این حوزه انتظار داریم که با تمرکز تحقیقات بر آثار پیش‌کنشی مسیر شغلی، پیامدهای مهم مسیر شغلی مثل موفقیت مسیر شغلی، اشتغال‌زایی،

پایداری مسیر شغلی را تبیین نماید. این مسیر از تحقیقات می‌تواند بیشتر بر عوامل زمینه‌ای و فردی متمرکز باشد که آثار مفید پیش‌کنشی مسیر شغلی را تقویت می‌کند (پارکر و وانگ، لیائو، ۲۰۱۹). چنین تحقیقاتی درک بهتری از زمان و چگونگی مفید بودن پیش‌کنشی مسیر شغلی و اینکه چه زمانی احتمالاً ممکن است اهمیت کمتری داشته باشد را ضرورت می‌بخشد.

جنبه دیگری از تحقیقات به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه پیش‌کنشی مسیر شغلی می‌تواند پیامدهای مسیر شغلی را توصیف کند. تقریباً در تمامی مطالعاتی که به پیش‌کنشی مسیر شغلی توجه شده است یک فرضیه وجود دارد و آن این است که رفتارهای پیش‌کنش به طور مستقیم پیامدهای مثبتی را در مسیر شغلی دربردارد. به عبارت دیگر اگر هر فردی ابتکار داشته باشد، اهداف مسیر شغلی جدید را تنظیم کند، یا شبکه حرفه‌ای خود را گسترش دهد، این امر به طور خودکار به موفقیت‌های مسیر شغلی یا اشتغال‌زایی منجر می‌شود. اگرچه تلاش‌های ارزشمندی برای بروزرسانی تئوریزه شدن پیش‌کنشی مسیر شغلی وجود دارد، این مدل‌ها به نوعی بر عواملی متمرکز دارد که علت یا مانع پیش‌کنشی هستند. علاوه بر این مطالعات تجربی در مورد پیش‌کنشی مسیر شغلی و مفاهیم مرتبط با آن مثل (دوره تصدی مسیر شغلی، خودمدیریتی مسیر شغلی) به مدلی از اثر مستقیم پیش‌کنشی بر پیامدها منجر می‌شود. محققان عقیده دارند که ضرورت درک عمیقی از رابطه بین پیش‌کنشی مسیر شغلی - پیامدهای مسیر شغلی وجود دارد. برخی انگیزه‌ها برای این امر می‌تواند در کار جدید از رفتار پیش‌کنش در محیط کار به خصوص در مورد دوره تصدی شغلی یافت شود. زانگ و پارکر^۲ (۲۰۱۹) چند مکانیزم را مطرح کرده‌اند که می‌تواند رفتار پیش‌کنش را در درون پیامدهای مطلوب مثل تناسب شغل فرد تقویت نماید. این استدلال نیز وجود دارد که عهده‌داری مسیر شغلی شخصی به صورت پیش‌کنش می‌تواند رضایت از نیازهای اساسی فردی و یا افزایش تناسب فرد - مسیر شغلی را مورد هدف قرار دهد.

موضوع نسبتاً ناشناخته دیگر این است که پیش‌کنشی به طور مستقیم یا غیرمستقیم پیامدهای مسیر شغلی را تقویت می‌کند. اگرچه محققان غالباً فرض می‌کنند که پیش‌کنشی مسیر شغلی بر پیامدهای آن اثر مستقیم دارد اما شاید مزیت اصلی آن در خلق موقعیت‌های مطلوب برای افراد به منظور دستیابی به این پیامدها باشد. به عنوان مثال داشتن ابتکار برای بررسی و جستجوی فرصت‌های شغلی جدید یا توسعه شایستگی‌های مرتبط ممکن است تضمینی باشد تا افراد بتوانند در زمانی که موقعیت‌ها به آنها نیاز دارند از آن استفاده نمایند. از این رو به علاوه منافع مستقیم پیامدهای مسیر شغلی، پیش‌کنشی مسیر شغلی می‌تواند افراد را انطباق‌پذیر و انعطاف‌پذیر کند و به آنها اجازه دهد که توانایی اشتغال و موفقیت مسیر شغلی خود را حفظ نمایند و یا بهبود بخشند. این شیوه استدلال در جهت عقاید توسعه مسیر شغلی پایدار استدلال می‌کند که یک اثر متقابل



ثابت بین انطباق‌پذیری و پیش‌کنشی در زمینه چگونگی تعامل افراد با موقعیت‌های خود وجود دارد که از این طریق مرحله‌ای را برای ایجاد پیامدهای مثبت مسیر شغلی ایجاد می‌کند (دی وس و وان درهیجدرن، آکرمنز^۱، ۲۰۲۰).

محققان فرصتی را برای مفهوم‌سازی و مطالعه پیش‌کنشی مسیر شغلی از چشم‌انداز کلی زندگی مدنظر قرار داده‌اند که براساس این دیدگاه ضرورت دارد که آثار رفتار مسیر شغلی با توجه به حوزه‌های دیگر زندگی (مثل خانواده، اوقات فراغت، و جامعه) نیز بررسی شود. در مورد ارتباط دقیق حوزه‌های متعدد زندگی احتمالاً پیش‌کنشی مسیر شغلی نه تنها بر توسعه مسیر شغلی تأثیر دارد بلکه بر پیامدهای آن در زندگی فردی افراد هم اثرگذار است. به عنوان مثال فرض کنید یک کارمند درگیر شبکه‌سازی بیشتر به منظور افزایش ارتباط اجتماعی است که ممکن است به توسعه مسیر شغلی وی کمک کند. در این مورد چنین تلاش‌هایی ممکن است احساس مثبتی را در فرد برای تقویت رفتارهای نقشی غیرکاری افزایش دهد. بنابراین این موضوع احتمالاً زمان سپری شده فرد را در خانه و نقش‌های اوقات فراغت و آسودگی فرد را کاهش می‌دهد (بایومیلر و جانسون، هایرسچی، سپورک^۲، ۲۰۱۸).

البته این روابط پیچیده است به عنوان مثال آکرمن و رودریگز (۲۰۱۷) نشان دادند که شایستگی‌های مسیر شغلی افراد درگیر شدن در رفتار پیش‌کنش را در محیط کار (مثل دوره تصدی شغلی) برانگیخته می‌کند. در نتیجه این رفتارها تقویت بیشتر رفتار کار-خانه را مجاز می‌کند و تعاملات خانه و کار را خلق می‌کند. پیشرفت‌های اخیر در ادبیات دوره تصدی با تمرکز بر دوره تصدی خانه و دوره تصدی اوقات فراغت (دمروتی و هویت، هان، دی گیتر^۳، ۲۰۲۰) تأکید بیشتری بر ارتباط دقیق بین پیش‌کنشی و محیط کاری و غیرکاری دارد.

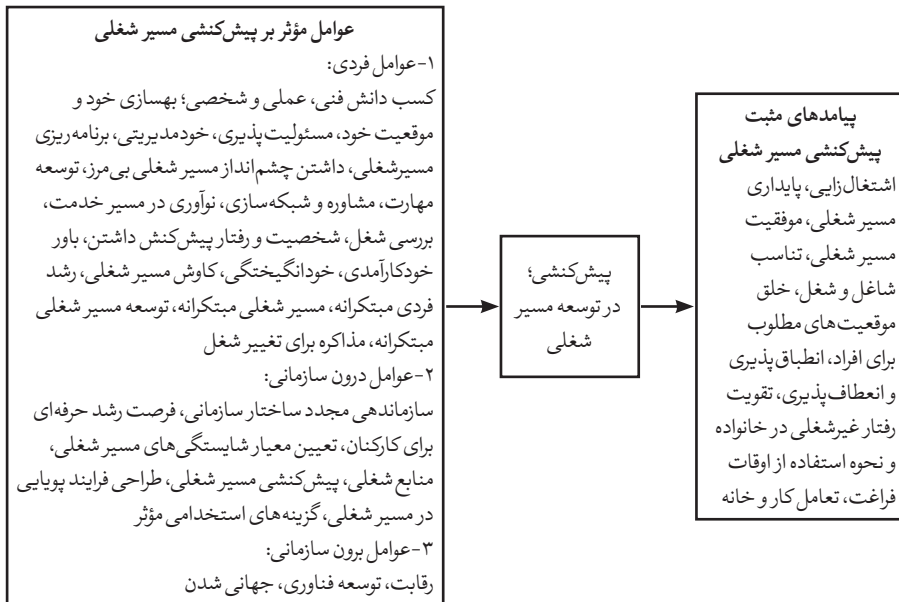
این امر مسیر دیگری را در تحقیقات آتی مشخص می‌کند که این مسیر، متمرکز شدن بیشتر بر جنبه‌های بالقوه مجهول پیش‌کنشی مسیر شغلی است. پیش‌کنش شدن نیاز به سرمایه‌گذاری بر منابعی مثل انرژی و زمان و توجه بیشتر دارد. هزینه‌های چنین منابعی احتمالاً به هزینه برحسب فرسودگی یا شکست منجر می‌شود که به‌طور نسبی با وظایف کاری و حیطه‌های زندگی مرتبط می‌شود. در حقیقت بولینو و ترنلی، اندرسون^۴ (۲۰۱۶) نتیجه گرفتند که پیش‌کنشی می‌تواند به پیامدهای منفی برای کارکنان (به عنوان مثال احتمال استرس‌زا بودن شغل که افراد به‌وسیله آن جریمه شوند و می‌تواند پیشرفت مسیر شغلی آنها را به تأخیر بیاندازد) تیم‌ها (به عنوان مثال می‌تواند منجر به تعارض و تحلیل انسجام شود) و برای سازمان (به عنوان مثال هرکس که پیش‌کنش باشد ممکن است ایجاد بی‌نظمی نماید) منجر شود. انتظار می‌رود که این موضوع به پیش‌کنشی مسیر



شغلی و پیامدهای آن نیز تفسیر شود. به عنوان مثال آیا مشخص است افراد در چه جایی پیش‌کنش می‌شوند و به سمت کاهش منابع سازمان هدایت می‌شوند؟ و اینکه پیش‌کنشی می‌تواند به موفقیت مسیر شغلی نیز آسیب بزند. به عنوان مثال چرا همکاران و یا مدیران از ابتکارات آنها تقدیر به عمل نمی‌آورند؟ به هرحال توجه صریح کمی به جنبه مجهول پیش‌کنشی مسیر شغلی شده است و باید توجه به این جنبه‌ها جزء حوزه‌های تحقیقاتی آتی باشد.

درگام چهارم از روش فراترکیب می‌توان ارتباط بین متغیرهای مطرح شده در مرحله دوم و سوم را طبقه‌بندی نمود که این امر در قالب یک مدل مفهومی ترسیم می‌شود که به عبارتی پاسخی به سؤال اصلی پژوهش هم باشد (مدل ۱).

مدل مفهومی (۱): عوامل و پیامدهای مرتبط با پیش‌کنشی توسعه مسیر شغلی



۶- نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با هدف بررسی و تحلیل مفهوم پیش‌کنشی و کاربرد آن در توسعه مسیر شغلی کارکنان سازمان آغاز شد و با تعریف و اهمیت این مفهوم به ضرورت استفاده از مفهوم پیش‌کنشی بر مبنای عوامل مؤثر بر ایجاد آن و پیامدهایی که برای افراد و سازمان به دنبال دارد اشاره شد. در بخش بعدی به مفهوم پیش‌کنشی مسیر شغلی و مفاهیم مرتبط به آن (جدول ۱) توجه شد و به طبقه‌بندی‌های مختلفی از کاربرد این مفهوم در سازمان‌ها اشاره شد و پس از آن ملاحظات مفهومی و نظری پیش‌کنشی مسیر خدمت مطرح گردید.

با در نظر گرفتن موضوعات مطرح شده می‌توان انتظار داشت که سازمان‌ها برای اینکه بتوانند در محیط رقابتی به حیات خود ادامه دهند باید مرحله‌گذاری از رفتار کنشی به پیش‌کنشی را در دستور کار برنامه‌های خود قرار داده و این تحول ضروری را تجربه کنند و افراد خود را با این مفهوم و توسعه آن در ابعاد مختلف سازمان مثل سازمان پیش‌کنش، انگیزه پیش‌کنش، شخصیت پیش‌کنش، رفتار پیش‌کنش، دانش و مهارت پیش‌کنش، توسعه ظرفیت پیش‌کنش و امنیت پیش‌کنش و ... آشنا نمایند و در این خصوص جامعه‌پذیری کارکنان را محقق سازند.

با توجه به جدول (۱) که پیش‌کنشی را در قالب مفاهیم مختلف مرتبط با پیش‌کنشی مسیر شغلی بررسی و تحلیل نموده است می‌توان انتظار داشت که در سازمان‌ها با فراهم نمودن عواملی مثل رفتار مسیر شغلی پیش‌کنش، مسیر شغلی مبتکرانه، رشد فردی مبتکرانه، طرح‌ریزی مسیر شغلی پیش‌کنش، تطابق و سازگاری مسیر شغلی و تطابق‌پذیری مسیر شغلی و تفاوت‌ها و همپوشانی‌هایی که بین این ابعاد وجود دارد می‌توان محیط کاری همراه با تغییر، آینده‌نگری و خلاقانه‌ای را طراحی نمود؛ زیرا ارکان اصلی پیش‌کنشی بر تغییر و آینده‌نگری و تغییرمندی متمرکز است که در واقع به جای اقدام واکنشی، افراد را به پیش‌بینی حوادث و وقایع قبل از وقوع و پیش‌بینی برنامه برای آن رهنمون می‌کند.



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

با توجه به جدول ارائه شده توسط جانینگ و وانگ، لی، پنگ (۲۰۲۲) باید در نظر داشت که برای توسعه مفهوم پیش‌کنشی مسیر خدمت، ابتدا اینکه تحقیقات آتی باید به این موضوع اختصاص یابد که چگونه پیش‌کنشی مسیر شغلی حرکت‌های واقعی افراد را در شیوه‌های مسیر شغلی در حوزه زندگی فردی و کاری افراد برانگیخته و پیش‌کنش می‌نماید. اکثر تحقیقات پیش‌کنشی مسیر شغلی یک اثر مستقیمی از چنین رفتارهایی بر پیامدهای مسیر شغلی فرض می‌کند. هر چند می‌توان استدلال نمود که حداقل بخشی از این آثار ممکن است از طریق سیال بودن و تحولات مسیر شغلی انجام شود (سالیوان، آل آریس^۱، ۲۰۲۲). یعنی مثلاً مسئولیت‌پذیری به‌طور پیش‌کنش در مسیر شغلی فردی از طریق هدف‌گذاری و یا جستجوی هدف، امکان دارد افراد را به سمت تحول مسیر شغلی هدایت کند. چنین تحولاتی توانسته است افزایش حقوق و ارتقاء را نشان دهد و نمادهای عادی از موفقیت مسیر شغلی واقعی باشد (اسپورک، هایرسچیو دریس^۲، ۲۰۱۹). به‌طور مشابه سیال بودن در مسیر شغلی شخصی ممکن است منجر به فرصت‌های جدید برای یافتن کار معنادار و ایجاد یک تأثیر بر موفقیت‌های مسیر شغلی ذهنی نیز شود. به‌طور کلی به محققان پیش‌کنشی مسیر شغلی پیشنهاد می‌شود این موضوع را که چگونه چنین رفتارهای پیش‌کنشی می‌تواند منجر به تحولات مسیر شغلی شود و اینکه چگونه حرکت‌های مسیر شغلی در نقش جدید هر فردی تأثیر می‌گذارد، بررسی نمایند. این تحقیقات می‌تواند به ما در درک پویایی پیش‌کنشی مسیر شغلی و آثار آن بر مسیرهای

خدمت افراد در طول مسیر خدمت کمک کند.

علاوه بر این به محققان پیشنهاد می‌شود در مورد اینکه چطور رویدادهای غیر قابل پیش‌بینی و مزاحم در زندگی افراد می‌تواند به پیش‌کنشی مسیر شغلی آنها مرتبط شود، بپردازند. زیرا در اکثر تحقیقات پیش‌کنشی به خصوص تحقیقات مرتبط با مسیر شغلی پیش‌کنش این فرض وجود دارد که پیش‌کنشی مسیر شغلی کاملاً تحت تأثیر افراد قرار دارد. بنابراین توجه به منابع انسانی در سازمان و توسعه دانش و مهارت‌های آنها می‌تواند زمینه را برای ورود افراد به پیش‌کنشی مسیر شغلی و توسعه این مسیر به منظور دستیابی به سازمان پیش‌کنش آماده نماید.

منابع

- الوانی، سیدمهدی، فاطمه مرادی، ابوالفضل کاظمی (۱۳۹۸)، «طراحی الگوی سازمان پیش‌کنش در سازمان‌های دولتی»، مجله مدیریت سازمان‌های دولتی، شماره ۲۸، ص ۵۳-۳۹.
- باقری‌زاده، طاهره، ولی‌نوذری، احسان امیرحسینی (۱۴۰۰)، «ارائه الگوی مدیریت پیش‌کنشی در وزارت ورزش و جوانان با رویکرد ساختاری تفسیری»، مجله مدیریت رفتار سازمانی در ورزش، شماره ۳۲، ص ۶۵-۷۷.
- عابدی جعفری، عابد و مجتبی امیری (۱۳۹۸)، «فراترکیب، روشی برای سنتز مطالعات کیفی، فصلنامه علمی-پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۵، شماره ۹۹، ص ۷۳-۸۷.
- قجرى، سمیه و محمد سبزی (۱۴۰۰)، «تأثیر رفتار پیش‌کنش بر عملکرد سازمانی در اورژانس ۱۱۵ کاشان»، دومین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، علوم انسانی و رفتاری در ایران و جهان اسلام.
- قجرى، سمیه، سیدمهدی الوانی، غلامعلی رمزگویان، غلامرضا معمارزاده طهران (۱۳۹۵)، «طراحی مدل رفتار بوم پیش‌کنش در سازمان‌های دولتی ایران»، مجله مدیریت شهری و روستایی، بهار ۱۳۹۵، شماره ۴۲، ص ۳۱۲-۲۹۳.
- قجرى، سمیه، سید مهدی الوانی (۱۳۹۶)، رفتار پیش‌کنش (تحولی نوین در رفتار منابع انسانی هزاره سوم)، نشر ترمه.
- کاظمی‌راد، شیرین، سیدمهدی الوانی، محمد عطایی، غلامرضا معمارزاده طهران، محمود البرزی (۱۳۹۸)، «ارائه مدل ویژگی‌های مدیران پیش‌کنش نیروی انتظامی با بهره‌گیری از استنتاج فازی»، مجله مدیریت منابع در علوم انتظامی، شماره ۲۸، ص ۶۴-۳۳.

- Aryee, S., & Debrah, Y. A. (1992). Career planning an examination of individual non-work and work determinants. The International Journal of Human Resource Management, 3(1), 85-104. <https://doi.org/10.1080/09585199200000132>.
- Akkermans, J., & Tims, M. (2017). Crafting your career: How career competencies relate to career success via job crafting. Applied Psychology, 66(1), 168-195. <https://doi.org/10.1111/apps.12082>
- Baumeler, F., Johnston, C. S., Hirschi, A., & Spurk, D. (2018). Networking as predictor of work-nonwork enrichment: Mechanisms on the within- and between-person level. Journal of Vocational Behavior, 109, 166-177. <https://doi.org/10.1016/j.jvb.2018.10.015>
- Bateman, T. S., & Crant, J. M. (1993). The proactive component of organizational behavior: A measure and correlates. Journal of Organizational Behavior, 14(2), 103-118. <https://doi.org/10.1002/job.4030140202>
- Bolino, M. C., Turnley, W. H., & Anderson, H. J. (2016). The dark side of proactive behavior: When being proactive may hurt oneself, others, or the organization. In S. K. Parker & U. K. Bindl (Eds.). Proactivity at work (pp. 517-547). Routledge.



- Bravo, J., Seibert, S. E., Kraimer, M. L., Wayne, S. J., & Liden, R. C. (2017). Measuring career orientations in the era of the boundaryless career. *Journal of Career Assessment*, 25(3), 502–525. <https://doi.org/10.1177/1069072715616107>.
- Choyon, S. A. (2021, April 24). Businesses in the VUCA world. *The Financial Express*, <https://thefinancialexpress.com.bd/views/businesses-in-the-vuca-world-1619200860>.
- Claes, R., & Ruiz-Quintanilla, S. A. (2021). Influences of early career experiences, occupational group, and national culture on proactive career behavior. *Journal of Vocational Behavior*, 52(3), 357–378. <https://doi.org/10.1006/jvbe.1997.1626>
- Crant, J. M. (2008). Proactive behavior in organizations. *Journal of Management*, 26(3), 435–462. <https://doi.org/10.1177/014920630002600304>.
- Klehe, U.-C., Fasbender, U., & van der Horst, A. (2021). Going full circle: Integrating research on career adaptation and proactivity. *Journal of Vocational Behavior*, 126, 103526. <https://doi.org/10.1016/j.jvb.2020.103526>.
- Demerouti, E., Hewett, R., Haun, V., De Gieter, S., Rodríguez-Sánchez, A., & Skakon, J. (2020). From job crafting to home crafting: A daily diary study among six European countries. *Human Relations*, 73(7), 1010–1035. <https://doi.org/10.1177/0018726719848809>.
- Dondi, M., Klier, J., Panier, F., & Schubert, J. (2021, June 25). Defining the skills citizens will need in the future world of work. <https://www.mckinsey.com/industries/public-and-social-sector/our-insights/defining-the-skills-citizens-will-need-in-the-future-world-of-work#>.
- De Vos, A., Van der Heijden, B. I. J. M., & Akkermans, J. (2020). Sustainable careers: Towards a conceptual model. *Journal of Vocational Behavior*, 117, 103196. <https://doi.org/10.1016/j.jvb.2018.06.011>
- Hirschi, A., & Koen, J. (2021). Contemporary career orientations and career self-management: A review and integration. *Journal of Vocational Behavior*, 126, 103505. <https://doi.org/10.1016/j.jvb.2020.103505>.
- Jiang, Z., Wu, C.-H., Wang, Y., & Peng, K. Z. (2022). Career proactivity: A bibliometric literature review and a future research agenda. *Applied Psychology*. <https://doi.org/10.1111/apps.12442>.
- Lord, R. G., Diefendorff, J. M., Schmidt, A. M., & Hall, R. J. (2010). Self-regulation at work. *Annual Review of Psychology*, 61(1), 543–568. <https://doi.org/10.1146/annurev.psych.093008.10>
- Lo Presti, A., Pluviano, S., & Briscoe, J. P. (2018). Are freelancers a breed apart? The role of protean and boundary less career attitudes in employability and career success. *Human Resource Management Journal*, 28(3), 427–442. <https://doi.org/10.1111/1748-8583.12188>
- Parker, S. K., Wang, Y., & Liao, J. (2019). When is proactivity wise? A review of factors that influence the individual outcomes of proactive behavior. *Annual Review of Organizational Psychology and Organizational Behavior*, 6(1), 221–248. <https://doi.org/10.1146/annurev-orgpsych-012218-015302>
- Sonnentag, S. (2016). Career proactivity. In S. K. Parker & U. K. Bindl (Eds.), *Proactivity at work: Making things happen in organizations* (pp. 49–76). Taylor & Francis
- Spurk, D., Hirschi, A., & Dries, N. (2019). Antecedents and outcomes of objective versus subjective career success: Competing perspectives and future directions. *Journal of Management*, 45(1), 35–69. <https://doi.org/10.1177/0149206318786563>.
- Sullivan, S. E., & Al Ariss, A. (2021). Making sense of different perspectives on career transitions: A review and agenda for future research. *Human Resource Management Review*, 31(1), 100727. <https://doi.org/10.1016/j.hrmr.2019.100727>.
- Sylva, H., Mol, S. T., Den Hartog, D. N., & Dorenbosch, L. (2019). Person-job fit and proactive career behavior: A dynamic approach. *European Journal of Work and Organizational Psychology*, 28(5),

- 631–645. <https://doi.org/10.1080/1359432X.2019.1580309>
- Vough, H. C., & Caza, B. B. (2017). Where do I go from here? Sense making and the construction of growth-based stories in the wake of denied promotions. *Academy of Management Review*, 42(1), 103–128. <https://doi.org/10.5465/amr.2013.0177>.
 - Zhang, F., & Parker, S. K. (2019). Reorienting job crafting research: A hierarchical structure of job crafting concepts and integrative review. *Journal of Organizational Behavior*, 40(2), 126–146. <https://doi.org/10.1002/job.2332>.



حکمرانی عمومی: چالش‌ها و مسائل

لیلا شمس^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۲

چکیده

اصطلاح حکمرانی از منظر تجربی، نهادها، روش‌ها و شیوه‌هایی است که در ربع قرن گذشته برای غلبه بر پراکندگی نهادی ناشی از تغییرات بازار محور پدید آمده است. هدف مدل‌های مختلف حکمرانی دستیابی به هدایت، هماهنگی و کنترل افراد و سازمان‌ها در جهت دستیابی به نتایج مورد انتظار است که در این مسیر از ظرفیت نهادها و کنشگران و منابع گوناگون فراتر از دولت؛ وابستگی قدرت در روابط بین نهادها؛ شبکه‌های خودسازمانده اعمال حکمرانی و استفاده از روش‌های نوین هدایت به جای فرماندهی و سلسله مراتب استفاده می‌نماید که البته این مسیر خالی از چالش و مشکلات نیست. لذا در مقاله حاضر که حاصل پژوهشی به روش تحلیل مضمون است؛ کتب و مقالات معتبر از صاحب‌نظران این حوزه جمع‌آوری و مسائل و چالش‌های حکمرانی به سه دسته: چالش‌های مرتبط با ساختار؛ چالش‌های مرتبط با فرایند و چالش‌های مرتبط با کارایی و نتایج حکمرانی تقسیم و مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است.

واژه‌های اصلی: حکمرانی عمومی؛ مشارکت؛ شبکه؛ ابزارهای نرم حکمرانی؛ الماس حکمرانی

عمومی.



دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم

۱۵۷

مقدمه

مفهوم حکمرانی^۱ در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، در بحث‌های معاصر در حوزه علوم اجتماعی و به‌ویژه در حوزه مدیریت دولتی نقشی محوری را به خود اختصاص داده است. این مفهوم اغلب با معانی و مفاهیم کاملاً متفاوتی به‌کار می‌رود. دلیل اصلی محبوبیت فزاینده این مفهوم برخلاف اصطلاح محدودتر «حکومت»^۲، ظرفیت آن برای پوشش طیف وسیعی از نهادها و روابط درگیر در فرایند اعمال حکمرانی^۳ است (Katsamunsk, 2016). امروزه حکمرانی بر طیف وسیعی از فعالیت‌ها اعمال می‌شود که در عمل هدایت یا تنظیم رفتار اجتماعی مشترک هستند (Fukuyama, 2016).

از آنجایی که هیچ کنشگری به تنهایی همه منابع اطلاعاتی، مالی، دانشی و ایده‌های مورد نیاز را برای حل مسائل پیچیده اجتماعی و طراحی و ارائه خدمات عمومی ندارد؛ لذا تبادل نظرات و جمع‌آوری منابع و ایده‌های مختلف منجر به ارائه گزینه‌های جذابی برای حل مسائل پیچیده خواهد شد چرا که کنشگران می‌توانند با همکاری یکدیگر به راهکارهای خلاقانه‌ای برای حل مسائل برسند درحالی‌که به تنهایی قادر به دستیابی به آنها نیستند.

اصطلاح حکمرانی از منظر تجربی، نهادها، روش‌ها و شیوه‌هایی است که در ربع قرن گذشته برای غلبه بر پراکندگی نهادی ناشی از تغییرات بازارمحور پدید آمده است. این اصطلاح از دیدگاه نظری، نوع ایده‌آل جدیدی از نظام حاکمیتی است که با شیوه‌های حکومت سلسله مراتبی و مبتنی بر بازار مخالف است (Bellamy & Palumbo, 2017:14). حکمرانی در بخش عمومی به معنای هدایت و کنترل جامعه و اقتصاد از طریق اقدام جمعی به منظور دستیابی به اهداف مشترک است (Torfing et al., 2012:2).

حکمرانی عمومی یک پارادایم نوین است که هدف آن حل چالش‌ها و نواقص موجود در پارادایم‌های پیشین مدیریت دولتی است؛ لذا حکمرانی برای حل بسیاری از چالش‌های موجود در پارادایم‌های پیشین؛ اشکال سنتی سلسله مراتبی سازمان را کنار گذاشته و اشکال شبکه‌ای را اتخاذ می‌نماید که این موضوع مستلزم تجدید نظر در رابطه میان دولت و جامعه مدنی و بخش خصوصی است. در حکمرانی به جای استفاده از قوانین و مقررات سخت انعطاف‌ناپذیر از قوانین و ابزارهای نرم جهت مشارکت طلبی کنشگران در حوزه‌های مختلف استفاده می‌شود. با وجود مزایا و کارکردهای وسیع حکمرانی؛ مجموعه‌ای از مشکلات، چالش‌ها و مسائلی نیز مطرح می‌شود که سیاستمداران، مدیران و کارکنان بخش دولتی بایستی با همراهی فعالانه شهروندان تلاش نمایند تا راه حل‌های جدید و مؤثری برای مواجهه با این مسائل ارائه نمایند. لذا در این پژوهش به شناسایی این چالش‌ها و مسائل حکمرانی پرداخته می‌شود.

تعاریف و سیرتطور مفهوم حکمرانی

ظهور حکمرانی در سطح کشورها را می‌توان در نارضایتی از مدل‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی



تحت سلطه دولت در دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یافت که در سراسر بلوک سوسیالیستی و بیشتر کشورهای جهان سوم رایج بوده است (Weiss, 2000). اگرچه حکمرانی و حکومت هر دو در فعالیت‌های هدف‌محور مشترک هستند، اما مترادف یکدیگر نیستند. حکومت زمانی اتفاق می‌افتد که افراد دارای اختیارات قانونی و رسمی و قدرت حکومت کردن، فعالیت‌هایی را اجرا و پیاده می‌نمایند درحالی‌که حکمرانی به ایجاد، اجرا و استقرار فعالیت‌هایی اشاره دارد که توسط اهداف مشترک شهروندان و سازمان‌ها پشتیبانی می‌شود، که ممکن است دارای اختیارات رسمی و قدرت حکومت کردن نباشند. حکمرانی به عنوان یک فعالیت، به دنبال تقسیم قدرت در تصمیم‌گیری، تشویق و استقلال شهروندان و ارائه فرایندی برای توسعه خیر عمومی از طریق مشارکت مدنی است (Bingham et al., 2005). اگر مفهوم حکمرانی با اعتماد بالا، شبکه‌ها، تمرکززدایی و فرایندهای پایین به بالا مشخص شود، مفهوم کلاسیک حکومت با سلسله مراتب، تصمیم‌گیری متمرکز و اجرای از بالا به پایین تعریف می‌شود (Klausen, 2014).

حکمرانی به معنای ادراک گسترده از تغییر ماهیت و نقش دولت، از سلسله مراتب یکپارچه بوروکراتیک به سوی نهادهای چند سطحی است که از طریق بازارها و شبکه‌ها به جامعه مدنی نفوذ پیدا می‌کند (Bevir, 2006). حکمرانی یک سیستم تبدیل از دولت بوروکراتیک^۱ به حکومت شخص ثالث^۲ یا دولت توخالی^۳ است. حکمرانی به «فرایندهای مشارکتی اداره امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک کشور، دولت یا جامعه محلی از طریق ساختارها و ارزش‌هایی اشاره دارد که آینه جامعه است» (Yani, 2018).

حکمرانی را می‌توان به عنوان الگو یا ساختاری در نظر گرفت که در یک سیستم اجتماعی-سیاسی به عنوان نتیجه مشترک تلاش‌های متقابل مداخله‌گرایانه همه کنشگران درگیر ظاهر می‌شود. این الگو را نمی‌توان به طور خاص به یک کنشگر یا گروهی از کنشگران تقلیل داد؛ بلکه این الگوی نوظهور قواعد بازی را در یک سیستم خاص شکل می‌دهد که کنشگران مختلف می‌توانند از این قواعد مطابق با اهداف و منافع خود استفاده نمایند (Kooiman, 1993:258).

حکمرانی یک اصطلاح توصیفی است که برای تأکید بر ماهیت متغیر فرایند خط‌مشی‌گذاری در دهه‌های اخیر استفاده می‌شود و ما را نسبت به تنوع روزافزون دامنه و کنشگران دخیل در تدوین خط‌مشی‌های عمومی حساس می‌نماید. بنابراین، ایجاب می‌کند که همه کنشگران و حوزه‌های فراتر از مجریان اصلی درگیر در فرایند خط‌مشی‌گذاری را در نظر بگیریم (Peters & Pierre, 2006:21).

حکمرانی عمومی وابسته به رابطه است. این موضوع به هم‌آفرینی خط‌مشی‌ها (تدوین خط‌مشی) و تولید و ارائه خدمات مشترک (اجرای خط‌مشی) توسط کنشگران دولتی و غیردولتی مربوط می‌شود. این امر مستلزم توازن قدرت میان ذی‌نفعان در یک جامعه شبکه‌ای است. در اصل،

حکمرانی عمومی وابسته به ارتباطات مؤثری است که منجر به مشارکت، همکاری و هماهنگی برای حل مسائل مشترکی می‌شود که در پیرامون دولت و بازیگران عادی درگیر در این فرایند مطرح می‌شود (Williams, 2021: 39). حکمرانی عمومی نوین واقعیت پراکنده طراحی خط‌مشی و ارائه خدمات را تصدیق نموده و تأکید می‌کند که این کارکردها به‌طور فزاینده‌ای از طریق شبکه‌های متعدد متشکل از بخش‌های عمومی، خصوصی و جامعه مدنی با تعامل آنها از طریق فرایندهای مبتنی بر گفتگو، مذاکره و مشورت به‌دست می‌آیند. بنابراین، حکمرانی عمومی نوین هم حالت متکثر (بازیگران متعدد وابسته به هم) و هم فرایندهای کثرت‌گرایانه (سازوکارهای چندگانه) را دربر می‌گیرد. کوپنجان^۱ معتقد است که فرایندهای کثرت‌گرایانه از طریق ترکیب عناصر مختلف حکمرانی برای مطابقت با اهداف خاص به‌دست می‌آید. حکمرانی عمومی نوین تصدیق می‌کند که تا زمانی که فرایندهای مشارکتی به صورت نهادینه‌تری تعبیه نشده باشند، سازمان‌های عمومی نقش غالب خود را در تصمیم‌گیری درخصوص شکل پیامدهای عمومی حفظ خواهند نمود (Hildreth, 2021: 123).

به نظر می‌رسد که حکمرانی معانی متعددی دارد اما می‌توان این مفهوم را با تصریح یک معنا و نشان دادن اینکه چگونه به تحلیل تغییرات در دولت کمک می‌کند از تعدد تعاریف مختلف نجات داد. حکمرانی در یک تعریف به شبکه‌های خودسازمانده و بین سازمانی اطلاق می‌شود و در تعریف دیگر به عنوان دولت حداقلی، سیستم اجتماعی-سایرنتیکی و به عنوان شبکه‌های خودسازمانده عناصر قابل توجهی از کاربردهای دیگر را شامل می‌شود. در ادامه ویژگی‌های مشترک تعاریف حکمرانی بیان می‌شود که این ویژگی‌ها به وضوح وجوه مشترک میان تعاریف گوناگون حکمرانی را نشان می‌دهد: (Bellamy & Palumbo, 2017: 52).

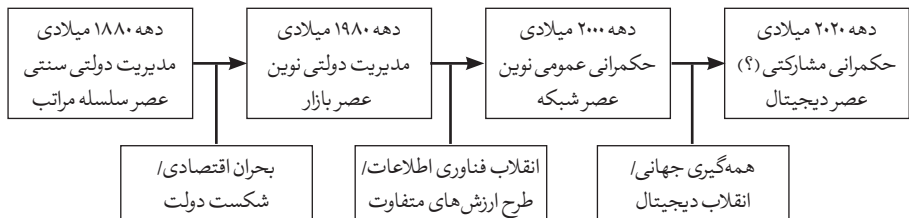
- وابستگی متقابل بین سازمان‌ها. حکمرانی گسترده‌تر از دولت است و بازیگران غیردولتی را نیز شامل می‌شود. تغییرات در مرزهای دولتی به معنای دگرگونی و کم‌رنگ شدن مرزهای میان بخش‌های دولتی، خصوصی و داوطلبانه است.
 - تعاملات مستمر بین اعضای شبکه. این امر ناشی از نیاز به تبادل منابع و مذاکره برای اهداف مشترک است.
 - تعاملات بازی مانند. این تعاملات که ریشه در اعتماد دارند؛ با قواعد بازی تنظیم می‌شوند که توسط مشارکت‌کنندگان شبکه مورد مذاکره و توافق واقع می‌گردند.
 - درجه استقلال قابل توجه شبکه‌ها از دولت. شبکه‌ها به دولت پاسخگو نیستند. آن‌ها خود سازماندهی می‌کنند. اگرچه دولت موقعیت ممتاز و مستقلی در شبکه حکمرانی ندارد، اما می‌تواند به‌طور غیرمستقیم و ناقص شبکه‌ها را هدایت نماید.
- خط‌مشی‌گذاری عمومی و ارائه خدمات عمومی از سه سیستم سیاسی طراحی و اجرا شامل:



مدیریت دولتی سنتی به عنوان یک سیستم سیاسی برجسته و طولانی مدت از اواخر قرن ۱۹م تا اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی؛ مدیریت دولتی نوین از آغاز قرن بیست و یک و حکمرانی عمومی نوین عبور کرده است. دسته‌بندی این سه سیستم سیاسی به منظور ساده‌سازی آنها صورت گرفته ولی عناصر هر کدام از آنها می‌توانند به صورت همزمان وجود داشته و یا با یکدیگر همپوشانی داشته باشند. بسیاری از سیستم‌های حکمرانی شبکه‌ای اغلب در سایه سیستم غالب سلسله مراتبی عمل می‌کنند؛ به عنوان مثال، هم مدیریت دولتی سنتی و هم حکمرانی عمومی دارای عناصر قدرتمند سلسله مراتبی هستند و البته قدرت این عناصر زمانی مشخص می‌شود که به صورت مجزا عمل نمایند (Osborne, 2010:2-4). زمانی که وودرو ویلسون^۱ در دهه ۱۸۸۰ میلادی درباره روش‌های اداری فعالیت‌های بخش عمومی اظهار نظر نمود، رویکرد مدیریت علمی تیلور^۲ را داشت و در همان زمان ماکس وبر^۳، نظریه بوروکراسی را مطرح نمود. این همان چیزی است که به آن مدیریت دولتی سنتی گفته می‌شود و پایه و اساس واقعاً مهمی برای مدیریت دولتی فعلی به شمار می‌رود. اما در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، بسیاری از دولت‌ها دچار بحران مالی شدند و شکست خوردند. بنابراین، از دهه ۱۹۸۰، پژوهشگران و متخصصان مواردی چون دولت تجاری مانند، رویکرد بازار و مدیریت دولتی نوین را مطرح نمودند؛ آن‌ها سعی داشتند اصطلاح دولت کوچک را محقق سازند. حدود ۲۰ سال بعد، یک تغییر مهم اجتماعی یعنی انقلاب فناوری اطلاعات سبب شد به جای سازوکارهای بازار ارزش‌های مختلفی چون حقوق صاحبان سهام و منافع عمومی مطرح شود. در حدود سال ۲۰۰۰، بسیاری از پژوهشگران مدیریت دولتی مدل‌های دیگری را تحت عنوان حکمرانی عمومی نوین یا خدمات عمومی نوین ارائه کردند که موضوع اصلی در این مدل‌ها شبکه است. این سه مدل، الگوهای اصلی در مدیریت دولتی تا به امروز هستند. برخی مطالعات جدید به خصوص از زمان همه‌گیری کرونا در سال ۲۰۲۰ نشان داده که شاید زمان آن فرا رسیده که به دلیل همه‌گیری جهانی، به ایجاد یک مدل جدید مدیریت دولتی فکر کنیم. برخی منابع مدل حکمرانی مشارکتی^۴ در عصر دیجیتال را مطابق شکل ۱ پیشنهاد داده‌اند (Lowatcharin, 2021:9).



شکل ۱- تکامل مدل‌های مدیریت دولتی (Lowatcharin, 2021:9).



1- Woodrow Wilson
3- Max Weber

2- Taylor's scientific management approach
4- Collaborative governance

اهداف و نقش حکمرانی عمومی

حکمرانی عمومی علاوه بر اینکه به تقویت اعتماد و افزایش کیفیت خدمات و حفظ یکپارچگی سیستم های اقتصادی کمک می کند، نقش مهمی نیز در تقویت فرایندهای نظارتی و تنظیم گری در نهادهای دولتی ایفا می نماید تا عملکرد این نهادها در کنار انجام مسئولیت هایشان از طریق ارتقاء توانایی پاسخگویی آنها نیز بهبود یابد (Alqooti, 2020).

هدف ساختارهای حکمرانی در مدل های مختلف؛ دستیابی به هدایت، هماهنگی و کنترل افراد و سازمان ها در جهت دستیابی به نتایج مورد انتظار است. دولت ها به دنبال سازماندهی سیستم های حکمرانی خود با تعریف فرایندهای مدیریت، فناوری ها و نقش ها برای حمایت از تصمیم گیری ها و اجرای خط مشی های عمومی هستند (Lopes & Farias, 2022). استوکر (1998) جنبه های اصلی حکمرانی را شامل مواردی چون: نهادها و کنشگران داخل دولت و فراتر از آن؛ کم رنگ شدن نقش ها و مسئولیت ها؛ وابستگی قدرت در روابط بین نهادها؛ شبکه های خودسازمانده و خودمختار و اعمال حکمرانی با استفاده از روش های جدید برای هدایت به جای فرمان دهی می داند (Colebatch, 2009). به نظر می رسد حکمرانی مفهوم مناسبی برای تحلیل مسائلی باشد که با فرایند دستیابی به اهداف در یک حوزه مشخص در محیطی پیچیده و در حال تغییر مرتبط هستند (Mehde, 2006). حکمرانی با درگیر کردن مجموعه وسیعی از ذی نفعان در شناسایی چالش های مشترک و تعیین اهداف گسترده صورت می گیرد. این فرایند به بهای شناسایی موانع و سازوکارهای انطباق، امکان توافق سریع روی اهداف و مقاصد را فراهم می کند (Kanie et al., 2019).

علی رغم بی شکلی ظاهری مفهوم حکمرانی، می توان با استناد به برخی از اصول و مبانی ثابت؛ یک سیستم حکمرانی و شرایطی که اثربخشی آن را افزایش می دهد، شناسایی نمود. بر این اساس یک سیستم حکمرانی معمولاً از ساختار، فرایند و نتایج تشکیل شده است: (Menzel & White, 2015: 424-425)

۱- ساختار: ساختار شامل شکل و ویژگی های استاندارد سیستم اقتدار است. این ساختار از عناصر مختلفی مانند اقتدار متمرکز و غیرمتمرکز، ترتیبات سازمانی و نهادی، سازمان هایی که وظایف خاصی را انجام می دهند و الگوی اختیارات و کنش هایی تشکیل شده که همه این الزامات ساختاری حکمرانی را به هم مرتبط می سازد. ظرفیت نهادها و سایر ساختارها برای انجام وظایف حکمرانی، به طور مؤثر و کارآمد، معیاری حیاتی برای حکمرانی موفق است. این ساختار همچنین نشان دهنده سایر ویژگی های حکمرانی مانند سطح نمایندگی مردم و مشروعیت سیستم اقتدار است.

۲- فرایند: فرایند؛ قوانین و صحت روش های تصمیم گیری را تعریف می نماید. از لحاظ نظری انتظار می رود که این فرایند به منظور ارائه نتایج عادلانه خط مشی های عمومی و ارتقاء منافع مشترک باشد ولی در واقعیت، این تضاد بیشتر از آنچه که به طور کلی شناخته شده اتفاق



می‌افتد، چرا که این فرایند تا حد زیادی در خدمت اهداف محدود گروه‌های ذی نفع قدرتمند خاصی قرار دارد. جنبه‌های اصلی فرایند حکمرانی اغلب توسط قانون تعیین شده یا توسط قانون اساسی مشروعیت داده می‌شود و سایر جنبه‌های این فرایند ممکن است به سنت متکی بوده و غیررسمی یا حتی مبهم باشد. با این حال، یک فرایند باز و شفاف نشان‌دهنده پاسخگویی واقعی به ترجیحات شهروندان در تدوین و اجرای خط‌مشی‌های عمومی است؛ همچنین، یک فرایند باز و مستدل در تصمیم‌گیری، اعتماد به یکپارچگی نظام حکمرانی و اقدامات آن را افزایش می‌دهد.

۳- **نتایج:** نتایج شامل کیفیت و کمیت پیامدهای قابل اندازه‌گیری عملکرد کلی حکمرانی، به‌ویژه در زمینه‌های ارائه خدمات عمومی، دستیابی به توسعه پایدار و بهبود ویژگی‌های جامعه مدنی است. نتایج، پاسخگویی تصمیم‌گیری عمومی را نشان می‌دهد و سطح تعهد به برابری در توزیع منافع و همچنین یکنواختی در اجرای قانون و عدالت در جامعه را ارائه می‌کند.

پیش‌فرض اصلی حکمرانی عمومی نوین این است که در یک جامعه چندبخشی و چندلایه که دارای یک نظام حاکمیتی تفکیک شده است، مسائل و مشکلات پیچیده را می‌توان از طریق مشارکت شبکه‌ای به نحو مطلوب‌تر و بهتری نسبت به کنترل سلسله‌مراتبی با رقابت بازارمحور حل نمود. به این ترتیب، ادعا می‌شود که حل مسائل بغرنج و غیرقابل کنترل مستلزم ارائه راهکارهای مورد مذاکره در میان کنشگران مختلفی است که این مذاکرات مبتنی بر اعتماد، تسهیم و به اشتراک‌گذاری دانش و تعهد به تفکر خلاق و تجربه و آزمون اجتماعی هستند. دلیل این امر آن است که استراتژی‌های سلسله‌مراتبی حل مسئله که مبتنی بر صدور مجوز رسمی از سوی تصمیم‌گیرندگان متمرکز یا کارشناسان سیاسی (افراد) که مسئله را طرح می‌کنند و راه حل سریعی برای آن ارائه می‌دهند) هستند، اغلب نمی‌توانند اهداف را به درستی تشخیص دهند چرا که قادر نیستند از تجربیات، ایده‌ها و دیدگاه‌های کنشگران مربوطه و سطوح پایین‌تر یا افراد خارج از سازمان استفاده نمایند. هدف از حکمرانی عمومی نوین این است که به جای اینکه کنشگران خصوصی را تحت تابعیت قانون سلسله‌مراتبی درآورد یا رقابت میان سازمان‌های دولتی و پیمانکاران خصوصی را تشویق کند، مشارکت و همکاری را بر اساس وابستگی متقابل ارتقاء دهد. حکمرانی عمومی نوین این اقدام را با تمرکز بر «مزیت همکاری»^۱ انجام می‌دهد؛ مزیت همکاری به معنای آن چیزی است که کنشگران می‌توانند با همکاری یکدیگر به دست آورند درحالی‌که به تنهایی قادر به دستیابی به آن نیستند (Torfing et.al, 2020: 138-139).

مفهوم الماس حکمرانی عمومی

به منظور تجزیه و تحلیل ایده‌های اصلی پارادایم‌های حکمرانی از «الماس حکمرانی عمومی»^۲





استفاده می‌شود؛ این الماس ابعاد مختلف پارادایم‌های حکمرانی را بررسی و مقایسه می‌نماید. پنج محور الماس حکمرانی عمومی جنبه‌های مهمی از نحوه سازماندهی حکمرانی بخش عمومی را بر اساس پارادایم‌های حکمرانی دربرمی‌گیرد. ابعاد تحلیلی که در امتداد پنج محور الماس حکمرانی اندازه‌گیری می‌شوند عبارت‌اند از: ۱- کنترل متمرکز؛ میزان کنترل متمرکز در زنجیره عمودی فرماندهی؛ ۲- هماهنگی افقی؛ میزان هماهنگی و همکاری افقی بین سازمانی؛ ۳- پایبندی به بیانیه ارزش‌ها؛ ۴- میزانی که حکمرانی عمومی بایستی بر اساس بیانیه ارزش‌های عمومی باشد؛ ۵- به‌کارگیری مشوق‌ها؛ میزانی که حکمرانی عمومی باید بر اساس مشوق‌های مثبت و منفی مشروط باشد؛ ۶- مشارکت اجتماعی؛ میزان مشارکت کنشگران خصوصی انتفاعی یا غیرانتفاعی و از جمله شهروندان در حکمرانی عمومی. شکل ۲ جایگاه حکمرانی عمومی نوین را در ابعاد پنج‌گانه الماس حکمرانی عمومی نشان می‌دهد که تحلیل آن در این ابعاد به شرح زیر است: (Torfing et.al, 2020: 142-144)

حکمرانی عمومی نوین به دلیل تأکیدی که بر تعامل افقی در شبکه‌ها دارد امتیاز بسیار پائینی در میزان کنترل متمرکز دارد. این تعامل افقی می‌خواهد که کنترل مرکزی را به یک فراحکمرانی نامحسوس و غیرمستقیم تقلیل دهد تا بتواند عرصه‌های مشارکتی را طراحی کند؛ تعاملات را چارچوب‌بندی نماید؛ فرایندهای مشارکتی را تسهیل کرده و بر نتایج و پیامدها نیز تأثیر بگذارد.

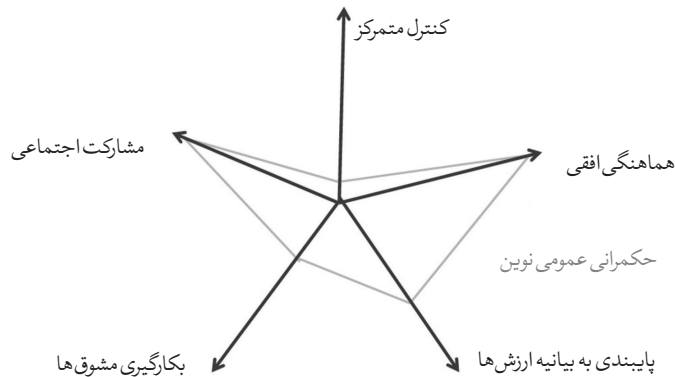
حکمرانی عمومی نوین در هماهنگی افقی امتیاز بسیار بالایی دارد و به شدت هماهنگی افقی را برای شبکه‌های فرامرزی توصیه می‌کند. حوزه‌های فرمانروایی چندبخشی و واحدهای تخصصی بوروکراتیک به عنوان چالش‌های اصلی در فرایند حل مسائل پیچیده و دشوار هستند که بر تقسیم کار اداری تأثیر گذاشته و آن را کاهش می‌دهند. راه‌حلی که برای این مسئله توصیه می‌شود هماهنگی و همکاری از پایین به بالا بر اساس وابستگی متقابل است.

حکمرانی عمومی نوین درخصوص پایبندی به بیانیه ارزش‌ها امتیاز متوسطی دارد زیرا مشارکت در فرایندهای حکمرانی تعاملی توسط وابستگی متقابل اجتماعی سیاسی در مقابل ایجاد راهکارهای اشتراکی برانگیخته می‌شود. کنشگران درگیر در این فرایند و کل جامعه این راهکارها را به دلیل ارزش هنجاری که برای آنها دارد دنبال می‌کنند.

حکمرانی عمومی نوین در زمینه به‌کارگیری مشوق‌ها، امتیاز پایین تا متوسطی دارد زیرا مشوق‌های مثبت و منفی عمدتاً نقشی حاشیه‌ای در فرایندهای حکمرانی ایفا می‌کنند. انتظار می‌رود که روابط عمودی میان کنشگرانی که در جریان حکمرانی عمومی دخالت دارند مبتنی بر اعتماد متقابل و مدیریت سازنده تفاوت‌ها باشد. روابط افقی نیز باید بر اساس وابستگی متقابل درونی و نه رقابت باشد. حکمرانی عمومی نوین در محور مشارکت اجتماعی امتیاز بالایی دارد زیرا طیف وسیعی از کنشگران

اجتماعی (مانند کاربران، شهروندان، سازمان‌های جامعه مدنی، شرکت‌های خصوصی) به عنوان شرکت‌کنندگان بالقوه در شبکه‌ها، مشارکت‌ها و سایر مناسبات حکمرانی همکارانه حضور دارند.

شکل ۲- جایگاه حکمرانی عمومی نوین در الماس حکمرانی (Torfing et.al,2020:142)



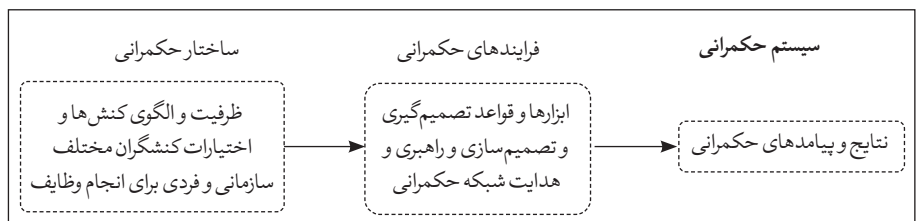
چارچوب مفهومی پژوهش

دوفصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



چارچوب مفهومی پژوهش یک بررسی اساسی از نظریه‌های موجود است که به عنوان نقشه راه پژوهش عمل کرده و منطق انجام پژوهش را برای بررسی یک مسئله خاص ارائه می‌دهد. لذا در این پژوهش مطابق شکل ۳ به منظور شناسایی و دسته‌بندی چالش‌ها در سیستم حکمرانی سه بخش اصلی این سیستم شامل: ساختار حکمرانی، فرایندهای حکمرانی و نتایج و پیامدهای حکمرانی تعریف شده است.

شکل ۳- چارچوب مفهومی پیشنهادی پژوهش



روش شناسی پژوهش

برای تحقق هدف پژوهش حاضر درخصوص شناسایی چالش‌ها و مسائل حکمرانی به کتب و مقالات معتبر اندیشمندان و پژوهشگران صاحب نظر این حوزه مراجعه شده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها اطلاعات ارزشمندی را از داده‌ها به منظور توصیف یا توضیح برخی از پدیده‌های مورد بررسی ارائه می‌دهد. داده‌های خام به خودی خود کافی نیستند بلکه بایستی تفسیر، تجزیه و تحلیل شوند تا بتوان از آنها نتیجه‌گیری نمود. تجزیه و تحلیل داده‌های کمی بر روی داده‌های کمی (اعداد) و

تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی بر روی داده‌های کیفی (کلمات، تصاویر، کلیپ‌های ویدئویی و غیره) کار می‌کند (Johannesson & Perjons, 2014, p. 61). برای تشریح الگوهای موجود در داده‌های کیفی در این پژوهش به منظور شناسایی چالش‌های حکمرانی از روش تحلیل مضمون استفاده می‌شود. مراحل روش تحلیل مضمون شامل: مطالعه و فهم داده‌های جمع‌آوری شده؛ ایجاد کدهای اولیه؛ جستجو و بررسی مضامین؛ تعریف و نام‌گذاری مضامین و ارائه و بحث در مورد نتایج است (Labra et al., 2020).

یافته‌های پژوهش

در این بخش به تحلیل داده‌های پژوهش پرداخته می‌شود به این صورت که چالش‌های حکمرانی استخراج و در قالب مضامین ۳ گانه چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی؛ چالش‌های مربوط به فرایند حکمرانی و چالش‌های مربوط به کارایی و نتایج حکمرانی دسته‌بندی شده‌اند. در جدول ۱ چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی با استناد به گزاره‌های مستخرج از اسناد معتبر علمی بیان شده است.

جدول ۱- چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی

چالش	گزاره
دشواری در توافق کنشگران با علایق و منافع مختلف	بسیاری از کنشگران مختلف (که هر کدام دارای دستورکار، علایق و خواسته‌های متفاوتی هستند) ممکن است با یکدیگر به توافق نرسند و یا اینکه ممکن است بر سر راه حل‌هایی توافق نمایند که غیرقابل دسترسی بوده و کوچکترین نقطه اشتراکی با یکدیگر ندارند. البته همه شهروندان و مصرف‌کنندگان نیز تمایل و توانایی مشارکت در طراحی مشترک راهکارهای مربوط به مسائل عمومی را ندارند (Torfing et al., 2020: 146).
عدم وجود اشتراک در آرا و نظرات کنشگران مختلف	
فقدان تمایل و توانایی (ظرفیت پایین) شهروندان و مصرف‌کنندگان خدمات عمومی در مشارکت در حکمرانی	
بحران ارتباطات غیررسمی میان کنشگران در شبکه	کانال‌های ارتباطی رسمی در رویکردهای شبکه‌ای آسیب می‌بینند، چرا که عدم تمرکز می‌تواند مشکلات ارتباطی ایجاد کند. هنگامی که کنشگران از سیستم‌های اطلاعاتی مجزا و ناسازگار استفاده می‌کنند، نتیجه این امر ارتباط ناهموار و همکاری ضعیف است. از دست دادن کانال‌های ارتباطی ثابت، جاری و غیررسمی به این معنی است که گاهی اوقات تشخیص مشکلات و واکنش به بحران‌ها بیشتر طول می‌کشد (Goldsmith & Eggers, 2005: 44).
مشارکت ضعیف و غیرسازنده کنشگران از بخش‌های مختلف	مشارکت در حکمرانی عمومی و تولید خدمات توسط داوطلبان و ذی‌نفعان، اغلب دارای نوسانات بسیاری است و مشارکت نیز در برخی موارد کم و حتی غیرسازنده است. علاوه بر این، ممکن است شهروندان نیز ظرفیت کافی برای مشارکت مؤثر را نداشته باشند. جانبداری در انتخاب‌های مشارکتی به گونه‌ای که در برخی موارد به نفع مشارکت سفیدپوستان و یا افراد بازنشسته طبقه متوسط (که اغلب دارای پیشینه‌ای در بخش عمومی هستند) باشد ولی شهروندانی را که منابع کمتری در اختیار دارند و یا کسب و کار خصوصی دارند را نادیده بگیرد منجر به افول دموکراسی خواهد شد (Torfing et al., 2020: 146).
جانبداری و غلبه آراء کنشگران پر قدرت و ذی نفوذ در شبکه حکمرانی	



چالش	گزاره
ابهام در نحوه ایجاد و ادراک اعتماد میان کنشگران در شبکه‌های حکمرانی	اعتماد برای رفتارهای مشارکتی در شبکه‌ها امری ضروری است درحالی‌که در مورد اهمیت اعتماد در شبکه‌های حکمرانی توافق وجود دارد، اما درباره درک و نحوه ایجاد آن دیدگاه‌های متضادی در مورد آن وجود دارد. گسترش اعتماد از فرد به جامعه بزرگتر از طریق مکانیسم‌هایی است که هنوز به وضوح مشخص نیست (Rainer, & Dixon, 2007:47-48).
امکان بروز سوار مجانی ناشی از اقدام جمعی در شبکه حکمرانی	سواری مجانی در آن دسته از بسترهای اجتماعی رایج است که دارای سلسله‌مراتب یا کنترل و نظارت ضعیفی هستند. علاوه بر این، اگر همسویی استراتژیک وجود نداشته باشد که تضمین نماید همه کنشگران به‌طور یکسان متعهد به دستیابی به اهداف کلی هستند و به یک اندازه برای آن تلاش می‌کنند آنگاه هر یک از کنشگران ممکن است استراتژی‌های شخصی خود را دنبال نموده که این امر منجر به عواقب جمعی نامطلوبی خواهد شد. در نهایت، نکته حائز اهمیت این است که اقدام برای دستیابی به توافق بر سر یک راهکار مشترک در یک فرایند تکرارشونده آزمون و خطا می‌تواند منجر به یک سازش مبهم شود که هیچکس خواستار آن نیست و نهایتاً نمی‌توان بر اساس آن جهت مشخصی را برای حکمرانی عمومی مشخص نمود (Torfing et al., 2020:148).
عدم وجود سیاست‌های روشن در ورود و خروج افراد در نتیجه مشارکت داوطلبانه کنشگران	برای اینکه حکمرانی مؤثر واقع شود، مشارکت در حکمرانی باید به صورت داوطلبانه باشد. این امر موجب می‌شود که اولاً سیاست‌های روشنی درخصوص ورود و خروج افراد مختلف به عرصه‌های مشارکتی وجود نداشته باشد و ثانیاً این مشارکت داوطلبانه می‌تواند موجب نارضایتی گسترده ذی‌نفعان شود (Ansell & Torfing, 2022:504).
عدم مسئولیت‌پذیری کنشگران شبکه در برابر شکست‌های سیاسی یا بحران‌های حکمرانی	بسیار دشوار است که بتوان شبکه‌ها و مشارکت‌ها را وادار کرد تا مسئولیت شکست‌های سیاسی یا بحران‌های حکمرانی را بپذیرند زیرا مشخص نیست که چه کسی از کدام تصمیم‌ها و به چه دلیلی یا چگونه حمایت نموده است. بازخواست کنشگران شبکه که مسئول راهکارهای بد یا شکست خورده تلقی می‌شوند نیز دشوار است زیرا اغلب آنها انتخاب نشده بلکه منصوب شده‌اند و ممکن است انحصار یک گروه مهم ذی‌نفع را نیز در اختیار داشته باشند (Torfing et al., 2020:148).
دشواری کنترل و مدیریت کنشگران متنوع	اگرچه تنوع کنشگران در شبکه‌های حکمرانی می‌تواند الهام‌بخش نوآوری‌های سیاسی باشد، اما تنش و نارضایتی قابل توجهی را نیز می‌تواند به همراه داشته باشد. اگرچه تصور می‌شود افزایش مشارکت می‌تواند پیچیدگی مسائل را حل یا حداقل به طور دقیق‌تر به آنها رسیدگی کند، اما ممکن است میزانی را که رهبران و سازمان‌ها می‌توانند پویایی‌های بین فردی را کنترل کنند، کاهش دهد. (Ansell & Torfing, 2022:503)
تضعیف موقعیت سیاستمداران منتخب در اتخاذ تصمیمات مهم و حیاتی در شبکه	گفتگو با شهروندان و ذی‌نفعان خصوصی به سیاستمداران اجازه می‌دهد که مسائل و مشکلات موجود را بهتر درک کرده و راهکارهای مناسب‌تر و جدیدتری را طراحی کنند و همچنین حمایت گسترده‌ای از پیاده‌سازی و اجرای آنها داشته باشند. شاید این شرایط، خوب و مفید به نظر برسد اما مشکلی که وجود دارد این است که فرایندهای خط‌مشی‌گذاری تعاملی که کیفیت رهبری سیاسی آنها را افزایش می‌دهد، موقعیت آنها را به عنوان تصمیم‌گیرندگان مستقلی که مأموریت دارند تصمیم‌های مهمی به نیابت از مردم اتخاذ نمایند، تضعیف می‌کند (Torfing et al., 2020:147).

چالش‌های مربوط به فرایند حکمرانی با تحلیل مضامین موجود در منابع معتبر مربوطه در جدول ۲ تشریح شده است.

جدول ۲- چالش‌های مربوط به فرایند حکمرانی

چالش	گزاره
ایجاد فرایندهای پیچیده، غیرقابل کنترل و ریسک‌پذیر در همکاری و نوآوری شبکه حکمرانی	حکمرانی حداقل از نظر سازمان‌های دولت مرکزی، باعث ایجاد فرایندهای پیچیده، غیرقابل کنترل و ریسک‌پذیر همکاری و نوآوری می‌شود (Torfing et al., 2020: 147).
کمبود ظرفیت مدیریت شبکه‌های حکمرانی	مدیریت شبکه‌های حکمرانی مستلزم نوع متفاوتی از ظرفیت برای مدیریت دولتی است. ظرفیت تدارکات شبکه خوب مستلزم مشارکت افراد با تجربه گسترده و توانایی دیدن اینکه چگونه پیکربندی‌های متنوع نتایج متفاوتی را ایجاد می‌کنند و چگونه شرکای مختلف نتایج متفاوتی را تولید می‌کنند، دارد. این مهارت‌ها و شایستگی‌ها در اکثر دولت‌ها کم است (Goldsmith & Eggers, 2005: 49).
محدودیت توانایی هدایت کنشگران به دلیل عدم دارا بودن اختیار رسمی در قبال آنها	توانایی مدیران و کارکنان دولتی برای رهبری همکاری‌های مقطعی و کنشگرانی که هیچ اختیار رسمی در قبال آنها ندارند، محدود است. تعامل مشارکتی با سایر کنشگران می‌تواند منجر به ایجاد راهکارها شود اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این راهکارها با اهداف کلی سیاسی-اداری تطابق داشته باشد (Torfing et al., 2020: 149).
امکان عدم تطابق راهکارهای ارائه شده شبکه حکمرانی با اهداف کلی سیاسی-اداری	مدیریت شبکه حکمرانی معمولاً شامل هماهنگی بین سطوح مختلف دولت، سازمان‌های غیرانتفاعی و شرکت‌های انتفاعی است که هر کدام حوزه‌های خاص خود را دارند و زمانی که پیچیدگی زیاد و مسئولیت نامشخص است، مشکلات هماهنگی می‌تواند شبکه را تضعیف کند. عملکرد ضعیف هر یک از سازمان‌ها - یا از هم‌گسیختگی روابط بین هر دو سازمان - می‌تواند عملکرد کل را به خطر بیندازد. (Goldsmith & Eggers, 2005: 45-46)
دشواری ایجاد هماهنگی در شبکه حکمرانی	فرایندهای نوآورانه مشارکتی گاهی دچار اشتباه شده و یا به شکست منجر می‌شوند. بنابراین، مشکلی که مدیران دولتی با آن روبه‌رو هستند این است که آنها باید فرایندهای نوآورانه دارای ریسک را رهبری کنند و در عین حال نتایج پایداری ارائه داده و به اهداف عملکردی خود نیز دست یابند. (Torfing et al., 2020: 147)

در جدول ۳ چالش‌های مربوط به کارایی و نتایج حکمرانی دسته‌بندی و تحلیل شده است.

جدول ۳- چالش‌های مربوط به کارایی و نتایج حکمرانی

چالش	گزاره
پیچیدگی نظارت دموکراتیک بر فرایندها و پیامدهای شبکه‌ای در حکمرانی	نظارت دموکراتیک بر فرایندها و پیامدهای شبکه‌ای بسیار پیچیده است زیرا فرایندهای حکمرانی تعاملی معمولاً دارای شفافیت عمومی نیستند و گاهی اوقات نیز در فضایی مبهم ایجاد می‌شوند و کنشگرانی در آن شرکت دارند که به عمد تلاش می‌کنند تا از توجه و نظارت عمومی پرهیز کنند. (Torfing et al., 2020: 148)
عدم وجود شفافیت عمومی در نتایج حکمرانی	اندازه‌گیری و سنجش حکمرانی مستلزم صرف تلاش‌های بیشتری است. حکمرانی را نمی‌توان به وسیله مدل‌سازی آماری برای داده‌ها سنجید و اندازه‌گیری نمود. این فرض تسلط روش‌شناسی‌های کمی ممکن است نادرست باشد و روش‌هایی مانند ردیابی فرایند می‌تواند به ما اطلاعات بیشتری در مورد نحوه اتخاذ تصمیم‌های دولت‌ها دهد. معیارهای کیفی ممکن است به درک دقیق‌تری از حکمرانی و تعاملات پیچیده بین بازیگران درگیر بیانجامد. (Peters, 2012)
امکان بروز افزایش مخارج عمومی راهکارهای ارائه شده حکمرانی	منفعت کلی حاصل از بسیج منابع، حکمرانی تعاملی و هم‌آفرینی اعتمادمحور؛ راهکارهای عمومی مشخصی نیستند زیرا مشارکت مجموعه‌ای از کنشگران عمومی و خصوصی از جمله مصرف‌کنندگان و شهروندان در حکمرانی و تولید خدمات عمومی می‌تواند منجر به افزایش مخارج عمومی شود. حتی زمانی که این کنشگران راهکارهای نوآورانه‌ای ارائه دهند که عملکرد بهتری نسبت به راه‌حل‌های موجود دارند باز هم هیچ تضمینی وجود ندارد که این راهکارهای جدید هزینه کمتری داشته باشند و یا بتوانند جایگزین مناسبی برای موارد قبلی باشند. (Torfing et al., 2020: 148)

در جدول ۴ به جمع‌بندی کل مضامین و مفاهیم پژوهش حاضر پرداخته شده است.

جدول ۴- جمع‌بندی مضامین و مفاهیم پژوهش

مضمون فراگیر	مضامین سازمان‌دهنده	مضامین پایه
چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی چالش‌ها و مسائل حکمرانی عمومی	چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی چالش‌های مربوط به فرایند حکمرانی چالش‌های مربوط به به کارایی و نتایج حکمرانی	• دشواری در توافق کنشگران با علایق و منافع مختلف • عدم وجود اشتراک در آرا و نظرات کنشگران مختلف • فقدان تمایل و توانایی (ظرفیت پایین) شهروندان و مصرف‌کنندگان خدمات عمومی در مشارکت در حکمرانی • بحران ارتباطات غیررسمی میان کنشگران در شبکه • مشارکت ضعیف و غیرسازنده کنشگران از بخش‌های مختلف • جانبداری و غلبه آراء کنشگران پر قدرت و ذی نفوذ در شبکه حکمرانی • ابهام در نحوه ایجاد و ادراک اعتماد میان کنشگران در شبکه‌های حکمرانی • امکان بروز سوار مجانی ناشی از اقدام جمعی در شبکه حکمرانی • دنبال نمودن استراتژی‌های شخصی به دلیل عدم وجود همسویی استراتژیک • ابهام در سازش میان کنشگران مختلف بر سر راهکارهای مشترک ناشی از فرایندهای تکرارشونده آزمون و خطا • عدم وجود سیاست‌های روشن در ورود و خروج افراد در نتیجه مشارکت داوطلبانه کنشگران • عدم مسئولیت‌پذیری کنشگران شبکه در برابر شکست‌های سیاسی یا بحران‌های حکمرانی • دشواری بازخواست کنشگران شبکه مسئول راهکارهای بد یا شکست خورده • دشواری کنترل و مدیریت کنشگران متنوع • تضعیف موقعیت سیاستمداران منتخب در اتخاذ تصمیمات مهم و حیاتی در شبکه
		• ایجاد فرایندهای پیچیده، غیرقابل کنترل و ریسک‌پذیر در همکاری و نوآوری شبکه حکمرانی • کمبود ظرفیت مدیریت شبکه‌های حکمرانی • محدودیت توانایی هدایت کنشگران به دلیل عدم دارا بودن اختیار رسمی در قبال آنها • امکان عدم تطابق راهکارهای ارائه شده شبکه حکمرانی با اهداف کلی سیاسی-اداری • دشواری ایجاد هماهنگی در شبکه حکمرانی • امکان بالای بروز اشتباه یا شکست در فرایندهای مشارکتی حکمرانی
		• پیچیدگی نظارت دموکراتیک بر فرایندها و پیامدهای شبکه‌ای در حکمرانی • عدم وجود شفافیت عمومی در نتایج حکمرانی • پیچیدگی سنجش خروجی‌های حکمرانی • امکان بروز افزایش مخارج عمومی راهکارهای ارائه شده حکمرانی



بحث و نتیجه‌گیری

پارادایم‌های مدیریت دولتی همگام با تحولات جدید محیطی همواره دچار تغییراتی شده‌اند؛ لذا در این میان بیشترین انتقاداتی که به مدیریت دولتی نوین مطرح شده درخصوص تمرکز بالا و نگاه درون‌سازمانی آن بوده است که این موضوع در دنیای پیچیده امروزی که با سرعت به سمت کثرت‌گرایی پیش می‌رود مشکلاتی را در طراحی و ارائه خدمات عمومی به وجود می‌آورد. لذا مفهوم حکمرانی در پاسخ به چنین نواقصی مطرح شد تا با ارائه دیدگاه شبکه‌ای و بهره‌گیری از منابع و کنشگران متعدد به حل مسائل مهم در حوزه‌های مختلف و ارائه خدمات عمومی در دنیای پیچیده امروز بپردازد ولی این پارادایم در این راه با چالش‌ها و مسائلی روبه‌رو شده است. در این پژوهش با بهره‌گیری از منابع مرتبط و جدید حکمرانی به تحلیل چالش‌های حکمرانی در سه دسته‌بندی شامل: چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی؛ چالش‌های مربوط به فرایند حکمرانی و چالش‌های مربوط به کارایی و نتایج حکمرانی پرداخته شده است.

مهم‌ترین چالش‌های مربوط به ساختار حکمرانی عبارت‌اند از: دشواری در رسیدن به توافق و عدم وجود اشتراک در آرا و نظرات؛ فقدان تمایل و توانایی کنشگران در شرکت در مشارکت؛ بحران ارتباطات غیررسمی؛ مشارکت ضعیف و غیرسازنده کنشگران از بخش‌های مختلف؛ جانبداری و غلبه آراء کنشگران پر قدرت و ذی نفوذ در شبکه حکمرانی؛ ابهام در نحوه ایجاد و ادراک اعتماد میان کنشگران؛ امکان بروز سوار مجانی ناشی از اقدام جمعی؛ دنبال نمودن استراتژی‌های شخصی؛ ابهام در سازش میان کنشگران مختلف بر سر راهکارهای مشترک؛ تبعات منفی مشارکت داوطلبانه کنشگران؛ عدم مسئولیت‌پذیری کنشگران شبکه در برابر شکست‌ها و بحران‌ها؛ دشواری بازخواست کنشگران شبکه مسئول راهکارهای بد یا شکست خورده؛ دشواری کنترل و مدیریت کنشگران متنوع و تضعیف موقعیت سیاستمداران منتخب در اتخاذ تصمیمات مهم و حیاتی در شبکه.

چالش‌های مربوط به فرایند حکمرانی شامل مواردی چون: ایجاد فرایندهای پیچیده، غیرقابل کنترل و ریسک‌پذیر در همکاری و نوآوری شبکه؛ کمبود ظرفیت مدیریت شبکه؛ محدودیت توانایی هدایت کنشگران به دلیل عدم دارا بودن اختیار رسمی در قبال آنها؛ امکان عدم تطابق راهکارهای ارائه شده شبکه حکمرانی با اهداف کلی سیاسی- اداری؛ دشواری ایجاد هماهنگی در شبکه حکمرانی و امکان بالای بروز اشتباه یا شکست در فرایندهای مشارکتی حکمرانی می‌شود.

مسائلی چون پیچیدگی نظارت دموکراتیک بر فرایندها و پیامدهای شبکه‌ای؛ عدم وجود شفافیت عمومی در نتایج؛ پیچیدگی سنجش خروجی‌های حکمرانی؛ امکان بروز افزایش مخارج عمومی راهکارهای ارائه شده از مهم‌ترین چالش‌های مربوط به کارایی و نتایج حکمرانی است. همان‌طور که از چالش‌های حاصل از پژوهش حاضر مشخص است بیشتر چالش‌ها مربوط به کنشگران در ساختار حکمرانی است که از بخش‌های مختلف با ایده‌ها و منابع مختلف در فرایند حکمرانی مشارکت دارند لذا شناسایی این چالش‌ها می‌تواند به مدیران دولتی در برنامه‌ریزی و

رفع آنها کمک شایان توجهی نماید. از لحاظ تئوری نظریه فراحکمرانی برای حل برخی از مهم ترین چالش های حکمرانی مطرح شده ولی از حیث کاربردی در عمل نیاز به مطالعه و انجام پژوهش های بیشتر درخصوص نتایج تجربی حکمرانی در عمل است تا بتوان با شناسایی دقیق چالش ها به ارائه راهکارهای لازم برای رفع آنها پرداخت.

به منظور رفع بسیاری از چالش های حکمرانی توجه ویژه به مفاهیم و تمهیدات اجرایی حکمرانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است لذا در این مسیر توجه به اصول بنیادین مفاهیمی چون شبکه؛ مشارکت عمومی؛ اعتماد؛ شفافیت؛ هدایت و ابزارهای نرم حکمرانی می تواند مؤثر واقع شود چرا که هر کدام از این مفاهیم پیش نیازها و اصول اجرایی خاصی دارند که می توانند به موفقیت هر چه بیشتر فرایندهای حکمرانی کمک نمایند؛ چه بسا در بسیاری از جوامع و یا بسترها این تمهیدات اجرایی حکمرانی وجود ندارد که در این صورت اجرا و استقرار هر مدلی از حکمرانی محکوم به شکست خواهد بود یا مشکلات مضاعفی را در حوزه مورد نظر ایجاد خواهد کرد.

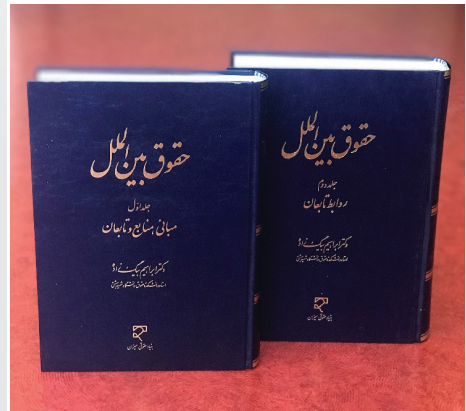
در نهایت می توان به این نکته اشاره کرد که پیچیدگی مفهومی حکمرانی به عنوان یکی از پارادایم های متأخر مدیریت دولتی مسیر اجرایی این پارادایم را برای متخصصان و مدیران دولتی دشوار ساخته و فقدان پژوهش های تجربی در این زمینه خود نیز بر ابهام این مسیر افزوده است که این موضوع اهمیت طراحی و اجرای برنامه های تحقیقاتی جامع در این مسیر را بیشتر نمایان می سازد.

فهرست منابع

- Torfing, J., Andersen, L. B., Greve, C., & Klausen, K. K. (2020). *Public governance paradigms: Competing and co-existing*. Edward Elgar Publishing.
- Williams, B. N., Williams, C. J., Bailey, D. E., & Homola, L. (2021). *Race, Policing, and Public Governance: On the Other Side of Now*. Cambridge University Press.
- Hildreth, W. B. (2021). *Handbook of public administration* (Vol. 4). W. B. Hildreth, G. Miller, & J. Rabin (Eds.). Routledge.
- Torfing, J., Peters, B. G., Pierre, J., & Sorensen, E. (2012). *Interactive governance: Advancing the paradigm*. Oxford University Press on demand.
- Kooiman, Jan and van Vliet, Martijn (2000), 'Self Governance as a Mode of Societal Governance', *Public Management Review*, 1, 1, pp. 359-78. (Chapter 2, this volume)
- Menzel, D. C., & White, J. D. (2015). *The state of public administration: Issues, challenges and opportunities*. Routledge.
- Peters, B. G., & Pierre, J. (Eds.). (2006). *Handbook of public policy*, SAGE Publications Ltd.
- Labra, O., Castro, C., Wright, R., & Chamblas, I. (2020). Thematic Analysis in Social Work: A Case Study. In *Global Social Work - Cutting Edge Issues and Critical Reflections* (Vol. 11, Issue tourism, p. 13). IntechOpen. <https://doi.org/10.5772/intechopen.89464>.
- Johannesson, P., & Perjons, E. (2014). An introduction to design science. In *An Introduction to Design Science* (Vol. 9783319106). Cham: Springer. <https://doi.org/10.1007/978-3-319-10632-8>
- Lowatcharin, G. (Ed.). (2021). *A New Look of Public Administration*. College of Local Administration, Khon Kaen University.



- Alqooti, A. A. (2020). Public governance in the public sector: literature review. *International Journal of Business Ethics and Governance*, 3(3), 14-25.
- Bevir, M. (2006). Democratic governance: Systems and radical perspectives. *Public administration review*, 66(3), 426-436.
- Lopes, A. V., & Farias, J. S. (2022). How can governance support collaborative innovation in the public sector? A systematic review of the literature. *International Review of Administrative Sciences*, 88(1), 114-130.
- Yani, A. A. (2018). Reframing Concept of Governance in Public Administration Researches: A Philosophical Discussion. *International Journal of Administrative Science & Organization*, January.
- Bellamy, R., & Palumbo, A. (2017). *From government to governance*. Routledge.
- Fukuyama, F. (2016). Governance: What do we know, and how do we know it?. *Annual Review of Political Science*, 19, 89-105.
- Katsamunsk, P. (2016). The concept of governance and public governance theories. *Economic alternatives*, 2(2), 133-141.
- Colebatch, H. K. (2009). Governance as a conceptual development in the analysis of policy. *Critical policy studies*, 3(1), 58-67.
- Mehde, V. (2006). Governance, administrative science, and the paradoxes of new public management. *Public Policy and Administration*, 21(4), 60-81.
- Bingham, L. B., Nabatchi, T., & O'Leary, R. (2005). The new governance: Practices and processes for stakeholder and citizen participation in the work of government. *Public administration review*, 65(5), 547-558.
- Weiss, T. G. (2000). Governance, good governance and global governance: conceptual and actual challenges. *Third world quarterly*, 21(5), 795-814.
- Klausen, K. K. (2014). Still the century of government? No signs of governance yet!. *International Public Management Review*, 15(1), 29-44.
- Osborne, S.P. (Ed.). (2010). *The New Public Governance? Emerging Perspectives on the Theory and Practice of Public Governance* (1st Ed.). Routledge.
- Kanie, N., Griggs, D., Young, O. (2019). Rules to goals: emergence of new governance strategies for sustainable development. *Sustainability Science* 14, 1745–1749. <https://doi.org/10.1007/s11625-019-00729-1>.
- Goldsmith, S., & Eggers, W. D. (2005). *Governing by network: The new shape of the public sector*. Brookings institution press.
- Rainer, K., & Dixon, J. (2007). Public Governance and Leadership: Political and Managerial Problems in Making Public Governance Changes the driver for Re-Constituting Leadership. *Auflage, DUV-Gabler Edition Wissenschaft, Wiesbaden*.
- Ansell, C., & Torfing, J. (Eds.). (2022). *Handbook on theories of governance*. Edward Elgar Publishing.
- Peters, B. G. (2012). Governance as political theory. *Critical policy studies*, 5(1), 63-72.



مرور و نقد کتاب

حقوق بین الملل (دو جلد)

- نویسنده: دکتر ابراهیم بیگزاده
- ناشر: بنیاد حقوقی میزان
- سال انتشار: ۱۴۰۱
- نگارنده: سید هادی محمودی^۱

دو فصلنامه
بهار و تابستان ۱۴۰۲
دوره چهارم، شماره هفتم



"ریشه‌های حقوق بین الملل را باید در حکمرانی‌های عهد عتیق و نیز نگرش‌های دینی از جمله دیدگاه‌های اسلام و در تألیفات دانشمندان مسلمان جستجو نمود."

حقوق بین الملل از جمله موضوع‌هایی است که به نظر می‌رسد با دو چالش اساسی و شاید متضاد مواجه باشد. از یک سو به دلیل جایگاه این رشته در میان رشته‌های حقوق و تمایل به مقایسه آن با سایر گرایش‌های حقوق داخلی، با بحران هویتی و وجودی مواجه است. به همین دلیل معمولاً آخرین آثار خارجی مرتبط با این رشته تلاش می‌کنند تا اساساً، اصل وجود آن را به مثابه یک نظام حقوقی اثبات کنند. از سوی دیگر، تنوع حوزه‌های مختلف مطالعاتی در این رشته، آن چنان گسترده است که شاید پرداختن به آنها منتهی به تألیف ده‌ها جلد کتاب شود. موضوع‌هایی مانند فلسفه حقوق بین الملل، نسبت حقوق بین الملل با رشته‌های مشابه، جایگاه دولت و سایر کنشگران بین المللی، مسائل مربوط به محیط زیست، هوا و فضا، ورزش، فناوری‌های نو و اقتصاد، گوشه‌ای از موضوع‌های مربوط به حقوق بین الملل است. نگارنده تلاش نموده است تا پس از بیش از سی سال تدریس در دانشگاه، بسیاری از این جنبه‌ها را به نحو کافی مورد بررسی قرار دهد. این نوشتار تلاش می‌کند که صرفاً به معرفی این اثر و بیان ویژگی‌های آن بپردازد.

۱- استادیار گروه حقوق بین الملل، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی h_mahmoudi@sbu.ac.ir

طرح کتاب

نگاه نگارنده به طرح مطالب کتاب قابل توجه است. در جلد اول با عنوان "مبانی و منابع تابعان" نگارنده به تعریف و خاستگاه و مبانی الزام آور بودن و همچنین جایگاه حقوق بین الملل می پردازد. آنگاه منابع حقوق بین الملل و در نهایت تابعان (کنشگران) حقوق بین الملل را مورد بررسی قرار می دهد. جلد دوم کتاب با عنوان روابط تابعان و با سه بخش روابط دوستانه تابعان حقوق بین الملل، روابط خصمانه تابعان حقوق بین الملل و روابط ارتباطی تابعان حقوق بین الملل نگاشته شده است. موضوع های بسیار متنوعی از حقوق بین الملل از جمله اصول منع توسل به زور و عدم مداخله، کمک های بشردوستانه، روابط دیپلماتیک، روابط کنسولی، توسعه، حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف های بین المللی، ورزش و حقوق بین الملل اقتصادی، ذیل روابط دوستانه بررسی شده اند. موضوع هایی مانند حقوق مخاصمات مسلحانه، خلع سلاح، کنترل تسلیحات، مسئولیت بین المللی نیز ذیل روابط خصمانه مورد بررسی قرار گرفته اند. در نهایت هم موضوع هایی مانند حقوق دریا، حقوق هوا، حقوق فضا، فضای سایبری و حقوق محیط زیست ذیل عنوان "روابط ارتباطی" مورد مطالعه نویسنده قرار گرفته اند.

روش شناسی کتاب

پس از طرح کتاب باید به بررسی روش شناسی آن پرداخت. تألیف این اثر را باید روش شناسانه دانست. آنچه که از نگرش های سنتی به موضوع حقوق بین الملل مستفاد می شود، محوریت قرار دادن دولت به مثابه مهم ترین و بعضاً در گذشته، تنها کنشگر حقوق بین الملل است. یک نویسنده پوزیتیویست کلاسیک، با بهره گرفتن از آموزه های واقع گرایی تلاش می کند تا به قواعد و مقررات بین المللی از منظر دولت به مثابه واضع و در عین حال تابع حقوق بین الملل نگاه کند. واقعیت آن است که مدت های مدیدی است که این نگرش صلب، منسوخ شده و نگارندگان آثار حقوق بین الملل، هم عنان با مقتضیات و شرایط زمانه، مسائل حقوق بین الملل را تحلیل می کنند و از روش های گوناگون استفاده می نمایند. این روش ها را می توان در یک امر مشترک دانست؛ اینکه دولت ها دیگر یک تاز عرصه بین المللی نیستند نکته ای که حتی گرایش های پوزیتیویستی تعدیل شده هم به آن اذعان دارند. با توجه به این توضیحات مؤلف را نمی توان بی طرف دانست به این معنا که صرفاً روایتگر وقایع بین المللی در حوزه های مختلف باشد. اشاره به چندین نشانه در بخش های بعدی این نوشتار، برای درک روش شناسی این کتاب قابل توجه است.

حقوق بین الملل به مثابه نظام حقوقی رسالت گرا

نگارنده در مقدمه کتاب ضمن اذعان به وجود نظام حقوق بین الملل و ضرورت تقویت آن، دیدگاه خود را نسبت به نگاه ارتدوکسی به حقوق بین الملل به صراحت ابراز می دارد. ایشان غایه القصوی



بودن دولت در نظام حقوق بین الملل را انکار می‌کند. او حقوق بین الملل را به مثابه پدیده‌ای می‌بیند که همواره در حال گذار بوده و قرار است که به سوی ایجاد دنیایی بهتر برای انسان‌ها گام بردارد. بنابراین، حقوق بین الملل را نباید به عنوان مجموعه‌ای از قواعد و مقررات بین المللی دانست که صرفاً در خدمت منافع دولت‌ها باشد. در واقع، صاحبان اصلی حق‌ها در نظام حقوق بین الملل، مردم هستند. با وجود این، نگارنده گام در زمین دارد و علی‌رغم ابراز صریح به انسانی شدن حقوق بین الملل، واقعیات موجود در نظم کنونی بین المللی را از یاد نمی‌برد و بخش‌هایی از کتاب را اختصاصاً به تشریح و بررسی این‌گونه قواعد و مقررات مصروف می‌دارد.

آغاز پیدایش حقوق بین الملل؛ وستفاليا به عنوان مبدأ نادرست

موضوع آغاز پیدایش حقوق بین الملل همواره محل اختلاف بوده است. پارادایم غالب در میان آثار حقوقی به‌ویژه آثار حقوقدانان مغرب زمین نقطه شروع حقوق بین الملل را عهدنامه وستفاليا مصوب سال ۱۶۴۸ میلادی می‌داند. معاهده‌ای که پایان بخش سی سال جنگ و خونریزی میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها بود و به لحاظ حقوقی موجب عینی دولت-ملت شده است. نگارنده کتاب، این پارادایم را به چالش می‌کشد. از نظر ایشان، این دیدگاه با هدف مشروعیت بخشی به حقوق بین الملل به واسطه ایجاد دولت است حال آنکه حقوق بین الملل ولو با برداشتی متفاوت از آنچه که غالباً رایج است به عهد باستان باز می‌گردد و ریشه‌های آن را باید در حکمرانی‌های عهد عتیق و نیز نگرش‌های دینی از جمله دیدگاه‌های اسلام و در تألیفات دانشمندان مسلمانی مانند ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی، فقیه عامه قرن دوم هجری جستجو نمود. وقتی صاحبان اصلی حق‌ها مردم هستند، طبعاً نمی‌توان وجود حقوق بین الملل را وابسته به ایجاد دولت‌ها دانست به‌ویژه آنکه تاریخ گواهی می‌دهد که در غالب موارد دولت‌ها، نماینده اصیل و واقعی ملت‌هایشان نبوده‌اند.



معرفی روش‌های متنوع حقوق بین الملل

یکی از نکات مثبت کتاب، پرداختن به روش‌شناسی‌های موجود در حقوق بین الملل است که هم مکاتب حقوق طبیعی و طبیعی جدید و هم قرائت‌های متفاوت از پوزیتیویسم از جمله پوزیتیویسم کلاسیک، تعیین حقوقی و هنجارگرایی مورد توجه قرار گرفته است. همچنین نگرش‌های آمریکایی و همین‌طور مکاتب انتقادی مانند فمینیسم و مکتب مطالعات انتقادی حقوق در زمره مکاتبی هستند که نویسنده به سادگی آنها را معرفی نموده است. بنابراین نویسنده کتاب به این مطلب اذعان دارد که یک حقوق بین الملل وجود ندارد بلکه با روش‌شناسی‌های مختلف ممکن است برداشت‌های متعددی از حقوق بین الملل وجود داشته باشد.

منابع حقوق بین الملل

در بحث میان منابع حقوق بین الملل نگارنده دیدگاه متفاوت خود را ابراز می دارد. بنابراین ضمن آنکه به نحو مبسوط به موضوع معاهدات بین المللی به مثابه مستقیم ترین و بارزترین شکل اراده دولتی و همین طور حقوق بین الملل عرفی به مثابه قواعد سیال لازم الاجرا در حقوق بین الملل می پردازد. در عین حال به برخی منابعی که کمتر با اراده دولت ها برخورد دارد به نحو مبسوط تری در مقایسه با آثار مشابه مطالبی مطرح می کند. به طور مشخص توجه به قاعده آمره به عنوان قاعده ای که جامعه بین المللی در کلیت خود آن را تخطی ناپذیر می داند، در سلسله مباحث مربوط به منابع حقوق بین الملل در این کتاب قابل توجه است و آن زمانی است که بحث در مورد سلسله مراتب میان منابع حقوق بین الملل را مطرح می کند. همچنین نگارنده به اصول کلی حقوق بین الملل و به طور مشخص انصاف که گاهی در مفهوم اصول کلی مندرج است و گاهی فراتر از حقوق قرار می گیرد، توجه می نماید. در نهایت موضوع "وفاق های غیر قراردادی" که اصولاً نسبتی با اراده الزام بخش دولتی ندارد، از نکته های قابل توجه در این نوع نگاه به حقوق بین الملل است که نگارنده به طور مفصل به آنها پرداخته است.

کنشگران حقوق بین الملل؛ ضرورت قبض فضای دولت

واقعیت آن است که دولت ها تا حد زیادی دل مشغولی های حقوق بین الملل را تشکیل می دهند و این رشته در تلاش است تا روابط آنها را هم مدیریت کند و هم به مرور زمان سعی کند تا سایر کنشگران حقوق بین الملل را وارد این عرصه نماید. واقع بینی حکم می کند که ضمن پرداختن به این اشتغالات دولت، کوشش شود تا حضور کنشگران غیر دولتی تقویت شود. بنابراین کتاب حاضر، ضمن پرداختن به شئون مختلف تشکیل دولت و ارتباطات آن، هم موضوع فرد را به مثابه موجودیت محق (حقوق بشر) و هم به مثابه موجودیت مکلف (حقوق بین الملل کیفری) و هم به مثابه کنشگر حقوق بین الملل را تحلیل نماید. جالب تر آنکه کتاب عنوان های مستقلی به سازمان های بین المللی غیر دولتی، مردم، سازمان های آزادی بخش و بشریت اختصاص داده است و آنها را منفک از افراد به مثابه کنشگران حقوق بین الملل در نظر می گیرد. همه اینها در کنار بررسی سازمان های بین المللی بین الدولی است که طبعاً در همه آثار حقوق بین الملل بدان پرداخته می شود و در این اثر هم مورد توجه قرار گرفته است.

ارزیابی کلی؛ حرکت به سوی اجتماع بین المللی

نکته ای که در طرح کتاب شایان توجه است آن است که نگارنده با پرداختن به تقریباً کلیه مسائل مهم حقوق بین الملل، آن ها را از دریچه روابط میان کنشگران بین المللی می نگرد (جلد دوم). شاید این بدان دلیل است که تا زمانی که جامعه بین المللی نباشد، حقوق بین الملل معنا ندارد. کنشگران



حقوق بین الملل به شکل کاملاً معناداری در ارتباط هستند و این ارتباط پویایی جامعه بین المللی را نشان می دهد. جامعه ای که همراه با هزار حسرت و دریغ است به ویژه آنکه حقوق بین الملل در برخی از حوزه ها، کارآمدی قابل قبولی ندارد. با وجود این نمی توان حرکت جامعه بین المللی را به سمت انسانی تر شدن روابط نادیده گرفت. شاید در وضعیت فعلی نتوان ادعا نمود این روابط آنچنان متکامل و برابر میان کنشگران حقوق بین الملل برقرار است که بتوان از اجتماع بین المللی (جامعه جهانی مبتنی بر همبستگی میان مردم جهان) سخن به میان آورد لیکن می توان در آینده اسناد بین المللی و حقوق عرفی زمینه های انسانی حقوق بین الملل را واضح تر نشان داد. همچنین اکنون به دلیل وجود شبکه های ارتباطی و اجتماعی فراگیر، افکار عمومی منسجم قاضی رفتارهای بین المللی دولت ها به ویژه قدرت های بزرگ شده است. امروزه افکار عمومی با قتل یک خبرنگار در آن سوی جهان آن چنان دچار دگرگونی می شود که آن را به لحاظ بین المللی نه صرفاً امر غیراخلاقی بلکه غیرحقوقی هم می داند. به باور یکی از حقوقدانان حقوق بین الملل در بغداد نمود پیدا کرد؛ در دیوار مخروبه ای که در آن با رنگ نوشته شده بود: «این جنگ غیرقانونی است»^۱

بی تردید این اثر، تلاش بسیار سترگ و ارزنده ای در جامعه حقوقی کشور عزیزمان ایران و به طور کلی در حوزه تمدنی و جغرافیای زبان پارسی است. مخاطبان این اثر از جمله دانشجویان رشته های حقوق، علوم سیاسی، روابط بین الملل، مطالعات منطقه ای و جغرافیای سیاسی هستند و هم آنکه این کتاب می تواند راهنمای بسیاری از نهادهای حکمرانی کشور باشد که در امور بین المللی فعالیت می کنند و یا آنکه سیاست ها و عملکردشان، مسائل بین المللی کشور را تحت تأثیر قرار می دهد. در نهایت کتاب برای صاحبان فکر و پژوهشگران، حاوی اطلاعات دقیق و کاملی در موضوع های بین المللی است.

کتاب حقوق بین الملل در دو مجلد و در ۱۷۰۴ صفحه نوشته دکتر ابراهیم بیگ زاده، استاد حقوق بین الملل دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی از سوی بنیاد حقوقی میزان در اوایل زمستان ۱۴۰۱ به زیور طبع آراسته شده است.

Public Governance: Challenges and Issues

Leila Shams

Empirically, the term “governance” is the institutions, methods, and practices that emerged during the last quarter of a century to overcome the institutional fragmentation caused by market-oriented changes. The purpose of different governance models is to achieve guidance, coordination, and control of people and organizations to achieve the expected results. In this path, it uses the capacity of institutions and actors and various sources beyond the government, power dependence in relationships between institutions, self-organizing networks of governing, and new leadership methods instead of command and hierarchy. However, there are issues and challenges on this path. Hence, in the present paper, which is the result of research conducted using the thematic analysis method, authoritative books and articles were collected and governance issues and challenges were divided and were explored into three categories: challenges related to structure, challenges related to the process, and challenges related to the efficiency and the results of governance.



Key words: Public Governance; Participation; Network; Soft Governing Tools; Public Governance Diamond.

Transition from Activity Behavior to Proactivity in the Career Path

Somayeh Ghajari

Today's organizations are increasingly facing environments with uncertainty, complexity and dynamism. These environmental needs require organizations to make decisions faster than these unpredictable, rapid, and uncontrollable changes. Based on this, the traditional management method in organizations where employees obey the organizational structures and processes without question is no longer suitable for this situation and instead, conditions should be provided in which people can make decisions, create ideas, and new methods to participate in organizational activities in order to create innovation and initiative. Recent research by the McKinsey Global Institute indicates that in order to thrive in the future of work, employees need to acquire "self-leadership" skills such as driving change and innovation, ownership and decisiveness, and coping with uncertainty (Dondi et al., 2021). The purpose of this article is to know the concept of projection and to consider the fields of development of career path based on projection, which has been focused on the study and review of scientific articles related to this field by using metacombination method in order to provide a framework for the concept of proactivity of career path in today's organizations.

Keywords: Proactivity, Proactive Behavior, Career Proactivity



Genealogy of Research Studies about Seyyed Jamaluddin Asadabadi

Abuzar Rjabi & Mohammad Asdaghpour

Seyyed Jamaluddin Asadabadi is an important and influential personality who, almost 120 years after his death, is still in the focus of researchers and analysts. Based on this, the current article is organized with the genealogical approach of research studies in order to introduce various spectrums of researches around Seyyed Jamal. In fact, this article is responsible for highlighting and introducing various angles from which Seyyed Jamal's character has been studied and analyzed. It should be said that in two steps, this article introduces various aspects of Seyyed Jamal's scientific-social-political life from the perspective of previous studies. The first step is dedicated to the introduction of lasting works left by Seyyed Jamal's pen and expression, and the second step, to the introduction and genealogy of the studies that have been written around the analysis of the aspects of Seyyed Jamal's personality, biography, thought and the foundations of his religious, scientific, social and political activities. In general, there are two major approaches, positive and negative, about Seyyed Jamal's vision, character, and individual, social, and political actions, and at least, the result of genealogical research on Seyyed Jamal is awareness and knowledge of the scope and extent of the background of studies and researches around him, which is from this way, the way to access the sources of knowledge and obtain more information will be provided for their better understanding.



Keywords: Genealogy, Research Studies, Seyyed Jamaluddin Asadabadi.

Metaphorizing Methodology in Organization and Management

Studies: a Descriptive Approach

Hassan Danaeefard & Morteza Jevanali Azar

According to the new theory of metaphor, metaphors contribute a crucial role in understanding phenomena by structuring and classifying concepts and the semantic system of the human mind. Based on this, by diagnosing the metaphors governing people's minds, it is possible to understand their way of looking at the world to some extent and predict their actions towards their surrounding environment. On the other hand, the purpose of social sciences, including management, is to understand, predict and control human actions. A simple comparison between the stated function of identifying people's mind metaphors and the purpose of social sciences can well explain the status of metaphor research (with the aim of describing people's mind metaphors) in social sciences. However, despite the stated importance, no coherent and systematic method for metaphor research has been presented so far, and often the results of these researches, i.e., metaphors, have been given attention. The authors intend to present a revised method for metaphor research in organization and management studies in the form of five main steps: statement of the problem and research rationale, research question, data collection method, data interpretation method, and how to write the conclusion in metaphorical research.



Keywords: Methodology, New Theory of Metaphor, Metaphor Research, Description of Metaphor, Organization and Management Studies

Political Economy of Industrial Policy in Iran

Farshad Momeni & Somayeh Nematollahi



The importance of industrial development in discussions of economic growth is emphasized due to the fact that productive activities are the main drivers of economic growth and national development. Industrial development refers to the structural transformation of the economy, accompanied by increased levels of production and technological advancements. However, countries pursue different paths to achieve industrial development, and analyzing this phenomenon is not solely limited to economic considerations; it requires a political economy perspective. Analyzing the underdevelopment of industry in Iran from a political economy perspective can reveal various dimensions and, to some extent, help identify the sequence of events through political analysis, contributing to the transformation of the country's industrial structure. This article aims to examine the influential factors contributing to the underdevelopment of industry from a political economy standpoint. Despite the emphasis on development plans for industrialization, an examination of the industrial sector over the past decade suggests an inherent incompatibility in the country's industrial structure. The availability of cheap resources concentrated on resource extraction and the limited capacity of the industry to withstand external shocks due to its dependence on these resources, limited competitiveness and low diversity of the export basket, inappropriate investment environment (high risk), and reduced capital formation in this sector all indicate the inefficiency of the country's industrial structure. Over the past decade, the country's industry has not only failed to utilize existing capacities effectively but has also suffered from the incapacity to enhance its potential in this sector. This trend will continue to weaken the industry and mining sector and reduce production capacity. From a political economy perspective, this underdevelopment can be analyzed through inappropriate institutional structures, the influence of political and social powers in shaping industrial policies, low technological capacity of supported enterprises, low capacity of economic organizations (competitiveness), mismanagement of rent distribution, political influence in lobbying and rent-seeking, and the expansion of state and quasi-state ownership.

Keywords: Industrial Development, Political Economy, Industrial Structure

Territorial Capacity of Local Communities in International Law ; Case Study : Status of Qawasim in Lengeh and Its Impact on the UAE's Claim on the Three Iranian Islands (Abu Musa and Greater Tunb and Lesser Tunb)

Ebrahim Beygzadeh & Niloofar Ashtari

Territorial sovereignty of the three Iranian Islands (Abu Musa, Greater Tunb and Lesser Tunb), has been a matter of concern through UAE's propaganda, particularly in recent years. The UAE's legally weak claim, with no compelling evidence and changing straight base line via the artificial islands by this country, has caused severe breaches of certain conventional and customary rules of international law especially since 2022. This article has focused on just one of the multi aspects of UAE's legal claims with regard to tribal, linguistic, kinship, and religious ties, between Qawasim in Lengeh and Qawasim in Trucial coast. Our findings indicate that Qawasim in Sharjah and Ras Al Khaimah, before 1 :1971) have not had territorial capacity, beyond "shaykhdом" in the lower Persian Gulf region. 2) the presence of Qawasim's branches in Bandar Lengeh and Kangan, is not proving any "territorial ties" with the three Iranian islands (as dependencies of Lengeh). Accordingly, the main question of the article is: whether Trucial shaykhs, before establishment of the UAE and transforming to independent State in 1971, had legal capacity for territorial claim on these Islands? In other words, which types of international subjects/entities, under which circumstances have the territorial capacity? – According to jurisprudence of ICJ and other international tribunals, the main argument of the article is: neither general rules of international law nor some criteria which have been made specifically for countries in lower Persian Gulf, support UAE's claim in respect of the three Iranian islands. In this context, absence of any common institution or establishment, clearly explain complete separation between Qawasim in two sides of the coast. Also, Britain's role and "special treaty relation", – particularly 1892 Protection Treaty- entered into force between Britain and shaykhs, has key importance in this case, which has been examined in the article.



Key words: Local Communities, Territorial Acquisition, Territorial Capacity, Lengeh port, Lower Persian Gulf, Territorial Sovereignty over the Three Iranian Islands (Abu Musa, Greater Tunb and Lesser Tunb), Special Treaty Relation, Customary Rules, Territorial Entity, Protection Treaty

Academic Ethics and Its Relationship with Academic Autonomy and Freedom

Maghsood Farasatkhhah



There are some observations indicate examples of misconduct in academic environments, such as credentialism, academic plagiarism, and parasitic behaviors in joint activities. Academics cannot actualize academic ethics as they should, carrying out social responsibilities has become controversial and the social impacts of academics in reducing human bitterness, human hardships and sufferings have been doubted. These have been the result of the distortion of academic autonomy and freedom and ultimately academic ethics. The university has been a colonial territory of the government. To investigate this issue, three ethical logics are the main basis of the present study; a. ethics of result and benefit, b. ethics of duty and responsibility; and c. virtue ethics. Academic ethics has been compared based on the three mentioned logics. Then, the author has discussed referring to two academic philosophies, that is, the philosophy of Immanuel Kant and the philosophy of Max Weber. The finding of the study was that in the absence of academic autonomy and freedom, the whole academic ethics goes to waste. If there is no academic autonomy and freedom, not only the academic ethics, but also the existential philosophy of science, scientific teaching and learning and science operation are distorted, the nature of science, the structural and functional requirements of science are damaged, and science basically loses its objectivity. In this study, five categories of academics were observed and typologized: 1. academic emigrants, 2. academic cryptographers, 3. academic pragmatists, 4. academic staff and 5. academic intellectuals. The best situation of academic ethics is possible in the fifth type, which is an optimal combination of ethics of results, ethics of responsibility and ethics of virtue.

Keyword: Academic Ethics, Autonomy, Freedom, Ethics, Moral Typology of Academics

In the Course of Global Philosophy/Thinking

Ali Asghar Mosleh

In recent years, the title of “global philosophy” has drawn a lot of attention and is applied to new meanings and connotations. In such orientations, on the one hand, attention is paid to the global conditions, which require more convergence and participation than ever before, and on the other hand, to the capacity of cultures for contribution and dialogue to encounter with the issues of the contemporary world. For this reason, if the purpose is to reach a global thought/philosophy, it is necessary to reread the talent of philosophical traditions, so that the possibility of the formation of a global thought/philosophy can be scrutinized. Among contemporary philosophical traditions, “intercultural philosophy” has dealt with this issue more than other philosophical trends. In intercultural thinking, the elements and foundation of “dialogue” based on mutual understanding have been examined and the barriers to dialogue and participation are discussed. Since this orientation contains teachings and appropriate recommendations for the dialogue and participation of cultures, in Iran too, it can be taken into deliberate consideration as a call arising from contemporary temporal conditions. In the course of this research, it is possible to query the relation of sciences and especially humanities with global/intercultural philosophical orientation and examine the state of sciences in Iran in such an atmosphere.



Key words: Global Philosophy, Intercultural Philosophy, Humanities, Science System, Science in Iran

Contents

In the Course of Global Philosophy/Thinking.....1

Ali Asghar Mosleh

Academic Ethics and Its Relationship with Academic Autonomy and Freedom.....2

Maghsood Farasatkah

Territorial Capacity of Local Communities in International Law ; Case Study : Status of Qawasim in Lengeh and Its Impact on the UAE's Claim on the Three Iranian Islands (Abu Musa and Greater Tunb and Lesser Tunb)3

Ebrahim Beygzadeh & Niloofar Ashtari

Political Economy of Industrial Policy in Iran.....4

Farshad Momeni & Somayeh Nematollahi

Metaphorizing Methodology in Organization and Management Studies: a Descriptive Approach5

Hassan Danaeefard & Morteza Jevanali Azar

Genealogy of Research Studies about Seyyed Jamaluddin Asadabadi6

Abuzar Rjabi & Mohammad Asdaghpour

Transition from Activity Behavior to Proactivity in the Career Path.....7

Somayeh Ghajari

Public Governance: Challenges and Issues8

Leila Shams

In The Name Of God

Biannual Journal of Human Sciences Development (BJHSD)

Volume 4, Spring & Summer 2023, No.7

Publisher: The Academy of Sciences of I.R.I

Managing Director: Seyed Mahdi Alvani

Editor-in-chief: Seyed Mahdi Alvani

Executive Director: Hesam Nazem Bokaei

Art Director: Majid Mirabzadeh

Editorial Board:

- | | |
|------------------------------|---------------------------------------|
| – Prof. Reza Davari Ardakani | – Prof. Seyed Mahdi Alvani |
| – Prof. Shamsolsadat Zahedi | – Prof. Abbas Shakeri |
| – Prof. Seyed Hossein Safai | – Prof. Seyed Mostafa Mohaghegh Damad |
| – Prof. Abbas Manoochehri | – Prof. Ezzatollah Naderi |
| – Prof. Hossein Namazi | – Prof. Reza Nilipour |
| – Prof. Mina Beigi | – Prof. Hamidreza Pouretmad |

Reviewers of this issue:

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------|
| – Prof. Seyed Mahdi Alvani | – Prof. Rasoul Jafarian |
| – Prof. Shahin Avani | – Prof. Hosein Namazi |
| – Prof. Ebrahim Beygzadeh | – Prof. Mahdi Rafati Panah |
| – Prof. Mohammadreza Hoseini Beheshti | – Prof. Shamsolsadat Zahedi |
| – Prof. Reza Vaezi | – Prof. Mina Beigi |
| – Prof. Hamidreza Pouretmad | |

The Human Sciences Development is a specialized journal of the Department of Human Sciences of the Academy which is published biannually. The Journal is compiled according to the scientific criteria and the cultural atmosphere of the society under the supervision of its editorial board and professors and researchers of human sciences. The Journal publishes the scientific and research original articles as well as the translation of top scientific works in the field of human sciences.

Address: The Academy of Sciences of IR Iran
Academies & National Library Exit Shahid Haqqani Exp Tehran,
1537633111
hdevelopment@ias.ac.ir
<http://www.ias.ac.ir>



کروہ علوم انسانی

7
دوفصلنامہ
«علمی»

فہرستان
علوم انسانی

**Biannual Journal of
Human Sciences Development
(BJHSD)**

ISSN: 2676-5551

Volume 4, Spring & Summer 2023, No. 7

In the course of global philosophy / thinking

Academic Ethics and its Relationship
with Academic Autonomy and Freedom

Territorial Capacity of Local Communities
in International Law

Political Economy of Industrial Policy in Iran

Metaphorizing methodology in organization
and management studies: a descriptive approach

Genealogy of research studies
about Syed Jamaluddin Asadabadi

Transition from activity behavior to proactivity
in the career path

Public governance: challenges and issues